



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The text may appear in the Urdu or English.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العليم

دوره مُهذَّب و محقَّق

مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

أَطْلَعِ أَنْوَارِ

جلد دوازدهم

مواعظ رمضان المبارک ۱۳۶۹ هـ . ق

حضرت علامہ آیة الله حاج سیّد محمد حسین

حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکّیّه

با مقدّمه و تعلیقات:

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی









عن الباقر عليه السلام:

كُلُّ مَا مَيِّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، فَهُوَ

مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ، مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ.

«تمام چیزهایی را که شما با دقیق‌ترین معانی

با افکار خودتان تشخیص و تمیز می‌دهید و آن را

خدا می‌پندارید، آفریده‌ای است ساخته شما مانند

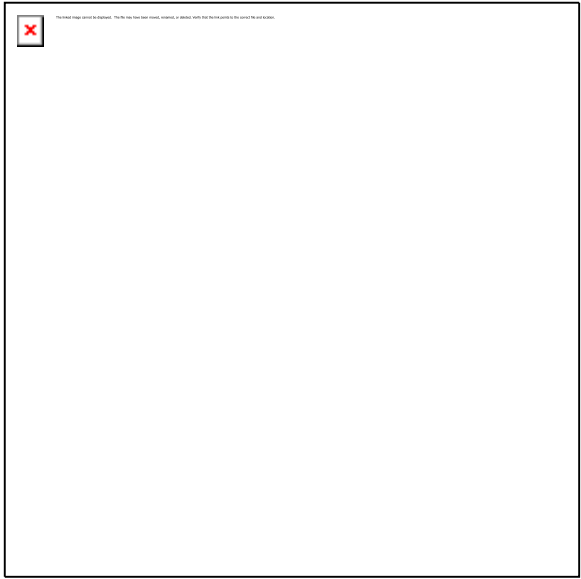
خود شما، و بازگشتش به سوی شما می‌باشد.»

بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳





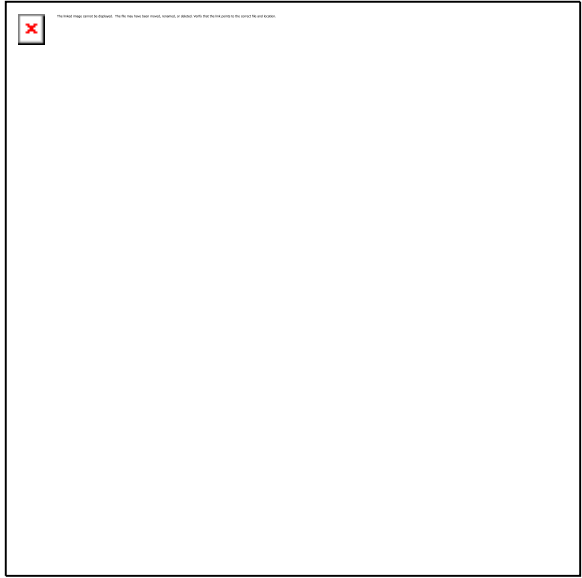




تصویر حضرت آیه الله علامه طهرانی - قدس

سرّه - در سنین جوانی





تصویر حضرت آیه الله علامه طهرانی - قدس

سرّه - در منزل مسکونی مشهد مقدس































# مجلس روز اوّل : فلسفه روزه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ

عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>.

انسان نمونه عوالم ثلاثه: ناسوت، ملكوت،

جبروت

عوالمی را که خداوند ایجاد فرموده سه عالم

است:

۱. عالم طبیعت و ماده که او را عالم «ناسوت»

گویند. و موجودات این عالم دارای ماده و مدت

هستند، و به واسطه حرکت در این عالم ترقی و کمال

پیدا می شود.

۲. عالم برزخ و مثال که او را عالم «ملكوت»

گویند. و این عالم بر عالم ناسوت محیط است، و

موجودات این عالم دارای ماده و مدت نیستند ولیکن

---

۱ - سورة البقرة (۲) آیه ۱۸۳. أنوار الملكوت، ج ۱، ص ۲۹:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما روزه داشتن واجب شد هم چنان که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است؛ و این وجوب روزه به علت آن است که در مقام تقوا برآید و خود را در مصونیت الهی بیاورید.»



ماده را دارند؛ مانند کمّ و کیف.

۳. عالم عقول و قیامت که او را عالم

«جبروت» گویند. و این عالم بر عالم ملکوت محیط

است، و موجودات این عالم نه دارای مادّه و مدّت،

و نه دارای آثار مادّه هستند و فقط مجرد من جمیع

الجهات هستند.

خداوند از هر یک از این سه عالم در انسان

نمونه‌ای گذارده است؛ بدن انسان نمونه عالم

ناسوت، ذهن انسان نمونه عالم ملکوت، و عقل

انسان نمونه عالم جبروت است.

انسان از عالم جبروت قوس نزولی طی نموده

تا بدین عالم ناسوت رسیده است که **أنت فی أظلم**

**العوالم**<sup>۱</sup>، و باید دوباره از همان راه که آمده برگردد

منتهی با سعادت و کمال؛ یعنی قوس صعود را طی

کند.

## اشعار مولانا درباره جایگاه و منزل اصلی

---

<sup>۱</sup> - جهت اطلاع بیشتر به مفاد این عبارت که به نقل برخی از مصادر نص روایت است، رجوع شود به: گلشن اسرار ص ۲۸۶. ترجمه:

«تو در پایین‌ترین و تاریک‌ترین جهان‌ها که عالم مادّه صرف و هیولای محض و استعداد و قابلیت خالص و بعیدترین عالم از عوالم قرب است، قرار داری.» (محقق)

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

زاد و راحله برای سفر آخرت، منحصر در

کمالات روحانی

برای آنکه بتواند با کمال قدرت قوس صعود را طی کند و در عوالم دیگر سعید باشد، در این عالم احتیاج به زاد و راحله دارد؛ چون سفر، سفر روحانی است لذا زاد و راحله روحانی لازم دارد. و در این صورت زاد و راحله منحصر می‌شود به کمالات روحانی و ملکات نفسانی، و این حاصل نمی‌شود مگر به [واسطه] عمل به دستورات آسمانی و عبادات

---

<sup>۱</sup> - مثنوی میرخانی، پایان دفتر چهارم، ص ۴۲۰.

که مقدمه معرفت است.

لذا عبادات و احکام خدا نه تنها فایده‌اش تکامل عالم طبیعیّه و حفظ اجتماع و سیاست مُدن است، بلکه کمال روحی است برای سیر بقیّه عوالم؛ و به غیر آنها حاصل نمی‌شود.

لذا هیچ‌وقت نباید از فلسفه احکام سؤال کرد؛ زیرا بشر هر چه ترقّی کند منتهای علمش رسیدن به فلسفه مادّی احکام است، ولی به فلسفه معنوی و ربط احکام و عبادات به عوالم دیگر راهی ندارد. لذا مثلاً نگوئید که اگر نماز فائده‌اش حفظ الصّحة و عدم تعدّی به جان و مال مردم است، ما قانونی جعل می‌کنیم که بدون اتیان نماز آن فائده بر او مترتب شود؛ زیرا فرضاً اگر بتواند فوائد اجتماعی نماز را از نقطه نظر حفظ الصّحة و علم الاجتماع تأمین کند، فائده دیگر آن را از قبیل معراجیت مؤمن مسلماً تأمین نخواهد نمود.

لذا در اخبار ملاحظه می‌شود که گاهی علّت احکام را فائده مادّی و طبیعی می‌گیرند و گاهی معنوی، و این دو باهم تناقض ندارند؛ مثلاً گاهی می‌فرماید:





«الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»<sup>۱</sup> این فائده جبروتی روزه

است، و گاهی می‌فرماید: «صُومُوا تَصِحُّوا»<sup>۲</sup> و این

فائده ناسوتی روزه است. و لذا در خبر [وارد است

که]: جماعتی از یهود که خدمت حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از فلسفه روزه و

علت تشریح آن سؤال کردند، حضرت هم فائده

ناسوتی و هم فائده ملکوتی، برای روزه [بیان]

می‌فرماید.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۱۹. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۵۰، تعلیقه:

«[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "روزه سپر از آتش است."]

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۵۵. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "روزه بدارید تا سالم و تندرست شوید."» (محقق)

<sup>۳</sup> - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳:

«رَوَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ، فَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ

أَنَّهُ قَالَ لَهُ: لِأَيِّ شَيْءٍ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّوْمَ عَلَى أُمَّتِكَ بِالنَّهَارِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا

وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْأُمَّةِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؟

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ

فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا الْجُوعَ وَالْعَطَشَ، وَ

الَّذِي يَأْكُلُونَهُ بِاللَّيْلِ تَفَضُّلٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ. وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى آدَمَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَضَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى أُمَّتِي. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿كُتِبَ عَلَى كُفْرًا

الصِّيَامِ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ \* أَيَّامًا

مَعَ دُودَاتٍ﴾ \*

قَالَ الْيَهُودِيُّ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَهَا؟

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ  
يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَابًا إِلَّا أَوْجَبَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ: أَوَّلُهَا يَذُوبُ الْحَرَامُ فِي جَسَدِهِ،  
وَالثَّانِيَةُ يَقْرُبُ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالثَّلَاثَةُ يَكُونُ  
قَدْ كَفَرَ خَطِيئَةَ آدَمَ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالرَّابِعَةُ يُهَوِّنُ  
اللهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَالخَامِسَةُ أَمَانٌ مِنَ الْجُوعِ  
وَالعَطَشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالسَّادِسَةُ يُعْطِيهِ اللهُ بَرَاءَةً مِنَ  
النَّارِ، وَالسَّابِعَةُ يُطْعِمُهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ.»

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ!

ترجمه: «از حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السَّلَام روایت شده است که فرمود: جماعتی از یهود به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدند؛ پس عالم‌ترین ایشان درباره مسائلی از آن حضرت سؤالاتی کرد، و از جمله سؤال‌هایش این بود که گفت: به چه علت خدای عزَّ وَجَلَّ روزه گرفتن در ساعات روز را بر امت تو، سی روز واجب نموده و بر امت‌های دیگر بیش از این فرض فرموده است؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وقتی آدم علیه السَّلَام از میوه آن درخت خورد، سی روز در شکم او باقی ماند؛ بدین جهت خداوند سی روز گرسنگی و تشنگی را بر ذریه و نسل او فرض فرمود، و آنچه در شب می‌خورند تفضلی از جانب خدای عزَّ وَجَلَّ بر آنها است. مسأله نسبت به آدم علیه السَّلَام این‌گونه بوده است، و از این رو خداوند آن را بر امت من نیز واجب ساخته است.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَىٰكُمْ

# خطبه رسول خدا در آخر شعبان

در اینجا مطلب را متصل نمودم به خطبه روزه

که حضرت رسالت در آخر شعبان

---

الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنَ الْقَبْلِ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ \* أَيَّامًا مَعَ دُؤْدَاتٍ ﴿۱﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن واجب شد هم‌چنان که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است؛ و این وجوب روزه به علت آنست که در مقام تقوا برآیید و خود را در مصونیت الهی بیاورید. \* روزه‌ای که بر شما مؤمنین واجب شده است، در روزهای قلیلی است که به شمارش درمی‌آید.»

مرد یهودی گفت: درست گفתי ای محمد! پس جزاء و مزد کسی که این ایام را روزه بدارد چیست؟

فرمود: «هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را به قصد قربت روزه بگیرد مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت خصلت را بر او واجب می‌کند: اول آنکه حرام در بدنش ذوب می‌شود، و دوّم آنکه به رحمت خدای تبارک و تعالی نزدیک می‌گردد، و سوّم آنکه با این عمل کفّاره خطای پدرش آدم علیه السّلام را داده است، و چهارم آنکه خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می‌سازد، و پنجم آنکه سبب امان از گرسنگی و تشنگی روز قیامت است، و ششم آنکه خداوند نامه برائت و بیزاری از آتش جهنّم را به او عطا می‌کند، و هفتم آنکه خدای عزّوجلّ او را از غذاهای طیب و پاکیزه بهشت اطعام می‌نماید.»

مردی یهودی گفت: درست گفתי، ای محمد! (محقق)

\* سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۸۳ و صدر آیه ۱۸۴.

بیان فرموده‌اند<sup>۱</sup>، و تمام آن را بیان نموده و آثار و

۱ - بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶؛ أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۳۲ به نقل از وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳:

«در کتاب وسائل الشیعه نقل می‌کند از عیون الأخبار، عن محمد بن بکران النقاش، عن احمد بن الحسن القطان و محمد بن احمد بن ابراهیم المعاذی و محمد بن ابراهیم بن اسحاق المکتب، کلهم عن احمد بن سعید، عن علی بن الحسن الفضال، عن أبیه، عن الرضا علیه السلام، عن آبائه علیهم السلام، عن علی علیه السلام:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ:

”أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ. شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيْلِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ. هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ.

أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ.

وَ اذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَ عَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

و عَطَشَهُ، و تَصَدَّقُوا عَلَىٰ فُقَرَائِكُمْ و مَسَاكِينِكُمْ، و  
وَقُرُّوا كِبَارَكُمْ، و اِرْحَمُوا صِغَارَكُمْ، و صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ،  
و اِحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ، و غُضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ  
أَبْصَارَكُمْ و عَمَّا لَا يَحِلُّ الِاسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ، و  
تَحَنَّنُوا عَلَىٰ أَيْتَامِ النَّاسِ يُتَحَنَّنَ عَلَىٰ أَيْتَامِكُمْ، و تَوَبُّوا  
إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، و اِرْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالِدُّعَاءِ فِي  
أَوْقَاتِ صَلَاتِكُمْ؛ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ  
عَزَّوَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَىٰ عِبَادِهِ، يُجِيبُهُمْ إِذَا نَاجَوْهُ و  
يُلَبِّيهِمْ إِذَا نَادَوْهُ و يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ و يَسْتَجِيبُ لَهُمْ  
إِذَا دَعَوْهُ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا  
بِاسْتِغْفَارِكُمْ، و ظَهُورِكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفِّفُوا  
عَنْهَا بِطَوْلِ سُجُودِكُمْ. و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ  
لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّينَ وَ السَّاجِدِينَ، و أَنْ لَا يُرَوِّعَهُم بِالنَّارِ  
يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ فَطَّرَ مِنْكُمْ صَائِمًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا  
الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقٌ نَسَمَةٍ و مَغْفِرَةٌ لِمَا  
مَضَىٰ مِنْ ذُنُوبِهِ. [ادامه در صفحه بعد]

۱...

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قیل: یا رَسُولَ اللَّهِ!  
فَلَيْسَ كُنَّا يَقْدِرُ عَلَيَّ ذَلِكَ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:  
”اتَّقُوا [اللَّهُ] النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ  
مِنْ مَاءٍ.“

”أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ حَسَّنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهِرِ خُلِقَهُ  
كَانَ لَهُ جَوَازًا عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَ مَنْ  
خَفَّفَ فِي هَذَا الشَّهِرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ  
حِسَابَهُ، وَ مَنْ كَفَّ فِيهِ شَرَّهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ  
يَلْقَاهُ، وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ  
وَصَلَ فِيهِ رَحِمَةً وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ  
قَطَعَ فِيهِ رَحِمَةً قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ  
تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَ مَنْ أَدَّى  
فِيهِ فَرَضًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى سَبْعِينَ فَرِيضَةً فِيمَا  
سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ، وَ مَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى ثَقَلٍ  
اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخِفُّ الْمَوَازِينُ، وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنْ

الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرٍ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنْ  
الشُّهُورِ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ  
فَسَأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُغَلِّقَهَا عَنْكُمْ [عَلَيْكُمْ]، وَ أَبْوَابَ  
النَّيِّرَانِ مُغَلَّقَةٌ فَسَأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُفْتَحَهَا عَلَيْكُمْ، وَ  
الشَّيَاطِينَ مَغْلُوبَةٌ فَسَأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَهَا عَلَيْكُمْ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فُقِّمْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ  
فِي هَذَا الشَّهْرِ؟

فَقَالَ: "يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ." -  
الحديث.

[امام رضا عليه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب  
علیهم السلام روایت می کنند که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا برای  
ما خطبه ایراد می فرمود و چنین فرمودند:

"ای مردم! بدرستی که ماه خدا به سوی شما می آید در حالی که نوید برکت  
و رحمت و آمرزش را به همراه دارد. ماهی که از همه ماه‌ها نزد پروردگار با  
فضیلت تر است و روزها و شب‌ها و ساعات آن بر سایر روزها و شب‌ها و  
ساعات ماه‌های دیگر برتری دارند. ماهی که برای میهمانی پروردگار دعوت  
شده‌اید و از جمله افرادی که مورد کرامت و تکریم پروردگار قرار گرفته‌اند  
واقع شدید. نفس‌های شما در این ماه تسبیح به حساب می آید، و خواب  
شما در این ماه عبادت نوشته می شود، اعمال شما در این ماه مورد قبول  
حضرت حق، و دعا‌های شما به مرتبه اجابت خواهد رسید؛ پس با قلبی  
خالص و نیتی پاک و صادق از خدا بخواهید که شما را موفق به روزه‌داری  
و تلاوت قرآن بدارد. به تحقیق که شقی و بدبخت آن کسی است که از  
آمرزش الهی در این ماه با عظمت محروم گردد.

گرسنگی و عطش در این ماه شما را به یاد گرسنگی و عطش روز قیامت  
ببندازد، بر فقراء و [ادامه در صفحه بعد]



۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تنگدستان ببخشایید، بزرگانان را تعظیم و تکریم و زیردستان را مورد رأفت و رحمت قرار دهید، ارحام و خویشان خود را صلۀ رحم کنید، زبان خود را نگه دارید و چشمان خود را از آنچه مورد سخط و غضب الهی است بپوشانید و گوش‌های خود را از آنچه شنیدنش نکوهش شده است ببندید، بر یتیمان مردم رأفت کنید تا بر یتیمان شما رأفت و عطوفت کنند، و از گناهان خویش به درگاه الهی طلب مغفرت نمایید، و در اوقات نماز دست‌های خود را برای دعا به پیشگاه خدا بلند کنید؛ و بدانید که اوقات نماز برترین اوقات است در نزد پروردگار که خدای متعال به بندگانش نظر لطف و مرحمت می‌اندازد، اگر او را بخوانند پاسخ می‌دهد و چون او را ندا کنند می‌پذیرد و جواب مثبت می‌دهد، و اگر از او چیزی درخواست کنند عطا می‌کند و دعوت آنها را ردّ نمی‌نماید.

ای مردم! بدانید که افعال و اعمال، جان‌های شما را در بند گرفتاری‌ها و عالم شهوات و دنیای دنیّ درآورده است؛ پس با طلب آمرزش از خدا آنها را رها سازید و از قید و عالم شهوت بیرون آورید. آثار و پیامدهای کردار ناشایست بر پشت شما سنگینی نموده است؛ پس به واسطه سجده‌های طولانی این بار گران را از دوش خود بردارید. و بدانید که خدای متعال به عزّت و جلال خود سوگند یاد کرده که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را به عذاب کیفر ندهد، و آتش دوزخ آنان را بیمناک نسازد در روزی که همه در پیشگاه حساب اعمال نزد او حاضر می‌شوند.

ای مردم! کسی که در این ماه روزه‌داری را افطار دهد مانند کسی است که بنده‌ای را در راه خدا آزاد نموده است و تمام گناهان گذشته او مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

بعضی به پیامبر عرض کردند: همه ما قادر نیستیم که روزه‌داران را به افطار دعوت کنیم! پیامبر فرمود: "تقوا را برای خود تحصیل نمایید گرچه به مقدار افطار دادن به اندازه تگّه‌ای از خرما باشد یا جرعه‌ای از آب."

"ای مردم! کسی که در این ماه اخلاق خود را نیکو کند در روزی که قدم‌ها بر بالای صراط می‌لرزد او جواز عبور از صراط دریافت خواهد کرد، و کسی که بر غلامان و کنیزانش آسان بگیرد خدای متعال در روز بازپسین بر او آسان خواهد گرفت، و کسی که آزارش به دیگران را در این ماه کنترل نماید خداوند در روز قیامت او را مورد سخط و غضب خود قرار ندهد، و کسی که یتیمی را در این ماه گرامی بدارد خدا در روز ملاقات با بندگانش او را گرامی خواهد داشت، و کسی که ارتباط با خویشان خود را در این ماه پیوند دهد خداوند بین خود و او در روز جزا به رحمت و واسع‌اش پیوند برقرار

# روضه عطش حضرت سیدالشهداء علیه السلام

ختم صحبت پس از روضه عطش حضرت

سیدالشهداء علیه السلام<sup>۱</sup>.

نماید، و کسی که قطع رحم نماید خدا رحمتش را در روز قیامت از او دریغ نماید، و کسی که در این ماه نافله‌ای بخواند خداوند برائت از آتش دوزخ را برای او می‌نویسد، و کسی که واجبی از واجبات را در این ماه انجام دهد خدای متعال ثواب هفتاد عمل واجب در غیر این ماه برای او منظور می‌دارد، و کسی که در این ماه بر من درود بفرستد (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ) خداوند کفّه ترازوی عمل او را در روزی که کفّه‌های ترازوی اعمال سبک است سنگین خواهد نمود، و کسی که در این ماه آیه‌ای از قرآن بخواند مانند کسی است که یک ختم قرآن در غیر این ماه نموده است.

ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است پس از خدا بخواهید تا بر روی شما نبندد، و درب‌های جهنم بر روی شما بسته است پس از خدا تقاضا کنید تا بر روی شما نگشاید، و بر دست و پای شیاطین در این ماه بند نهاده‌اند پس از خدا بخواهید که آنها بر شما مسلط نگردند.

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من ایستادم و عرض کردم: ای رسول خدا! بهترین اعمال در این ماه چه عملی است؟

حضرت فرمودند: «ای ابوالحسن! با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه دوری جستن از محرّمات الهی است.» - تا آخر حدیث. مترجم] - پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

۱- أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۳۱:

«وقتی که یزید فرستاد به حاکم مدینه (ولید بن عُقبه) که از سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد، و مناظرات بین آن حضرت و ولید و مروان بن حکم در دارالاماره مدینه در گرفت و حضرت خارج شدند، حضرت نیمه شبی بر سر قبر رسول خدا رفتند و گفتند:

فقال: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ

فَاطِمَةَ فَرَحُكَ وَابْنُ فَرَحَتِكَ وَ سِبْطُكَ الَّذِي خَلَفْتَنِي

فِي أُمَّتِكَ؛ فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي

و ضَيِّعُونِي و لَمْ يَحْفَظُونِي، و هَذِهِ شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى  
الْقَاكِ.

[سپس عرض نمود: "سلام بر تو ای رسول خدا! من حسین بن فاطمه فرزند کوچک تو و فرزند دختر کوچک شما می باشم، و نوه تو که مرا به جای خود در میان امت گذاشتی؛ پس شاهد باش بر آنان ای رسول پروردگار، به درستی که آنان مرا کوچک شمردند و حقوقم را ضایع نمودند و مرا در میان خود محترم نشمردند، و این است شکایت من نزد تو تا وقتی که تو را ملاقات نمایم." مترجم]

این بگفت و به نماز ایستاد و همۀ شب به رکوع و سجود بود و بامدادان به سرای آمد، شبانگاه دوباره بر سر قبر پیغمبر رفت و چند رکعتی نماز بگذاشت و چون فارغ شد، فَقَالَ:

"اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ و أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ،  
و قَدْ حَضَرَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ  
الْمَعْرُوفَ و أَنْكِرُ الْمُنْكَرَ، و أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ و  
الْإِكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ و بِحَقِّ مَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتَ لِي مَا هُوَ  
لَكَ رِضَى و لِرَسُولِكَ رِضَى."

[سپس عرض نمود: "بار خدایا! این قبر فرستاده تو محمد است و من فرزند دختر پیامبرت می باشم، و از واقعه ای که برای من پیش آمده است با خبری. بار خدایا! من به تحقیق که امر معروف را دوست می دارم و از کار زشت گریزان می باشم، و من از تو درخواست می کنم ای صاحب جلال و اکرام به حق این قبر و به حق آن کسی که درون آن آرمیده است، برای من آن چیزی را اختیار فرما که رضایت و خشنودی تو در آن است و پیامبر تو نیز از آن راضی و خشنود خواهد بود." مترجم]

چون این بگفت سر خود را بر قبر رسول الله گذارده بسیار بگریست تا در خواب رفت، و در خواب دید رسول خدا به طرفش می آید و ملائکه از یمین و شمال رسول خدا می آیند، و گروهی از پیش و گروهی در عقب حرکت

می‌کنند؛ چون رسول خدا برسد حسین را در آغوش گرفت و میان دو چشمش بوسید، و قال:

”حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ! كَأَنِّي أَرَاكَ عَن قَرِيبٍ مُّرَمَّلًا  
بِدِمَائِكَ مَذْبُوحًا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ مِّنْ عِصَابَةٍ مِّنْ  
أُمَّتِي وَ أَنْتَ مَعَ ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَى وَ ظَمَّانٌ لَا  
تُرَوَّى وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي؛ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ  
شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ! حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ! إِنَّ أَبَاكَ وَ أُمَّكَ  
وَ أَخَاكَ قَدِمُوا عَلَيَّ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، وَ إِنَّ لَكَ  
فِي الْجَنَّاتِ لَدَرَجَاتٍ لَّنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.“\*

[حضرت رسول فرمود: ”ای حسین، ای عزیز من! گویا می‌بینم تو را که عن قریب در خون خود به خاک خواهی افتاد، و گروهی از امت من در زمین کربلا تو را ذبح می‌نمایند و در این حال عطش بر تو غلبه کرده است ولی تو را سیراب نمی‌نمایند، و از تاب و توان انداخته است ولی به تو آب نخواهند داد، در حالی که این طائفه امید شفاعت مرا دارند. خداوند ایشان را از شفاعت من روز قیامت محروم گرداند. عزیزم ای حسین! بدرستی که پدر و مادر و برادرت پیش من آمدند و بی صبرانه انتظار آمدن تو را می‌کشند. و بدان که خداوند برای تو در بهشت مقاماتی را تعیین نموده است که بدون شهادت به آنها نخواهی رسید.“ مترجم]» - پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

\*- ناسخ التواریخ، مجلد حضرت سیدالشهداء، ج ۲، ص ۳ و ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۷ و ۳۲۸ با قدری اختلاف.

مجلس روز دوّم: تفکّر در مخلوقات الهی،  
دوایی برای وصول به اوّل درجه معرفت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام

الدين

تفکر در آفرینش آسمان‌ها، یکی از مهم‌ترین

عبادات

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>

یکی از مهم‌ترین عبادات تفکر در آفرینش

آسمان‌هاست.

روایاتی چند در فضیلت اصل تفکر

عن النبی صلی الله علیه و آله: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ

مِنْ قِيَامِ سِتِّينَ سَنَةً.»<sup>۲</sup>

و عن الصادق علیه السلام: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ

---

<sup>۱</sup> - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰. معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۸:

«حَقًّا كَمَا فِي آفْرِينِشِ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ وَ اخْتِلَافِ شَبِّ وَ رَوْزِ، نَشَانِهَاهَا وَ عَلَامَاتِي اسْتِ بَرَايِ خَرْدَمَنْدَانِ.»

<sup>۲</sup> - الجامع الصغير، ج ۲، ص ۲۱۹: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً.»؛ الميزان، ج ۴، ص ۹۰. ترجمه:

«يَكُ سَاعَتِ تَفَكَّرِ كَرْدَنِ، اَزْ شَصْتِ سَالِ قِيَامِ بِهْ عِبَادَتِ بَهْتَرِ اسْتِ.» (محقق)

و عن الرضا عليه السلام: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ  
الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ  
[عزوجل].»<sup>۲</sup>

### تفکر در مخلوقات، یکی از اقسام تفکر

یکی از اقسام تفکر، تفکر در مخلوقات است.

عن الباقر عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ،

وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عِظَمِ

خَلْقِهِ.»<sup>۳</sup>

فکری بنما در حرکت سیارات و ثوابت،

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۵۵: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ

التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ.» ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: "افضل عبادات، مداومت و بسیار تفکر و تأمل نمودن در خداوند و قدرت اوست."» (محقق)

<sup>۲</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۲، با قدری اختلاف. ترجمه:

«عبادت کردن، به نماز و روزه زیاد نمی باشد؛ بلکه عبادت فقط عبارت است از تفکر در امر خدای عزوجل.» (محقق)

<sup>۳</sup> - التوحید للصدوق، ص ۴۵۸، با قدری اختلاف. ترجمه:

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: "پرهیزید از تفکر در ذات خداوند، و لیکن چون خواستید به عظمت و بزرگی خداوند نظر کنید به عظمت مخلوقات او نظر کنید."» (محقق)



بعضی تند می‌گردند، بعضی کند حرکت می‌کنند، روی نظام معین با قوای جاذبه و دافعه‌ای که بین آنها موجود است. بین این گوی‌های طلایی چطور با قدرت پروردگار در این فضای لایتناهی معلقند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ \* رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعنا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبَّنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ \* رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ \* فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلِّدِينَ هَاجِرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا وَقُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ

الْثَوَابِ ﴿١﴾.

در نیمه شب برخیز، نظری بر این آسمان بنما.

## اشعار عطار نیشابوری و نظامی گنجوی دربارهٔ

۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ الی ۱۹۵. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۱۲ و ۳۱۶:

«تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌هایی از عظمت خداوند است برای صاحبان اندیشه و عقل: \* آنان که خداوند را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو افتاده می‌خوانند، و در خلقت آسمان‌ها و خلقت زمین فکر می‌کنند؛ که بار پروردگارا! تو اینها را بیهوده نیافریدی. تو پاک و منزّه و مقدّسی! پس ما را از عذاب آتش دوزخ رهایی بخش! \* بار پروردگارا! هر که را تو داخل در آتش جهنّم کنی، وی را ذلیل و خوار و سرافکنده نموده‌ای؛ و البتّه ستمگران و ظلم پیشگان یار و ناصری ندارند. \* بار پروردگارا! ما شنیدیم که منادی ندا در می‌داد: ایمان بیاورید، و به وحدانیت این پروردگار عظیم اقرار کنید؛ بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم؛ بنابراین درخواست و دعای ما آن است که: ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، و از گناهان و سیئات ما درگذری، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی! \* بار پروردگارا! از تو تقاضا داریم آنچه را که به وسیله پیغمبرانت به ما وعده دادی، عنایت بفرمایی، و در روز بازپسین ما را شرمنده و منکوب و مخدول مگردانی! البتّه عادت تو خلف وعده نیست. \* پس خداوند دعایشان را مستجاب، و تقاضا و درخواستشان را لبّیک می‌گوید که: من که پروردگار شما می‌باشم، کردار و عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم خواه مردان شما و خواه زنان شما، از این جهت ابداً تفاوتی نیست؛ بعضی از شما، از بعضی دیگرید (و به یک چشم از هر جهت به شما نگاه کرده می‌شود). بنابراین آن کسانی که از شما هجرت کرده‌اند، و از خانه و دیارشان اخراج شده‌اند، و در راه من متحمّل اذیت و آزار گردیده‌اند، و دست به کارزار و مقاتله زده‌اند و کشته شده‌اند، هرآینه البتّه من غفران و پردهٔ رحمت بر روی گناهان و سیئاتشان می‌کشم، و البتّه ایشان را در بهشت‌هایی که در زیر درخت‌های سر به هم آورده (در روی زمین پوشیده شدهٔ آن) نهرهایی جریان دارد، داخل می‌کنم. این‌ها مزد و ثوابی است از ناحیهٔ خداوند، و بهترین ثواب‌ها و ارزشمندترین پاداش‌ها در نزد خداست.»



**سند و دلالت عبارت: «علیکم بدین العجائز»**

سؤال کردند از پیرزنی به چه خدای را

می شناسی؟ گفت: به این چرخ ریسندگی؛ لذا امام

می فرماید: **علیکم بدین العجائز**<sup>۱</sup>. نه تنها این گردش

در

۳...

---

<sup>۱</sup> - اسرارنامه، عطار نیشابوری، الحکایة و التمثیل ۵. خ ل:

که هان ای غافلان هشیار باشید \*\*\* در این

درگه دمی بیدار باشید

تو شب خوش خفته ایشان در ره او \*\*\* همی

بوسند خاک درگه او

که داند کین هزاران مهر زرین \*\*\* چرا گردند

در نه حقه چندین

<sup>۲</sup> - کلیات حکیم نظامی گنجوی، قسمت خسرو و شیرین، ذیل عنوان:  
«استدلال نظر و توفیق شناخت».

<sup>۳</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اشاره بدین حدیث

است: **علیکم بدین العجائز**. (إحياء العلوم، ج ۳، ص

۵۷؛ و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۵۱ آن را موضوع

شمرده است. رجوع کنید به: إتحاف السادة المتقين،

ج ۷، ص ۳۷۶ که درباره این حدیث بحثی مفید کرده

و شواهدی بر صحت آن آورده است.)

آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب الفردوس

---

الأعلى، طبع سوّم، ص ۲۲۴ آورده است: ”و لعلّ هذا المراد من الكلمة المأثورة: عليكم بدين العجائز.“ و آية الله حاج سيّد محمد علی قاضی شهید (ره) در تعلیقه گوید:

مراد شیخنا از بودن این کلمه: مأثورة، شاید آن باشد که از بعضی از پیشینیان مأثور است، نه آنکه بدين عبارت مأثور است از یکی از معصومین علیهم السّلام؛ زیرا که این سخن از پیغمبر و یا اهل بیت معصومین او علیهم الصّلاة و السّلام مأثور نیست. و إحدى از محدثین از طریق اصحاب ما امامیه و یا از طریق اهل سنت در جوامع حدیثیه از آنان صلوات الله علیهم نقل نکرده است؛ همان طور که ما در بعضی از مجامیع خودمان در این باره تحقیق به عمل آورده ایم.

حافظ أبو الفضل محمد بن طاهر بن احمد مقدّسی در کتابش تذکرة الموضوعات، ص ۴۰، ط ۲ مصر، سنه ۱۳۵۴ گفته است: ”علیکم بدين العجائز، دارای اصلی نیست؛ نه روایت صحیحهای و نه روایت سقیمهای راجع به آن وارد نشده است مگر از محمد بن عبد الرّحمن بیلمانی به غیر این عبارت. او دارای نسخه‌ای بوده است و در نقل خبر متهم بوده

است.“

و جماعتی از علما مانند شیخ بهائی و شاگردش فاضل جواد و فاضل مازندرانی معتقدند به آنکه این کلمه از گفتار سفیان ثوری از متصوِّفۀ عامّه می‌باشد.

قوشجی در شرح تجرید گفته است: ”عمرو بن

عبیده چون میان ایمان و کفر، اثبات منزله‌ای نمود

عجوزه‌ای گفت: خدا می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي

خَلَقَكُمْ ۖ فَمِنْكُمْ ۖ كَافِرٌ ۖ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ ۖ﴾\* و بر

این اساس میان بندگان قرار نداده است مگر کافر

و مؤمن را. سفیان گفت: علیکم بدین العجائز.“

محقق قمی (قدّه) صاحب قوانین گوید: ”آنچه

مذکور می‌باشد در ألسنه و استفاد است از کلام

محقق بهائی (قدّه) در حاشیه زبده آن است که این

سخن حکایتی است از چرخ دولاب او و دست باز

داشتن از آن برای اظهار عقیده‌اش به وجود صانع

محرّک أفلاک مدبّر عالم.“

و سیّد الحکماء سیّد داماد - قدّس سرّه - در

الرّواشح السّماویّة ص ۲۰۲، ط طهران، از بعض علما

نقل کرده است که: ”علیکم بدین العجائز از

موضوعات است.“

آسمان‌هاست، بلکه در هر ذره‌ای موجود است:

داستان الکترون و پروتون و امواج فرو صوت

و الکتریسیته.<sup>۱</sup>

---

و از کتاب البدر المنیر نقل است که: "این لفظ دارای اصلی نمی‌باشد  
مدرس ارفن نامزلار خآنو چه کت ساه حرکت یاور ما عو فر می ملیدن کیلو  
و یدابلا بل هآن ین یدب هم کیل عفو دوشد المیپ فالاتخا ءلوهأ و ءارآ نایم و  
ءاسنڈا! ءعیشر لار هالوظ بل ع لوفق، ناعملا لی اقمعتلا و هم کایا وی  
الدقیقة! ای فانه لیس هناك من يفهمها."

- انتهى .» - پایان متن منقول از الله شناسی .

\* سوره التغابن (۶۴) آیه ۲ .

جهت اطلاع بیشتر راجع به مفهوم این حدیث شریف به الله شناسی، ج ۱،  
ص ۱۹۹ مراجعه شود. (محقق)

۱ - معادشناسی (طبع اول) ج ۸، ص ۲۸۱، تعلیقه:

«این حقیر در مدت بیست سال پیش از این، مطلب جالب توجهی را که از  
اینشتین برای این جانب نقل کرده بودند، به خاطر داشتم، و در این موقع  
مناسب دیدم آن مطلب را در اینجا بیاورم. ناقل آن داستان جناب محترم  
دانشمند گرامی و سرور عزیز، آقای احمد انصاری - زید توفیقه - فرزند  
ارشد حضرت آیه الحقّ و الیقین جمال العارفین مرحوم آیه الله حاج شیخ  
محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - است، و موضوع آن قضیه،  
آرزو و تمنای اینشتین بر اطلاع بر زبان پارسی و کتب ملاّی رومی و حافظ  
شیرازی است؛ آنان که بر شناخت قدرت بزرگ جاری و محیط بر موجودات  
عالم دست پیدا کرده بودند.

و برای نقل این مهم، پیام شفاهی برای ایشان فرستادم تا عین ترجمه عبارت  
کلام اینشتین را برای حقیر مرقوم فرمایند. ایشان نیز بزرگوارانه نامه مفصلی  
مرقوم داشته‌اند که ما عین آن عبارات را که راجع به موضوع ماست در اینجا  
می‌آوریم:

گرامی پیک شفاهی آن جناب در خصوص تقدیم

ترجمه کتاب The World as I see it به حقیر

---

ابلاغ گردید. بنده سعی کردم جهت امتثال اوامر جناب عالی عین ترجمه را نسخه برداری و تقدیم نمایم؛ متأسفانه هر چه گشتم پیدا نشد. لذا با عرض پوزش طلبی آنچه در ذهن باقیمانده بود نوشتم؛ امید است مورد قبول قرار گیرد.

همان طور که به استحضار رسیده مؤلف این کتاب، آلبرت اینشتین بوده و یک جلد آن، مقارن ایامی که بنده در دانشگاه بودم (حدود تقریباً سی سال قبل) به دست بنده رسید. این کتاب در کتابخانه آمریکائی‌ها، واقع در خیابان نادری تهران مورد علاقه شدید حقیر قرار گرفت. چون اجازه نمی دادند کتابی بیرون برده شود، لذا در همان کتابخانه دست به ترجمه آن زدم و قریب سی صفحه آن را ترجمه نمودم. - اصل کتاب به قطع تقریباً جیبی بود و نزدیک ۱۵۰ صفحه داشت - که خلاصه از آن به شرح زیر می باشد:

اینشتین به جزء لایتجزای عالم ماده که موسوم به اتم می باشد، اطلاع پیدا کرده بود و به دست آورده بود که این جزء خود شامل چند قسمت می باشد.



---

اوّل: دارای مدارات خارجی است که با تفاوت دارای الکترون‌های مختلفی بوده و با نظم و سرعتی تغییر ناپذیر، این الکترون‌ها مشغول گردش می‌باشند. دوّم: هسته مرکزی است که پروتون‌ها و نوترون‌ها می‌باشند؛ پروتون‌ها که از نظر تعداد برابر الکترون‌های مزبور می‌باشند. طبق اظهار ایشان همین الکترون‌ها و اختلاف در تعداد آنهاست که زیربنای گردش عالم هستی و اختلاف موجودات مادی را سبب شده‌اند.

و اظهار کرده است که: من هر چه کوشیدم علّت گردش اوّلیه الکترون‌های مدارات خارجی یک شیء را به دست آورم، نتوانستم. پس از مطالعات و بررسی‌های عملی خیلی زیاد، پی‌بردم که: این گردش منظم و سریع الکترون‌ها در مدارات مختلف، عامل مادی ندارد و بنا بر نظرات بعضی از دانشمندان گذشته، این حرکت منظم تحت قدرت یک عامل غیر مادی رهبری می‌شود. و بعضی توانسته‌اند با این عامل پر قدرت و حاکم و جاری در گردش عالم

## مصادیقی چند در کیفیت تفکر در مخلوقات

### الهی

سؤال فرمود حضرت از اعرابی به چه خدای

را می شناسی؟ عرضه داشت:

«الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَ الرَّوْثَةُ تَدُلُّ عَلَى

الْحَمِيرِ، وَ آثَارُ الْقَدَمِ تَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَهَيْكَلُ عَلَوِيٍّ

بِهَذِهِ اللَّطَافَةِ وَ مَرَكَزُ سَفَلِيٍّ بِهَذِهِ الْكَثَافَةِ كَيْفَ لَا يَدُلَّانِ

عَلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ؟!»<sup>۱</sup>

هستی، تماس حاصل نمایند که از آن جمله مولای

روم و حافظ را نام می برد و اظهار می کند: ای کاش

زبان فارسی می دانستم تا کتب این دو مرد بزرگ را

مطالعه می کردم و می توانستم مانند آنان به راهی که

منتهی به شناخت قدرت بزرگ جاری و محیط بر

موجودات عالم است، دست پیدا می کردم.

آنچه در خاطر با مختصر تفاوتی از لحاظ عبارات

باقی مانده، مضمون بالا می باشد.

– تمام شد مقدار مورد حاجت از نامه شریف صدیق گرامی آقای انصاری

أمدّ الله فی عمره الشّریف. – پایان متن منقول از معاد شناسی .

<sup>۱</sup> – مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۳۴ با عبارت: «کدلیل

نگاهی به این زمین ساکن بنما و بین به چه

سرعتی در حرکت است؛ ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا  
جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾<sup>۱</sup>.

بدبخت مردمان طبیعی که اینها را بدون سبب

---

الأعرابی حیث قال: البعرة تدلُّ على البعير...» این کلام را جواب اعرابی می‌داند؛ ولیکن در ج ۱۰۸، ص ۳۸، و در ج ۳، ص ۵۵، همین عبارت را جواب امیر مؤمنان علیه السّلام به سائل می‌داند. این روایت به نقل از الله شناسی، ج ۱، ص ۱۶۰ این چنین آمده است:

«از جامع الاخبار، مجلسی - رضوان الله علیه -

حکایت نموده است: سئِلَ أمير المؤمنين عليه السلام  
عن إثبات الصانع؟ فقال: "البعرة تدلُّ على البعير، و  
الرّوثة تدلُّ على الحمير، و آثارُ القدم تدلُّ على  
المسير؛ فهیکلٌ علویٌّ بهذه اللطافة و مرکزٌ سفلیٌّ بهذه  
الکثافة كيف لا يدلّان على اللطيف الخبير؟!«

از حضرت، از اثبات آفریدگار جهان چون پرسیدند، در پاسخ گفت: "پشک  
شتر می‌فهماند که از اینجا شتری عبور کرده است، و فضولات الاغ می‌فهماند  
که از اینجا الاغی عبور نموده‌اند، و علامت جای پای آدمی می‌فهماند که از  
اینجا انسانی (رو به این طرف یا رو به آن طرف) راه را طی کرده است؛ پس  
چگونه این بنیان استوار بالا بدین لطافت، و این مرکز پایین بدین کثافت  
دلالتی بر خداوند لطیف خبیر ندارند؟!«

<sup>۱</sup> - سورة النمل (۲۷) صدر آیه ۸۸. معاد شناسی، ج ۵، ص ۵:

«در آن هنگام کوه‌ها را می‌بینی و چنین گمان می‌کنی که جامدند (یعنی ساکن  
و بدون حرکت می‌باشند) در حالی که چنین نیست؛ این کوه‌ها در گردش  
هستند مانند گردش ابرها بر فراز آسمان.»

علیم می‌دانند!

آیا هیچ فکر کرده‌ای که طفل قبل از آن [که متولد شود]، پستان‌های مادرش مملو از شیر می‌شود که برای او مفید باشد؟ که به مادرش خبر داده که در پستان خودت شیر ایجاد کن، و بعد از دو سال دندان درآورده؟!

چگونه وقتی سبزه سر از زمین برداشته لبخندی به ابر می‌زند و از او تمنای باران می‌کند؟ آیا سبزه به ابر تلفن کرده یا تلگراف زده یا با هم‌دیگر راز دارند؟!

ای برادران! این ارتباطاتی که در عالم مشاهده می‌کنید، جز قادر علیمی می‌تواند ایجاد کند؟!

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ  
وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>.

## غایت تفکر معرفت خداست

این تفکرها و تدبیرها تمام برای معرفت  
خداست که عمر خود را بیهوده سپری ننمایی! تمام  
اولیاء دین و ائمه اطهار که بر خود صدمات را  
خریدند برای آن است که به تو بفهمانند در این دنیا  
کورکورانه قدم برنداری!

ختم صحبت پس از روضه مناسب.

---

<sup>۱</sup> - سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۵. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:  
«الله معبودی جز او نیست، که زنده است و قیوم است. وی را نه چرت و  
پینگی و نه خواب، فرا نمی گیرد. از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه  
در زمین است.»



مجلس روز سوّم: خدا را با خدا دیدن،  
غایت معرفت انسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

تفکر در مخلوقات الهی، یکی از طرق معرفت

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَحِيدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۱</sup>

در روز گذشته عرض شد: یکی از طرق

معرفت، تفکر در مخلوقات الهی است.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۳. ترجمه:

«معبود شما معبود واحدی است که هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می باشد.» (محقق)

<sup>۲</sup> - سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۱:

«تحقیقاً در آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف شب و روز، و کشتی ای که بر روی دریا جاری است و به مردم منفعت می بخشد، و آن آب بارانی را که خداوند از آسمان فرود می آورد و بر اثر آن زمین را پس از مردگی و سردی و فسردگی اش زنده و شاداب می کند و در آن از هر نوع جنبنده ای را منتشر می سازد، و در حرکت دادن بادها و ابرهائی که در بین آسمان و زمین مسخر فرموده است، هرآینه آیات و نشانه های توحید اوست برای مردمی که تفکر



و لذا هر چه انسان از محیط تصنع دور باشد و به مناظر طبیعی نزدیک تر، بهتر می تواند از مشاهده آثار خدا، معرفت پیدا کند. لذا انبیاء و اولیاء در بیابانها و غارها زندگی می نمودند و در کوهها به عبادت مشغول بودند.

هر چند مناظر تصنعی هم مخلوق خداست الا آنکه چون در بدو نظر انسان او را مخلوق دست بشر می بیند، در وهله اول برای مردانی که در معرفت کامل نیستند پی بردن از آنها به وجود صانع مشکل است.

### شدت ظهور، علت خفاء خداوند

اصولاً باید دانست که علت خفاء خداوند، ظهور اوست؛ زیرا هر چیزی به ضد او شناخته می شود، روشنی به تاریکی؛ تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا.<sup>۱</sup> علم را با جهل و قدرت را با ضعف می توان تشخیص

---

کنند.»

<sup>۱</sup> - شرح منظومه سبزواری، ج ۵، ص ۴۱۴: «كان الأشياء تُعرف بأضدادها.» ترجمه:

«اشیاء به واسطه اُضدادشان شناخته می شوند.» (محقق)

داد و لیکن در عالم جز خدا چیز دیگری نیست.

**دلالت همه موجودات بر وجود مقدّس باری**

**تعالی**

کدام شیء است که دلالت بر وجود مقدّسش

نکند، و کدام جانور [و] جاننداری است که حیات را

از او نگرفته باشد، کدام موجودی است که از منبع

وجود بی حدّ او موجود نشده باشد؟!!

\*\*\*

**حکایت عبدالله دیصاوی و تشرّف او خدمت**

**حضرت صادق علیه السّلام**

نقل حکایت عبدالله دیصانی و تشرّف او

خدمت حضرت صادق علیه السّلام و داستان

تخم مرغ که حضرت فرمودند: در آن طلا و نقره

١ - كليات سعدى شيرازى .

٢ [ادامه تعليقه صفحه قبل] قال: قَادِرٌ؟

قال: نَعَمْ، قَادِرٌ قَاهِرٌ.

قال: يَقْدِرُ أَنْ يُدْخَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا فِي الْبَيْضَةِ لَا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ وَلَا يُصَغِّرُ الدُّنْيَا؟

فَقَالَ هِشَامٌ: النَّظْرَةَ!

فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَنْظَرْتُكَ حَوْلًا، ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ.

فَرَكِبَ هِشَامٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأُذِنَ لَهُ. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَانِي عَبْدُ اللَّهِ الدَّيْصَانِيُّ بِمَسْأَلَةٍ لَيْسَ الْمُعَوَّلُ فِيهَا إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ عَلَيْكَ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "عَمَّاذَا سَأَلَكَ؟"

فَقَالَ: قَالَ لِي كَيْتَ وَ كَيْتَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا هِشَامُ، كَمْ

حَوَاسُكَ؟"

قال: خَمْسٌ.

فَقَالَ: "أَيُّهَا أَصْغَرُ؟"

فَقَالَ: النَّظْرُ.

فَقَالَ: "وَ كَمْ قَدَرُ النَّظْرِ؟"

قال: مِثْلُ الْعَدَسَةِ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا.

فَقَالَ: "يَا هِشَامُ، فَانظُرْ أَمَامَكَ وَفَوْقَكَ وَ أَخْبِرْنِي

بِمَا تَرَى!"

فَقَالَ: أَرَى سَمَاءً وَ أَرْضًا وَ دُورًا وَ قُصُورًا وَ تُرَابًا وَ جِبَالًا وَ أَنْهَارًا.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ

يُدْخِلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدَسَةَ أَوْ أَقْلَّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يُدْخِلَ

الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ لَا يُصَغِّرُ الدُّنْيَا وَ لَا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ."

فَانكَبَّ هِشَامٌ عَلَيْهِ وَ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ: حَسْبِي يَا بَنَ رَسُولِ

اللَّهِ!

فَانصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ غَدَا إِلَيْهِ الدَّيْصَانِيُّ فَقَالَ: "يَا هِشَامُ، إِنِّي جِئْتُكَ مُسَلِّمًا وَ لَمْ

أَجِئَكَ مُتَقَاضِيًا لِلْجَوَابِ." فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنْ كُنْتَ جِئْتَ مُتَقَاضِيًا فَهَآكَ

الْجَوَابَ.

فَخَرَجَ عَنْهُ الدَّيْصَانِيُّ، فَأَخْبَرَ أَنَّ هِشَامًا دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّمَهُ

الْجَوَابَ، فَمَضَى عَبْدُ اللَّهِ الدَّيْصَانِيُّ حَتَّى أَتَى بَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأُذِنَ لَهُ، فَلَمَّا قَعَدَ قَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ذُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي!

[ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا اسْمُكَ؟"

فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ. فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ؟

قَالَ: لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ: "عَبْدُ اللَّهِ" كَانَ يَقُولُ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ؟

فَقَالُوا لَهُ: عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: يَذُلُّكَ عَلَى مَعْبُودِكَ وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنْ اسْمِكَ.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرُ، ذُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي وَ لَا تَسْأَلْنِي عَنْ اسْمِي!

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اجلس!» ...»

ترجمه: «حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی اسحاق خفاف که: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که: عبدالله دیصانی به نزد هشام بن حکم آمد و به او گفت: آیا برای تو پروردگاری است؟  
گفت: بلی!

دیسانی گفت: آیا آن پروردگار قادر است؟

گفت: آری، قادر است و بر هر چیزی قهر و غلبه دارد.

دیسانی گفت: آیا او می‌تواند تمام دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند در حالی که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟!  
گفت: به من مدتی مهلت بده!

دیسانی گفت: یک سال تو را مهلت دادم و سپس از نزد هشام بیرون آمد. هشام بر مرکب خود سوار شد و به سوی حضرت امام صادق علیه السلام حرکت کرد و چون بر در خانه رسید، اذن دخول طلبید. او را اذن دادند و به حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله! عبدالله دیصانی مسأله‌ای از من پرسیده که در جواب آن اعتماد و اطمینان بر کسی ندارم مگر بر خدا و بر تو! حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «چه چیز از تو سؤال کرده است؟» عرض کرد که: چنین و چنان گفته و ماقوع را برای حضرت شرح داد. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «ای هشام، چند حس داری؟» عرض کرد: پنج حس.

فرمود: «کدام یک از آنها کوچک تر است؟»

عرض کرد: ناظر و مردمک چشم.

فرمود: «اندازه ناظر چقدر است؟» [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عرض کرد: مثل دانه عدس یا از آن هم کوچک تر.

فرمود: «ای هشام، به روبه رو و بالای سرت نظر کن و مرا به آنچه که می بینی خبر ده!»

عرض کرد: آسمان و زمین و خانه‌ها و قصرها و خاک و کوه‌ها و نهرها را می بینم.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «آن کسی که قادر است آنچه را که تو می بینی در چیزی به قدر یک دانه عدس یا کوچک تر از آن داخل کند، قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند در حالی که نه دنیا کوچک

شود و نه آن تخم مرغ بزرگ گردد.“

هشام خم شد و دست و سر و پای آن حضرت را بوسید و عرض کرد: آنچه فرمودی مرا بس است یا بن رسول الله!

سپس به منزل خود برگشت و فردا صبح دیصانی نزد او آمد و گفت: ای هشام، نزد تو آمده‌ام که بر تو سلامی کنم و نیامده‌ام که جواب بخواهم. هشام گفت: اگر برای طلب جواب هم آمده‌ای این است جوابت و جواب حضرت را به او گفت.

دیسانی از نزد هشام بیرون رفت، و کسی او را خبر داد که هشام خدمت حضرت امام صادق علیه السلام رفته و حضرت این جواب را به او تعلیم فرموده است. از این رو عبدالله دیصانی رفت تا به در خانه حضرت صادق علیه السلام رسید و اذن ورود خواست او را اذن دادند و چون داخل شد و نشست، به حضرت عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا بر معبودم رهنمایی کن!

حضرت امام صادق علیه السلام به او فرمود: “اسم تو چیست؟” دیصانی از نزد امام صادق علیه السلام بیرون آمد و اسم خود را به حضرت نگفت. یارانش به او گفتند: چگونه شد که آن حضرت را به اسم خود خبر ندادی؟!

گفت: اگر به او گفته بودم که اسم من عبدالله (بنده خدا) است، می گفت: کیست آن کسی که تو بنده او هستی؟! به او گفتند: به سویش برگرد و به او بگو که تو را بر معبودت دلالت کند و از نامت نپرسد!

دیسانی به سوی حضرت برگشت و عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا بر معبودم دلالت کن ولی از نامم مپرس!

حضرت امام صادق علیه السلام به او فرمود: “بنشین!”...» (محقق) ادامه روایت از امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۳ به نقل از الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۳:

«علامه مجلسی از احتجاج روایت کرده است که ابوشاکر دیصانی که زندیق\* بوده است وارد شد بر حضرت ابوعبدالله علیه السلام و گفت: ای جعفر، مرا بر معبودم دلالت کن!

حضرت به او گفتند: “بنشین!” در آنجا پسر بچه‌ای صغیر بود که در دستش تخم مرغی بود و با آن [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بازی می نمود. حضرت به طفل فرمودند: “ای بچه این تخم را به من بده!” طفل تخم را به حضرت داد.

حضرت فرمود: "یا دِیْصَانِیُّ! هَذَا حِصْنٌ مَّکْنُونٌ لَهُ جِلْدٌ غَلِیْظٌ، وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِیْظِ جِلْدٌ رَقِیقٌ، وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِیقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ وَ فِضَّةٌ ذَائِبَةٌ؛ فَلَا الذَّهَبَةُ الْمَائِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ، وَ لَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَائِعَةِ. فَهِيَ عَلٰی حَالِهَا، لَمْ یَخْرُجْ \*\* مِنْهَا خَارِجٌ مُّصْلِحٌ فِیْخَبِرَ عَنِ إِصْلَاحِهَا وَ لَمْ یَدْخُلْ \*\*\* فِیْهَا دَاخِلٌ مُّفْسِدٌ فِیْخَبِرَ عَنِ إِفْسَادِهَا، لَا یُدْرِی لِّلذَّکْرِ خُلِقَتْ أُمَّ لِلْأُنْثَى، تَنْفَلِقُ عَنِ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِیْسِ؛ أ تَرَى لَهَا مُدَبَّرًا؟!"

قال: فَأَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَنَا تَائِبٌ مِّمَّا كُنْتُ فِيهِ.

"ای دیصانی! این دژی است سرپوشیده و پنهان و دارای پوستی غلیظ، و در زیر آن پوست غلیظ پوستی است نازک و رقیق، و در زیر آن پوست رقیق، طلائی است روان و نقره‌ای است روان؛ نه طلائی روان با نقره روان مخلوط می‌گردد، و نه نقره روان با طلائی روان. این تخم مرغ بر حال خود باقی است، از درونش اصلاح‌کننده‌ای بیرون نمی‌آید تا از اصلاحش خبر دهد و از بُرونش افساد‌کننده‌ای داخل نمی‌گردد تا از افسادش خبر دهد، و معلوم نیست که آیا برای نرینه آفریده شده است یا مادینه، شکافته می‌شود و امثال رنگ‌های طاووس از درونش آشکار می‌گردد؛ آیا تو برای این امر تدبیر کننده‌ای می‌بینی یا نه؟"

راوی گفت: ابوشاکر دیصانی مدتی سر خود را به حال تفکر به زیر انداخت و گفت: شهادت می‌دهم: معبودی جز الله نیست، وحدت دارد، شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهم: محمد بنده وی و رسول اوست، و اینکه حقا تو امام و حجّتی از جانب خدا بر مخلوقاتش، و من تائب می‌باشم از آنچه که در آن بوده‌ام!

---

\*- در تعلیقه آورده است:

زندیق با کسره از ثنویّه می باشد یا قائل به دو مبدأ نور و ظلمت، و یا آن کس که ایمان به آخرت و ربوبیت خدا نمی آورد، و یا کسی که در باطن کافر است و در ظاهر مؤمن، یا معرّب زنّ دین است، یعنی دین زن. اینها را در قاموس آورده است. و در مصباح وارد است که در السنه مردم مشهور آن است که زندیق آن کس است که متمسک به شریعتی نیست و قائل به دوام دهر و طبیعت است و عرب از این گونه افراد تعبیر به ملحد می نماید؛ یعنی کسی که در ادیان طعنه دارد. - انتهی. و از کتاب مفاتیح العلوم نقل شده است که: زنادقه، مانویّه می باشند و مزدکیّه را بدین نام می نامیده اند. أقول: و ظاهر آن است که: زندیق معرّب زند دین باشد و زند اسم کتاب مجوس است که آن را زردشت که مجوس معتقدند وی پیغمبر بوده است آورده است؛ یا معرّب زندی است، یعنی منسوب به زند. بنابراین کلمه واحدی را گرفته اند و بدان قاف افزوده اند. - انتهی.

\*\*در احتجاج مطبوع: لا یخرج.

\*\*\*در احتجاج مطبوع: ولا تدخل. «- پایان متن منقول از امام شناسی.



اشعاری از هاتف اصفهانی در تجلی آشکار

حضرت حق

داستان عبدالله بن مقفع و ابن ابي العوجاء

داستان عبدالله بن مقفع و ابن ابي العوجاء.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - دیوان هاتف اصفهانی، ص ۳۱.

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "این خلیق را می بینید؟! - و با دست خود اشاره به محلّ طواف کرد - ما مِنْهُمْ أَحَدٌ أَوْجِبُ لَهُ اسْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ (یعنی جعفر بن محمد علیهما السّلام) فَأَمَّا الْبَاقُونَ فَرَعَاعٌ وَبَهَائِمٌ؛ یک نفر از ایشان نیست که سزاوار اسم انسانیّت باشد مگر آن شیخ نشسته (یعنی جعفر بن محمد علیهما السّلام) و اما بقیه آنان مردم پست و هرزه و بهائم هستند!"

ابن ابی العوجاء گفت: چگونه اسم انسان را تنها برای وی لازم شمردی نه برای غیرشان؟!

ابن مُقَفَّع گفت: به جهت آنکه من نزد او چیزی را دیده‌ام که در نزد غیر او ندیده‌ام.

ابن ابی العوجاء گفت: حتماً باید آنچه را که درباره‌اش گفتی به آزمایش درآوریم.

ابن مُقَفَّع گفت: دست از این کار بردار، زیرا که من نگرانم از آنچه در دست داری که از تو بستاند و عقیده‌ات را فاسد کند!

ابن ابی العوجاء به او گفت: این نظریه تو نیست، ولیکن ترسیدی از آنکه در نزد من عقیده‌ات بر آن مکان و منزلتی که وی را نهادی و توصیفی که از او نمودی ضعیف گردد.

ابن مُقَفَّع به او گفت: اینک که تو رأی مرا بر این مهمل پنداشتی برخیز و به سوی او برو و تا جایی که در قدرت توست سعی کن تا لغزش و خطائی در کلام از تو سر نزنند، و عنانت را در مُحَاجَّه و استدلال رها منما تا او به تو در کلام پای بندی زند و تو را به مرامش تسلیم سازد (یا به سلامت تو را مُلْزَم و منکوب کند)، و هر بضاعتی در استدلال داری به وی عرضه کن خواه به نفع تو باشد و یا به ضررت.

در این حال ابن ابی العوجاء برخاست و من با ابن مُقَفَّع به جای خود ماندیم. ابن ابی العوجاء که به سوی ما بازگشت گفت:

ای پسر مُقَفَّع این مرد بشر نیست، و إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِرًا، وَ يَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِنًا فَهُوَ هَذَا؛ و اگر در جهان یک موجود ملکوتی روحانی وجود داشته باشد که هر وقت اراده کند، لباس جسم بپوشد و ظاهراً در کالبد و جسد درآید و هر وقت اراده کند، رُوح مجرد گردد و باطناً در ملکوت باشد، فقط و فقط این مرد است.

ابن مُقَفَّع گفت: چگونه آن طور است که می گویی؟!

ابن ابی العوجاء گفت: من نزد وی نشستم چون احدی در آنجا غیر از من



## دعوت قرآن به تفکر در آیات آفاقی و انفسی

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ  
بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ  
أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي  
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ

---

بر شمرد که من گمان کردم الآن است که خود خداوند میان من و او ظاهر  
گردد.» - پایان متن منقول از امام شناسی .

وَالْوُنُكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ ۚ  
 مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّن فَضْلِهِ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ  
 لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ ۚ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا  
 وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ  
 مَوْتِهَا ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ ۚ أَنْ  
 تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُم دَعْوَةً مِّنَ  
 الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿١﴾

## قوت روح توحید انسان و خدا را با خدا دیدن

البته این طریق تفکر، دوائی است برای  
 وصول به اول درجه معرفت؛ ولیکن چون روح  
 توحید انسان قوت یافت، انسان خدا را با خدا

۱ - سوره الروم (۳۰) آیات ۲۰ إلى ۲۵. ترجمه:

«و از آیات و نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید و پس از آن  
 ناگاه شما به صورت بشری شدید که منتشر و پراکنده می‌شوید. \* و از آیات  
 خدا این است که از خود شما برای شما جفت‌هایی آفریده است تا در پناه  
 آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودت و رحمت قرار داد؛ به درستی  
 که در این جهت نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر کنند. \* و از آیات  
 خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و صورت‌های  
 شماست؛ تحقیقاً در این جهت نیز نشانه‌هایی است برای عالمان. \* و از  
 آیات خدا خواب شما در شب، و بیداری شما در روز و طلب کردن (به دست  
 آوردن رزق و روزی) شما از فضل و کرم اوست؛ حقاً در این مطلب نیز  
 نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند. \* و از آیات خدا اینکه برق را  
 در آسمان به جهت ترس از زیان احتراق و امید به باران رحمت، به شما  
 می‌نمایاند، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که به وسیله آن زمین را پس از  
 مرگش زنده می‌گرداند؛ قطعاً در این امر هم نشانه‌هایی است برای گروهی  
 که تعقل می‌کنند. \* و از آیات خدا اینکه آسمان و زمین به امر او استوار و  
 پابرجا است، و سپس هنگامی که شما را از زمین به خواندنی فراخواند، به  
 ناگاه (از قبرهایتان) خارج می‌شوید.» (محقق)

می بیند.

برهان سه قسم است: لمّی و إنّی، و از علّت

به علّت:

«یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»<sup>۱</sup>

عن الصادق علیه السلام: «ما رأيتُ شيئاً إلا و

رأيتُ اللهَ قبله و بعده و معه»<sup>۲</sup>

و در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانی: «بِكَ

عَرَفْتُكَ، و أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ و دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، و لَوْلَا

أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ»<sup>۳</sup>

کلام امام حسین علیه السلام: خدایا من از تو

ظاهرتری پیدا نمی کنم که تو را با او بشناسم

---

<sup>۱</sup> - دعاء الصباح لأمیر المؤمنین علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳۹. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۴۵:

«ای آنکه دلیل و رهنمای شناسایی ذات خودش را فقط ذات خودش قرار داده است!»

<sup>۲</sup> - لقاء الله، خطی، ص ۷؛ مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۶۷ و ۲۳۱، و ج ۷، ص ۵۱۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۳۱:

«من ندیدم چیزی را مگر آنکه پیش از او و پس از او و با او خدا را دیدم.»

<sup>۳</sup> - دعاء السحر للإمام زین العابدین؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۴۷:

«خودت را من به واسطه خودت شناختم، و تو هستی که مرا به خودت رهبری می کنی و به سوی خودت می خوانی، و اگر ذات خودت نبود من ندانسته بودم که تو کیستی و چیستی.»

کلام حضرت سیدالشهداء در روز عرفه که

مفادش آن است که: «خدایا من از تو ظاهرتری پیدا

نمی‌کنم که تو را با او بشناسم.»<sup>۱</sup>

از اشعار مرحوم نسیمی:

## روضه حضرت سیدالشهداء هنگام شهادت

ختم صحبت پس از روضه مناسب:

«اللَّهُمَّ رَضِيَ بِقَضَاكَ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ

---

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲، و ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۲۴۹.

«إِلَهِي! كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ مِنْ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ?!»

”بار خداوندا! چگونه راه شناسایی وجودت امکان پذیر می‌باشد به واسطه استدلال و برهان با وجودهای امکانیّه حادثه که آنان در اصل وجود و بقائشان نیاز ذاتی و افتقار وجودی به تو دارند؟! آیا برای جز تو از سائر موجودات، ظهور و بروزی وجود دارد که برای تو نبوده باشد، تا بتوانند آنها تو را نشان دهنده و ظاهر کننده باشند؟!“

۱- دیوان اشعار عمادالدین نسیمی، غزل ۱۲۹.

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "وا مُحَمَّدَاةٌ، وا أَبْتَاةٌ، وا عَلِيَّاهُ، وا جَعْفَرَاةٌ، وا حَمَزَاتَاةٌ!" این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.<sup>۵</sup>

زینب ندا در داد:

"وا أَخَاهُ، وا سَيِّدَاةٌ، وا أَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، و لَيْتَ الْجِبَالَ تَدْكُدُكَتْ عَلَى السَّهْلِ؛ ای کاش آسمان بر زمین می چسبید، و ای کاش کوه‌ها خرد می شد و بیابان‌ها را پر می کرد."<sup>۶</sup>

و به نزد برادرش آمد و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند و برادرش حسین در حال جان دادن است، "فَصَاحَتْ: أَيُّ عُمَرُ! أَيْقَتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ و أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ فریاد برداشت: ای عمر بن سعد! آیا ابا عبدالله را می کشند و تو به او نگاه می کنی؟"

عمر صورت خود را برگردانید و اشک‌هایش بر روی ریشش جاری بود.<sup>۷</sup> زینب فریاد برداشت: "وَيَحْكُمُ! أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؛ ای وای بر شما! آیا در بین شما یک نفر مسلمان نیست؟!"

هیچ کس جواب او را نداد؛<sup>۸</sup> عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید!

شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد و روی سینه‌اش نشست و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد<sup>۹</sup> و محاسن مقدّسش را گرفت و سر مقدّسش را جدا کرد.

چقدر مرحوم حجّة الاسلام نیر تبریزی وضع و کیفیّت موجودات را هر یک به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسم نموده است؛ آنجا که گوید:

جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو \*\* در

طَفِ ماریه از یاد بشد شور نشور<sup>۱۰</sup>

قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت \*\*



---

خُوریان دست به گیسوی پریشان ز قُصور

\*\* گوش خُصرا همه پر غُلغُلَه دیو و پری

سطح غُبرا همه پُر ولولَه وحش و طُیور

\*\* غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح

دست حسرت به دل از صبر تو اُیوب صبور

\*\* مرتضی با دل افروخته لاحول کنان

مصطفی با جگر سوخته حیران و حُصور

\*\* کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز

آهوان حرم از واهمه در شیون و شور

انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت \*\* شمر

سرشار تمنا و تو سرگرم حُضور<sup>۱۰</sup>

(۱) مقتل مقرّم، ص ۳۲۹ و ۳۳۰، از ابن‌نما، ص ۳۹؛ و المجالس السنیّه، مجلس ۶۹.

(۲) مقتل مقرّم، ص ۳۳۱، از أسرار الشّهاده، ص ۳۲۴.

(۳) همان مصدر، ص ۳۳۲، از تظلم الزّهراء، ص ۱۲۹، و از بحار، ج ۱۰، ص ۵۰۲.

(۴) همان مصدر، از مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.

(۵) همان مصدر، از بحار، ج ۱۰، ص ۲۰۶؛ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

(۶) لهوف، ص ۱۱۰؛ و مقتل مقرّم، ص ۳۳۲، از لهوف.

(۷) مقتل مقرّم، ص ۳۳۳، از کامل ابن‌أثیر، ج ۴، ص ۳۲.

(۸) همان مصدر، ص ۳۳۳، از إرشاد مفید.

(۹) همان مصدر، از مقتل العوالم، ص ۱۰۰، و از مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.

(۱۰) آتشکده نیّر، ص ۱۲۱ و ۱۲۲). - پایان متن منقول از لمعات الحسین.

## «ترکت الخلق» - الخ. ۱

۱ - الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۴:

«شیخ بهاءالدین عاملی حکایت کرده است که در روایت وارد است: ابراهیم بن ادهم در طواف بود، جوانی آمد را که موی در صورت نداشت و زیباچهره بود دیدار کرد؛ شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی از وی برگردانید و در میان طواف کنندگان متواری شد.

چون به خلوت آمد، از علت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما تا به

حال از تو سابقه نداشته‌ایم که در سیمای جوان آمدی نظر کنی!

گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی

رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می‌گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر

پروردگرم باز بدارد و حذر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم.

و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

۱. هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَ \*\* وَ أَيْتَمُّ

الْعِيَالُ لِكِي أَرَاكَ

۲. فَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبًا \*\* لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ

إِلَى سِوَاكَ

۳. أَحِبُّ التَّقَى وَ النَّفْسُ تَطْلُبُ غَيْرَهُ \*\* وَ إِنِّي

وَ إِيَّاهَا لَمْ صَطَّرِ عَانَ

۴. فَيَوْمٌ لَهَا مِنِّي وَ يَوْمٌ أُذِلُّهَا \*\* كِلَانَا عَلَى

الْأَيَّامِ مُعْتَرِكَانَ

۱. من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

۲. بنابراین، اگر تو درباره محبت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به سوی غیر تو بلند نمی‌شود.

۳. من تقوا را دوست می‌دارم و نفس من غیر آن را می‌پسندد، و من با نفسم در این باره پیوسته در کشتی‌گیری بسر می‌بریم.

---

۴. بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام می‌سازم؛ هر دو تایی ما در مدّت گذراندن ایّام، یکدگر را به خاک در می‌افکنیم. بنا بر آنچه گفته شد، ابیات: ”هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَا“ از ابراهیم ادهم می‌باشد، و اینکه در منابر به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام نسبت می‌دهند زبان حال است نه زبان قال. «- پایان متن منقول از الله شناسی.

---



مجلس روز چهارم: عدم امکان معرفت به  
کنه ذات اقدس الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَالْهَكْمَ إِلَهًا وَحِدًا لِإِلَهِ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾<sup>١</sup>.

معرفت خدا، علت ایجاد کائنات

علت ایجاد کائنات و انسان معرفت خداست.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>٢</sup>؛ و

في التفسير: «أَي لِيَعْرِفُونِ»<sup>٣</sup>.

١ - سوره البقرة (٢) آیه ١٦٣. ترجمه:

«معبود شما معبود واحدی است که، هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می باشد.» (محقق)

٢ - سوره الذاریات (٥١) آیه ٥٦. الله شناسی، ج ٣، ص ١١١:

«و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت نمایند.»

٣ - کشف الخفاء، العجلونی، ج ٢، ص ١٣٢:

﴿وَمَا خَلَقْتُ أَلَّ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: «أَي لِيَعْرِفُونِ»؛ كما فسره

ابن عباس، رضی الله عنهما. و المشهور على الألسنة: «كنت كنزاً مخفياً فأحببتُ

أن أعرفَ فخلقتُ خلقاً فبى عرفوني.» و هو واقع كثيراً في كلام الصوفية، و

اعتمدوه و بنوا عليه أصولاً لهم.»

تفسير البحر المديد، ج ٥، ص ٤٨٣:

«وقال الورتجبي عن جعفر الصادق [عليه السلام]: ﴿وَمَا خَلَقْتُ أَلَّ الْجِنَّ

وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: «أَي لِيَعْرِفُونِ». و مداره قوله صلى الله عليه و سلم

فيما يحكيه عن رب العزة: «كنت كنزاً مخفياً لم أعرف، فأحببت أن أعرف،

فخلقت الخلق لأعرف.» أي: ما أظهرت الخلق إلّا لأعرف بهم، فتجلّيت بهم

في قوالب العبودية لتظهر ربوبيتي في قوالب العبودية، فتظهر قدرتي و

حكمتي، فسبحان الحكيم العليم.»

و مطابق نصّ کریمه شریفه: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ

امام شناسی، ج ۳، ص ۳۱:

«از کتاب کنز الفوائد کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از

سَلْمَةُ بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بنُ عَلِيٍّ

عليهما السلام ذاتَ يَوْمٍ عَلَى اصحابِهِ فَقَالَ:

”الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا، وَ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ

رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ

اللَّهَ - وَ اللّٰهَ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ

عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ

سِوَاهُ.“

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: ”مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ

عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.“

حضرت فرمودند: روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده بر

اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ

و درود بر محمد رسول خدا فرمودند:

”ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر

برای آنکه او را بشناسند. پس در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و

به عبادت او برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز می شوند

با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا.“

مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا

چیست؟

حضرت فرمود: ”معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب

است در آن زمان از او اطاعت کنند.“

سَبَعَ سَمُوتَ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ  
لِتَعَلَّمُوا ﴿١﴾ [علت خلق کائنات] حصول معرفت  
است.

«كنت كنزاً مخفياً فأحييتُ أن أعرف؛ فخلقتُ

الخلق ليكي أعرف.»<sup>٢</sup>

عدم امکان ادراک خداوند با حواس ظاهره و

حواس باطنه که محدودند

خدای را با حواس ظاهره و حواس باطنه

درک نمی‌توان کرد؛ زیرا که غیر محدود است.

فعن الباقر عليه السلام: «كُلُّ ما مَيِّزُومُوهُ

بأوهامِكُمْ في أدقِّ معانيه، فهو مخلوقٌ [مصنوعٌ] مثلكم،

---

<sup>١</sup> - سوره الطلاق (٦٥) صدر آیه ١٢. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٢، ص ٢٤٤:

«خداوند آن کسی است که آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها را به تعداد آنها آفرید، و امر را بین آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه نازل فرمود؛ برای اینکه شما بدانید (یعنی تمام آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و نزول امر از بین آنها، همه مقدمه است برای علم شما، و اینکه بدانید) خداوند بر هر چیز تواناست.»

<sup>٢</sup> - عوالی اللئالی، ج ١، ص ٥٥؛ بحار الأنوار، ج ٨٤، ص ١٩٩؛ تفسیر بیان السعادة، ج ٤، ص ١١٦. ترجمه:

«قبل از آفرینش عالم گنجی پنهان بودم که دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.» (محقق)



عن أمير المؤمنين عليه السلام: «لا تُقَدِّرُ عَظْمَةَ

اللَّهِ [سبحانه] بِقَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ.»<sup>۲</sup>

عن ابن أبي الحديد:

دو خطبه أميرالمؤمنین علیه السلام در عدم

امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَجَلَالِ

كِبْرِيائِهِ مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَرَدَعَ

خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنِ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ.»<sup>۳</sup>

---

۱ - بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳ با قدری اختلاف؛ الحكمة المتعالية في

الأسفار الأربعة العقلية، ج ۶، ص ۴۲۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۲:

«تمام چیزهایی را که شما با دقیق‌ترین معانی با افکار خودتان تشخیص و

تمیز می‌دهید و آن را خدا می‌پندارید، آفریده‌ای است ساخته شما مانند خود

شما، و بازگشتش به سوی شما می‌باشد.»

۲ - نهج البلاغة (عبده) ج ۱، ص ۱۶۲، با قدری اختلاف. ترجمه:

«عظمت خداوند سبحان را به مقدار و میزان عقل و فهم خود سنجش منما،

که در این صورت در زمره هلاک شدگان قرار خواهی گرفت.» (محقق)

۳ - شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۵۱. امام شناسی، ج ۱۱،

ص ۴۸:

و فی نهج البلاغة:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ؛ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ؛ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُود.»

«درباره تو ای اعجوبه و شگفت آفرین عالم آفرینش، فکر دور اندیش و قدرت عاقله و تفکیر تیز و رسای من به گل فرو نشست و خسته و فرسوده و بی تاب و توان شد. تو صاحبان عقل و قدرت اندیشه را حیران و سرگردان نمودی و عقول و اندیشه‌ها را به هیجان و اضطراب درآوردی. هر زمان که قدرت اندیشه و فکر من می خواهد یک و جَب به تو نزدیک شود، یک میل فرار می کند و دور می شود؛ و در راه قهقری رو به پشت، با نداشتن هدایت و بصیرت در وادی تخیلات و اوهام که جز همچون کفی بر روی آب بیش نیستند، می ماند و گیر می کند.»

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۰، ص ۱۷۰. ترجمه:

«تمام مراتب حمد و ستایش اختصاص به خدایی دارد که از آثار سلطنت و جلال و عظمت خود چیزی را آشکار ساخت که دیده‌های عقول را از

اشعاری در عدم امکان معرفت به کنه ذات

اقدس الهی

عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر

\*\*\*

برو این دام، بر مرغ

\*\*\*

حافظ:

آشنایی

شنیدم رهروئی

که ای رهرو

جوابش گفت آری دانه دارم

بی نشان است آشیانش

تفکر در مخلوقات و وصول به مقام اسماء و

صفات

---

عجائب قدرتش در حیرت فرو برد، و خطرهای فکری و واردهای پنداری  
ناشی از هممه‌های نفوس را از شناخت کنه صفتش باز داشت.» (محقق)

بنابراین انسان به ذات او محیط نمی‌گردد و  
ذات مقدّسش معلوم احدی نیست، ولیکن باید با  
تفکّر در مخلوقات به مقام اسماء و صفات رسید؛  
زیرا تمام بهجت‌ها و مقام‌ها و لذّات همین است و  
بس!

حکایت حضرت صادق علیه السّلام راجع به  
جای دادن خداوند زمین را در تخم مرغ، و جواب  
نقض حضرت<sup>۱</sup>، و جواب حلّی که می‌تواند در  
این باره داده شود.

نظامی:

تو خاموش به

بوده و نابود ما

---

<sup>۱</sup> - خ ل: «که از ما».

## وجه مالک الملوک بودن خداوند

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ  
وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ  
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

مالک الملوک است، زیرا حیات و ممات ملوک

دست اوست.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرِهِمْ فِي رَبِّهِمْ أَنْ آتَاهُ  
اللَّهُ الْمَلِكَ إِذْ قَالَ إِبرِهِمْ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ  
أَنَا أحيي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ  
الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ  
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ ٢.

## چشم دل را باز کردن و عرفان شهودی خداوند

﴿وَإِذْ قَالَ إِبرِهِمُ لِأَبِيهِ ءَأَزَّرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا

١ - کلیات خمسه نظامی گنجوی، ص ١٢ (مخزن الأسرار) برگرفته از مناجات اول و دوم.

٢ - سوره آل عمران (٣) آیه ٢٦. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٩٨:

«بگو (ای پیغمبر): بار پروردگارا! تو هستی که فقط صاحب قدرت و پادشاهی هستی، و فرمان و امر و صاحب اختیاری و تسلط بر نفوس و سیطره بر جمیع عالم، از آن توست. پادشاهی و قدرت را توبه هر که خواهی می دهی، و از هر که بخواهی این پادشاهی و قدرت را می گیری. و هر کس را که بخواهی عزت می بخشی، و هر کس را که بخواهی ذلیل می نمایی. خیر و برکت و رحمت، هر چه هست و هر جا که هست، اختصاص به تو دارد، و حقاً و حقیقتاً تو بر هر چیز قدرت داری!»

ءَالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* وَكَذَلِكَ نُرِي  
إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ  
الْمُوقِنِينَ \* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ

أَلَيْلُ رَأَى الْكَوْكَبَا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ  
 الْأَفْلِينَ \* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ  
 قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ \*  
 فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا  
 أَفَلَتْ قَالَ يُقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ \* إِنِّي وَجَّهْتُ  
 وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ  
 الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

ابراهیم خلیل در عالم بشریت اول کسی است که

به مقام توحید کامل رسیده و این رتبه را حائز شده

است؛ زیرا که چشم دل خود را باز کرده و از حُجب

۱ - سوره الأنعام (۶) آیات ۷۴ الی ۷۹. ترجمه:

«و یاد بیاور ای پیغمبر زمانی را که ابراهیم به پدرش آذر گفت: "آیا تو  
 بت‌هایی را به عنوان معبودها و خدایان اتخاذ نموده‌ای؟! من تحقیقاً تو را و  
 قوم تو را در گمراهی آشکاری مشاهده می‌کنم!" \* و هان ای پیغمبر!  
 این طور ما به ابراهیم (برای بحث و مؤاخذه ابراهیم از عمویش آذر درباره  
 پرستش اصنام) ملکوت آسمان و زمین را نشان می‌دهیم؛ و به جهت آنکه از  
 صاحبان یقین بوده باشد. \* پس هنگام شب چون سیاهی آن همچون  
 پوششی وی را فرا گرفت، یک ستاره در آسمان دید؛ گفت: "این است  
 پروردگار من!" پس هنگامی که آن ستاره غروب کرد گفت: "من غروب  
 کنندگان را دوست نمی‌دارم." \* پس چون ماه را درخشان دید گفت: "این  
 است پروردگار من!" پس هنگامی که غروب کرد گفت: "اگر پروردگارم مرا  
 رهبری ننماید، من تحقیقاً از گروه گمراهان خواهم بود." \* پس چون  
 خورشید را فروزان دید گفت: "این است پروردگار من! این بزرگتر است."  
 پس هنگامی که غروب کرد گفت: "ای قوم من! من تحقیقاً از آنچه که شما  
 در برابر خدا مؤثر می‌دانید بیزار هستم! \* من به طور حتم و مسلّم، وجهه  
 قلب و روی دل خودم را به آن کس برگردانیده‌ام که او آسمان‌ها و زمین را  
 آفریده است. دل من به سوی حقّ گراییده و از غیر او اعراض کرده است.  
 و من چنان نیستم که از شریک آوردگان به خدایم بوده باشم!" (محقق)

ظلمانیّه و نورانیّه گذشته بود.

خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

\*\*\*

تجلی مراتب ذات و اسماء و صفات حق تعالی

به میزان استعداد ممکن

ابراهیم علیه السّلام به مقام اسماء و صفات

رسید ولیکن به مرتبه فنا در ذات نرسیده، جز یک

لحظه که حالی بر او دست داد؛<sup>۱</sup> ولیکن پیغمبر اسلام

و ائمه اطهار علیهم السّلام دائماً این حال در آنها

متمکن بود.

نمرودیان با ابراهیم زنده، کار داشتند و

میخواستند او را در آتش اندازند، ولی مشرکین

صدر اسلام از سر بریده و لب و دندان سیدالشهداء

هم خودداری نکردند.

روضه سر مبارک حضرت سیدالشهداء

---

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ، ص ۱۳۹، غزل ۱۳۹.



## علیه السّلام در مجلس یزید

قضیه مجلس عبیدالله بن زیاد یا یزید - لعنة

الله علیه - و چوب زدن بر دندان مبارک و درد دل

حضرت زینب با سر حضرت.<sup>۱</sup>

۲...

---

<sup>۱</sup> - وصول به هر مرتبه از مراتب صفات و اسماء و ذات به معنای حصول فعلیت در آن مرتبه و استعداد برای مرتبه مافوق است، و مرتبه مافوق دفعه<sup>۱</sup> و بالإستمرار برای سالک حاصل نمی‌شود؛ بلکه با تجلیات و نفحات لحظه‌ای و به طور متناوب پیدا می‌شود تا اینکه در مرتبه مافوق به فعلیت تامه و ملکه برسد.

بنابراین سالکی که در مرتبه توحید صفاتی و پس از آن اسمائی به فعلیت و ملکه رسیده است، هیچ ملازمه‌ای با مرتبه توحید ذاتی ندارد؛ بلکه توحید ذاتی کم‌کم به صورت لحظه‌ای برای او حاصل می‌شود و جریان حضرت ابراهیم نیز بر همین قیاس است. آن حضرت در توحید صفاتی و اسمائی به فعلیت رسیده بودند، اما در توحید ذاتی به طور مستمر و ملکه خیر؛ بلکه نفحاتی از آن نشئه ربوبی نصیبتان شده بود و مابقی مراتب را در عالم آخرت طی خواهند کرد. (معلق)

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نشانده تا سر را

نبینند. اما چون حضرت علی بن الحسین

علیه السّلام آن سر را بدید، دیگر سر گوسفند و غیر

آن را تناول نکرد، و اما زینب چون سر را بدید، دست

به گریبان برد، و آن را چاک زد و با آه و ناله سوزان

که دل‌ها را پاره می‌کرد، فریاد زد:

”یا حُسَیْنَاهُ! یا حَبِیْبَ رَسُوْلِ اللهِ! یا ابنَ مَكَّةَ و  
مِنِّی! یا ابنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! یا ابنَ بِنْتِ  
المُصْطَفَى!“

به خدا قسم هر کس در مجلس بود بگریست، و یزید - لعنه الله -  
خاموش بود؛ آنگاه زنی هاشمیّه که در خانه یزید بود، شیون کنان بر  
حسین علیه السلام فریاد می دزد:

”یا حسیناهُ! یا سیّدَ اهلِ بیتاهُ! یا ابنَ مُحَمَّداهُ! یا  
رَبِیعَ الأَرَامِلِ و الیتامی! یا قَتیلَ أَوْلَادِ الأَدعیاءِ.“

راوی روایت گفت: هر کس بشنید بگریست.

۱. وَمِمَّا يُزِيلُ الْقَلْبَ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا \*\* وَیَتْرُكُ

زَنَدَ الْغَیْظِ فِی الصَّدْرِ وَارِیَا

۲. وَقُوفُ بَنَاتِ الْوَحَى عِنْدَ طَلِیقِهَا \*\* بِحَالٍ

بِهَا يُشْجِنَ حَتَّى الْأَعَادِیَا

۱. و از چیزهایی که دل را از جای خود بر می کند، و آتش کینه و خشم را  
در سینه افروخته می دارد.

۲. آن است که دختران وحی در نزد کسی که غلام و بنده آزاد شده خود  
آنهاست، بایستند، به حالتی که حتی دشمنان را دلخراش و دلریش کنند.  
آنگاه یزید چوب خیزران خواست، و با آن به لب و دندان ابا عبدالله  
علیه السلام می زد. اَبُو بَرَزَةَ أَسْلَمَی نَزَدَ او بود گفت: ای یزید! چوب را بردار،  
زیرا که بسیار دیدم رسول خدا را که این لب و دندان را می بوسید.<sup>۱</sup>  
ابن جوزی در کتاب خود موسوم به الرَّدُّ عَلَى الْمُتَعَصِّبِ الْعَنِیدِ گوید:

عجب از عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد نباید

داشت (زیرا آنها با زندگان دشمنی کردند)، عجب از

---

یزید مخذول است که کینه جوئی از سر بریده می کرد  
و با چوب بر دندان پیشین حسین علیه السّلام می زد،  
و مدینه را غارت کرد! گیرم حسین خارجی بود، آیا  
این کار با خوارج رواست؟! آیا نباید در شرع آنها را  
به خاک سپرد؟!

و اینکه گفت: من می توانم خاندان رسالت را به بندگی گیرم، هر کس چنین  
کند و معتقد به آن بود، هر چه او را لعنت کنی کم کرده ای!  
اگر آن سر مطهّر را احترام می کرد و بر آن نماز  
می گذاشت و در طشت نمی نهاد و با چوب نمی زد،  
چه زیان داشت؟! مقصود او از کشتن حاصل شده  
بود؛ ولیکن کینه های عهد جاهلیّت بود که وی را بر  
این واداشت. و دلیل بر گفتار ما شعری است که از  
او گذشت:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرٍ شَهْدُوا      \*\*      جَزَعَ الْخَرْجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ<sup>۲</sup> سَبَطُ  
ابن جوزی گوید:

جدّ من، ابن جوزی گوید: عجب از کشتن  
ابن زیاد حسین علیه السّلام را، و مسلّط نمودن عمر  
بن سعد و شمر بر کشتن وی، و حمل کردن سرها به  
سوی یزید نیست؛ عجب از هتک و بی حرمتی و  
خذلان یزید است که با چوب دست بر صورت

## مجلس روز پنجم: نقش فطرت در خداشناسی

---

حسین زد، و آل رسول الله را بر روی جهازهای  
شتران حمل کرد، و تصمیم داشت فاطمه  
بنت‌الحسین را به مردی که او را به کنیزی خواسته  
بود بدهد. و انشاد او ابیات ابن زبیری: لیت أشیأخی  
ببدر شهدوا، می باشد.<sup>۳</sup>

(۱) نفس المهموم، ص ۲۸۰.

(۲ و ۳) همان مصدر، ص ۲۷۵. - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي  
فَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ  
الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

### غرائز موجود در روح انسانی

همان طوری که بدن انسان دارای اعضا و  
جوارحی است، روح انسان گرچه مجرد و بسیط  
است الا آنکه هنگام خلقت، خداوند برای او غرائزی  
قرار داده؛ مانند: حیا، شجاعت، راستگویی،  
خداشناسی، که انسان باید هر یک از این غرائز را در  
حدّ اعتدال نگاه دارد و نگذارد از بین برود. زیرا که  
محیط فاسد آنها را خراب خواهد کرد؛ مثلاً محیط  
فحشاء حیا را از بین برده و شخص را بی عفت

---

<sup>۱</sup> - سوره الروم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس  
حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّی است، بگردان. این دین بر پایه  
همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است،  
و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار  
ولکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرو مانده‌اند.»



رجوع بی اختیار تمام افراد بشر به خداوند، در

## موقع اضطرار

خداشناسی نیز چنین است. در اثر اتباع

شهوات، تاریکی روی قلب را می گیرد و شخص را

از خالقش غافل می سازد؛ ولیکن چون از بین رفتن

غریزه امر محالی است، لذا تمام افراد بشر در مواقع

ضرورت بی اختیار رجوع به خدا می کنند.

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ  
ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ  
يُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>.

﴿وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ  
إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا  
يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ \* هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ  
وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ  
كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ  
لَهُ الدِّينَ لَيْسَ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ  
\* فَلَمَّا أَنْجَيْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ  
يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

<sup>۱</sup> - سوره الروم (۳۰) آیه ۳۳. ترجمه:

«و هنگامی که مردم را مرض و گزند می رسد، پروردگار خود را در حالی که به درگاه او انابه و رجوع می کنند، می خوانند؛ سپس هنگامی که خداوند از جانب خود رحمتی به آنان بپشاند، ناگهان فریقی از آنها به پروردگارشان شرک می ورزند.» (محقق)



## ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۰﴾<sup>۱</sup>

۱ - سوره یونس (۱۰) آیات ۲۱ الی ۲۳. ترجمه:

«و هنگامی که مردم را پس از گرفتاری و شدتی که به آنها رسیده، رحمتی بچشانیم، ناگهان آنان را در آیات ما خدعه و مکر می‌کند. ای پیغمبر بگو: مکر خدا سریع‌تر از هر مکر می‌کند. تحقیقاً رسل و فرستادگان ما می‌نویسند و ضبط می‌کنند مکرها و خدعه‌هایی را که شما بجای می‌آورید. \* مرّبی و سرپرست و صاحب اختیار و ولیّ شما در جمیع امور خدایی است که شما را در دریا و خشکی حرکت می‌دهد، همین که در کشتی نشسته و با بالا کشیدن شِراع، کشتی به حرکت در می‌آید و نسیم خوش و مطبوع و دلنواز ساحل به شما می‌وزد، با حال فرح و سرور و غفلت از خدا و آنچه موجب رضای اوست از عمل صالح، روی عرشه کشتی آریده و به تماشا سرگرم و به تفریح و تفرّج مشغول می‌شوید (به طوری که فرضاً اگر کسی از شما بگوید: استمداد از خدا کنید، می‌گویید: کشف قوه بخار پاپن فرانسوی و اختراعات حاصله به دنبال آن، این موهبت را به بشر ارزانی داشت! عیناً مانند قارون که می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي﴾، شما نیز می‌گویید: چه کسی می‌تواند این کشتی را غرق کند؟! شهری است عجیب، چندین هزار تن سرنشین دارد!) تا وقتی که کم‌کم تندباد حوادث بوزد و طوفان سهمگین فضای دریا را فرا گیرد و موج آب بر روی موج دیگر بریزد. و همین که دانستند که کار از کار گذشته و قدرت نامتناهی این کشتی را در دست غرقاب و در اراده هلاکت درآورده است، خدا را از صمیم دل بخوانند که: "ای پروردگار مهربان! اگر ما را از این مهلکه نجات دهی، دیگر ما توبه می‌کنیم و دست به تعدی و تجاوز نمی‌زنیم و با استکبار عمل نمی‌کنیم و از شکرگزاران خواهیم بود!" \* و چون ما اقیانوس را آرام نمودیم و طوفان را برداشتیم و موج‌های متراکم آرام شد و آنان را به ساحل امن رسانیدیم، باز آنان به دنبال ستم و تجاوز می‌روند و در زمین خدا بدون حقّ و مجوّزی عُدوان می‌کنند. ای مردم، بدانید که این ستمی که روا می‌دارید، عکس‌العمل آن به خود شما برمی‌گردد و در حقیقت به خود ستم نموده‌اید (و این عملی را که برای نفع خود انجام می‌دهید و از راه ستم و تجاوز به دیگران است، نفع شما نیست بلکه عین ستمی است که به خود روا داشته‌اید!) چند روزی به عنوان تمتّع از زندگی حیوانی پست در این دنیا متمتّع می‌گردید و سپس رجوع و بازگشت شما به سوی ماست، و از اعمالی که انجام داده‌اید به طور کامل شما را آگاه و متنبّه خواهیم کرد.» (محقق)

# داستان قوم حضرت یونس و وارد شدن عذاب

## بر آنها

داستان قوم حضرت یونس و وارد شدن

عذاب بر آنها، و دستور حضرت حکیم تربیت شده

خانواده نبوت جناب روبیل مردم را به خواندن دعا

برای رفع عذاب. ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا

إِيمْنُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ

الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾<sup>۱</sup>.

۲...

۱ - بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۲۹:

«عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَجَدْنَا فِي بَعْضِ كُتُبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَهُ أَنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ سَنَةً. وَكَانَ رَجُلًا يَعْتَرِيهِ الْحِدَّةُ، وَكَانَ قَلِيلَ الصَّبْرِ عَلَى قَوْمِهِ وَالمُدَارَاةِ لَهُمْ، عَاجِزًا عَمَّا حُمِّلَ مِنْ ثِقَلِ حَمَلِ أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَاعْلَامِهَا، وَ أَنَّهُ تَفَسَّخَ تَحْتَهَا كَمَا يَتَفَسَّخُ الْجُدْعُ تَحْتَ حِمْلِهِ، وَ أَنَّهُ أَقَامَ فِيهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] التَّصْدِيقِ بِهِ وَ اتَّبَاعِهِ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا رَجُلَانِ: اسْمُ أَحَدِهِمَا رُوْبَيْلٌ وَ اسْمُ الْآخَرِ تَنُوخَا.

وَ كَانَ رُوْبَيْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْعِلْمِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْحِكْمَةِ وَ كَانَ قَدِيمَ الصُّحْبَةِ لِيُونُسَ بْنِ مَتَّى مِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْعَثَهُ اللَّهُ بِالنُّبُوَّةِ، وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا مُسْتَضْعَفًا

عابداً زاهداً مُنهمكاً في العبادة وليس له علمٌ ولا حُكمٌ. و كان رُوبيلُ صاحبَ غنمٍ يرعاها و يتقوتُ منها، و كان تنوخاً رجلاً حطاباً يَحْتطِبُ على رأسه و يأكلُ من كسبه. و كان لِرُوبيلَ منزلةٌ من يونسَ غيرَ منزلةِ تنوخا، لعلمِ رُوبيلِ و حِكمتهِ و قديمِ صُحبتهِ.

فلما رأى يونسُ على نبينا و آله و عليه السلام أن قومه لا يُجيبونه و لا يؤمنونَ به، ضَجَرَ. و عَرَفَ من نفسه قلةَ الصبرِ فشكا ذلكَ إلى رَبِّه. و كان فيما شكا أن قال:

”يا رَبِّ! إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى قَوْمِي و لى ثلاثونَ سَنَةً، فَلَبِثْتُ فِيهِمْ أَدْعُوهُمْ إِلَى الإِيْمَانِ بِكَ و التَّصَدِيقِ بِرِيسَالَاتِي، و أُخَوِّفُهُمْ عَذَابَكَ و نَقِمَتَكَ ثَلَاثًا و ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ فَكَذَّبُونِي و لَمْ يُؤْمِنُوا بِي، و جَحَدُوا نُبُوَّتِي و اسْتَحَفُّوا بِرِيسَالَاتِي، و قَدْ تَوَاعَدُونِي و خِفْتُ أَنْ يَقْتُلُونِي. فَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ، فَإِنَّهُمْ ﴿تَوَمَّ ۗ لَأَيَّ لَمُونًا﴾!“

قال: فأوحى اللهُ إلى يونسَ: ”أَنَّ فِيهِمُ الحَمَلَ و

الجَينِ، و الطِّفْلَ و الشَّيْخَ الكَبِيرَ، و المَرَأَةَ الضَّعِيفَةَ و

المُسْتَضْعَفَ المَهِينَ، و أَنَا الحَكَمُ العَدْلُ، سَبَقَتْ

رَحْمَتِي غَضَبِي، لا أُعَذِّبُ الصِّغارَ بِذُنُوبِ الكِبارِ مِنَ

قَوْمِكَ. و هُم - يا يونسُ - عِبَادِي و خَلْقِي و بَرِيَّتِي

فِي بِلادِي، و فِي عَيْلَتِي أَحِبُّ أَنْ أَتَأَنَّهُمْ و أَرْفُقَ بِهِمْ

و أَنْتَظِرُ تَوْبَتَهُمْ. و إِنَّمَا بَعَثْتُكَ إِلَى قَوْمِكَ لِتَكُونَ حَيْطًا

عَلَيْهِمْ، تَعَطَّفَ عَلَيْهِمْ لِسَخَاءِ الرَّحْمَةِ [بِالرَّحِمِ] الماسَّةِ

مِنْهُمْ، و تَأَنَّهُمْ بِرَأْفَةِ النُّبُوَّةِ، و تَصَبَّرَ [فاصْبِرْ] مَعَهُمْ

بِأَحْلَامِ الرِّسَالَةِ، و تَكُونَ لَهُمْ كَهَيْئَةِ الطَّيِّبِ المُداوِي

العالمِ بِمُداوَاةِ الدَّاءِ [الدَّوَاءِ] فَخَرَقَتْ بِهِمْ و لَمْ

تَسْتَعْمِلُ قُلُوبَهُمْ بِالرَّفْقِ وَ لَمْ تَسُسَّهُمْ بِسِيَاسَةِ  
 الْمُرْسَلِينَ. ثُمَّ سَأَلْتَنِي عَنْ سُوءِ نَظَرِكَ الْعَذَابَ لَهُمْ  
 عِنْدَ قِلَّةِ الصَّبْرِ مِنْكَ، وَ عَبْدِي نُوحٌ كَانَ أَصْبَرَ مِنْكَ  
 عَلَى قَوْمِهِ وَ أَحْسَنَ صُحْبَةً وَ أَشَدَّ تَأْنِيًّا فِي الصَّبْرِ  
 عِنْدِي وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ؛ فَغَضِبْتُ لَهُ حِينَ غَضِبَ لِي وَ  
 أَجَبْتُهُ حِينَ دَعَانِي.

قال يونس: "يا رب! إنما غضبت عليهم فيك، و إنما دعوت عليهم حين  
 عصوك؛ فو عزتك لا أتعطف عليهم برأفة أبداً، و لا أنظر إليهم بنصيحة شفيق  
 بعد كفرهم و تكذيبهم إياي و جحدهم بنبوتى! فأنزل عليهم عذابك فإنهم  
 لا يؤمنون أبداً!" [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه در صفحه بعد] فقال الله: "يا يونس، إنهم  
 مائة ألفٍ أو يزيدون من خلقي يعمرُونَ بلادِي و  
 يلدُونَ عِبَادِي. و مَحَبَّتِي أَنْ أَتَانَاهُمْ لِلَّذِي سَبَقَ مِنْ  
 عِلْمِي فِيهِمْ وَ فِيكَ، وَ تَقْدِيرِي وَ تَدْبِيرِي غَيْرُ عِلْمِكَ  
 وَ تَقْدِيرِكَ، وَ أَنْتَ الْمُرْسَلُ وَ أَنَا الرَّبُّ الْحَكِيمُ. وَ  
 عِلْمِي فِيهِمْ - يَا يُونُسُ - بَاطِنٌ فِي الْغَيْبِ عِنْدِي لَا  
 تَعْلَمُ مَا مُنْتَهَاهُ، وَ عِلْمِكَ فِيهِمْ ظَاهِرٌ لَا بَاطِنَ لَهُ. يَا  
 يُونُسُ قَدْ أَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ مِنْ أَنْزَالِ الْعَذَابِ  
 عَلَيْهِمْ، وَ مَا ذَلِكَ - يَا يُونُسُ - بِأَوْفَرِ لِحْظِكَ عِنْدِي وَ

لا أَجْمَلَ لِشَأْنِكَ. وَ سَيَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فِي شَوَّالٍ يَوْمَ  
الْأَرْبَعَاءِ وَسَطِ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ فَأَعْلِمَهُمْ  
ذَلِكَ!

قال: فَسُرَّ بِذَلِكَ يُونُسُ، وَ لَمْ يَسُوهُ وَ لَمْ يَدْرِ مَا  
عَاقِبَتُهُ. فَاَنْطَلَقَ يُونُسُ إِلَى تَنُوحَا الْعَابِدِ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا  
أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ عَلَى قَوْمِهِ فِي ذَلِكَ  
الْيَوْمِ، وَ قَالَ لَهُ: "انْطَلِقْ حَتَّى أَعْلِمَهُمْ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ  
إِلَىَّ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ!"

فَقَالَ تَنُوحَا: فَدَعَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ حَتَّى يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ!  
فَقَالَ لَهُ يُونُسُ: "بَلْ نَلْقَى رُؤَيْبِلَ فَنُشَاوِرُهُ؛ فَإِنَّهُ  
رَجُلٌ عَالِمٌ حَكِيمٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ."

فَاَنْطَلَقَا إِلَى رُؤَيْبِلَ فَأَخْبَرَهُ يُونُسُ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ  
عَلَيْهِ السَّلَامِ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ عَلَى  
قَوْمِهِ فِي شَوَّالٍ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فِي وَسَطِ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ  
الشَّمْسِ، فَقَالَ لَهُ: "مَا تَرَى؟ انْطَلِقْ بِنَا حَتَّى أَعْلِمَهُمْ  
ذَلِكَ!"

فَقَالَ لَهُ رُؤَيْبِلُ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ رَجَعَةَ نَبِيِّ حَكِيمٍ وَ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَ سَلَّهُ أَنْ  
يَصْرِفَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ؛ فَإِنَّهُ غَنَى عَنْ عَذَابِهِمْ وَ هُوَ يُحِبُّ الرَّفْقَ بِعِبَادِهِ. وَ مَا  
ذَلِكَ بِأَضْرَّ لَكَ عِنْدَهُ وَ لَا أَسْوَأَ لِمَنْزِلَتِكَ لَدَيْهِ، وَ لَعَلَّ قَوْمَكَ بَعْدَ مَا سَمِعْتَ وَ

رَأَيْتَ مِنْ كُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ يُؤْمِنُونَ يَوْمًا؛ فَصَابِرِهِمْ وَ تَائِبِهِمْ!

فَقَالَ لَهُ تَنُوحَا: وَيْحَكَ يَا رُوبِيلُ! مَا أَشْرَتَ عَلَى يُونُسَ؟! وَ أَمْرَتُهُ بَعْدَ كُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَ جَحْدِهِمْ لِنَبِيِّهِ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ وَ إِخْرَاجِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ مَسَاكِينِهِ وَ مَا هَمُّوا بِهِ مِنْ رَجْعِهِ؟!

فَقَالَ رُوبِيلُ لِتَنُوحَا: أُسْكُتُ، فَإِنَّكَ رَجُلٌ عَابِدٌ لَا

عِلْمَ لَكَ!

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى يُونُسَ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ - يَا يُونُسُ - إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَذَابَ عَلَى قَوْمِكَ، أَنْزَلَهُ [أَيُنْزِلُهُ] فِيهِلِكُهُمْ جَمِيعًا أَوْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَبْقَى بَعْضٌ؟!

فَقَالَ لَهُ يُونُسُ: "بَلْ يُهْلِكُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا، وَ كَذَلِكَ

سَأَلْتُهُ مَا دَخَلْتَنِي لَهُمْ رَحْمَةً تَعْطُفُ فَأَرْجِعَ اللَّهُ فِيهِمْ وَ

أَسْأَلُهُ أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُمْ."

فَقَالَ لَهُ رُوبِيلُ: أَتَدْرِي - يَا يُونُسُ - لَعَلَّ اللَّهَ إِذَا أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فَأَحْسَبُوا بِهِ، أَنْ يَتُوبُوا إِلَيْهِ وَ [ادامه در صفحه بعد]

<sup>١</sup> [ادامه تعليقه صفحه قبل] يَسْتَغْفِرُوهُ فَيَرْحَمُهُمْ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ يَكْشِفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ يُنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَتَكُونُ بِذَلِكَ عِنْدَهُمْ كَذَابًا؟!

فَقَالَ لَهُ تَنُوحَا: وَيْحَكَ يَا رُوبِيلُ، لَقَدْ قُلْتَ عَظِيمًا! يُخْبِرُكَ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْهِ بِأَنَّ الْعَذَابَ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ فَتَرُدُّ قَوْلَ اللَّهِ وَ تَشْكُ فِيهِ وَ فِي قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ؟! إِذْهَبْ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُكَ!

فَقَالَ رُوبِيلُ لِتَنُوحَا: لَقَدْ فَشِلَ رَأْيُكَ!

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى يُونُسَ فَقَالَ: إِذَا أَنْزَلَ [نَزَلَ] الْوَحْيُ وَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ فِيهِمْ عَلَى مَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ فِيهِمْ مِنْ أَنْزَالِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ، أَرَأَيْتَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ

فَهَلَكَ قَوْمُكَ كُلُّهُمْ وَخَرِبَتْ قَرِيَّتُهُمْ أَلَيْسَ يَمْحُو اللَّهُ اسْمَكَ مِنَ السُّبُوتِ وَتَبْطُلُ رِسَالَتُكَ وَتَكُونُ كَبَعْضِ ضُعَفَاءِ النَّاسِ وَ يَهْلِكُ عَلَى يَدَيْكَ مِائَةٌ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ مِنَ النَّاسِ؟! <sup>١</sup>

فَأَبَى يُونُسُ أَنْ يَقْبَلَ وَصِيَّتَهُ فَاَنْطَلَقَ وَمَعَهُ تَنُوحَا مِنَ الْقَرْيَةِ وَتَنَحَّى عَنْهُمُ غَيْرَ بَعِيدٍ. وَ رَجَعَ يُونُسُ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ مُنْزَلٌ [يُنزَلُ] الْعَذَابَ عَلَيْكُمْ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فِي شَوَالٍ فِي وَسْطِ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ فَرَدُّوا عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَكَذَّبُوهُ وَأَخْرَجُوهُ مِنْ قَرِيَّتِهِمْ إِخْرَاجًا عَنِيفًا.

فَخَرَجَ يُونُسُ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ تَنُوحَا مِنَ الْقَرْيَةِ وَتَنَحَّى عَنْهُمُ غَيْرَ بَعِيدٍ وَأَقَامَا يَنْتَظِرَانِ الْعَذَابَ وَأَقَامَ رُوبِيلٌ مَعَ قَوْمِهِ فِي قَرِيَّتِهِمْ حَتَّى إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ شَوَالٌ صَرَخَ رُوبِيلٌ بِأَعْلَى صَوْتِهِ فِي رَأْسِ الْجَبَلِ إِلَى الْقَوْمِ:

أَنَا رُوبِيلٌ شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ، رَحِيمٌ بِكُمْ! هَذَا شَوَالٌ قَدْ دَخَلَ عَلَيْكُمْ وَقَدْ أَخْبَرْتُكُمْ يُونُسُ نَبِيَّكُمْ وَرَسُولَ رَبِّكُمْ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّ الْعَذَابَ يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ فِي شَوَالٍ فِي وَسْطِ الشَّهْرِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ﴿وَلَنْ يُخَلِّفَ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾<sup>٢</sup> رُسُلَهُ؛ فَاَنْظُرُوا مَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ!

فَأَفْزَعَهُمْ كَلَامُهُ وَوَقَعَ فِي قُلُوبِهِمْ تَحْقِيقُ نَزُولِ الْعَذَابِ؛ فَأَجْفَلُوا نَحْوَ رُوبِيلٍ وَقَالُوا لَهُ: مَاذَا أَنْتِ تُشِيرُ بِهِ عَلَيْنَا يَا رُوبِيلُ، فَاتَّكَ رَجُلٌ عَالِمٌ حَكِيمٌ لَمْ نَزَلْ نَعْرِفُكَ بِالرَّقَّةِ عَلَيْنَا وَالرَّحْمَةَ لَنَا وَقَدْ بَلَّغْنَا مَا أَشْرَتْ بِهِ عَلَى يُونُسَ فِينَا؟ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ وَأَشْرَ عَلَيْنَا بِرَأْيِكَ!

فَقَالَ لَهُمْ رُوبِيلٌ: فَإِنِّي أَرَى لَكُمْ وَأُشِيرُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا وَتَعَمَدُوا إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فِي وَسْطِ الشَّهْرِ أَنْ تَعَزَّلُوا الْأَطْفَالَ عَنِ الْأُمّهَاتِ فِي أَسْفَلِ الْجَبَلِ فِي طَرِيقِ الْأُودِيَةِ وَتَقْفُوا النِّسَاءَ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ [وَكُلَّ الْمَوَاشِي جَمِيعًا عَنِ أَطْفَالِهَا]، وَ يَكُونُ هَذَا كُلُّهُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ. [فَإِذَا رَأَيْتُمْ [إِدَامَهُ دَرِ صَفْحَهُ بَعْدَ]

<sup>١</sup> [إِدَامَهُ تَعْلِيْقَهُ صَفْحَهُ قَبْلَ] رِيحًا صَفْرَاءَ أَقْبَلَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ [فَعَجُّوا عَاجِجًا الْكَبِيرَ مِنْكُمْ وَالصَّغِيرَ بِالصُّرَاخِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوْبَةَ إِلَيْهِ وَ

الإستغفارِ لَهُ، و ارفعوا رُءُوسَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ و قُولُوا:

”﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا﴾ و كَذَّبْنَا نَبِيَّكَ، و تُبْنَا إِلَيْكَ مِن ذُنُوبِنَا ﴿وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>٣</sup> الْمُعَذِّبِينَ؛ فاقبل توبتنا و ارحمنا يا أرحم الراحمين!“

ثُمَّ لَا تَمَلُّوا مِنَ الْبُكَاءِ و الصُّرَاحِ و التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ و التَّوْبَةِ إِلَيْهِ حَتَّى تَتَوَارَى الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ أَوْ يَكْشِفَ اللَّهُ عَنْكُمْ الْعَذَابَ قَبْلَ ذَلِكَ.

فَأَجْمَعَ رَأْيُ الْقَوْمِ جَمِيعًا عَلَى أَنْ يَفْعَلُوا مَا أَشَارَ بِهِ عَلَيْهِمْ رُوبِيلٌ.

فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ الَّذِي تَوَقَّعُوا الْعَذَابَ، تَنَحَّى رُوبِيلٌ عَنِ [مِنَ] الْقَرْيَةِ حَيْثُ يَسْمَعُ صُرَاخَهُمْ و يَرَى الْعَذَابَ إِذَا نَزَلَ.

فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَعَلَ قَوْمُ يُونُسَ مَا أَمَرَهُمْ رُوبِيلٌ بِهِ. فَلَمَّا بَزَغَتِ الشَّمْسُ، أَقْبَلَتْ رِيحٌ صَفْرَاءٌ مُظْلِمَةٌ مُسْرِعَةٌ لَهَا صَرِيرٌ و حَفِيفٌ و هَدِيرٌ. فَلَمَّا رَأَوْهَا عَجُّوا جَمِيعًا بِالصُّرَاخِ و الْبُكَاءِ و التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ و تَابُوا إِلَيْهِ و اسْتَغْفَرُوهُ، و صَرَخَتِ الْأَطْفَالُ بِأَصْوَاتِهَا تَطْلُبُ أُمَّهَاتِهَا، و عَجَّتْ سِخَالُ الْبَهَائِمِ تَطْلُبُ الثَّدْيَ و عَجَّتِ الْأَنْعَامُ تَطْلُبُ الرَّعَى.

فَلَمْ يَزَالُوا بِذَلِكَ و يُونُسُ و تَنُوخًا يَسْمَعَانِ ضَجِيجَهُمْ و صُرَاخَهُمْ و يَدْعُوَانِ اللَّهَ عَلَيْهِمْ بِتَغْلِيظِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ. و رُوبِيلٌ فِي مَوْضِعِهِ يَسْمَعُ صُرَاخَهُمْ و عَجِيجَهُمْ و يَرَى مَا نَزَلَ و هُوَ يَدْعُو اللَّهَ بِكَشْفِ الْعَذَابِ عَنْهُمْ.

فَلَمَّا أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ و فُتِحَتِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ و سَكَنَ غَضَبُ الرَّبِّ تَعَالَى و رَحِمَهُمُ الرَّحْمَنُ فَاسْتَجَابَ دُعَاءَهُمْ و قَبِلَ تَوْبَتَهُمْ و أَقْلَهُمْ عَثْرَتَهُمْ. و أَوْحَى إِلَى إِسْرَافِيلَ:

”أَنْ اهْبِطِ إِلَى قَوْمِ يُونُسَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ عَجُّوا إِلَيَّ“

بِالْبُكَاءِ و التَّضَرُّعِ و تَابُوا إِلَيَّ و اسْتَغْفَرُونِي؛ فَارْحَمْتُهُمْ

و تَبْتُ عَلَيْهِمْ و أَنَا اللَّهُ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ أَسْرَعُ إِلَى قَبُولِ

تَوْبَةِ عَبْدِي التَّائِبِ مِنَ الذُّنُوبِ. و قَدْ كَانَ عَبْدِي



يُونُسُ وَرَسُولِي سَأَلَنِي نُزُولَ الْعَذَابِ عَلَيَّ قَوْمِهِ وَ قَدْ  
 أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ، وَأَنَا اللَّهُ أَحَقُّ مَنْ وَفَى بَعَهْدِهِ وَ قَدْ أَنْزَلْتُهُ  
 عَلَيْهِمْ. وَ لَمْ يَكُنْ اشْتَرَطَ يُونُسُ حِينَ سَأَلَنِي أَنْ أَنْزَلَ  
 عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ أَنْ أَهْلِكَهُمْ؛ فَاهْبِطْ إِلَيْهِمْ فَاصْرِفْ عَنْهُمْ  
 مَا قَدْ نَزَلَ بِهِمْ مِنْ عَذَابِي!“

فَقَالَ إِسْرَافِيلُ: يَا رَبِّ! إِنَّ عَذَابَكَ قَدْ بَلَغَ أَكْتَا فَهُمْ وَ كَادَ أَنْ يَهْلِكَهُمْ، وَ مَا أَرَاهُ  
 إِلَّا وَ قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ؛ فإِلَى أَيْنَ أَصْرِفُهُ؟! [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فَقَالَ اللَّهُ: ”كَلَّا! إِنِّي  
 قَدْ أَمَرْتُ مَلَائِكَتِي أَنْ يَصْرِفُوهُ [يُوقِفُوهُ] فَلَا يُنْزِلُوهُ  
 عَلَيْهِمْ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي فِيهِمْ وَ عَزِيمَتِي؛ فَاهْبِطْ يَا  
 إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمْ وَ اصْرِفْهُ عَنْهُمْ، وَ اصْرِفْ بِهِ إِلَى  
 الْجِبَالِ بِنَاحِيَةِ مَفَاوِضِ الْعُيُونِ وَ مَجَارِي السُّيُولِ فِي  
 الْجِبَالِ الْعَاتِيَةِ الْعَادِيَةِ الْمُسْتَطِيلَةِ عَلَى الْجِبَالِ؛ فَأَذِلَّهَا بِهِ  
 وَ لِيْنَهَا حَتَّى تَصِيرَ مُلَيِّنَةً حَدِيدًا جَامِدًا!“

فَهَبَّطَ إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمْ فَنَشَرَ أَجْنِحَتَهُ فَاسْتَقَّ بِهَا ذَلِكَ الْعَذَابَ حَتَّى ضَرَبَ بِهَا  
 الْجِبَالَ الَّتِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَصْرِفَهُ إِلَيْهَا.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”وَ هِيَ الْجِبَالُ الَّتِي  
 بِنَاحِيَةِ الْمُوصِلِ الْيَوْمَ، فَصَارَتْ حَدِيدًا إِلَى يَوْمِ“

## القيامة.

فَلَمَّا رَأَى قَوْمُ يُونُسَ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ صُرِفَ عَنْهُمْ هَبَطُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنْ رُءُوسِ الْجِبَالِ وَضَمُّوا إِلَيْهِمْ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَحَمِدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَرَفَ عَنْهُمْ.

وَأَصْبَحَ يُونُسُ وَتَنُوحَا يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي مَوْضِعِهَا الَّذِي كَانَا فِيهِ، لَا يَشْكَانُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ نَزَلَ بِهِمْ وَأَهْلَكَهُمْ جَمِيعًا؛ لَهَا خَفِيَتْ أَصْوَاتُهُمْ عَنْهَا. فَأَقْبَلَا نَاحِيَةَ الْقَرْيَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَنْظُرَانِ إِلَى مَا صَارَ إِلَيْهِ الْقَوْمُ.

فَلَمَّا دَنَوْا مِنَ الْقَوْمِ وَاسْتَقْبَلَتْهُمُ الْحَطَّابُونَ وَالْحَمَارَةُ وَالرُّعَاةُ بِأَغْنَامِهِمْ وَنَظَرُوا إِلَى أَهْلِ الْقَرْيَةِ مُطْمَئِنِّينَ، قَالَ يُونُسُ لِتَنُوحَا:

”يَا تَنُوحَا! كَذَبَنِي الْوَحْيُ وَكَذَبْتُ وَعَدَى لِقَوْمِي؛

لَا وَعِزَّةَ رَبِّي لَا يَرُونَ لِي وَجْهًا أَبَدًا بَعْدَ مَا كَذَبَنِي

الْوَحْيُ!“

فَانطَلَقَ يُونُسُ - هَارِبًا عَلَى وَجْهِهِ، مُغَاضِبًا لِرَبِّهِ - نَاحِيَةَ بَحْرِ أَيْلَةَ، مُتَنَكِّرًا؛ فِرَارًا مِنْ أَنْ يَرَاهُ أَحَدٌ مِنْ قَوْمِهِ فَيَقُولَ لَهُ يَا كَذَّابٌ. فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ:

﴿وَذَا النُّونِ إِذِ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

أَنْتَ سُبِّحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>٢</sup>

وَرَجَعَ تَنُوحَا إِلَى الْقَرْيَةِ فَلَقِيَ رُوبِيلَ فَقَالَ لَهُ: يَا تَنُوحَا! أَيُّ الرَّأْيَيْنِ كَانَ أَصُوبَ وَأَحَقَّ أَنْ يُتَّبَعَ رَأْيِي أَوْ رَأْيِكَ؟!

فَقَالَ لَهُ تَنُوحَا: بَلِ رَأْيِكَ كَانَ أَصُوبَ، وَلَقَدْ كُنْتُ أَشْرْتَ بِرَأْيِ الْحُكَمَاءِ الْعُلَمَاءِ. وَقَالَ لَهُ تَنُوحَا: أَمَا إِنِّي لَمْ أَزَلْ أَرَى أَنِّي أَفْضَلُ مِنْكَ لِزُهْدِي وَفَضْلِ عِبَادَتِي حَتَّى اسْتَبَانَ فَضْلَكَ لِفَضْلِ عِلْمِكَ. وَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ التَّقْوَى،

أَفْضَلُ مِنَ الزُّهْدِ وَالْعِبَادَةِ بِلَا عِلْمٍ. [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فاصطَحَبَا فَلَمْ يَزَالَا مُتَقِيمَيْنِ مَعَ قَوْمِيهَا. وَ مَضَى  
يُونُسُ عَلَى وَجْهِهِ مُغَاضِبًا لِرَبِّهِ؛ فَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِ مَا أَخْبَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ إِلَى قَوْلِهِ:  
﴿فَأْمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾. 5.

قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ كَانَ غَابَ يُونُسُ عَنْ قَوْمِهِ  
حَتَّى رَجَعَ إِلَيْهِم بِالنُّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ فَأْمَنُوا بِهِ وَصَدَّقُوهُ؟  
قَالَ: "أَرْبَعَةَ أَسَابِيعَ؛ سَبْعًا مِنْهَا فِي ذَهَابِهِ إِلَى الْبَحْرِ  
وَ سَبْعًا مِنْهَا فِي رُجُوعِهِ إِلَى قَوْمِهِ."

فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا هَذِهِ الْأَسَابِيعُ، شَهْرٌ أَوْ أَيَّامٌ أَوْ سَاعَاتٌ؟

فَقَالَ: "يَا بَاعْبِيدَةَ! إِنَّ الْعَذَابَ أَتَاهُمْ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ  
فِي النُّصْفِ مِنْ شَوَّالٍ وَ صُرِفَ عَنْهُمْ مِنْ يَوْمِهِمْ ذَلِكَ  
فَانْطَلَقَ يُونُسُ مُغَاضِبًا فَمَضَى يَوْمَ الْخَمِيسِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ  
فِي مَسِيرِهِ إِلَى الْبَحْرِ وَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فِي بَطْنِ الْحُوتِ وَ  
سَبْعَةَ أَيَّامٍ تَحْتَ الشَّجَرِ بِالْعَرَاءِ وَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فِي رُجُوعِهِ  
إِلَى قَوْمِهِ؛ فَكَانَ ذَهَابُهُ وَ رُجُوعُهُ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ [ثَمَانٍ]  
وَ عِشْرِينَ يَوْمًا. ثُمَّ أَتَاهُمْ فَأْمَنُوا بِهِ وَ صَدَّقُوهُ وَ اتَّبَعُوهُ؛  
فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ:

﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرِيَّةً ؕ ءَأَمَنْتَ ۖ فَانفَعَهَا ۖ  
إِيمْنَهَا ۖ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَأْمَنُوا كَشَفْنَا

عَنْ هُمْ عَذَابَ آلِ خِزْيِ فِي آلِ حَيَوَةٍ  
 الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٠٠﴾

ترجمه:

«از ابی عبیده حَدَاء، از امام باقر در بعضی کتب امیرالمؤمنین علیهما السلام، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، از جبرائیل روایت است که: خداوند یونس بن مَتَّى را به سوی قومش در سنّ سی سالگی مبعوث فرمود. او مردی بود که خشم و غضب بر او عارض می‌گشت، و بر قومش کم صبر بود و با آنان کمتر مدارا و مماشات می‌نمود، و از تحمل سنگینی بار نبوت و اعلام آن عاجز بود، و نسبت به تحمل آن همچون بچه شتری که طاقت تحمل بار سنگین ندارد ضعیف و ناتوان بود، و در بین قومش سی و سه سال سکنی گزید و آنان را به ایمان به خدا و تصدیق و گرویدن به او و تبعیت و پیروی کردن از او دعوت نمود؛ اما هیچ کس از قومش ایمان نیاورد و پیروی ننمود مگر دو مرد که اسم یکی از آنها روبیل و دیگری تنوختا بود.

روبیل از اهل بیت علم و نبوت و حکمت بود و از قدیم الأیام و قبل از اینکه خداوند یونس بن مَتَّى را به نبوت مبعوث کند با او مصاحبت و مرافقت داشت، و تنوختا مردی بود مستضعف، عابد، زاهد، مجدّد و مصمّم در امر عبادت، و (بر خلاف روبیل) دارای علم و حکمت نبود. روبیل صاحب گوسفندانی بود که آنها را به چرامی برد و روزی خود را از آنها تأمین می‌کرد، و تنوختا [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] کارش جمع کردن هیزم بود که بر روی سر می‌گذاشت و از فروش آن امرار معاش می‌نمود. و روبیل در نزد یونس به جهت علم و حکمت و سابقه مصاحبت، مقام و منزلتی غیر از مقام و منزلت تنوختا داشت.

وقتی حضرت یونس علی نبیّنا و آله و علیه السلام دید که قومش دعوت او را اجابت نمی‌کنند و به او ایمان نمی‌آورند، خسته شد و به ستوه درآمد. و چون کم صبری خود را می‌دانست پس شکایت آنان را به سوی پروردگارش برد. و از جمله آن شکایت و گلایه، اینکه عرضه داشت:

”پروردگارا! تو مرا به سوی قوم خود مبعوث کردی در حالی که سی سال داشتم، پس من هم در میان آنها درنگ کرده و آنان را به ایمان به تو و تصدیق به رسالت من دعوت نمودم، و سی و سه سال آنان را از عذاب و نعمت تو بیم دادم و بر حذر داشتم؛ اما آنان مرا تکذیب کرده و به من ایمان نیاوردند،

و نبوت مرا انکار و رسالت مرا تحقیر نمودند، و حال مرا تهدید کرده‌اند و خوف آن دارم که مرا بکشند. پس عذابت را بر آنان نازل فرما، چرا که آنان قومی هستند که نمی‌دانند!“

پس خداوند به یونس وحی کرد: ”در میان آنها طفل در شکم مادر و جنین، و کودکان و پیرمردان سالخورده، و زنان ضعیف و مستضعفان ناتوان وجود دارند، و من حاکمی عادل هستم که رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و صغار از قوم تو را به ذنوب کبارشان عذاب نمی‌کنم. و ای یونس، آنها بندگان من و آفریدگان من و خلائق من در بلادم هستند، و دوست دارم درباره نیازمندان به خود با تائی و رفق و مدارا برخورد نمایم و منتظر توبه آنها باشم. و من تو را برای این به سوی آنها فرستادم که از آنها حراست و حفاظت کنی، و با قرابت نزدیکی که داری بر آنان عطوفت و مهربانی داشته باشی، و با رأفت نبوت با آنان مدارا و با حلم رسالت با آنان صبر کنی، و برای آنان چون پزشکِ معالج و عالم به مداوای درد باشی؛ اما تو با آنها به خوبی رفتار نکردی، و در امر آنان سخت‌گرفتی و مدارا ننمودی، و امور آنها را با سیاست و روش تدبیر مرسلین تدبیر ننمودی. سپس از روی این دیدگاه بد تو، از من به جهت کمی صبر و تحملت تقاضای عذاب می‌کنی، در حالی که بنده من نوح نسبت به قومش از تو صبرش بیشتر و مصاحبت و معاشرتش بهتر و تائی و مدارای او در صبر در راه من شدیدتر و عذر او در این مورد موجه‌تر بود؛ بنابراین هنگامی که او برای من غضبناک شد من هم از غضب او به خشم آمدم و هنگامی که مرا خواند دعا و نفرین او را (درباره عذاب قومش) اجابت کردم.“

یونس گفت: ”پروردگارا! من در راه تو بر آنها غضب کردم، و چون تو را عصیان و نافرمانی می‌کردند آنها را نفرین کردم؛ پس قسم به عزت تو، هرگز درباره آنها احساس رأفت و ترحم نمی‌کنم، و بعد از کفر و تکذیب و انکار نبوت من، به آنان با نظر خیرخواهی و دلسوزی نگاه [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نمی‌کنم! پس عذاب خویش را بر آنان نازل کن، چون آنها هرگز ایمان نمی‌آورند!“

پس خداوند وحی کرد: ”ای یونس! آنها بیش از صد هزار نفر از مخلوقات من هستند که شهرهای مرا آباد کرده و بندگان مرا به دنیا می‌آورند. و دوست دارم که به واسطه علمی که از من درباره تو و آنها سبقت گرفته، به آنها مهلت دهم؛ چون تقدیر و تدبیر من غیر از علم و تقدیر تو است، چرا که تو رسولی و من پروردگار حکیم هستم. و ای یونس، آنچه من درباره آنها می‌دانم بر

اساس باطن است که در عالم غیب در نزد من است و تو غایت و نهایت آن را در نمی‌یابی، و حال آنکه آنچه تو درباره آنها می‌دانی بر اساس ظاهر است و هیچ باطنی ندارد. ای یونس، حال که چنین می‌خواهی دعای تو را در نزول عذاب بر آنان اجابت کردم، و البته ای یونس، این مسأله با آنچه حظّ وافر و نصیب مقدر تو در نزد من است منافات دارد و برای شأن و مقام تو زینده نیست. و به زودی در نیمه ماه شوّال، روز چهارشنبه، بعد از طلوع خورشید، عذاب خود را بر آنان نازل می‌کنم؛ پس این مطلب را به اطلاع آنها برسان!“ یونس از شنیدن این وعده خوشحال شد و این امر موجب ناراحتی و نگرانی او نگشت و عاقبت امر را ندانست. سپس به نزد تنوخای عابد رفت و خبر نزول عذاب را به او داد، و از او خواست ماجرا را به قوم خود خبر دهد. تنوخا گفت: آنها را در جهل و غفلت و گناهانشان رها کن تا وقتی که خداوند آنها را عذاب کند.

پس یونس گفت: ”بہتر است با روبیل ملاقات و مشورت کنیم؛ چون او مردی عالم و حکیم از اهل بیت نبوت است.“

پس هر دو به نزد روبیل رفتند و یونس ماجرای وعده نزول عذاب را برای او بیان کرد و گفت: ”نظر تو در این مسأله چیست؟ با ما بیا تا این خبر را به آنها اعلام کنیم!“

روبیل گفت: به صورت پیامبری حکیم و رسولی کریم به نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه عذاب را از آنان برگرداند؛ چون او از عذابشان بی‌نیاز است و رفق و مدارا با بندگانش را دوست دارد. و این کار برای موقعیت تو در نزد خداوند ضرری ندارد و برای منزلت و شأن تو در پیشگاه او بد نیست، و شاید قوم تو پس از آنچه از کفر و انکارشان شنیدی و دیدی، روزی ایمان آورند؛ پس با آنها صبر و مدارا کن!

تنوخا گفت: ای روبیل، وای بر تو! این چه اظهار نظری به یونس است؟! و این چه امری است به او بعد از اینکه آنها به خداوند کفر ورزیدند و پیغمبر او را انکار و تکذیب کردند و از خانه و مسکنش بیرون نمودند و تصمیم بر سنگباران کردنش گرفتند؟!

روبیل به او گفت: ساکت باش، چرا که تو مردی عابد هستی و بهره‌ای از علم نداری! [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سپس رو به جانب یونس کرد و گفت: ای یونس، آیا اگر خداوند عذابش را بر قومت نازل کند، همه آنها را هلاک می‌کند یا بعضی هلاک می‌شوند و بعضی باقی می‌مانند؟!

یونس گفت: ”بلکه خداوند همه ایشان را هلاک می‌کند، و از او چنین

---

درخواست کردم که درباره آنها هیچ رحمت و عطفی در من راه پیدا نکند تا اینکه به درگاه الهی بازگردم و از او بخواهم که عذاب را از آنان برگرداند. “  
روبیل گفت: ای یونس! آیا می دانی که شاید خداوند هنگامی که عذابش را نازل می کند و آنها عذاب را احساس کردند، به سوی او توبه و استغفار کنند و خداوندی هم که ارحم الراحمین است آنان را مورد رحمت خود قرار دهد و عذاب را بعد از وعده ای که تو دادی از آنان بردارد، و در این صورت تو در نزدشان دروغگو خواهی شد!؟

تنوخوا به روبیل گفت: وای بر تو ای روبیل، حَقّاً که سخن بزرگی گفتی! پیامبر و فرستاده خدا به تو خبر می دهد که خداوند عذاب را بر این قوم خواهد فرستاد، اما تو قول خدا و پیامبرش را رد کرده و در آن شک می کنی؟! برو که با این حرفت، علمت حبط و هدر شد!

روبیل به تنوخوا گفت: تحقیقاً که رأی و نظر تو سست و بی اساس است! سپس رو به یونس نمود و به او گفت: هنگامی که خداوند به حسب آنچه بر تو وحی شده است عذاب را بر آنان فرو فرستاد و حال آنکه قول خدا حق است، آیا فکر می کنی هنگامی که چنین شود و همه قومت هلاک شوند و شهرشان ویران گردد، خداوند نام تو را از میان انبیاء محو نخواهد کرد و رسالت باطل نخواهد شد و در این صورت مانند بسیاری از مردم ضعیف نخواهی بود و به دست تو بیش از صد هزار نفر از مردم هلاک نمی شوند؟! اما یونس سفارش و نصیحت او را نپذیرفت و به همراه تنوخوا از آن قریه به راه افتاد و قدری از آنها فاصله گرفتند. و یونس به نزد قوم خود برگشت و به آنان خبر داد که خداوند به او وحی کرده که عذابش را در نیمه ماه شوال در روز چهارشنبه بعد از طلوع خورشید بر آنان نازل می کند؛ اما آنها سخنان او را نپذیرفتند و او را تکذیب کرده و با شدت و خواری از شهرشان بیرون کردند.

سپس یونس علی نبینا و آله و علیه السّلام به همراه تنوخوا از آن قریه خارج شدند و در مکانی نه چندان دور از آنان، مسکن گزیدند و منتظر عذاب شدند. و اما روبیل به همراه مردم در شهر باقی ماند؛ هنگامی که ماه شوال فرا رسید، روبیل از بالای کوه با بلندترین صدای خود فریاد زد:

ای مردم! من روبیل، شفیق و ناصح حریص بر صلاح شما، و رحیم و عطف نسبت به شما هستم. اکنون ماه شوال فرا رسیده در حالی که یونس پیامبر شما و فرستاده پروردگار شما، وقوع عذاب را در نیمه این ماه در روز چهارشنبه بعد از طلوع آفتاب، به شما اعلام کرده و خداوند [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] هرگز از وعده خود با رسولانش تخلف نخواهد کرد؛ حال ببینید چه خواهید کرد؟

پس کلام روبیل آنان را به وحشت انداخت و در قلبشان تحقّق یافتن نزول عذاب قطعی شد و با ترس و هراس به سوی روبیل شتافتند و گفتند: ای روبیل! تو چه پیشنهادی بر ما داری، چرا که تو مردی عالم و حکیم هستی و ما تو را به رقت و ملایمت و رحمت و عطوفت بر خود می‌شناسیم و پیشنهاد تو را به یونس درباره ما، می‌دانیم؟ پس اکنون هم ما را به فرمانت امر کن و رأی و نظر خود را بر ما اعلام فرما!

روبیل به آنها گفت: نظر و پیشنهاد من برای شما این است که: منتظر و مترقب باشید که وقتی طلوع فجر روز چهارشنبه نیمه ماه رسید، کودکان و بچه‌های مواشی خود را در پایین کوه در مسیر سیلاب و درّه بین دو کوه، از مادرانشان جدا کنید و مادران آنها را در دامنه کوه نگه دارید، و البته تمام اینها باید قبل از طلوع خورشید باشد. پس وقتی که دیدید باد زردی از جانب مشرق می‌وزد، در این هنگام همه شما از بزرگ و کوچک، به صیحه زدن و گریه کردن و تضرّع و توبه نمودن به سوی خداوند و استغفار از او، صدا بلند کنید، و سر خود را به سوی آسمان بلند کرده و بگویید:

”پروردگارا! ما به نفس خود ظلم کردیم و پیغمبر تو را تکذیب نمودیم، و اکنون از گناهانمان به سوی تو باز گشته و توبه می‌کنیم و اگر تو ما را مورد مغفرت خود قرار ندهی و به ما رحم نکنی هرآینه از خسارت دیدگانی که اهل عذابند خواهیم بود؛ پس توبه ما را بپذیر و به ما رحم کن، ای ارحم الراحمین!“

سپس از گریه کردن و صیحه زدن و تضرّع نمودن ملول و خسته نشوید تا وقتی که خورشید در پس پرده مخفی شود و یا اینکه قبل از آن، خداوند عذاب را از شما بردارد.

پس همه متفق الرأی و متحد الکلمه تصمیم گرفتند به نظر و پیشنهاد روبیل عمل کنند. وقتی روز چهارشنبه موعود فرا رسید، روبیل از شهر تا جایی که فریاد آنها شنیده و عذاب احتمالی دیده می‌شد، فاصله گرفت.

پس هنگامی که طلوع فجر روز چهارشنبه نزدیک شد، قوم یونس اعمالی را که روبیل به آنها امر کرده بود، انجام دادند. وقتی خورشید طلوع کرد، بادی زرد و تاریک و تند که شدید و مهیب و دل‌خراش بود، وزیدن گرفت. و چون آن را دیدند همگی به صیحه زدن و گریه کردن و تضرّع و توبه نمودن به سوی خداوند و استغفار از او صدا بلند کردند، و کودکان با ناله و فریاد مادران خود را طلبیدند، و برّه‌های گوسفندان در طلب سینه مادرانشان و چهارپایان در طلب چراگاهشان صدا بلند کردند.



آنان هم چنان به همین حال بودند و یونس و تنوخوا صدای ضجّه و فریادشان را می شنیدند و برای شدیدتر شدن عذابشان دعا می کردند. و اما روبیل در محل وقوف خود، صدای صیحه و فریاد [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] آنها را می شنید و وقایع و حوادث را می دید و برای برطرف شدن عذاب از ایشان دعا می کرد.

وقتی خورشید رفت و زایل شد و درهای آسمان گشوده گشت و غضب پروردگار آرام گرفت و خدای رحمان آنان را مورد رحمت خود قرار داد، دعای آنها را اجابت فرمود و توبه آنها را قبول کرد و از لغزش آنها درگذشت. و به اسرافیل وحی نمود که بر قوم یونس نازل شود و به او گفت:

”حقاً که این قوم به گریه و تضرّع به سوی من صدا بلند کرده و به درگاه من توبه و از من طلب مغفرت نمودند؛ پس من هم آنها را مورد رحمت خود قرار دادم و توبه آنها را پذیرفتم، و من خداوندی توّاب و رحیم هستم که به قبول توبه بنده گنہکار خود سرعت و شتاب می کنم. و به تحقیق که بنده و رسول من یونس برای قومش درخواست عذاب نمود و من هم عذاب را بر آنها نازل کردم، و من سزاوارترین کسی هستم که به عهد خود وفا می کند و لذا عذاب را بر آنها نازل کردم. ولی یونس در هنگام درخواست نزول عذاب، شرط نمود که آنها را هلاک و نابود کنم؛ بنابراین تو بر آنها فرود آی و این عذاب مرا از آنها منصرف گردان!“

اسرافیل عرض کرد: پروردگارا! عذاب تو تا سر شانه هایشان نزدیک شده و نزدیک است که هلاکشان کند، و من نمی بینم مگر آنکه عذاب بر آنها نازل گشته است؛ پس من چگونه و به کجا آن را برگردانم!؟

خداوند فرمود: ”هرگز چنین نیست! من به ملائکه خود چنین امر کردم که عذاب را منصرف و متوقّف نمایند تا امر و اراده من درباره ایشان به آنها برسد. پس ای اسرافیل بر آنها فرود آی و عذاب را از آنها برگردان و به کوه هایی که در منطقه چشمه های پرآب و در مجرای سیلاب ها در کوه های بزرگ و بلند و طولانی است ببر؛ پس بدین وسیله آن کوه ها را ذلیل و نرم کن تا نرم گشته و به صورت آهنی جامد درآیند!“

اسرافیل بر آنها نازل شد و بال های خود را گشود و با دو بال خود عذاب را از آنها می راند تا آن را بر همان کوه هایی که خداوند به او وحی کرده بود، زد.

امام باقر علیه السّلام فرمود: ”و این همان کوه هایی است که امروز در ناحیه موصل قرار دارد و تا روز قیامت به آهن مبدّل شده است.“

وقتی قوم یونس دیدند که عذاب از آنها بر طرف شده، از قلّه کوه به سوی منازل خود پایین آمده و زنان و کودکان و اولاد و اموال خود را در آغوش مهر خود کشیده و خداوند را به پاس عذابی که از آنان برداشته شد حمد نمودند.

یونس و تنوخوا روز پنج‌شنبه را در همان محلّ اقامتشان صبح کردند در حالی که هیچ شکّی نداشتند که عذاب بر آنها نازل شده و همه آنها هلاک شده‌اند؛ چرا که دیگر صدایی از آنان به گوش [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نمی‌رسید. پس صبح روز پنج‌شنبه هنگامی که آفتاب برآمده بود، به سوی شهر آمدند تا اوضاعی را که برای آنها پیش آمده از نزدیک مشاهده کنند.

وقتی یونس و تنوخوا به آنها نزدیک شدند و هیزم‌فروشان و صاحبان حمار و چوپان‌ها به استقبالشان آمدند و اهل شهر را در حال اطمینان و آرامش دیدند، یونس به تنوخوا گفت:

”ای تنوخوا! ندای وحی به من دروغ گفت و من نیز وعده دروغ به قوم خود دادم؛ پس قسم به عزّت پروردگارم که آنها دیگر بعد از این، هیچ آبرویی برای من نمی‌بینند!“

پس یونس با حالت ترس و غضب، و در هیأت و وضعیتی ناشناس به جانب دریای ایل به راه افتاد؛ تا اینکه مبدا کسی از قومش او را ببیند و دروغگو خطاب کند. لذا خداوند می‌فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذِ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا ۗ أَنْتَ سُبْحٰنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت. (و آنگاه که در شکم ماهی در

---

ظلمات جای گرفت) ندا برآورد که: ”هیچ معبودی

و صاحب اثر و سببی جز خدای أحد و واحد

نمی باشد. منزّه می باشی ای پروردگار از حدس و

گمان ما، به درستی که من از ستمکارانم (و به واسطه

جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می نمایم).“

هم چنین تنوخوا نیز به طرف شهر برگشت و با روبیل مواجه شد؛ پس روبیل

به او گفت: ای تنوخوا! کدام یک از این دو رأی و نظر مقبول تر و سزاوارتر

بود که پیروی شود، رأی تو یا رأی من؟!

تنوخوا به او گفت: بلکه رأی تو صحیح تر بود و تحقیقاً که تو بر اساس رأی

و نظریه حکمای عالم اظهار نظر نمودی. و در ادامه تنوخوا گفت: آگاه باش

که من همواره می پنداشتم به جهت زهد و فضیلت عبادت خود، بر تو برتری

دارم تا اینکه برتری تو به واسطه فضیلت علمت بر من روشن گشت. و آن

حکمتی که پروردگارت در کنار تقوا به تو عنایت کرده از زهد و عبادت

بدون علم برتر است.

از آن پس روبیل و تنوخوا با یکدیگر مصاحبت و مجالست داشتند و پیوسته

در میان قوم خود زندگی می کردند. و یونس با حال غضب از آنان روی

برتافت و از آنها فاصله گرفت؛ پس بخشی از قصه او آیتی است که خداوند

در کتابش (سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۳۹ الی ۱۴۸) از آن خبر داده است.

أبوعبیده می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: یونس علی نبینا و

آله و علیه السّلام چه مدّت از میان قوم خود غایب بود تا مجدّد با نبوت و

رسالت به سوی آنها بازگشت و آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق

کردند؟

فرمود: ”چهار هفته؛ که هفت روز آن در مسیر رسیدن به دریا و هفت روز

هم در مسیر بازگشت به سوی قومش گذشت.“

عرض کردم: منظور از این هفته ها چیست؛ ماه هاست و یا روزها و یا

ساعات؟

فرمود: ”ای أباعبیده! عذاب الهی در روز چهارشنبه نیمه ماه شوّال نازل شد

و در همان روز از آنان برگردانده شد. پس یونس غضبناک به راه افتاد، و از

روز پنجشنبه هفت روز در مسیر دریا و هفت روز در شکم ماهی و هفت

روز زیر درخت کدو و هفت روز در مسیر بازگشت به قومش، زمان گذشت؛

## رویکرد فطری همه انسان‌ها به سوی خداوند

هر کسی به فطرت، روی به خدا دارد.

کفر و ایمان، بنده

بنابراین مدت زمان رفت و برگشت او بیست و هشت روز به طول انجامید. سپس به نزد قوم خود آمد و آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کرده و از او پیروی نمودند؛ فلذا خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرِيَّةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا  
إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا  
عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي أَلْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾.

پس چرا هیچ قریه و شهری نبوده است که اهلش ایمان آورده باشند و ایمانشان به حال آنان نفعی کرده باشد؟! مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند، عذاب ذلت‌بار در زندگی دنیا را از آنان برطرف کردیم، و به آنان تمتع موقتی دادیم که تا زمانی بهره بردارند. «(محقق)

(۱) سوره التَّوْبَةِ (۹) ذیل آیه ۶.

(۲) سوره الْحَجِّ (۲۲) قسمتی از آیه ۴۷.

(۳) سوره الْأَعْرَافِ (۷) آیه ۲۳.

(۴) سوره الْأَنْبِيَاءِ (۲۱) آیه ۸۷.

(۵) سوره الصَّافَّاتِ (۳۷) آیه ۱۴۸.

(۶) سوره يُونُسَ (۱۰) آیه ۹۸.

فرعون نیز در حالی که خود را در وحله<sup>۱</sup>

عذاب گرفتار دید، ایمان آورد ولی سودی نبخشید:

﴿وَجُوزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ  
وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ  
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمِنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ  
الْمُسْلِمِينَ \* ءَأَلَّنَّ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ  
الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۲</sup>.

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ  
الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ \* فَإِذَا رَكَبُوا  
فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى  
الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾<sup>۳</sup>.

---

<sup>۱</sup> - مثنوی معنوی، دفتر اول.

<sup>۲</sup> - وحله با حاء جیمی به معنی باتلاق و منجلاب و گرداب است. (محقق)

<sup>۳</sup> - سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰ و ۹۱. ترجمه:

«و ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم و گذرانندیم؛ پس فرعون با لشگریانش از روی ظلم و تعدی آنها را دنبال کردند (و همین که وارد رودخانه شدند، آب بسته شد). وقتی که فرعون در چنگال غرقاب غوطه می خورد، گفت: ایمان آوردم که خدایی نیست جز همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند و من از مسلمانانم. \* (جبرائیل مقداری از لجن ته دریا برداشت و بر دهان او زد و گفت:) حالا ایمان می آوری، در حالی که گناهان را قبلاً بجا آوردی و در روی زمین از زمره مفسدان بودی؟!» (محقق)

## اعتراف فطری همه موجودات بر خدای واحد

این اعتراف فطری بر خدای واحد نه تنها در انسان است، در تمام حیوانات بلکه [در] نبات و جماد هم یافت می‌گردد؛ منتهی انسان به واسطه معصیت و اتباع شهوات از خدا با لسان قال منحرف می‌شود، ولیکن آنها چون معصیت ندارند لسان قال و حال آنها یکی است.

در اینکه حیوانات و نباتات و جمادات با لسان حال تسبیح می‌کنند شکی نیست؛ قال الله:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

\*\*\*

فَفِي

\*\*\*

و قول صحیح آن است که بگوییم: هر یک با

---

<sup>۱</sup> - سوره الجمعة (۶۲) آیه ۱. ترجمه:

«تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‌آورد آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است؛ خدایی که پادشاه است و پاک و عزیز و حکیم است.»  
(محقق)

لسان قال هم تسبیح می کنند، منتهی لسان قال آنها  
مانند بشر و حیوان نیست که خروج هوا از ریه و  
برخورد با تار و فضای دهان باشد:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمٰوٰتِ  
وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ

صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿١﴾

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾. ٢

و از آیه شریفه: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا

طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ﴾<sup>٣</sup> می توان استفاده

این معنی را نمود.

با تو می گویند روزان و شبان

محرم راز جمادان کی شوید

---

١ - سوره النور (٢٤) آیه ٤١. ترجمه:

«آیا ندیدی که تسبیح می کنند برای خدا هر کس که در آسمانها و زمین است، و پرندگان در حال پرواز به طوری که بالهای خود را بدون حرکت می گشایند. تمام این موجودات از کیفیت نماز و تسبیحی که برای خدا می کنند علم و اطلاع دارند، و خداوند به آنچه که آنها انجام می دهند، داناست و علم دارد.» (محقق)

٢ - سوره الإسراء (١٧) آیه ٤٤. ترجمه:

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، او را تسبیح می گویند. و هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه به حمد او، تسبیح می گوید؛ ولیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید! تحقیقاً که او همواره بردبار و آمرزنده است.» (محقق)

٣ - سوره الأنعام (٦) صدر آیه ٣٨. معاد شناسی، ج ٩، ص ٣١:

«و هیچ جنبنده ای در زمین (دریا و روی زمین) نیست و هیچ پرنده ای با دو بال خود پرواز نمی کند، مگر اینکه آنها امت هائی همانند شما هستند. (مادر نوشتن کتاب تکوین که عالم وجود و امکان است از هیچ چیز دریغ نموده ایم و کوتاهی نکرده ایم، و سپس همه به سوی پروردگارشان محشور می شوند.)»



از جمادی عالم جان در روید

بایدت

امکان سخن گفتن همه موجودات با لسان قال

سخن حیوانات یا نباتات یا جمادات با لسان

قال اشکالی ندارد:

قضیه آمدن آهو خدمت حضرت رضا علیه

السّلام و شکایت از صیاد؛<sup>۱</sup>

۲...

---

<sup>۱</sup> - طبع میرخانی: «از جمادی در جهان جان روید».

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَهَذَا مَا ظَهَرَ لِي مِنْ بَرَكَةِ هَذَا الْمَشْهَدِ عَلَى سَاكِنِهِ

السّلامُ.»

ترجمه:

«ابوالفضل محمد بن احمد بن اسماعیل سلّیّ - رضی الله عنه - گوید: از حاکم رازی مصاحب و همنشین ابی جعفر عتّبی شنیدم که گفت: ابوجعفر عتّبی مرا به عنوان پیک نزد ابی منصور بن عبدالرزاق فرستاد. و چون روز پنجشنبه بود از او اذن خواستم که به زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام بروم، پس او گفت:

بشنو تا برای تو در امر این مشهد و مرقد مطهّر چیزی بگویم! من در ایّام جوانی بر اهل این مشهد مطهّر تعصّب داشتم، و متعرّض و مزاحم زائرین آن در راه می شدم و لباس ها و نفقات و حتّی لباس های وصله شده آنها را می ربودم.

روزی برای شکار بیرون رفته بودم و غزالی (بچه آهو) را دیدم، و فهد (حیوانی درنده که با آن صید می کنند)\* خود را در پی آن فرستادم. پس

## قضیه ستون حنانه؛<sup>۱</sup>

پیوسته آن را تعقیب می‌کرد تا اینکه غزال مجبور شد به محوطه آن مشهد مطهر پناه برد؛ غزال ایستاد و آن فهد نیز در مقابلش ایستاد و نزدیک نمی‌شد. پس آنچه کوشش کردیم که به غزال نزدیک شود، حرکت نکرده و برانگیخته نمی‌شد، و هنگامی که غزال از جای خود حرکت می‌کرد آن را دنبال می‌نمود و هنگامی که به آن محوطه پناه می‌برد از آن بازمی‌گشت.

پس غزال در یکی از حجره‌های صحن مطهر داخل شد؛ من نیز وارد نگهبانی حرم شدم و از ابونصر مَقْرئ پرسیدم: بچه آهوئی که الآن داخل اینجا شد کجا رفت؟! گفت: آن را ندیدم.

سپس در مکانی که داخل شده بود رفتم؛ پشک و اثر بولش را دیدم اما غزال را ندیدم و آن را گم کردم!

بعد از این قضیه با خداوند عهد کردم که زائرین آن حضرت را آزار نرسانم و جز برای کار خیر متعرض آنان نگردم. و پیوسته هرگاه مشکلات مرا فراگرفته، به این بارگاه پناه آورده‌ام و پس از زیارت، حاجت خود را از خداوند مسألت کرده و خداوند نیز دعای مرا مستجاب و حاجت مرا برآورده است.

در اینجا از خداوند مسألت نمودم که فرزند پسری به من روزی فرماید، خداوند پسری لطف فرمود؛ چون به حد بلوغ و رشد رسید و بالآخره کشته شد، بار دیگر به همین مکان از حرم که قرار دارم، بازگشتم و از خداوند تبارک و تعالی خواستم فرزند پسری به من روزی فرماید، خداوند برای بار دوم پسری به من عنایت فرمود. و تاکنون در اینجا حاجتی از خداوند نخواستهم جز اینکه خداوند آن را برای من برآورده کرده است. و این آن چیزی است که برای من از برکت این مشهد و مرقد مطهر که درود و سلام خداوند بر ساکنش باد، به ظهور رسیده است.» (محقق)

\* نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۵: «به معنای یوز، و یا یوزپلنگ. در أقرب الموارد گوید: "حیوان درنده‌ای است که با او صید می‌کنند؛ بسیار تنگ خلق و شدید الغضب و جهنده و دارای خواب طولانی است. و در مثل است که: هو أنومٌ من الفهد؛ او خوابش از یوزپلنگ سنگین‌تر است.»

۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۸۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰:

«أبوهريرة و جابر الأنصاري و ابن عباس و أبي بن كعب و زين العابدين عليه

## داستان تسبیح حصی در دست مبارک

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم<sup>۱</sup>.

السَّلَام: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَخْطُبُ بِالْمَدِينَةِ إِلَى بَعْضِ الْأَجْدَاعِ. فَلَمَّا كَثُرَ النَّاسُ وَاتَّخَذُوا لَهُ مِنْبَرًا وَتَحَوَّلَ إِلَيْهِ، حَنَّ كَمَا تَحْنُ النَّاقَةُ. فَلَمَّا جَنَّ [جاء] إِلَيْهِ وَالتَّرَمَّهُ، كَانَ يَتَنُّ أُنَيْنَ الصَّبِيِّ الَّذِي يَسْكُتُ.

و فِي رِوَايَةٍ: فَاحْتَضَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: "لَوْ لَمْ أَحْتَضِنُهُ لَحَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ."

و فِي رِوَايَةٍ: فَدَعَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَقْبَلَ يُحْدِثُ الْأَرْضَ، وَالتَّرَمَّهُ وَقَالَ: "عُدْ إِلَى مَكَانِكَ!" فَمَرَّ كَأَحَدِ الْخَيْلِ.

ترجمه:

«از ابوهریره و جابر انصاری و ابن عباس و اُبی بن کعب و حضرت امام زین العابدین علیه السَّلَام روایت است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام خطابه و موعظه مردم در مسجد مدینه، به ستونی از تنه درخت خرما تکیه می فرمود. پس چون جمعیت مردم زیاد شد و برای رسول خدا منبری ساختند و حضرت (برای اولین بار) بر منبر رفت، آن ستون مانند ناله شتر ماده در هنگام مفارقت از بچه خود، به آه و ناله درآمد. پس چون حضرت از منبر به زیر آمد و آن را در آغوش خود گرفت، مانند طفلی که (با نوازش مادرش) از گریه ساکت شود ناله می کرد.

و در روایتی آمده است که: حضرت آن را به سینه چسبانید و فرمود: "اگر من چنین نمی کردم تا قیامت آه و ناله می کشید."

و در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن ستون را فراخواند؛ پس زمین را شکافت و به سرعت روی آورد، و حضرت آن را در آغوش کشید و فرمود: "به مکان قبلی خود بازگرد!" پس مانند یک اسب از نزد آن حضرت بازگشت.» (محقق)

۱ - بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۷ و ج ۴۱، ص ۲۵۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷:

# روضه رأس مبارک حضرت سیدالشهداء

داستان قرآن خواندن رأس مبارک حضرت

سیدالشهداء علیه السلام<sup>۱</sup> در

«وَمِنْهَا: "مَا رَوَى عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ كَفًّا مِنَ الْحَصَى فَسَبَّحَنَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ صَبَّهْنَ فِي يَدِ عَلِيٍّ فَسَبَّحَنَ فِي يَدِهِ حَتَّى سَمِعْنَا التَّسْبِيحَ فِي أَيْدِيهَا، ثُمَّ صَبَّهْنَ فِي أَيْدِينَا فَمَا سَبَّحَتْ فِي أَيْدِينَا."»  
ترجمه:

«و از معجزات پیغمبر ما روایتی از آنس است که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی سنگریزه برداشت و سنگریزه ها در دست آن حضرت تسبیح گفتند. سپس آنها را در دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام ریخت، در دست او نیز تسبیح گفتند و حتی ما صدای تسبیح را در دست هر دو شنیدیم. سپس آنها را در دست ما ریخت، ولی در دست ما تسبیح نگفتند.» (محقق)

۱- المسلسلات (جعفر بن احمد قمی) ص ۱۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۲، ص ۱۱۷:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْمُسَلَّمِ لَفْظًا، حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنُ أَحْمَدَ، أَنْبَأَنَا تَمَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو اللَّيْثِ أَسَدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْحَلَبِيُّ، قَالَا: أَنْبَأَنَا الْفَضْلُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ التَّمِيمِيِّ الْمُؤَدِّنُ، حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَسْقَلَانِيُّ بِطَبْرِيَّةَ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَارُونَ الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمِصْرِيُّ، حَدَّثَنَا صَالِحٌ، حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدِ الْحَرَّانِيُّ [الخراساني]، حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى الشَّيْبَانِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ، قَالَ:

رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- عَلَى الْقَنَا وَ هُوَ يَقُولُ:

﴿فَسَيْكَ فَيَكْتُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ أَلْ عَلِيمُ﴾\*.

و زید بعدها فی م (النسخة المغربية):

قال أبو الحسن العسقلاني: فقلتُ لِعَلِيٍّ بن هارون: إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بنِ أحمدِ المِصرِيِّ؟!

قال: اللهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ! [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قال الأنصاري: فقلتُ لِمُحَمَّدِ بنِ أحمد: اللهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ صالِح؟!

قال: اللهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ!

قال جرير بن محمد: فقلتُ لِصالِح: اللهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ معاذِ بنِ أسد؟!

قال: اللهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ!

قال معاذ بن أسد: فقلتُ لِلفضل: اللهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنَ الأعمش؟!

فقال: اللهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ!

قال الأعمش: فقلتُ لِسلمة بن كهيل: اللهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْهُ؟!

قال: "اللهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ بِبابِ الفِراديسِ بِدَمِشقَ لا مُثِلَ لِي وَ لا شُبّهَ لِي وَ هُوَ يَقولُ: ﴿فَسِيكَ فَيَكْهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ أَلْ عَلِيمُ﴾!"

ترجمه:

ابن عساکر دمشقی در کتاب تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

«أبو الحسن علی بن مُسَلَّم ما را لفظاً حدیث کرد\*\* که: عبدالعزیز بن احمد ما را حدیث کرد که: تمام بن محمد و ابواللیث اسد بن قاسم حلبی ما را خبر دادند و گفتند: فضل بن جعفر بن محمد تمیمی مؤذن ما را خبر داد که: ابوالحسن محمد بن احمد عسقلانی در طَبْرِیّه (قصبه‌ای در اردن) ما را حدیث کرد که: علی بن هارون انصاری ما را حدیث کرد که: محمد بن احمد مصری ما را حدیث کرد که: صالح ما را حدیث کرد که: معاذ بن اسد حرّانی ما را حدیث کرد که: فضل بن موسی شیبانی ما را حدیث کرد که: أعمش ما را حدیث کرد که: سلمة بن كهيل ما را حدیث کرد و گفت:

دیدم که سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام

بر سر نیزه بود و می گفت:

﴿فَسَيْكُ فَيْكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ أَلْ عَلِيمٌ﴾.

”پس به زودی خداوند (شرّ) آنان را از تو کفایت

می کند و حَقّاً که فقط اوست یگانه شنوا و یگانه

دانا.“

در نسخه مغربیّه از کتاب تاریخ مدینه دمشق، بعد از متن فوق آمده است که:

ابوالحسن عسقلانی گفت که به علی بن هارون گفتم: آیا تو خود این حدیث

را از محمد بن احمد مصری شنیدی؟

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

علی بن هارون انصاری گفت که به محمد بن احمد گفتم: خدا را در نظر

بگیر که آیا تو خود این [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حدیث را از صالح شنیدی؟!

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

جریر بن محمد گفت که به صالح گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود

این حدیث را از معاذ بن اسد شنیدی؟!

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

معاذ بن اسد گفت که به فضل گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این

حدیث را از اعمش شنیدی؟!

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

اعمش گفت که به سلمة بن کُهیل گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود

این حدیث را از سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام شنیدی؟!

گفت: به خدا سوگند که من بر دروازه فرادیس دمشق از او شنیدم - نه در

نظرم ممثّل و مجسّم شده و نه امر بر من مشتبه گردیده - که می گفت:

﴿فَسَيْكُ فَيْكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ أَلْ عَلِيمٌ﴾!

\* سوره البقرة (۲) آیه ۱۳۷.

---

**\*\*** مراد از لفظ «حَدَّثْنَا» سماع است از لفظ شیخ؛ چه آنکه او از حفظ املاء کرده باشد و چه آنکه از روی کتاب خود خوانده باشد. و این گونه تحمّل روایت، عالی ترین طرق هفت گانه تحمّل روایت می باشد. نزد جمهور محدثین و علماء علم حدیث، بر آن اصطلاح و قرار داد نموده اند که:

اگر شخص راوی خودش به تنهایی از شیخ بشنود و یا شک کند که آیا با وی دیگری هم شنیده است یا نه، در این صورت با لفظ «حَدَّثَنِي» روایت را بیان می کند؛

و اگر با او دیگری هم در استماع شریک باشد، با لفظ «حَدَّثْنَا» بیان می نماید؛ و اگر خودش روایت را بر شیخ بخواند با لفظ «أَخْبَرَنِي» بیان می دارد؛ و اگر در حضور او برای شیخ، شخص دیگری بخواند، با لفظ «أَخْبَرْنَا» بیان می نماید.

و جایز نیست در نزد محدثین هر یک از الفاظ «حَدَّثْنَا» و «أَخْبَرْنَا» جای خود را به یکدیگر دهند و در کتب مؤلفه مراعات این نکته را نمایند. و اما لفظ «أَنْبَأْنَا» کلمه ای است که آن را برای اجازه و مناو له (دست به دست دادن حدیث) و قرائت و سماع، اصطلاحاً استعمال می کنند. و گرنه از جهت معنی لغوی فرقی در میان «إِنْبَاء» و «إِخْبَار» وجود ندارد. (محقق)

زدن یزید با چوب بر دندان‌های سیدالشهداء

علیه السلام، و اعتراض ابوبرزه اسلمی (ت)

(اشعار: یزید چوب مزن بوسه گاه زهرا را) -

الخ) ۲

---

۱- اشعاری در رثای سید و سالار شهیدان:

یزید چوب مزن بوسه گاه زهرا را \*\* مکن تو

خون، دل غمدیده بیش ازین ما را

کنی تو دعوی اسلام و می زنی با چوب \*\* لبی

که آب حیاتش دهد مسیحا را

ستاده عابد بیمار در برابر تو \*\* نشانده بر سر

کرسی زر نصارا را

تو چوب می زنی و گریه می کند زهرا \*\* مگر

نمی شنوی ناله های زهرا را

(محقق)

۲- نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۰:

«ابن اثیر جزری آورده است که:

چون سر مبارک حضرت سیدالشهداء

علیه السلام را در مقابل یزید نهادند و داستانش را

بیان کردند، یزید به مردم اذن داد تا وارد قصرش

شدند؛ و سر حسین علیه السلام در برابر او بود. و



---

در دست یزید چوب دستی بود که با آن بر دندان‌های  
پیشین حسین می زد به طوری که در آن اثر می کرد،  
و در حال تفکر می گفت: ۲

مثال این حسین با ما همان طور است که حُصین  
بن حُمَام گفته است:

أَبِي قَوْمِنَا أَنْ يُنْصِفُونَا فَأَنْصَفْتُ \*\* قَوَاضِبُ  
فِي أَيْمَانِنَا تُقَطِرُ الدَّمَآ  
يُفَلِّقْنَ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَعِزَّةٍ \*\* عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا  
أَعْقًا وَ أَظْلَمًا ۳

”قوم ما دریغ کردند که از در انصاف با ما درآیند،  
بنابراین شمشیرهای برآنی که در دست‌هایمان بود و  
از آن خون می ریخت، راه انصاف را در پیش گرفتند.  
آن شمشیرها سرهایی را شکافتند و مُنْشَقُّ  
نمودند، از مردانی که برای ما عزیز بودند؛  
در حالی که ایشان بیشتر از ما بریدند و ترک احساس  
و پیوند نمودند، و بیشتر از ما ستم کردند و مراعات  
حقّ قرابت و خویشاوندی را ننمودند تا ما نسبت به  
ایشان.“

أبو بَرزَةَ أسلمى مى گوید:

أَتَنَكْتُ بِقَضِيْبِكَ فِي ثَغْرِ الْحُسَيْنِ؟! أَمَا لَقَدْ أَخَذَ  
قَضِيْبِكَ فِي ثَغْرِهِ مَاخِذًا لِرُبَّمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ يَرْشِفُهُ. أَمَا إِنَّكَ يَا يَزِيدُ!  
تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ ابْنُ زِيَادٍ شَفِيعُكَ، وَ يَجِيءُ هَذَا وَ  
مُحَمَّدٌ شَفِيعُهُ. ثُمَّ قَامَ فَوَلَّى.<sup>۴</sup>

”آیا تو با این چوبدستی‌ات بر دندان حسین  
می‌زنی؟! آگاه شو! هرآینه تحقیقاً این چوبدستی تو،  
درست در همان جایی از لب و دندان او می‌خورد که  
من بسیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را  
دیدم که آن را می‌مکید. هان ای یزید! تو در روز  
قیامت می‌آیی و ابن‌زیاد شفیع توست، [ادامه در  
صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و این حسین می‌آید

و محمد شفیع اوست. سپس برخاست و پشت کرد  
و رفت.“

---

در این حال یزید گفت: سوگند به خدا ای حسین! اگر من همنشین تو بودم، تو را نمی‌کشتم. و پس از این گفت:

أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَى هَذَا؟ "آیا می‌دانید این بلا و مصیبت از کجا به سر او آمده است؟!"

قال: أَبِي عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَ فَاطِمَةُ أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ، وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، وَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُ.

فَأَمَّا قَوْلُهُ: أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي، فَقَدْ حَاجَّ أَبِي أَبَاهُ إِلَى اللَّهِ، وَ عَلِمَ النَّاسُ أَيُّهُمَا حَكِيمٌ لَهُ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ، فَلَعَمْرِي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، فَلَعَمْرِي مَا أَحَدٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ فِيْنَا عِدْلًا وَ لَا نِدَاءً؛ وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا أَتَى مِنْ قَبْلِ فَحِهُ، وَ لَمْ يَقْرَأْ: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكًا أَلَمًّا أَدَبًا وَقَرِيظًا مُبِينًا﴾. ۵.

"از این جهت این بلاها و مصائب بر او وارد شد که او می‌گفت: پدرم علی بن ابی طالب از پدر او بهتر است، و مادرم فاطمه از مادر او بهتر است، و جدّم

---

رسول خدا از جدّ او بهتر است، و من از او بهترم، و به امر امامت و خلافت و حکومت از او سزاوارترم.

اما این گفته‌اش که: پدرم از پدر او بهتر است، به تحقیق که پدرم با پدرش در صفین محاجّه و مخاصمه نمود به سوی خدا، و مردم دانستند که در امر حکمیت، حکم حکم بر نفع چه کسی شد. و اما این گفته‌اش که: مادرم از مادر او بهتر است، سوگند به جان خودم که فاطمه دختر رسول خدا از مادرم بهتر است. و اما این گفته‌اش که: جدّم رسول خدا از جدّش بهتر است، سوگند به جان خودم که هیچ کس نیست که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، و برای رسول خدا در میان ما هم طراز و شریکی ببیند؛ ولیکن این مصیبت بر سر او از جهت فقهش آمد، و از ناحیه رأی و استنباطش، و نخوانده بود این آیه را:

بگو ای پیامبر: بار پروردگارا! تویی مالک ملک و سلطنت و پادشاهی و قدرت! به هر کس که بخواهی حکومت و سلطنت می‌دهی، و از هر که بخواهی حکومت و قدرت را از او باز می‌گیری! و هر کس را که بخواهی عزّت می‌دهی، و هر کس را که بخواهی

ذلت می‌دهی! خیر و خوبی فقط به دست تو است!  
و حقاً و تحقیقاً تو بر هر کاری توانایی داری.

(۱) در عبارت است که: "معهُ قَضِيْبٌ يَنْكُتُ بِهٖ ثَغْرَهٗ." و نکت را در اَقْرَبِ  
الموارد این‌طور معنی کرده است: "نَكَتِ الْاَرْضُ بِقَضِيْبٍ اَوْ بِاِصْبَعٍ نَكْتًا:  
ضَرَبَهَا بِهٖ فَاَثْرٌ فِيهَا؛ يَفْعَلُوْنَ ذٰلِكَ حَالَ التَّفَكُّرِ."

(۲) آیه الله حاج ملا محمود تبریزی نظام‌العلماء در کتاب شهاب ثاقب در ردّ  
نواصب (طبع سنگی) در ص ۱۵۱ و ۱۵۲ گوید:

به یاد آورم خبر سکینه؛ چه‌ها دید آن در به در،

آن مظلومه سر برهنه، در مجلس یزید در [ادامه در

صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضور نامحرمان

ایستاده بود و به آستین خود روی خود را پوشیده

بود، و به دست دیگر طوق آهن را گرفته بود که میان

زخم نرود و اذیت و زحمتش کمتر گردد.

یزید ولدالزنا گفت: ای دختر! چرا روی خود را

گرفته‌ای؟!

گفت: مگر تو در شریعت جدم محمد نیستی؟!

از این نامحرمان روی خود را پوشیده‌ام!

گفت: چرا دست خود را به گردن خود

گذاشته‌ای؟!

گفت: طوق آهن گردن مرا زخم نموده است.

چون طوق میان زخم می‌رود بسیار زجر و زحمت

می‌دهد او را به دست خود گرفته‌ام!

پس یزید گریست و اشک دیده خود را به آستین

خود پاک می‌کرد؛ سکینه فریاد کرد، گفت: ای یزید!

تو را به خدا قسم می‌دهم اگر جدّم رسول خدا ما را

عریان و گرسنه در میان نامحرمان مشاهده نماید، چه

خواهد کرد و چه خواهد گفت؟! آه! آه!

تو را ای فلک پرده‌ها چاک باد \*\* تو را دشمن ای چرخ چالاک باد

تو ای قامت چرخ شو چنبری \*\* تو ای آسمان باش نیلوفری

خزان باد فصل تو ای نوبهار \*\* کمان باد سرو تو ای جویبار

تو ای مهر شو تا ابد سرنگون \*\* تو ای مه بیلای رخ را به خون

تو ای گلشن زندگی بر میار \*\* تو ای پیر دهقان درختی مکار

تو ای قدّ دلکش همه سرمه سای \*\* تو ای سرو سرکش ز پا اندر آی

تو ای نوجوان زندگانی مکن \*\* ز می چهره را ارغوانی مکن

تو ای نغمه جز ناله راهی مپوی \*\* تو ای نغمه جز ناله حرفی مگوی

زبان بستن از قصّه دوش به \*\* در این راز نگشودن گوش به

خوش تر آن باشد که سرّ دلبران \*\* گفته آید در حدیث دیگران

- تمام شد گفتار نظام‌العلماء، اعلی الله مقامه .

ببینید چقدر دنائت و رذالت و عناد و لجاجت است که امروزه در کشور

سعودی برای بچه‌های مدرسه کتاب به نام سیره امیرالمؤمنین یزید

می‌نویسند؛ و یحّا لهم و تبّا لهم، اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

(۳) این قصّه، و قصّه ابی‌برزّه اسلمی را نیز علاوه بر ابن‌اثیر، سبط ابن جوزی

در کتاب تذکرة الخواصّ، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، از ابن أبی الدّینیا آورده است. و نیز مسعودی در مروج الذهب، طبع دار الاندلس، ج ۳، ص ۶۱ آورده است. و نیز ابن کثیر دمشقی در البداية و النّهایة، ج ۸، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ ذکر کرده است. و هم چنین طبری در تاریخ الأمم و الملوک، طبع مطبعة استقامت، ج ۴، ص ۳۵۲ و ص ۳۵۶؛ و قصّة اوّل را شیخ مفید در إرشاد، طبع سنگی، ص ۲۶۸؛ و شیخ طبرسی در إعلام الوری ص ۲۴۸ آورده‌اند. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ۴) علامه سیّد شرف الدّین در الفصول المهمّة، طبع پنجم، ص ۱۱۶ تا ص ۱۱۸ از جنایات یزید بعد از واقعه کربلا داستان مسلم بن عقبه و جنایات وی را در مدینه طیّبه ذکر کرده است که:

اموری را در مدینه واقع ساخت که نزدیک بود آسمان‌ها از آن بشکافند. و برای تو کافی است که بدانی لشکریان یزید به امارت این مجرم سه روز تمام مدینه را بر لشکریان مباح کردند تا آنکه به واسطه آنها هزار دختر باکره از دختران مهاجرین و انصار بکارتشان را از دست دادند؛ به طوری که سیوطی در تاریخ الخلفاء بدان تصریح نموده است، و همه مردم دانستند و فهمیدند. و از مهاجرین و انصار و پسرانشان و سائر مسلمین که به ضریح حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلّم پناهنده شده بودند ۱۰۷۸۰ مرد کشته شدند، و پس

---

از آن دیگر در مدینه بدری یافت نشد. و از زنان و اطفال عدد کثیری به قتل رسیدند. و مرد سپاهی کودک شیرخوار را از مادرش به قوت می گرفت و به دیوار می کوفت تا مغز سرش متلاشی می شد و در مقابل دیدگان مادرش به زمین می ریخت. و پس از سه روز امر کردند تا همه مردم با یزید بیعت کنند؛ بدین گونه که همگی غلامان و کنیزان او باشند، اگر بخواهد استرقاق کند و به بندگی ببرد و اگر بخواهد آزاد کند. همگی با یزید به همین شرط بیعت کردند در حالی که اموالشان را به غارت برده بودند، و فرش های آنها را ربوده بودند، و خون هایشان را ریخته بودند، و هتک ناموس از زن هایشان کرده بودند. مسلم بن عقبه سرهای کشتگان را برای یزید از مدینه به شام گسیل داشت؛ چون سرها را در برابر او انداختند، ایضاً به شعر ابن زبَعَری تمثّل جست:

لِتْ أَشْيَاخِي بَدْرٍ شَهِدُوا - تَا آخِرِ آيَاتِ .

و در تعلیقه فرموده است:

فرستادن سرهای کشتگان اهل مدینه را به سوی یزید، و انشاد او ابیات ابن زبَعَری، در کتاب های



---

تاریخ و سیر مشهور و مستفیض است. و ابن عبدربه  
اندلسی در اواخر واقعه حرّه از کتاب العقد الفرید  
آورده است و در آنجا اعتراف یزید را به ارتدادش از  
اسلام نقل کرده است.

(۵) الکامل فی التّاریخ، طبع دار صادر - دار بیروت (سنه ۱۳۸۵) ج ۴، ص ۸۵؛ و آیه مبارکه، آیه ۲۶، از سوره آل عمران (۳) است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكَ  
آلِ مَلِكٍ تَوَّابٍ آلِ مَلِكٍ مِّنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ آلِ مَلِكٍ مِّمَّنْ  
تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ آلِ خِيَرٍ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ  
شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ و این قصه را نیز طبری در تاریخ خود، طبع استقامت،  
ج ۴، ص ۳۵۵ آورده است. - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.



مجلس روز ششم: بحثی در حقیقت  
صفات الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ  
\* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا  
أَحَدٌ﴾<sup>۱</sup>.

### صفات ثبوتیه و سلبیه

پروردگار علیّیّ اعلیّی دارای دو نحوه از صفات

است: ثبوتیه مانند علم و حیات و قدرت، و سلبیه

مانند عدم العجز که مرجع آن به یکی از صفات ثبوتیه

است؛ زیرا مثلاً معنی عجز عدم القدرة است، بنابراین

عدم العجز قدرت خواهد بود.

### صفات ذاتیه و فعلیه

و باز صفات الهی را از جهت دیگر می توان به

---

<sup>۱</sup> - سوره الإخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. \* بگو: داستان

از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. \* خداوند صمد

است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست). \*

نمی زاید و زاییده نشده است. \* و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند

بوده باشد.»

دو قسم تقسیم نمود: اوّل صفات ذاتیّه و دوّم صفات

فعلیه.

البته صفات ذاتیه بسیار است ولی مرجع آنها به هفت صفت است: حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و تکلم و اراده؛ که مجموعاً با ذات هشت می‌شود. و با اندک دقت به دست می‌آید که مرجع سمع و بصر و اراده همان علم است؛ بنابراین می‌توان گفت که: صفات ثبوتیه ذاتیه چهار است که با ذات مجموعاً پنج می‌شود.

## **ابطال مذهب اشاعره در غیریت صفات از ذات**

### **حق تعالی**

اشاعره قائلند به غیریت صفات از ذات، و به سه وجه می‌توان این مذهب را ابطال نمود:

اوّل: ترکیب پروردگار از ذات و صفت.

دوّم: لازم می‌آید خلوّ ذات از صفت و احتیاج

او به آن صفت، و ذات الهی احتیاج ندارد زیرا که احتیاج نقص است.

سّوم: آنکه این صفات یا قدیمند یا حادث؛

اگر قدیم باشند یستلزم الشرک و تعدّد القدماء، و در صورت حدوث لازم می‌آید که خدا قبل از آن صفت جاهل و عاجز باشد.

## **ابطال مذهب معتزله در صفت نداشتن ذات**

معتزله قائلند به عدم صفات در خداوند، و خداوند جز ذات چیز دیگری ندارد، و معنی علم و قدرت را نفی می‌کنند و می‌گویند: معنی علم در خداوند یعنی آثاری که در ما به واسطه علم حاصل می‌شود در او نیز وجود دارد، ولکن اطلاق علم به او نباید کرد.<sup>۱</sup>

عرض می‌کنم: مفهوم علم یعنی دانستن، و نفی آن مستلزم جهل است و لامناص.

### قول حقّ امامیه در عینیت صفات با ذات حق

#### تعالی

قول حقّ امامیه مبتنی بر عینیت صفات با ذات حق تعالی:

---

<sup>۱</sup> - این قول منسوب به قدماء معتزله می‌باشد که به جهت فرار از قائل شدن به قدماء ثمانیه، نافی صفات برای ذات حضرت حق بودند؛ نه متأخرین آنها که صفات را عین ذات می‌دانند. (محقق)

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۸، ص ۲۸۷، تعلیقه؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۸۱.

امامیه قائلند بر عینیت ذات با صفات، و معنی  
 عینیت غیر اتحاد شیئین است؛ زیرا اتحاد شیئین  
 محال است، بلکه ذات او عین حیات و قدرت و علم  
 است، به خلاف ذات ما و علم ما که در او اتحاد و  
 عینیت نیست.  
 نظامی:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ<sup>۱</sup>  
 السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ<sup>۲</sup> الْمُهَيَّمِنُ<sup>۳</sup> الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ<sup>۴</sup> الْمُتَكَبِّرُ<sup>۵</sup>  
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ  
 الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ  
 وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - کلیات خمسه نظامی گنجوی، ص ۱۲۱، خسرو و شیرین تحت عنوان:  
 «در توحید باری».

<sup>۲</sup> - «بری از نقص.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

<sup>۳</sup> - «ایمن گرداننده.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

<sup>۴</sup> - «نگهبان.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

<sup>۵</sup> - «با جبروت و عظمت.» (محقق)

<sup>۶</sup> - «بزرگوار.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)



# بطلان قول مسیحیان در قائل شدن به اقانیم

## ثلاثة

مسیحیان قائل به اقانیم ثلاثة هستند و می گویند:

در عالم سه قدیم است: خدا، و مسیح، و روح القدس.

و تارةً ادّعا می کنند که مسیح پسر خداست، و

برای مدّعی [خود] دلیل می آورند که عیسی پدر

نداشت. خداوند قول آنها [را] در قرآن ذکر نموده و

ردّ می نماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظُرْ كَيْفَ نُبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۱ - سورة المائدة (۵) آیات ۷۲ إلى ۷۵. ترجمه آیه ۷۲ و ۷۳ از مهر تابان، ص

۱۹۷، تعلیقه، و ترجمه آیه ۷۴ و ۷۵ از الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۷:

«به تحقیق که کافر شدند کسانی که می گویند: خداوند مسیح بن مریم است. و مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! بپرستید خداوند را که او پروردگار من و

و باید دانست این نسبتی که نصاری به عیسی

می دهند از نزد خود آنهاست؛ عیسی ابدأ خود را خدا

یا خدازاده نخوانده است و این نسبت به واسطه

تحریف انجیل است:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا  
عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ  
اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ  
وَرُسُلِهِ ۗ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ  
وَاحِدٌ سُبْحٰنَهُ ۗ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۗ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا  
فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا \* لَنْ يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ  
يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

پروردگار شماسست، و هر کس با خدا شریکی بیاورد خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاه او آتش است؛ و گروه ستمکاران یار و یآوری ندارند. \* به تحقیق که کافر شدند کسانی که می گویند: خداوند سوّمی از سه تاست، در حالی که نیست هیچ معبودی جز معبود واحد. و اگر از گفتار خود باز نایستند هرآینه به افرادی از آنها که کفر ورزیده اند عذاب دردناکی خواهد رسید. \* آیا آنها به سوی خداوند بازگشت و انابه و توبه نمی نمایند، و از وی غفران و آمرزش نمی طلبند، در حالی که خداوند غفور و رحیم است. \* نبوده است مسیح پسر مریم مگر رسول و فرستاده ای که پیش از وی رسولانی گذشته اند، و مادرش زن بسیار راستگو و درستی بود، و آن دو نفر غذا می خورده اند. بنگر ای رسول ما که ما چگونه آیاتمان را برای آنان مبین و مبرهن می سازیم! سپس بنگر که آنها به کجا به دروغ افکنده شده و به غیر حق گراییده گشته اند!»

<sup>۱</sup> - سوره النساء (۴) آیه ۱۷۱ و صدر آیه ۱۷۲. ترجمه:

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو و زیاده روی مکنید، و بر خداوند چیزی غیر از حق و واقعیت امر نگویند! این است و جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم، رسول خداست و کلمه خداست که او را به مریم إلقاء کرده است، و روحی از خداست؛ پس به خدا و فرستادگان خدا ایمان آورید و نگویند:

بیچاره مردان نصرانی [که] با عقاید پوچ

می خواهند در میان ملّت اسلام

---

سه تا! از این گفتار خود دست بردارید که آن مورد اختیار و پسند است برای شما. این است و جز این نیست که خداوند معبود واحدی است؛ منزّه است او از اینکه برای او فرزندی بوده باشد. از برای اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است؛ و خداوند کافی است که وکیل و متکفل امور باشد. \* هرگز مسیح از اینکه بنده خدا باشد استنکاف و امتناع ندارد و نه ملائکه مقرب از این استنکاف دارند.»

ترویج کیش مسیح کنند و از امریکا برای ما مبلغ می‌فرستند.

## بطلان قول یهودیان در قائل شدن به فرزند خدا

### بودن عزیر

یهودیان نیز از قبیل این سخنان شرک‌آمیز خالی نیستند و قائلند که عزیر فرزند خداست:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ \* اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَتَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - سوره التوبة (۹) آیه ۳۰ إلى ۳۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۰۴:

«و یهودیان گفتند: عَزیر، ابن الله است، و نیز نصرانیان گفتند: مسیح، ابن الله است. این کلام اینها لقلقه دهان‌هایشان می‌باشد و اینها به واسطه این کلامشان مشابهت می‌رسانند کلام کسانی را که کفر ورزیده‌اند از امم سابقه؛ خدا اینها را بکشد اینها از حق به کجا منحرف می‌شوند. \* یهودیان و نصرانیان، علما و تارکان دنیای خودشان را اربابان و صاحب تدبیران خودشان اتخاذ می‌کنند به غیر از خداوند، و مسیح بن مریم را نیز رب و صاحب تدبیر می‌شمرند، در حالی که ایشان امر نشده‌اند مگر به آنکه پرستند و عبادت نمایند معبود واحدی را که هیچ معبودی جز او موجود نیست. پاک است و منزّه آن خداوند یگانه که ایشان برای او شریک می‌آورند. \* آن کافران می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند، و خداوند تمام کننده نور خود است، و اگرچه کافران ناپسند دارند.»

بیخود رنج به خود ندهند، نور خدا خاموش

شدنی نیست و مردم مسلمان به کیش نصاری بر  
نخواهند گشت.

خلل در عقاید تمام ملل دنیا و اعجاز در کلام

أئمه عليهم السلام

هر یک از ملل دنیا را درست توجه کنیم خللی

در عقاید آنها وجود دارد. ایرانیان سابق قائل به یزدان

و اهرمن بوده‌اند و در عالم دو مؤثر قائل شدند،

مجوس به آتش سجده می‌کنند و مؤثر را در عالم نور

می‌دانند، عدّه بسیاری گاو و گوساله می‌پرستند یا

ستاره و شمس را سجده می‌کنند. و حقیقت اعجاز

در کلام ائمه عليهم السلام ظاهر است و شرافت و

بلندی رتبه آنها را می‌توان از روی کلمات آنها

به دست آورد.

و فی نهج البلاغه:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ،

و كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ المَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ.

فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قَالَ فِيْمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ عَلامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ، كَائِنٌ لَا عَن حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَن عَدَمٍ.»

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه (عبده) ج ۱، ص ۱۴. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۴۷:

«اولّ دين معرفت و شناخت اوست. و کمال معرفت او، تصدیق به او و گرویدن به اوست. و کمال تصدیق به او، یگانه کردن و واحد دانستن اوست. و کمال توحید و یگانه قرار دادن او، اخلاص برای اوست که قلباً و ذهناً و عملاً فقط بر او نظر کرد، و برای او عمل نمود و وجود و سرّ را برای او پاکیزه کرد. و کمال اخلاص و آخرین درجه‌اش در آن است که صفات او را از ذات اقدسش نفی کرد و صفتی غیر از ذات و زائد بر ذات برای او قائل نشد؛ زیرا هر صفتی با عنوان و وصف خود شاهی است گویا بر اینکه غیر از موصوف است، و هر موصوفی با عنوان موصوفیت خود شاهی است گویا بر اینکه غیر از صفت است (و این غیریت، موجب تعدّد و ترکیب در ذات اقدس او می‌شود. تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً).

پس کسی که خداوند سبحانه را توصیف کند و او را به صفتی زائد بر ذات که لازمه‌اش محدودیت به حدّ صفتی و مفهوم مشخص و محصور آن است بستاید، او را قرین و برابر صفت قرار داده است و در مقابل صفت نهاده است. و کسی که او را قرین کند دو تا کرده است. و هر کس او را دو تا بکند او را تجزیه کرده است. و چون لازمه تجزیه، ترکیب است او را مرکب دانسته، و بر اساس لازمه ترکیب که احتیاج به اجزای خود باشد او را محتاج

## اشعار توحیدی سنائی غزنوی

سنائی غزنوی:

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم که تو در وهم

نیائی

## اشعار توحیدی حافظ شیرازی

حافظ شیرازی:

---

و فقیر شمرده است، و بنابراین نسبت به او جاهل شده است و وحدت وجود و وجوب وی را نفهمیده است. و کسی که به وحدت حضرتش جاهل شود به او اشاره کرده است؛ چون اشاره از لوازم ممکنات است که نیاز به جهت دارد. و هر که به او اشاره نماید او را محدود و متمایز کرده و برای وی حدّ و نهایتی قائل شده است. و هر که برای او حدّی معین کند او را به شمار آورده و واحد عددی دانسته است (و هو واحدٌ لا بعددٍ؛ زیرا هر واحد عددی محدود و مرکّب است و حدّ و ترکیب در ذات احدیّت مستلزم فقر و احتیاج است). و کسی که بگوید: خدا در کجاست، او را در ضمن محلّ و مکانی قرار داده است. و کسی که بگوید: خدا بر کجاست، جایی را و مکانی را از او خالی دانسته است.»

## مناجات توحیدی سیدالشهداء علیه السلام در

### دعای عرفه

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای

عرفه می فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا﴾ فَيَكُونُ

مَوْرُوثًا، ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ فَيُضَادَّهُ فِيهَا

ابْتِدَاعٌ، وَلَا ﴿وَلِيٌّ مِّنَ الدُّلِّ﴾<sup>۱</sup> فَيُرْفِدُهُ فِيهَا صَنْعٌ.<sup>۲</sup>

ختم صحبت پس از روضه مناسب.

<sup>۱</sup> - دیوان سنائی، ص ۶۰۲.

<sup>۲</sup> - دیوان حافظ، طبع پثرمان، غزل ۱۷۷.





مجلس روز هفتم: بحثی در عینیت ذات با  
صفات حق تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا

نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>.

در روز گذشته بیان شد که: باید صفات

پروردگار عین ذات او باشد و الا اگر حادث باشد

لازم می‌آید قبل از حدوث، پروردگار خالی از

صفات کمال باشد، و اگر قدیم باشد لازم می‌آید

تعدد قدماء؛ ولیکن علت بطلان تعدد مبرهن نشد.

### بحثی برهانی در تعدد قدماء

می‌گوییم: اگر بنا باشد قدماء متعدد باشند:

یا مجموعاً مخلوقات را ایجاد کرده‌اند به طوری

که از دست یکی به تنهایی بر نمی‌آید، و این مستلزم

---

<sup>۱</sup> - سورة البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۵. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

«الله، معبودی جز او نیست که زنده است و قیوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‌گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است.»

نقص و احتیاج است؛

و اگر هر یک از آنها مستقلاً ایجاد کرده‌اند، لازم می‌آید توارد علتین بر معلول واحد؛

و اگر بعضی از مخلوقات را یکی از آنها مستقلاً ایجاد کرده و بعضی دیگر را دیگری، می‌پرسیم آن بعضی را که ایجاد نکرده علتش چیست؟

اگر قادر بود ایجاد کند، لازم می‌آید امکان توارد عاملین بر معمول واحد؛ و امکان توارد هم مانند [خود] توارد محال است. و البته معنی قدرت، توانایی بر ایجاد و عدم ایجاد است؛ مثلاً آتش را قادر نمی‌گویند.

این خدا اگر می‌توانسته مخلوقات خدای دیگر را ایجاد کند یستلزم الاشکال، و اگر نمی‌توانسته - و گرچه نتوانستن آن به واسطه عدم معارضه با دیگری باشد - چنین خدایی عاجز بوده و خدا عاجز نیست. و علاوه بر آن دو خدا، هر یک از مخلوقات برای مبارزه با دیگری صف‌آرایی می‌نمایند:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ

اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ<sup>۱</sup>؛

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا  
لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ  
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ \* عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ  
فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>.

پاسخ امام صادق علیه السلام به زندیقی در

عدم جواز تعدد صانع برای عالم

و در روایت هشام بن حکم در حدیث زندیقی

که بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شده و سؤال کرد:

چرا جایز نیست که صانع عالم از واحد بیشتر باشد، قال

---

۱ - سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۲۲. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۹۱:

«اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بودند، تحقیقاً آن دو فاسد می شدند. پاک است و منزّه و مقدّس، پروردگار عرش و کاخ هستی و عالم مشیّت و اراده و تخت فرماندهی وی (که برتر از کرسی است و کرسی او به قدر آسمانها و زمین گسترش دارد)، از این گونه وصفهایی که می کنند (و وی را به صفت تولّد فرزند می ستایند).»

۲ - سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۹۱ و ۹۲. ترجمه:

«خداوند برای خود هیچ فرزندی اتخاذ ننموده است، و با او هیچ معبودی دیگر وجود ندارد، که البته اگر چنین می شد ناگاه هر خدایی آنچه را آفریده بود (برای تدبیر امور) با خود می برد و هرآینه بعضی از آنها بر بعضی دیگر تفوّق و برتری جسته و غلبه می نمود. پاک و مقدّس و منزّه است از آنچه که او را توصیف می کنند \* خداوندی که بر تمامی پنهانها و آشکارها عالم و آگاه و خبیر و بصیر است؛ پس رفیع الدرّجه و بالمرتبه است از آنچه را که مردم با او شریک قرار می دهند و در وحدانیّت او غیری را ضمیمه می نمایند.» (محقق)

« لا يَخْلُو قَوْلَكَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ

قَوِيَّيْنِ، أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ، أَوْ يَكُونُ أَحَدُهُمَا قَوِيًّا وَالْآخَرُ

ضَعِيفًا.

فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ، فَلِمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

صَاحِبَهُ وَيَتَفَرَّدُ بِالتَّدْبِيرِ؟!

وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَالْآخَرَ ضَعِيفٌ

تَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ؛ لِلعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي.

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ، لَمْ يَخُلْ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ

مِنْ كُلِّ جِهَةٍ، أَوْ مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ.

فَلَمَّا رَأَيْنَا الخَلْقَ مُنْتَظِمًا وَالفَلَكَ جَارِيًا وَالتَّدْبِيرَ

وَاحِدًا وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ، دَلَّ صِحَّةُ

الأمرِ وَالتَّدْبِيرِ وَاتِّتِلَافُ الأمرِ عَلَى أَنَّ المُدَبِّرَ وَاحِدٌ.

ثُمَّ يَلْزَمُكَ إِنْ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فَلَا بُدَّ مِنْ فُرْجَةٍ مَّا

بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ، فَصَارَتِ الفُرْجَةُ ثَالِثًا بَيْنَهُمَا قَدِيمًا

مَعَهَا فَيَلْزَمُكَ ثَلَاثَةٌ. فَإِنْ ادَّعَيْتَ ثَلَاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْتَ فِي

الاثْنَيْنِ حَتَّى تَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَةٌ فَيَكُونُوا خَمْسَةً؛ ثُمَّ يَتَنَاهَى

## فِي الْعَدَدِ إِلَى مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ فِي الْكَثْرَةِ.»<sup>۱</sup>

۱ - بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۳۰ به نقل از الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۳. ترجمه: «حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

(اولاً:.) اینکه می‌گویی برای عالم دو صانع باشد، خالی از این نیست که: یا هر دو قوی و قوی هستند؛ و یا هر دو ضعیف هستند؛

و یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است.

پس اگر هر دو قوی هستند (و قدرت مطلق دارند) چرا هر یک از این دو، صاحب خود را دفع نمی‌کند و به تدبیر عالم متفرد و تنها نمی‌شود؟! و اگر گمان کنی که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدا یکی است چنان‌که ما می‌گوییم؛ به جهت عجز و درماندگی ظاهر و آشکار در دوّم (که به آن قوی محتاج است).

(و اگر هر دو ضعیف باشند بدیهی است که هیچ یک خدا نخواهند بود.) (ثانیاً:.) اگر بگویی که آنها دو تا هستند، از این خالی نیست که:

یا هر دو از هر جهت با هم اتفاق دارند؛

یا هر دو از هر جهت با هم افتراق و اختلاف دارند؛

(یا از جهتی با هم اتفاق دارند و از جهتی دیگر افتراق دارند.)

(در فرض اوّل بدیهی است که صدور یک فعل بسیط، از دو فاعل محال است.)

(و در فرض دوّم) وقتی امر خلق را منظم و فلک را در گردش و تدبیر عالم را یکسان می‌بینیم، و شب و روز و خورشید و ماه را هم ملاحظه می‌کنیم، صحّت کار و درستی تدبیر و ائتلاف امر عالم، بر این دلالت می‌کند که مدبّر عالم یکی است.

(و چون فرض سوّم مفسده هر دو شقّ قبلی را شامل است، به طریق اولی ظاهر البطلان است.)

(ثالثاً:.) اگر دو خدا را ادّعاء کنی، بر تو لازم می‌آید که فرجه و میانه و مابه‌الامتیازی در بین باشد تا دوئیّت آنها درست شود؛ پس این فرجه بین آن دو سوّمی می‌شود که همانند آن دو قدیم است و بنابراین بر تو لازم می‌آید که به سه خدا قائل شوی.

و اگر سه خدا را ادّعاء کنی، آنچه در دو خدا گفتیم بر تو لازم می‌آید، و در این صورت باید در بین آن دو نیز فرجه باشد و بنابراین خدایان پنج می‌شوند؛ پس کلام در عدد و شماره، به بی‌نهایت (و تسلسل) متناهی می‌شود.» (محقق)



## عقیده طوائف مختلف در مسأله تجسم

پروردگار جسم نیست و مادّی نیست، دارای هیولی نیست؛ برای آنکه در جسم مرحله قوه و استعداد است و خداوند از آن بری است. البتّه این عقیده مختص طائفه ناجیه امامیه است و الاّ طوائف دیگر قائل به جسمیت هستند.

## عقیده نصاری مستلزم جسمیت خداوند است

نصاری می گویند عیسی خداست و البته این

مستلزم جسمیت او است؛ در حالی [که] عیسی خدا

نبوده و خود عیسی، خود را بنده خدا خوانده است.

## کیفیت تولد حضرت عیسی علیه السلام:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا  
مَكَانًا شَرْقِيًّا \* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا  
رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا \* قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ  
مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا \* قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ  
لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا \* قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي  
بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا \* قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ  
وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا \*  
فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا \* فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ  
إِلَى جِدْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ  
نَسِيًّا مَنْسِيًّا \* فَنَادَتْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ  
رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا \* وَهَزِيءَ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ  
عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا \* فَكُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ  
مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ  
أَكْلِمَ الْيَوْمَ أَنسِيًّا \* فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ وَقَالُوا يُمْرِيْمُ  
لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا \* يَاأَخْتِ هُرُونَ مَا كَانَ مِنْكَ أَمْرًا  
سَوْءٌ وَمَا كَانَتْ مِنْكَ أُمَّةٌ بَغِيًّا \* فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ  
نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي  
الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ  
وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبَرًّا بِوَالِدَاتِي  
وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا \* وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ  
وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا \* ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ  
قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ \* مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ

# مِنْ وَلَدٍ سُبْحَنَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿۱﴾

۲...

۱ - سوره مریم (۱۹) آیات ۱۶ إلى ۳۵. ترجمه:

«و ای پیامبر، یاد بیاور در کتاب (قرآن) مریم را هنگامی که از قوم و خویشاوندانش کناره‌گیری کرد و در محل شرقی (بیت المقدس) سکنی گرفت \* و از آنها خود را پنهان نمود. پس در آن حال ما روح خود را به سوی مریم فرستادیم و برای او به صورت بشری متمثل شد. \* مریم گفت: من به خدا پناه می‌برم از جانب تو اگر تو فردی پرهیزگار باشی! \* ملک روح گفت: ”من [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فقط فرستاده پروردگار توام تا اینکه پسری پاک و مطهر به تو عطا کنم. \* مریم پاسخ داد: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که بشری خود را با بدن من مسّ نکرده است و من زن فاجرهای نیستم؟! \* فرشته گفت: ”تقدیر این چنین است که پروردگارت رقم زده است، و فرموده است: این کار بر من بسیار آسان و سهل می‌باشد، و برای این است که ما او را نشانه‌ای از نشانه‌های خویش برای مردم قرار دهیم و موجب خیر و برکت و رحمت از جانب ما باشد.“ و این چنین بود که اراده و مشیّت ما جامه عمل به خود پوشید. \* سرانجام مریم به او (عیسی) حامله شد و با او در مکانی دوردست کناره گرفت. \* آنگاه درد مخاض و زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید و گفت: ای کاش من پیش از این مرده بودم و به کُلّی نسیأمنسیا گشته بودم! \* پس (چون مریم پسرش عیسی را زائید) پسرش از زیر مادر، وی را صدا زد که:

ای مادر غمگین مباش، اینک خداوند در زیر تو

یک آقا و بزرگواری را قرار داده است، \* و این تنه

نخل را به طرف خود بکش و تکان ده تا بر تو رطب

تازه چیده فروریزد، \* و بخور و بیاشام و دیده روشن

---

دار؛ پس اگر کسی از افراد بشر را دیدی، به او بفهمان که من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و بنابراین امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت.

\* پس مریم در حالی که او را (در آغوش) حمل می‌نمود، به نزد قومش آورد. (آنها از روی تقبیح و سرزنش به او) گفتند: ای مریم! به تحقیق عجب چیز بدیع و بی سابقه‌ای آوردی! \* ای خواهر هارون! پدرت (عمران) مردی بد و ناصالح نبود و مادرت نیز زناکار نبود! \* پس مریم به سوی او اشاره کرد. آنها گفتند: چگونه با کسی که کودکی در گهواره است، سخن بگوییم؟! \* آن طفل (به زبان آمد و) گفت:

همانا من بنده خدا هستم که خداوند مرا کتاب (انجیل) عطا کرده، و مرا پیامبر قرار داده، \* و مرا هر کجا که باشم مایه برکت گردانیده و تا مادامی که زنده‌ام به نماز و زکات توصیه و سفارش کرده، \* و مرا نسبت به مادرم بسیار مهربان و خوش‌رفتار ساخته، و مرا جبار و شقی قرار نداده است. \* مقام سلام و امن خداوندی برای من است در روزی که پا به جهان گذاردم، و در روزی که رخت از این جهان برمی‌بندم، و در روزی که زنده در پیشگاه خداوندی مبعوث می‌گردم.

\* این همان ماجرای عیسی پسر مریم است؛ قول و گفتار حقی که در آن شک و تردید می‌کنند. \* هرگز خداوند را نسزد که برای خود فرزندی اتخاذ کند - منزّه و مقدّس است او - زمانی که بخواهد نسبت به امری وجود دهد، فقط به او می‌گوید: بشو، و آن می‌شود. «(محقق)

عقیده یهود در قائل شدن به تجسم خداوند

قرآن با کمال صراحت لهجه، مقاله یهود و

نصاری را باطل می کند؛ مثلاً راجع

به یهود می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ

غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾<sup>۱</sup>.

تورات در سفر اول تکوین، فصل ۱۸، قائل به

تجسم خدا شده و می گوید که: «ابراهیم پاهای خدا

را شست و برای خدا گوساله پخته و نان آورد»<sup>۲</sup> که

تمام مستلزم کفر است. در حالی که مطلب چنین

نبوده و فرستادگان خدا به سوی ابراهیم آمدند:

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا

سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ \* فَلَمَّا

رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً

قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ﴾<sup>۳</sup>.

---

<sup>۱</sup> - سوره المائدة (۵) صدر آیه ۶۴. مهر تابان ص ۴۰۰:

«یهود می گویند: ”دست های خدا در غلّ و در بند کشیده شده است“ دست های آنان در غلّ کشیده شود و مورد لعنت و دورباش خدا قرار گیرند بدین سخنی که می گویند! بلکه دو دست خدا باز است و در عالم خلقت به هر گونه که بخواهد عمل می کند. و افاضه وجود و رحمت می نماید.»

<sup>۲</sup> - قاموس کتاب مقدّس، (ترجمه مستر هاکس) انتشارات اساطیر، ص ۴ و ۵.

<sup>۳</sup> - سوره هود (۱۱) آیه ۶۹ و ۷۰. افق وحی ص ۵۲۱:

«فرستادگان و ملائکه ما به منزل ابراهیم برای بشارت دادن او به فرزند، وارد شدند و بر آن حضرت سلام نمودند؛ ابراهیم نیز پاسخ آنان را با سلام اداء نمود. چندی نگذشت که ابراهیم برای میهمانان خود از گوشت گوساله غذائی آماده و بیاورد. \* و زمانی که دید آنها به سوی غذا دست دراز نمی کنند و از غذا تناول نمی کنند، در نفس خود از آنان ترسید (زیرا رسم بر این بوده است وقتی که دشمن انسان به خانه او می رفت، از غذای او نمی خورد، و این علامت و نشانه خصومت با صاحب خانه تلقی می گردید). آن فرشتگان گفتند: نترس ما بشر نیستیم ما ملائکه پروردگاریم که به سوی قوم لوط مأموریت یافتیم.»

مقایسه خدای یهودیان و مسیحیان با خدای

مسلمانان، بر اساس قرآن

درست باید توجه کرد که قرآن در این قضیه

نه دست و پایی برای خدا فرض کرده، نه استراحتی،

نه غذائی. بنابراین باید با صدای بلند ندا در داد که:

خدای یهودیان و مسیحیان با خدای مسلمانان فرق

دارد:

خدای آنها می خوابد، خدای مسلمانان ﴿لَا

تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾<sup>۱</sup> است؛

خدای آنها به ابراهیم پناهنده شد، خدای

مسلمانان ﴿وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾<sup>۲</sup> است؛

خدای آنها غذا می خورد، خدای مسلمانان

﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾<sup>۳</sup> است.

قرآن مجید قائل است به آنکه: ابراهیم

خداوند را منزّه از مراتب نقص می دانسته، و

[خداوند] گفتار ابراهیم را در قرآن بیان می کند:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ \* وَالَّذِي هُوَ

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ \* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ \* وَالَّذِي

يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ \* وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي

يَوْمَ الدِّينِ \* رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّنِي

بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۴</sup>.

۱ - سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۵۵. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

«وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرامی گیرد.»

۲ - سوره المؤمنون (۲۳) قسمتی از آیه ۸۸. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۸۱:

«و او پناه می دهد و در پناه کسی در نمی آید.»

۳ - سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۱۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۵:

«و اوست که به کائنات روزی می دهد، و خود روزی نمی خورد.»

۴ - سوره الشعراء (۲۶) آیات ۷۸ الی ۸۳. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۷۵:

«او آن کس است که بدو مرا به لباس هستی خلعت بخشید، و پس از آن مرا

در راه کمال و رشد و فعلیت هدایت کرد.\* و او آن کس است که مرا از

خوراکی ها و آشامیدنی ها برخوردار می کند.\* و او آن کس است که چون

من مریض گردم، او مرا شفا عطا می نماید.\* و او آن کس است که مرا

می میراند و سپس مرا زنده می گرداند.\* و او آن کس است که من بدو امید



# ضرورت عدم مصاحبت و مجالست با یهودیان

## و نصاری

بنابراین یهودیان و نصاری مشرکند و نجس<sup>۱</sup>

و مطابق کریمه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا  
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾<sup>۲</sup> نباید با آنها مصاحبت کرد.

عقیده فرقه‌ای از مسلمانان در قائل شدن به

تجسم خداوند

نه تنها یهود و نصاری قائل به جسمیت

پروردگار شده‌اند، فرقه [ای] از مسلمانان نیز [که] از

شهد شربت ولایت بی بهره‌اند و در منجلاب شهوات

---

بسته‌ام تا در روز پاداش و مکافات اعمال، از خطیّه و گناه من گذشت  
نماید. \* بار پروردگار من! از تو تقاضا دارم که به من حکم مرحمت فرمایی،  
و مرا به صالحین درگاهت و آستانت ملحق بنمایی!»

۱- جهت اطلاع پیرامون حقیقت نجاست و اقسام آن، و کیفیت استعمال لفظ  
نجس در عرف متشرّعه، و تفسیر و توضیح آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا  
أَلْـمُشْـرِكُونَ نَجَسٌ﴾، و مبنای عرفاء بالله در طهارت ذاتی مطلق انسان  
و عدم نجاست مصطلح اهل کتاب، رجوع شود به: رساله طهارت انسان  
تألیف حضرت آیه الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی.

۲- سوره التّوبه (۹) صدر آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:  
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید  
به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

خود گرفتار شده‌اند، قائل به تجسم شده‌اند:

داستان گردش کردن خدا با خورش شب‌های

جمعه بر بام‌ها<sup>۱</sup> و نقل ریختن بر روی بام‌ها در نزد

وهّابی‌ها.

**أئمة اطهار عليهم السّلام یگانه هادیان و ناجیان**

**مردم از گرداب‌های شرک و تجسم**

فقط ائمة اطهار یگانه هادیانی هستند که مردم

را از گردبادهای شرک نجات داده‌اند. کلمات

حضرت سجّاد علیه السّلام را ملاحظه نمایید و در

ادعیه صحیفه سجّادیّه تأملی فرمایید تا صدق کلام ما

واضح گردد. پس از حضرت سیدالشّهداء

علیه السّلام که حضرت سجّاد علیه السّلام

خانه‌نشین بود، به وسیله ادعیه مردم را موحد

می‌فرمود و در راه سیر الی الله وارد می‌کرد.

**داستان برگشت اهل بیت سیدالشّهداء**

**علیه السّلام به مدینه**

داستان برگشت اهل بیت علیهم السّلام به

---

<sup>۱</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۵۵.

مدینه، و اطلاع بشیر بن جذلم مردم را بر قتل  
حضرت سیدالشهداء علیه السلام<sup>۱</sup>، و آمدن محمد  
حنفیہ بیرون شهر

۲...

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۲۳:

«چون اهل بیت علیهم السلام از شام بیرون شدند، طی مراحل و منازل  
نمودند تا نزدیک به مدینه شدند. بشیر بن جذلم\* که از ملازمین رکاب بود،  
گفت: چون نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علی بن الحسین علیه السلام محلی را که سزاوار  
دانست فرود آمد و خیمه‌ها برافراخت و فرمود: «ای بشیر، خدا رحمت کند  
پدر تو را او مردی شاعر بود! آیا تو نیز بهره‌ای از صنعت پدر داری؟»  
عرض کردم: بلی یا بن رسول الله، من نیز شاعرم.

فرمود: «پس برو داخل مدینه شو و شعری در مرثیه ابوعبدالله علیه السلام  
بخوان و مردم مدینه را از شهادت او و آمدن ما آگاه کن.»

قلت: ویناسب أن أذكر فی هذا المقام هذه الأبیات:

عُجَّ بِالْمَدِينَةِ وَ اصْرُخْ فِي شَوَارِعِهَا \*\*

بِصَرَخَةٍ تَمَلُّ الدُّنْيَا بِهَا جَزَعًا

نَادِ الَّذِينَ إِذَا نَادَى الصَّرِيخُ بِهِمْ \*\* لَبَّوْهُ قَبْلَ

صَدَىٍّ مِنْ صَوْتِهِ رَجَعًا

قُلْ يَا بَنِي شَيْبَةَ الْحَمْدِ لِلَّذِينَ بِهِمْ \*\* قَامَتْ

دَعَائِمُ دِينِ اللَّهِ وَ ارْتَفَعَا

قَوْمُوا فَقَدْ عَصَفَتْ بِالطَّفِّ عَاصِفَةٌ \*\* مَالَتْ

مدینه و مکالمه ایشان با حضرت سجّاد

علیه السّلام بیان شد.<sup>۱</sup>

بَارِجَاءِ طَوْدِ الْعِزِّ فَاَنْصَدَا\*\*

بشیر گفت: حسب الأمر حضرت، سوار بر اسب شدم و به سوی مدینه تاختم تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم رسیدم صدا به گریه و زاری بلند کردم، این دو شعر گفتم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا \*\* قِتْلَ الْحَسِينِ

فَأَدْمَعِي مِدْرَارُ

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجٌ \*\* وَ الرَّأْسُ مِنْهُ

عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ

یعنی: "ای اهل مدینه! دیگر در مدینه اقامت نکنید که حسین علیه السّلام شهید شده و به این سبب سیلاب اشک از چشم من روان است. بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدّسش را بر سر نیزه‌ها در شهرها می‌گردانند."

آن وقت فریاد بر آوردم که: ای مردم! اینک علی بن الحسین علیهما السّلام با عمّه‌ها و خواهرها به نزدیک شما رسیده‌اند و در ظاهر شهر شما رحل خویش فرود آورده‌اند، و من پیک ایشانم به سوی شما و شما را به حضرت او دلالت می‌کنم.

گویی بانگ بشیر نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح نشور ساخت. مخدّرات محجوبه بی‌پرده از خانه‌ها بیرون شدند، و با صورت‌های مکشوفه و گیسوهای آشفته و پاهای برهنه بیرون دویدند، و روها بخراشیدند، و صدا به ناله و زاری بلند کردند، و فریاد وا ویلاه وا ثبوراه کشیدند. و هرگز مدینه به آن حالت مشاهده نگشته بود و روزی از آن تلخ‌تر و ماتمی از آن عظیم‌تر دیدار نشده بود.

بشیر گفت: جاریه‌ای را دیدم که اشعاری در مرثیه حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام خواند، آن‌گاه [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفت: ای ناعی! تازه کردی حزن و اندوه ما را،

و بخراشیدی جراحی قلبی را که هنوز بهبودی نپذیرفته بود؛ اکنون بگو چه کسی و از کجا می‌رسی؟

گفتم: من بشیر بن جذلم که مولایم علی بن الحسین علیه السّلام مرا به سوی شما فرستاده، و خود آن حضرت با عیالات ابی عبدالله علیه السّلام در فلان موضع نزدیک مدینه فرود آمده [است].

بشیر گفت: مردم مرا بگذاشتند و به سوی اهل بیت علیه السّلام بشتافتند. من نیز عجله کرده و اسب بتاختم. وقتی رسیدم دیدم اطراف خیمه سیّد سجّاد علیه السّلام چنان جمعیت بود که راه رفتن نبود. از اسب پیاده شدم و راه عبور نیافتم؛ لاجرم پای بر دوش مردمان گذاشته تا خود را به نزدیک خیمه آن حضرت رسانیدم. دیدم آن حضرت از خیمه بیرون تشریف آورد در حالتی که دستمالی بر دست مبارکش گرفته و اشک چشم خویش را پاک می‌کند. و خادمی نیز کرسی حاضر کرد و حضرت بر او نشست. لکن گریه چنان او را فرو گرفته که خودداری نمی‌تواند نماید، و صدای مردم نیز به گریه و ناله بلند است، و از هر سو آن حضرت را تعزیت و تسلیت می‌گفتند و آن بقعه زمین از صداهای مردم ضجه واحد گشته؛ پس حضرت ایشان را به دست مبارک اشاره فرمود که لختی ساکت باشید، چون ساکت شدند آغاز خطبه فرمود.

\* در الملهوف، ص ۲۲۶: حذلم.

\*\* از شاعر اهل بیت علیهم السّلام شیخ صالح کواز (ره) است. درباره شاعر نک: أدب اللطف، ج ۷، ص ۲۱۷. - پایان متن منقول از منتهی الآمال. - ناسخ التواریخ، مجلد سیّد الشهداء علیه السّلام، ج ۳، ص ۱۷۷:

«أبی مخنف حدیث می‌کند، قال:

ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ قَبْرِ جَدِّهِ رَسُولِ  
اللَّهِ وَ دَخَلَ عَلِيَّ عَمَّهُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ وَ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِ  
أَبِيهِ، فَبَكَى حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِ. فَلَمَّا أَفَاقَ مِنْ غَشَوْتِهِ قَامَ  
وَ تَدَرَّعَ بِدِرْعِهِ، وَ تَقَلَّدَ بِسَيْفِهِ، وَ رَكِبَ جَوَادَهُ، وَ صَعَدَ  
الْجَبَلَ. وَ النَّاسُ يَشَاهِدُونَهُ، وَ غَابَ وَ مَا ظَهَرَ إِلَّا فِي  
وَقْتِ ظَهَرَ فِيهِ الْمُخْتَارُ.

می‌گوید:

چون سید سجّاد علیه السّلام از زیارت قبر رسول خدا مراجعت کرد [و] به خانه عمّ خود محمّد حنفیه آمد و او را از شهادت پدر آگهی داد، محمّد بگریست که بی خویشن گشت و درافتاد. چون با خویش آمد، برخاست و زره بپوشید و شمشیر حمایل کرد و بر اسب خویش سوار شد و بر کوه صعود داد. مردمان نگران او بودند. آنگاه غایب شد و دیگر آشکار نشد تا گاهی که مختار خروج کرد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و این حدیث با عقاید

مردم شیعی راست نیاید.

و من بنده در هیچ‌یک از کتب مقتل علما ندیده‌ام که محمّد بن حنفیه به استقبال اهل بیت رفته باشد، جز در کتاب مفتاح البکاء [که] از تحریر آن روایت پزهیز نجستم. قال:

إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ لَمَّا سَمِعَ بِمَجِيئِ أَهْلِ الْبَيْتِ خَرَجَ بِسُرْعَةٍ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى الْأَعْلَامِ السُّودِ خَرَّ مِنَ الْفَرَسِ إِلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ. فَقِيلَ لِلْسَّجَّادِ: أَدْرَكَ عَمَّكَ، فَإِنَّهُ كَادَ أَنْ يَهْلِكَ! فَجَاءَ بَاكِيًّا إِلَيْهِ وَ أَخَذَ رَأْسَ عَمِّهِ فِي حِجْرِهِ حَتَّى أَفَاقَ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ابْنِ أَخِيهِ تَأَوَّهَ وَ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَيْنَ أَخِي؟ أَيْنَ قُرَّةَ عَيْنِي؟ أَيْنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي؟ أَيْنَ خَلِيفَةَ أَبِي؟ أَيْنَ الْحُسَيْنُ أَخِي؟ فَقَالَ: "يَا عَمَّاهُ، أَتَيْتُكَ يَتِيمًا! قَتَلُوا رِجَالَنَا وَ أَسْرَوْا نِسَائِنَا. يَا لَيْتَ كُنْتُ حَاضِرًا حَتَّى تَرَى أَخِيكَ كَيْفَ يَسْتَعِيثُ فَلَا يُغَاثُ وَ كَيْفَ يَسْتَعِينُ فَلَا يُعَانُ، وَ قَتَلُوهُ عَطْشَانًا وَ كُلُّ الْحَيَوَانَاتِ رِيَانًا!"

---

فَصَاحَ مُحَمَّدٌ صَيْحَةً عَالِيَةً حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: "يَا ابْنَ أَخِي، كَيْفَ جَرَى عَلَيْكُمْ؟" فَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْكِي مَا جَرَى عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ يَبْكِي.  
می‌گوید:

وقتی محمد حنیفه رسیدن اهل بیت را شنید، بر نشست و به سرعت بیرون شتافت. چون چشمش بر علم‌های سیاه افتاد، از اسب درافتاد و مدهوش گشت. سید سجّاد را گفتند: دریاب عمّ خود را که در شرف هلاکت است! آن حضرت بشتافت و سر محمد را در کنار گرفت. چون به هوش آمد و چشمش بر سید سجّاد افتاد، آهی دردناک بر کشید و گفت: ای پسر برادر، برادر من کجاست؟ روشنی چشم من کجاست؟ میوه دل من کجاست؟ خلیفه پدر من کجاست؟ حسین برادر من کجاست؟

سید سجّاد فرمود: "ای عمّ، من یتیم آمدم! کشتند مردان ما را، اسیر گرفتند زنان ما را. کاش بودی و دیدی برادر خود را که چگونه استغاثه می‌کرد و کس داد او را نمی‌داد و چگونه استعانت می‌جست و کس به فریاد او نمی‌رسید، او را کشتند بالب تشنه و جمیع حیوانات سیراب بودند."

محمد صیحه‌ای عظیم برآورد و مدهوش درافتاد. چون به خویش آمد، گفت: "ای پسر برادر، بر شما چه گذشت؟" سید سجّاد علیه السّلام آغاز

مجلس روز هشتم: شرح و تبیین نظریه  
مادّین پیرامون مبدأ عالم





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾<sup>۱</sup>.

**مادّیین برای عالم، مبدأ ذی شعوری قائل نیستند**

مادّیین کسانی هستند که برای عالم وجود

مبدأ ذی شعوری قائل نیستند؛ بلکه می گویند: قبل از

اینکه عالم وجود - یعنی زمین و خورشید و ستارگان

- به وجود آید ماده‌ای بوده قدیم که او را سلول اولیّه

گویند، و از آن ماده بی شعور، کواکب و زمین و تمام

طبیعت پیدا گشته است. و در حین بحث علت عدم

اعتقاد خود را به مبدأ شاعر، مستند به عدم ادراک

حسی می دانند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۱:

«و چنین گفتند که قضیه و واقعه‌ای نیست مگر این زندگانی و حیات دنیوی که ما زندگی می کنیم و می میریم، و ما را نمی میراند مگر دهر و طبیعت. و برای آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانایی نیست؛ بلکه مجرد ظنّ و گمان است.»

<sup>۲</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون نظریات مادّیین راجع به عالم وجود (داروین)

## ابطال نظریهٔ مادّیین

در جواب آنها می‌گوییم:

عدم مشاهده حسی دلیل عدم وجود مبدأ

ذی‌شعور نمی‌گردد. زیرا يك وقت می‌خواهید با عدم

ادراك حس، استدلال بر عدم وجود صانع نمایید، این

حرف واضح البطلان است؛ زیرا که: عدم الوجدان

لا یدلّ علی عدم الوجود و عدم العلم لیس دلیلاً علی

العدم؛

و یک وقت می‌خواهید بگویید برای ما علم

حاصل نمی‌شود [که] البته این حرفی است، و قرآن

نیز مقالهٔ دهریین را - همان‌طور که در عنوان سخن

ذکر شد - مستند به عدم علم می‌داند.

بنابراین آنچه مادّیین در کتب خود می‌نویسند

(از شرح مقالات داروین و کتاب نشو و ارتقاء و

---

رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۸۷.

کلمات بخنر آلمانی<sup>۱</sup> و شبلی شمیل مصری<sup>۲</sup>) همه ظنّ و شک است.

## مباحثه امام صادق علیه السّلام با زندیق مصری

و به همین طریق نیز امام جعفر صادق علیه السّلام در ضمن بحث با آن مادّی می‌فرماید: «آیا تو در زیر زمین رفته‌ای یا در بالای زمین رفته تا بدانی [که] در زیر زمین تحتی و در بالای آن فوقی است؟» جواب داد: نه. حضرت فرمودند: «پس از کجا تو با آنکه در عالم در جستجوی خدا نرفته‌ای و

---

<sup>۱</sup> - نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۳، تعلیقه:

«بُخنر (bochner) که تولّدش در سنه ۱۸۲۴ و مرگش در سنه ۱۸۹۹ میلادی است، از شیوخ و اعلام مادّیین و طبیعی مذهب است. کتابی دارد بنام قوه و ماده. کولپه صاحب کتاب المدخلُ إلى الفلسفة، تناقضات بسیاری از او ذکر می‌کند.»

<sup>۲</sup> - نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۳:

«شبلی شمیل مصری که در مصر سکونت جسته، و اصلاً از مسیحیان لبنان بوده، و میلادش ۱۸۵۳ میلادی و ۱۲۶۹ هجری قمری و مرگش در ۱۹۱۷ میلادی و ۱۳۳۵ هجری قمری است، و از مادّیون و منکران خدا در آن عصر، و دکتری بحاث در علم طبّ بود، و بر روش فلاسفه در سخنرانی‌ها و نوشتجاتش وارد می‌شود. او هم به این نظریه گردن نهاد، و از طرفداران سرسخت داروین شد و برخلاف رویه داروین که مردی خداشناس بود، او یکسره انکار خدا را نمود. شبلی در قریه کفرشیم در لبنان به دنیا آمد، و در دانشگاه آمریکایی‌ها در بیروت تحصیل کرد، و یک سال در اروپا اقامت گزید و سپس ساکن مصر شد. ابتداءً در اسکندریه و پس از آن در صنطا و سپس در قاهره سکنی گزید، و در آنجا هم به مرض سکتی ناگهانی درگذشت.»

علم به عدم وجود خداوند نداری، استدلال بر عدم وجود خدا می‌کنی؟!» آن مادی ساکت شد و گفت: تا به حال کسی را ندیده‌ام که این‌طور با من بحث کند. آنگاه حضرت فرمودند: «پس برای تو ظن یا شک به عدم وجود صانع حاصل گشته است؛ حال اگر دلیل بر وجود آن بیاوریم شک تو باید تبدیل به یقین گردد.» و شروع فرمودند بر استدلال.<sup>۱</sup>

---

۱ - بحار الأنوار، ج ۳، ص ۵۱؛ الکافی ج ۱، ص ۷۲؛ التوحید ص ۲۹۳، با قدری اختلاف:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ: قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ:

كَانَ زَنْدِيقٌ بِمِصْرَ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عِلْمٌ؛ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَظِرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا. فَقِيلَ لَهُ هُوَ بِمَكَّةَ؛ فَخَرَجَ الزُّنْدِيقُ إِلَى مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَقَارَبَنَا الزُّنْدِيقُ. وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي الطَّوَافِ فَضَرَبَ كَتْفَهُ كَتَفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا اسْمُكَ؟"

قال: اسمي عَبْدُ الْمَلِكِ.

قال: "فَمَا كُنْتُكَ؟"

قال: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.

قال: "فَمَنْ الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ، أَمْ مِنْ مُلُوكِ

السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ؟! وَأَخْبِرْنِي عَنِ ابْنِكَ، أَمْ

عَبْدٌ إِلَهٍ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدٌ إِلَهٍ الْأَرْضِ؟!"

فَسَكَتَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "قُلْ مَا شِئْتَ

تُخَصِّمُ!"

قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: قُلْتُ لِلزُّنْدِيقِ: "أَمْ مَا تَرُدُّ عَلَيْهِ!" فَتَبَّحَ قَوْلِي. [ادامه در

صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الطَّوَافِ فَأَتِنَا."

فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَتَاهُ الزُّنْدِيقُ

فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ. فَقَالَ لِلزُّنْدِيقِ:

"أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتًا وَفَوْقًا؟"

قال: نَعَمْ.

قال: "فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَمَا يُدْرِيكَ بِمَا تَحْتَهَا؟"

قَالَ لَا أَدْرِي إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ

تَسْتَيْقِنَ."

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: "فَصَعِدَتِ السَّمَاءُ؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَتَدْرِي مَا فِيهَا؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَأَتَيْتَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فَنَظَرْتَ مَا

خَلْفَهُمَا؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَعَجَبًا لَكَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ

الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ وَ لَمْ تَصْعَدْ السَّمَاءَ

وَ لَمْ تُخْبِرْ هُنَالِكَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ وَ أَنْتَ جَاهِدٌ مَا

فِيهِنَّ وَ هَلْ يَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟!"

فَقَالَ الزَّنْدِيقُ: مَا كَلَّمَنِي بِهَذَا أَحَدٌ غَيْرُكَ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "فَأَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ

ذَلِكَ فَلَعَلَّ هُوَ أَوْ لَعَلَّ لَيْسَ هُوَ!"

قَالَ الزَّنْدِيقُ: وَ لَعَلَّ ذَاكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَيُّهَا الرَّجُلُ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَى مَنْ يَعْلَمُ؛ فَلَا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ. يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، تَفَهَّمْ عَنِّي فَإِنَّا لَا نَشْكُ فِي اللَّهِ أَبَدًا! أَمَا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَلْجَانِ وَلَا يَشْتَبَهُانِ، يَذْهَبَانِ وَيَرْجِعَانِ قَدْ اضْطَرَّ، لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانَهُمَا؟ فَإِن كَانَ يَقْدِرَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا فَلَا يَرْجِعَانِ [فَلَا يَرْجِعَا]، فَلِمَ يَرْجِعَانِ؟! وَإِن لَمْ يَكُونَا مُضْطَرَّيْنِ، فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَارًا وَالنَّهَارُ لَيْلًا؟! اضْطَرًّا - وَ اللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ - إِلَى دَوَامِهِمَا وَالَّذِي اضْطَرَّهُمَا أَحْكَمُ [إِدَامَهُ دَرِ صَفْحِهِ بَعْدَ]

١ [إِدَامَهُ تَعْلِيْقَهُ صَفْحَهُ قَبْلَ] مِنْهُمَا وَ أَكْبَرُ مِنْهُمَا.

قَالَ الزُّنْدِيقُ: صَدَقْتَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَ تَظُنُّونَهُ أَنَّهُ الدَّهْرُ، فَإِن كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ [فَلِمَ] لِمَ لَا يَرُدُّهُمْ، وَإِن كَانَ يَرُدُّهُمْ لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟! الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ. يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ وَ الْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ، لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طَاقَتِهَا فَلَا يَتِمَّاسِكَانِ وَ لَا يَتِمَّاسِكُ مِنْ عَلِيْهِمَا؟!"

فَقَالَ الزُّنْدِيقُ: أَمْسَكْهُمَا وَ اللَّهُ رُبُّهُمَا وَ سَيِّدُهُمَا! فَآمَنَ الزُّنْدِيقُ عَلَى يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِن آمَنْتِ الزَّنَادِقَةُ عَلَى يَدَيْكَ، فَقَدْ آمَنْتِ الْكُفَّارُ عَلَى يَدَيِ أَبِيكَ.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَى يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ: اجْعَلْنِي مِنْ تَلَامِيذِكَ!



فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَيْشَامِ بْنِ الْحَكَمِ:  
 «خُذْهُ إِلَيْكَ فَعَلِّمَهُ!»

فَعَلَّمَهُ هَيْشَامٌ. فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ مِصْرَ وَ أَهْلِ شَامَ، وَ حَسَنَتَ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَ  
 بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. «

امام شناسی، ج ۱۸، ص ۶۵:

«مجلسی روایت کرده است از توحید صدوق با سند متصل خود از هشام بن  
 حکم که گفت:

زندیقی در مصر بود، چون صیت علم امام صادق علیه السلام به وی رسید،  
 از مصر به سوی مدینه حرکت کرد تا با وی ملاقات و مناظره کند؛ حضرت  
 را در مدینه نیافت. به وی گفتند: امام در مکه می باشد؛ زندیق به سمت مکه  
 رهسپار گشت، و ما با حضرت صادق علیه السلام بودیم که زندیق به ما  
 نزدیک شد. ما با حضرت امام علیه السلام در حال طواف بودیم که زندیق  
 کتفش را بر کتف حضرت زد. حضرت به وی گفتند: «اسمت چیست؟!»  
 گفت: اسمم عبدالملیک است.

حضرت گفتند: «کنیه ات چیست؟»

گفت: کنیه ام ابو عبدالله است.

حضرت به او گفتند: «آن ملکی که تو بنده او هستی کیست، آیا از پادشهان  
 آسمان می باشد یا از پادشهان زمین؟! و هم چنین به من خبر بده از پسر،  
 آیا وی بنده خدای آسمان می باشد یا بنده خدای زمین؟!»

وی ساکت شد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت به او گفتند: «قُلْ مَا شِئْتَ تُخْصَمْ؛ بگو  
 هر چه می خواهی که مغلوب خواهی شد!»

هشام می گوید: من به زندیق گفتم: «آیا پاسخ او را طبق گفتارش رد  
 نمی کنی؟!» زندیق این پیشنهاد و گفتار مرا تقبیح نمود.

حضرت به او گفتند: «چون از طواف فارغ گشتم به سوی ما بیا!»  
 و چون حضرت از طواف فارغ آمد، زندیق به حضورش آمد و در مقابلش  
 نشست و ما همگی در نزد امام اجتماع کرده بودیم. حضرت امام صادق علیه  
 السلام به زندیق گفتند: «آیا می دانی که زمین زیری دارد و زبری؟»  
 گفت: آری.

حضرت گفتند: «آیا در زیر آن رفته ای؟»

گفت: نه.

حضرت گفتند: "آیا می‌دانی که در زیر زمین چیست؟"

گفت: نمی‌دانم، مگر آنکه گمان دارم در زیر زمین چیزی وجود ندارد.

حضرت گفتند: "گمان عجز است تا مادامی که به حدّ یقین نرسیده‌ای!"

حضرت گفتند: "آیا به بالای آسمان رفته‌ای؟"

گفت: نه.

حضرت گفتند: "آیا می‌دانی که در بالای آسمان چیست؟"

گفت: نه.

حضرت فرمود: "بسیار عجیب است از تو که به مشرق عالم نرسیده‌ای، و به

مغرب عالم نرسیده‌ای، و در زیر زمین پایین نرفته‌ای، و به سوی آسمان بالا

نیامده‌ای و از آنجا تجاوز ننموده‌ای که بشناسی مخلوقات آنجا را، و مع ذلک

انکار می‌کنی آنچه را که در آنجا می‌باشد! و آیا معقول است که مرد عاقل

چیزی را که نمی‌داند انکار نماید؟!"

زندیق گفت: مانند این دلیل، هیچ کس غیر از تو برای من اقامه نکرده است!

حضرت گفتند: "بنابراین تو در شکّ می‌باشی؛ شاید او باشد و شاید او

نباشد!

زندیق گفت: شاید آن باشد!

حضرت گفتند: "ای مرد، کسی که نمی‌داند، نمی‌تواند بر کسی که می‌داند

حجّتی را اقامه کند؛ بنابراین مرد جاهل، حجّتی ندارد. ای برادر مصری من،

بدان که ما ابداً در خداوند شکّ نداریم! آیا نمی‌بینی که خورشید و ماه و

شب و روز، پیوسته داخل می‌گردند، آنها محلّی ندارند مگر مکان خودشان

را؟ اگر قدرت داشتند بروند و برنگردند، پس چرا برمی‌گردند؟! اگر آنها

مضطرب و مجبور نبودند، پس به چه علّت شب روز نمی‌گردد و روز شب

نمی‌گردد؟! سوگند به خداوند - ای برادر مصری من - مضطربند به

دوامشان! و آن کس که آنها را مضطرب نموده است، از آنها حکیم‌تر و بزرگ‌تر

می‌باشد."

زندیق گفت: راست گفتی!

سپس حضرت امام صادق علیه السّلام گفتند: "ای برادر مصری من، آنچه

که شما به دنبالش می‌روید و در خیال و پندار خود دهرش می‌دانید، اگر آن

دهر مردم را می‌برد چرا بر نمی‌گرداند، و اگر مردم را بر می‌گرداند چرا آنها

را نمی‌برد؟! ای برادر مصری من، خلاق و مردمان در رفتن و آمدن مضطرب

می‌باشند. آسمان برافراشته است و زمین فروهشته، چرا آسمان بر زمین

نمی‌افتد و چرا زمین بر بالای طبقاتش فرو نمی‌ریزد، چرا آسمان و زمین

یکدیگر را جذب نمی‌نمایند و چرا آنها افرادی را که بر روی آنها می‌باشند

به خود نمی‌چسبانند؟!"

زندیق گفت: آنها را قسم به خداوند که پروردگارشان و سیّد و سالارشان

# کلام ابن سینا در لزوم ممکن دانستن مطالبی

که بر امتناعش برهان اقامه نشده است

و علاوه، باید دانست که کلام بوعلی: «كُلُّ مَا

قَرَعَ سَمْعَكَ ...»<sup>۱</sup> کلامی است صحیح؛ پس به مجرد

عدم علم، نباید از بوته امکان نیز خدا را خارج کرد. ما

به امور غیر محسوسه و گرچه به حقیقت آنها نرسیم،

نمی توانیم آنها را انکار نماییم؛ مثلاً موجی که

---

نگه داشته است. در این حال زندیق به دست حضرت أبو عبدالله علیه السّلام ایمان آورد.

حُمران بن أعین گفت: فدایت شوم! اگر زنادقه عصر بر دست تو ایمان بیاورند پس قبلاً کفّار و مشرکان هم بر دست پدرت ایمان آورده‌اند.

مؤمنی که به دست حضرت ایمان آورد گفت: مرا از شاگردانت قرار بده! حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به هشام بن حکم گفتند: «او را به سوی خود برگیر و تعلیم بده!»

هشام وی را تعلیم داد. وی معلّم اهل مصر و اهل شام شد، و طهارتش نیکو گردید؛ به طوری که حضرت امام علیه السلام از وی راضی بودند. - پایان متن منقول از امام شناسی.

<sup>۱</sup> - الإشارات، ج ۴، ص ۱۵۹:

«كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذُكَّ عَنْهُ قَائِمُ الْبِرْهَانِ.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۷:

«هر مطلبی از غرائب و عجائب که سندان گوش تو را کوبید، تا وقتی که برهانی علیه آن استوار نشده است و تو را از آن مطلب دور نساخته است، آن را در بقعه امکان باقی گذار.»

در فضا وجود دارد و باعث نقل نور و صوت و امواج الکتریکی می‌شود، آن را با چشم ندیده‌ایم و به حقیقت آن نیز نرسیده‌ایم و در عین حال قادر بر انکار آن نیستیم.

اگر طبیعی در اینجا گوید که: موج هر چند دیدنی نیست ولی از آثار و عوارض ماده است لذا از اعتراف به وجود او ناگزیریم، به خلاف خدا؛ جواب باید داد شما علم و ادراک و پیش‌بینی و محبت و عشق را چه می‌گویید؟ مثلاً می‌پرسیم حقیقت عشق چیست؟ در اثر کدام فعل و انفعالی پیدا شده؟ آیا از عوارض روح بخاری است؟ آیا مرضی است که میکروب دارد و با سرم و دوا معالجه می‌گردد؟ آیا مرض مالیخولیایی است که از راه چشم یا گوش عارض شود و به سلول‌های دماغ برسد؟

ابداً ابدأ! عشق از حالات روحی است و دمای آن لقای معشوق است. حتی مانند قوای جاذبه و دافعه هم نیست که از آثار ماده باشد؛ زیرا این قوا با وضع و محاذات مادی پیدا می‌شود، به خلاف عشق و چیزی که به هیچ وجه با ماده ارتباطی نداشته باشد. نه ماده و نه مادی خواهد بود، بلکه از حالات

نفس ناطقه است که به واسطه یک قوه عاقله شاعره  
ایجاد می‌گردد.

## شرح نظریه مادّین در پیدایش عالم مادّه

برای آنکه بطلان کلام مادّین بیشتر واضح  
گردد، مناسب است قدری مقاله و فرضیه آنها را  
شرح داد.

مادّین می‌گویند: «اصل عالم از ذرات  
اثیریّه‌ای بوده که آنها مادّه حامل قوا بودند، و قوا برای  
آن موادّ ذاتی و غیر منفک بوده و سببی برای حرکت  
مادّه جز قوای خود آنها نیست. مادّه به واسطه  
حرکتی که نمود مجتمع شد، و از اجتماع آن  
خورشید پیدا شد. خورشید در اثر حرکت به صورت  
مادّه مذابی درآمد؛ ذراتی از آن جدا شد که زمین و  
ستارگان را تشکیل داد. و کم‌کم زمین و ستارگان در  
اثر سرد بودن هوای مجاور آنها، قشری بر روی آنها  
پوشیده شد؛ سپس در اثر حرکت ذرات زمین، عناصر  
ایجاد شد، و نباتات و جمادات، معادن و انسان، پس  
از میلیاردها سال مطابق علم معرفت طبقات الارض  
به وجود آمد. و طبیعت در تحت چهار ناموس: ۱.

ناموس تباین افراد ۲. ناموس انتقال تباینات ۳.

ناموس تنازع بقاء ۴. ناموس

انتخاب طبیعی، افرادی را ایجاد کرد و عالم منظم شد. بنابراین ناموس، می‌توان گفت که انسان و بوزینه در اصل واحد بوده‌اند، سپس به واسطه حسن انتخاب طبیعی بوزینه دمش افتاد و پشمش ریخت و انسان شد.» این است مقاله مادّیین.

امشب راجع به نکات آن بررسی کنید تا ان شاءالله فردا اشکالاتی که بر مطلب آنها وارد است عرضه بدارم.

## اسلام منکر سلسله اسباب و مسببات نمی‌باشد

اسلام سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات را انکار نمی‌کند الا آنکه می‌گوید: تمام اینها به واسطه فیض وجود حضرت واجب‌الوجود اداره می‌شود:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ  
كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ  
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا  
شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ  
نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ

یک مرد مسلمان و یک مرد طبیعی را قیاس کنید؛ یک مرد طبیعی اگر سرش درد بگیرد به هفت طبیب مراجعه می‌کند، زیرا که خود را پس از مرگ فانی می‌بیند؛ به خلاف مسلمان که اگر هفت مرض هم داشته باشد باز هم در بستر مرگ شادان است. طبیعی با مختصر تهدیدی از مرام خود دست برمی‌دارد، در صورتی که شخص موحد را اگر قطعه‌قطعه کنند دل از پروردگار خود نمی‌شوید.

۱ - سوره النور (۲۴) آیه ۳۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۶:

«خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدان درونی دیوار بدون منفذ می‌باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حباب آبگینه‌ای گویا همچون ستاره‌ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از ماده زیتونی درخت برکت داده شده زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‌گیرد). به قدری آن روغن زیتون (که ماده برافروختگی این چراغ می‌باشد) درخشنده و پر لمعان و نور افزاست که اگر آتشگیرانه‌ای با آن تماس حاصل نکند باز هم شعله‌ور است. آن حباب نور دیگری است افزون بر روی نور چراغ. خداوند با نور خودش هدایت می‌کند مؤمنانی را که بخواهد (به منزلگه قرب خود برساند) و مثل‌هایی برای مردم می‌زند؛ و خداوند به تمام چیزها بسیار داناست.»

۲ - تفسیر این آیه شریفه در الله شناسی، ج ۱، ص ۲۳ الی ۱۳۰ آمده است؛ هم‌چنین ده جلسه سخنرانی ایشان در مسجد قائم طهران پیرامون این آیه کریمه، تحت عنوان: تفسیر آیه نور، به زیور طبع آراسته گردیده است. (محقق)



# داستان حضرت ابراهیم و گلستان شدن آتش

برای او

داستان ابراهیم خلیل را ملاحظه کنید:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِۦ  
عُلَمِينَ \* إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي  
أَنْتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ \* قَالُوا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا لَهَا عِبْدِينَ \* قَالَ  
لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ فِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ \* قَالُوا أَجِئْتَنَا  
بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّٰعِبِينَ \* قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ  
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذٰلِكُمْ مِّنَ  
الشَّٰهِدِينَ \* وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنُمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا  
مُدْبِرِينَ \* فَجَعَلَهُمْ جُدُذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ  
يَرْجِعُونَ \* قَالُوا مَن فَعَلَ هٰذَا بِإِلٰهِنَا إِنَّهُۥ لَمِنَ  
الظَّٰلِمِينَ \* قَالُوا سَمِعْنَا فَئِي يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبْرٰهِيْمُ  
\* قَالُوا فَاتُوا بِهِۦ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ \*  
قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِإِلٰهِنَا يَا إِبْرٰهِيْمُ \* قَالَ بَلْ فَعَلَهُۥ  
كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَسَطُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ \* فَرَجَعُوا إِلَىٰ  
أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّٰلِمُونَ \* ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ  
رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَمَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ \* قَالَ  
أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ  
\* أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ \*  
قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا ءَالِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِينَ \* قُلْنَا  
يُنَارُ كُوْنِي بَرْدًا وَسَلْمًا عَلَىٰ إِبْرٰهِيْمَ \* وَأَرَادُوا بِهِۦ كَيْدًا  
فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخْسَرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

۱ - سوره الأنبياء (۲۱) آیات ۵۱ إلى ۷۰. ترجمه:

«و به تحقیق که ما به ابراهیم بصیرت و تشخیص صواب از خطا، پیش از موسی عنایت کردیم و به احوال او دانا و آگاه بودیم. \* آنگاه که به عمویش

# فداکاری‌های سیدالشهداء برای برپایی توحید

## استیذان طائفه جنّ از سیدالشهداء برای

### کارزار، و بیان حضرت در جواب (ت)

#### ختم سخن با روضه‌ای که مناسب با فداکاری

و قومش گفت: این بت‌ها چیست که آنها را می‌پرستید و سر بر آستان آنها فرود آورده‌اید؟ \* در پاسخ گفتند: پدران ما چنین می‌کردند. \* ابراهیم گفت: هم شما و هم پدرانتان همگی در ضلالت و جهالت آشکاری بوده‌اید. \* آنها گفتند: آیا مطلب و راه حقی برگزیده‌ای یا سربه‌سر ما می‌گذاری؟ \* ابراهیم گفت: بلکه پروردگار شما، خدای آسمان‌ها و زمین است که آنها را خلقت فرمود. و من - ای گروه مخاطبین - بر این مسأله شهادت می‌دهم. \* و پس از اینکه از اینجا دور شدید بت‌های شما را از بین خواهم برد. \* پس ابراهیم همه بت‌ها را به غیر از بت بزرگ قطعه‌قطعه نمود، بلکه به خود آیند و از راه رفته برگردند. \* مردم وقتی چنین دیدند گفتند: هر کسی که چنین جسارتی به خدایان ما نموده است، از ستمکاران خواهد بود. \* گفتند: شنیده‌ایم جوانی است که از خدایان به بدی یاد می‌کند. \* گفتند: او را در حضور مردم اینجا بیاورید تا مردم درباره او شهادت دهند. \* مردم گفتند: ای ابراهیم آیا تو این عمل را با خدایان ما نمودی؟ \* ابراهیم گفت: بنگرید بزرگ آنها این عمل را انجام داد؛ از آنها بپرسید چرا این کار را کرده‌اند، اگر بتوانند سخن بگویند. \* پس به خود مراجعه کردند و در ضمیر خود به خویش خطاب کردند و گفتند: شما از ستمکاران می‌باشید. \* آنگاه سرهایشان را به زیر انداختند و خطاب به ابراهیم گفتند: تو می‌دانی که این بت‌ها سخن نمی‌گویند. \* ابراهیم آنگاه فرمود: آیا به غیر از خدا بت‌ها را عبادت می‌کنید، اشیائی که هیچ نفع و صلاحی و یا ضرر و فساد را برای شما نمی‌آورند؟! \* افّ بر شما باد و بر آنچه جز خدا می‌پرستید آیا ادراک و فهم نمی‌کنید؟! \* گفتند: ابراهیم را آتش بزنید و معبودان خود را یاری کنید، اگر کاری می‌کنید و اهل عمل هستید! \* گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش! \* و خواستند به او مکرری بزنند ولی ما آنها را زیان‌کارترین مردم قرار دادیم. «(محقق)

سیدالشهداء در برابر پابرجا نمودن توحید است.<sup>۱</sup>

۲...

<sup>۱</sup> - الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۰:

«آیه الله شوشتری - اعلی الله مقامه - آورده است که: چون حضرت امام حسین علیه السلام به سوی مدینه سیر می کرد و گروه جنّ به حضورش مشرف شدند، حسین علیه السلام مرثیه خوانی می کرد و مستمع فقط آن دسته بودند.

و شرح آن بدین گونه می باشد که: هنگامی که دستجات مسلمان جنّ به نزد وی آمدند و گفتند: "یا سیدنا! نحنُ شیعتکَ و أنصارکَ، فَمَرْنَا بِأمرکَ و ما تَشَاءُ! و لو أمرتْنَا بِقتلِ کُلِّ عَدُوِّ لکَ و أنتَ [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِمَکانکَ، لَکَفیناکَ ذَلیکَ؛ ای سید و سالار ما! ما

شیعیان و یاران تو هستیم، هر چه می خواهی به ما امر کنی امر کن! و اگر ما را امر نهائی به کشتن جمیع دشمنانت، هرآینه ما تو را در این امر کفایت می کنیم در حالی که تو بر سر جای خودت باقی بوده باشی و تکان هم نخوری" فَجَزَاهُمُ الحُسینُ عَلَیهِ السَّلَامُ خَیرًا و قالَ لَهُمُ:

أَوْ ما قَرَأْتُمْ کِتابَ اللّهِ المُنزَلَ عَلَی جَدِّی رَسولِ  
اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَیهِ و آلِهِ: ﴿أَیَّ نَمًا تَکُونُوا  
یُدْرِکُکُمْ أَلَمَ مَوْتٍ و لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ  
مُشیدةٍ﴾؟!<sup>۱</sup>

پس حسین علیه السلام آنها را به جزای خیر پاسخ داده و فرمود:

"آیا نخوانده اید کتاب خدا را که بر جدّم رسول  
الله صَلَّى الله و علیه و آله نازل شده است: هر کجا

بوده باشید، مرگ شما را درمی‌گیرد و گرچه در  
قلعه‌ها و قصرهای مستحکم باشید؟“

و خداوند سبحانه می‌فرماید:

﴿لَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتْلُ إِلَىٰ  
مَضَاجِعِهِمْ﴾<sup>۲</sup>.

”تحقیقاً کسانی که در سرنوشت‌شان کشته شدن  
آمده است، به سوی خوابگاه‌ها و فرودگاه‌های  
خودشان ظاهر و بارز خواهند گشت.“

و إِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانٍ فَبِمَاذَا يُبْتَلَىٰ هَذَا الْخَلْقُ  
الْمَتَعُوسُ<sup>۳</sup>، و بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، و مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ  
حُفْرَتِي بِكَرْبَلَا و قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ و  
جَعَلَهُ مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا و يَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا و  
الْآخِرَةِ؟!!

وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ و هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَا  
الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ، و لَا يَبْقَىٰ بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ  
أَهْلِي، و تُسَبَىٰ أَخَوَاتِي و أَهْلُ بَيْتِي، و يُسَارُّ بِرَأْسِي  
إِلَىٰ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ!

”و اگر من در مکان خود درنگ نمایم، پس به چه  
چیز این خلق واژگون و به روی خود بر زمین افکنده

---

شده، آزمایش شوند، و به چه چیز از عهده امتحان  
برآیند یا بر نیایند، و آن کس که در حفره و قبر من  
در کربلا بخوابد و ساکن شود چه کس خواهد بود  
در حالتی که خداوند آن خوابگاه را از روزی که زمین  
را گسترانید اختیار و انتخاب فرموده است و آنجا را  
پناهگاه شیعیان ما قرار داده است و برای ایشان محلّ  
امان است چه در دنیا و چه در آخرت؟!!

ولیکن شما در روز شنبه که روز عاشوراء  
می باشد حضور بهم رسانید، آن روزی که در آخر آن  
روز من کشته می شوم و پس از من دیگر احدی از  
اهل بیت من باقی نخواهد ماند، و خواهران من و  
اهل بیت من اسیر خواهند شد، و سر مرا به سوی  
یزید - لعنه الله - خواهند برد!

طائفه جنّ گفتند: ای حبیب خدا و ای پسر حبیب  
خدا! اگر اطاعت امر تو بر ما واجب نبود و [ادامه در  
صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مخالفت تو بر ما جایز بود، تحقیقاً ما جمیع دشمنانت را پیش از آنکه به تو دسترسی پیدا کنند به قتل می‌رساندیم.

حضرت امام حسین صلوات الله علیه به ایشان گفت:

نَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ ﴿لِيَهَّ لَكَ  
 مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَىٰ عَنْ  
 بَيْنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.<sup>۲</sup>

”سوگند به خدا که ما برای نابودی آنان قدرتمان از شما بیشتر می‌باشد، ولیکن باید کسانی که هلاک می‌شوند از روی حجّت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانی می‌یابند نیز از روی حجّت و دلیل باشد.“

و نیز آیه الله شوشتری درباره مرثیه‌خوانی حضرت سیدالشهداء علیه السلام و مستمع بودن عبدالله بن عمر گاهی، و عبدالله بن زبیر گاهی دگر در خارج مکه چنین آورده است:

إِنَّهُ لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ، جَاءَ  
 عَبْدُ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ  
 بِالْإِمْسَاكِ.

فَقَالَ لَهُمَا: ”إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ

قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَ أَنَا ماضٍ فِيهِ.

قال: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: وَاحْسِينَاهُ!

ثُمَّ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ أَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ

الضَّلَالِ، وَ حَذَّرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقِتَالِ.

فَقَالَ: "يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ

الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ

إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟!

أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ بَيْنَ طُلُوعِ

الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي

أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا! فَلَمْ

يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ ذِي

انْتِقَامٍ؟!

يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ لَا تَدَعِ نُصْرَتِي!"<sup>٥</sup>

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مکه خارج

شد، عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به نزد وی

آمدند، و به او اشاره نمودند تا از حرکت و سفر به

سوی عراق امساک ورزد.

حضرت به آن دو نفر فرمود: "رسول خدا صلی

الله علیه و آله به من امری فرموده است که باید من آن را به انجام رسانم.“

راوی گفت: ابن عباس از نزد وی بیرون آمد و می گفت: وا حُسَیناه!

پس از او عبدالله بن عمر آمد و به او اشاره کرد که با اهل ضلالت صلح کند، و از قتل و مقاتله او را بر حذر داشت.

حضرت به او فرمود: ”ای ابا عبدالرحمن! آیا ندانسته‌ای که از پستی و فرومایگی دنیا نزد [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خدای تعالی آن است که سر یحیی بن زکریّا را به نزد یک نفر مرد زناکار از زناکاران بنی اسرائیل هدیه برده‌اند؟!

آیا ندانسته‌ای که بنی اسرائیل این طور بودند که در فاصله فی مابین طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد نفر از پیغمبران را می کشتند و سپس در دگانه‌های خود



می‌نشستند و به خرید و فروش می‌پرداختند، گویا اصلاً کاری انجام نداده‌اند! و خداوند هم بر ایشان تعجیل در عقوبت ننمود بلکه بعداً آنان را به مثابه شخص با عزت و انتقام‌کشی، اخذ کرد و انتقام کشید؟!!

ای ابا عبدالرحمن، تو دست از نصرت من برندار!ء

اَمَّا سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ، رُوحِي وَأَرْوَاحُ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ، فِي تَصْمِيمِ خُودِ ابْدَأَ تَنْزِلِي اِيْجَادِ نَمِي كُنْدُ، وَ بِرِ اسَاسِ اَمْرِ خُداوندِ جَمِيْلِ وَ جَلِيْلِ وَ بِرِ حَسَبِ اَمْرِ رَسُوْلِ كَرِيْمِ خُداوندِي ذُو الْجَلالِ وَ الْاِكْرَامِ، وَ بِرِ اصْلِ نَظْرِيَّهِ وَ رُوشِ وَ ارادَةِ نَفْسَانِي خُوِيشْتَنِ، اِيْنِ اَمْرِ رَا بِا كَمالِ صَحَّتِ وَ سَلامَتِ وَ عافِيَتِ رِوانِ بِه پايانِ مِي رِسانَدِ. تازِه خُوشحالِ وَ مَسرُورِ اسْتِ كِه دَرِ بَرابَرِ كاخِ ظَلْماني بَنِي امِيَّهِ وَ يَزِيْدِ يَكِ تَنه قِيامِ فَرمودِه وَ تا اَبْدالْاَبادِ الْگُو وَ سَرنوشتِ عَالَمِ انْسانِيَّتِ گَرَدَدِ. وَ با رَجَزِ اَبْدارِ وَ تابناكِ وَ مَتَلأَلِيَّ وَ كُوبِنْدِه رُوزِ عاشُورا:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْ مَّا رَغِبُوا \*\* عَنِ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ

الثَّقَلَيْنِ

”این قوم کافر شده‌اند، و از قدیم‌الایام از ثواب خداوند که پروردگار جن و انس است اعراض کرده‌اند.“

تا آخر ابیات که خود و برادر و پدر و مادر و جدش را معرفی می‌کند، و اثبات می‌نماید که فقط و فقط وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت او صحیح بوده است؛ و این حکومت‌های یزیدی بر اساس حکومت معاویه، و آن بر اساس حکومت عثمان، و آن بر اساس حکومت عمر، و آن بر اساس

حکومت ابوبکر بوده است، و همه باطل اندر باطل و خراب اندر خراب است.

هان ای جهانیان بدانید! هان ای عالمیان گوش فرا دهید! پدرم وصی مصطفی بود، پدرم علی مرتضی لائق زمامداری دنیا بود. و اینک منم امام به حق ناطق که باید زمام امور ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، و هدایت بشر را به سوی سبل سلام در دست گیرم، و مردم را به مقام امن و امان رهبری نمایم. و پس از من فرزندم علی است، و همین طور تا برسد به آخر امام معصوم، پاک و پاکیزه و به خدا پیوسته، و از هوای نفس امّاره و حبّ جاه فارغ، و در مسند عزّت الهی آرمیده: حضرت مهدی، محمد بن الحسن العسکری؛ او لیاقت این مقام و مسند را دارد.

افّ و افّ بر این دنیا و حکومتش! افّ و افّ بر این عالم شهوات و توابعش! من قصد کوی وی را دارم. خداوند من، دل و جان من، جان و جانان من، محبوب ازل و ابد من، [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] معشوق من که یک عمر از روی دامان پیامبر تا الآن با او فقط نرد عشق باخته‌ام، او به من می‌گوید: ای حسین! این کار را باید بکنی! این است روش و منهاج تو! این است سیر و حرکت تو! جان بر آن کس ارزش دارد که برای حفظ آن تن به ذلّت دهد، و حکومت‌های پیشین و امروز را که بر اساس ظلم و عدوان است امضا کند. من حسینم و ارزش جان من وقتی است که خودم را برای رهایی بشریت از چنگال این دیو صفتان فدا کنم. آن وقت ارزش دارد که خودم با اهل بیتم را به همین منهاج که مشاهده می‌کنید فدا کنم! این است رویّه من! هر که حسینی است این چنین است!...

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.  
يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ فَفَنُفِوزٌ فَوْزًا عَظِيمًا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ حَرَمِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْفَائِزِينَ بِإِدْرَاكِ ثَارِهِ مَعَ الْإِمَامِ الْمُتَنْظِرِ حُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ.»

(۱) سوره النساء (۴) صدر آیه ۷۸.

(۲) سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۱۵۴.

(۳) [در أقرب الموارد گوید: «تَعَسَ (ل) تَعَسًا: لَغَةٌ فَهُوَ تَعَسٌ مِثْلُ تَعَبٍ. وَ تَعَدَّى هَذِهِ بِالْحَرَكَةِ وَ بِالْهَمْزَةِ فَيُقَالُ: تَعَسَهُ اللَّهُ وَ أَتَعَسَهُ. وَ مِنْهُ: هُوَ مَنْحَوْسٌ

متعوس، تعسًا له، ای أَلزَمَهُ اللهُ هَلَاكًا، و هو مفعول مطلقٌ عامُّه محذوفٌ.» [۴] خصائص الحسين ص ۱۱۹ و ۱۲۰. و این آیه از سوره الأنفال (۸) قسمتی از آیه ۴۲ می باشد.

(۵) همان مصدر، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

(۶) ملاحظه فرمایید: این عبدالله پسر عمر که در نزد عامه بسی مناقب برای او ذکر می کنند، با یزید بن معاویه بیعت می نماید و دست از نصرت سیدالشهداء علیه السلام بر می دارد، و نه با حضرت و نه با پدرش امیرالمؤمنین بیعت ننمود؛ با حجاج بن یوسف ثقفی به خلافت عبدالملک بن مروان بیعت می کند آن هم با وضع ذلت آمیزی. حجاج به او می گوید: با دستم بیعت مکن، انگشت شصت پای چپم را با دستت بگیر و بیعت کن، و عاقبت الامر هم حجاج او را با وضع فلاکت باری مسموم می کند.

او را قیاس کنید با اصحاب حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که در لیلہ عاشوراء بیعت را از آنان برداشت و همه را آزاد گذاشت که: «از تاریکی شب استفاده کنید و به منازل و اوطان خود بروید؛ این قوم فقط با من سر و کار دارند و چون مرا بکشند و مقصودشان حاصل شود با احدی از شما کاری ندارند!» ما جواب بنی هاشم و اصحاب را در اظهار وفاداری و جان نثاری، از کلام میرزا محمدتقی حجة الإسلام نیر تبریزی در آتشکده ذکر می کنیم:

گفت یاران: کای حیات جان ما \*\* دردهای

عشق تو درمان ما

رشته جانهای ما در دست توست \*\* هستی

ما را وجود از هست توست

سایه از خور چون تواند شد جدا \*\* یا خود

از صوتی جدا افتد صدا

زنده بی جان کی تواند کرد زیست \*\* زندگی

را بی تو خون باید گریست

ما به ساحل خفته و تو غرق خون \*\* لا و حق

مجلس روز نهم: نقد و بررسی مقاله

مادّین

---

الْبَيْتِ هَذَا لَا يَكُونُ

کاش ما را صد هزاران جان بدی \*\* تا نثار

جلوه جانان بدی

در به روی ما مبند ای شهریار \*\* خلوت از

اغیار باید، نی زیار

جان کلافه، ما عجز عشق کیش \*\* یوسفا از

ما مگردان روی خویش

ما به آه خشک و چشم تر خوشیم \*\* یونس

آب و خلیل آتسیم

اندرین دشت بلا تا پا زدیم \*\* پای بر دنیا و

ما فیها زدیم»

- پایان متن منقول از الله شناسی.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾<sup>۱</sup>.

تبیین مبانی مقاله مادیین راجع به مبدأ پیدایش

انسان

در روز گذشته مقاله مادیین کاملاً شرح داده

شد، و اینک نیز به کوچک‌ترین نکات آن توجهی  
نموده و بازرسی خواهیم کرد.

از مطلب آنان چندین امر استفاده می‌گردد:

اوّل آنکه: مادیین ماده و قوه را که عبارت

است از حرکت، قدیم می‌دانند.

دوّم آنکه: ماده به اندازه‌ای کوچک است که

---

<sup>۱</sup> - سوره الجاثیة (۴۵) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۱:

«و چنین گفتند که قضیه و واقعه‌ای نیست مگر این زندگانی و حیات دنیوی که ما زندگی می‌کنیم و می‌میریم؛ و ما را نمی‌میراند مگر دهر و طبیعت. و برای آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانائی نیست؛ بلکه مجرد ظنّ و گمان است.»

با چشم دیده نمی شود و بسیط است.



سوّم: معادن و نباتات و انسان پس از میلیون‌ها سال ایجاد شدند.

چهارم آنکه: ماده ابدأ دارای شعور نیست و موجود شدن موجودات تماماً از روی اتّفاق است. البتّه این کلمات صرف فرض بوده و خود آنها با حسّ ملاحظه نکرده‌اند، و انفصال کواکب را از خورشید یا حدوث نباتات را پس از میلیون‌ها سال، هیچ‌یک را ندیده‌اند.

جهت آنکه طبیعیّون ماده را بسیط می‌دانند آن است که می‌گویند: اوّلاً در علم فیزیک برای ما ثابت شده است که هر جسم از اجزاء بی‌شماری که از شدّت کوچکی به چشم دیده نمی‌شوند تشکیل یافته که آنها را جزء لایتجزی می‌گویند. علاوه اگر قائل به ترکیب ماده گردند مورد حمله الهیّون واقع شده و آنها می‌گویند: شیء مرکّب احتیاج به مرکّب دارد، و ترکیب احتیاج است، و شیء محتاج مبدأ عالم نخواهد بود.

**ادله اثبات عدم صلاحیت ماده برای مبدئیّت**

**عالم**

ما می‌توانیم به چند دلیل اثبات کنیم که ماده

صلاحیت برای مبدئیت عالم را ندارد:

اوّل: اگر مقصود مادّین از جزء لایتجزی

همان جوهر فرد است، اگر عدم تجزیه آن به واسطه

عدم وجود اسباب خارجیّه است، می‌گوییم عدم

وجود اسباب دلیل بر عدم تجزیه نمی‌گردد؛ و اگر

اصلاً در خارج قابل تقسیم نیست، در این صورت در

جواب آنها باید گفت اجزاء عقلیه دارد و شیء مرکّب

گرچه ترکیب آن وهمی باشد احتیاج به مرکّب دارد،

بنابراین شیء لایتجزی وجود ندارد.

دوم: مادّین می‌گویند: ماده و حرکت آن هر دو

ازلی هستند. باید به آنها گفت: معنی حرکت، حدوث

بعد العدم است؛ اگر کون عدمی سابق باشد بر کون

وجودی، پس عدم قدیم بوده و به مقتضای قضیّه: «ما

ثبت وجوده امتنع عدمه» لذا محال است عدم از او سلب

و وجود عارض بر او گردد. و اگر بگویید: کون

وجودی سابق است، این سخن نیز در معرض بطلان است؛ زیرا که بنا به معنی حرکت، این کون حادث است و چگونه می‌توان به حادث، قدیم گفته شود.

سوّم آنکه: این دو قوّه جاذبه و دافعه که در مادّه قائلند یا باید از داخل دو مقتضی متفاوت داشته باشد یا از خارج، و در هر حال ممکن بوده و قدیم نخواهد بود.

چهارم: مادّیین قائلند به حدوث نباتات و انسان؛ این سخن با قدّم مادّه منافات دارد. زیرا که آنها معلول مادّه هستند و معلول از علّت خود منفکّ نخواهد شد؛ پس باید یا حکم به قدّم نباتات نمود یا حکم به حدوث مادّه، و چون اوّل مخالف اکتشاف است لذا باید قائل به دوّمی شد.

در اینجا اگر طبیعیّون بگویند که: تا قوای مادّه به فعلیّت نرسد انسان و نبات ایجاد نخواهد شد، در جواب آنها باید گفت: این قابلیّت مادّه در ازل چرا به مرحله فعلیّت نرسید.

**افعال دو قسمند: اضطراری و اختیاری**

پنجم: واجب الوجود دارای علم و شعور است؛ و برای اثبات آن احتیاج به ذکر مقدمه‌ای داریم، و آن این است که:

افعال دو قسمند: اضطراری (سوزاندن آتش) و اختیاری. و اختیاری نیز دو قسم است: افعالی که از روی حکمت سرزند، و افعال عبث مانند تسبیح و عصا گرداندن. البتّه فعل طبیعی دارای اثر هست، ولی دارای فائده مقصوده نیست؛ به خلاف فعل ارادی. حال باید ملاحظه نمود که تمام افعال که در این دنیا به واسطه طبیعت صورت می‌گیرد، دارای فائده مقصوده بوده و نمی‌توان قائل به اضطراریّت آنها شد. (در اینجا چون مناسب بود، داستان انعقاد نطفه را در رحم مادر، و آلت رجولیّت را برای مرد و انوثیّت را برای زن، و تبدیل خون حیض به شیر و به اندازه بودن سر پستان مادر به اندازه دهان بچه و سوراخ‌های کوچک دادن برای خلط شیر به آب دهان، و دندان درآوردن و میوه و نان خوردن بچه پس از استحکام سازمان

ظاهری آن، بیان گردید.<sup>۱</sup>

شما ملاحظه کنید در سازمان مختصر بدن انسان و افعالی که انجام می‌دهد، آیا می‌شود گفت که اینها عبث است؟ (مناسب است مقداری شرح تبدیل غذا در معده به خون بیان شود).

## فرضیه‌های طبیعیون قابل اصلاح و دفاع

نمی‌باشد

البته فرضیه‌های طبیعیون تمام نبوده بلکه بعضی از فرضیه‌های آنان را اصلاً نمی‌شود اصلاح کرد؛ مثلاً کثرت اشیاء را (از معادن و جماد و نباتات و حیوان) به چه مستند می‌دانند؟ اگر اصل عالم، ماده و قوه بیشتر نبوده این اختلافات از کجا ناشی شده؟ و قضیه نوامیس طبیعی نیز امر لاینحلی است؛ ناموس طبیعی یعنی چه؟ آیا این ناموس و قانون طبیعی به مقتضای چه علّتی در طبیعت واقع شد و خلاف آن واقع نشد؟ و ذات طبیعت بی‌شعور،

---

<sup>۱</sup> و <sup>۲</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مباحث رجوع شود به: امام شناسی، ج ۱۸، ص ۷۵ الی ۸۱ به بعد، ذیل بیان حدیث مفضل از امام صادق علیه السلام.

خودبه خود چگونه اقتضای این نوامیس را نمود؟

و علاوه این نوامیس نیز تمام نیست؛ زیرا مثلاً

وقتی طبیعت انتخابِ الأرقی فالأرقی می کند و گاهی

انتخاب الأَنْزَل فالأَنْزَل، و اگر ذات طبیعت اقتضای

جوانی و قوّت داشته باشد، ضعف و پیری بدون مقتضی

خواهد بود.

و از همه خنده دارتر قضیه انتخاب طبیعی

است؛ زیرا مثلاً آنها باید بگویند: طبیعت، میلیاردها

انسان به انواع مختلفه درست کرد، پس انسان فعلی

را در میان آنها انتخاب نمود، و هزاران شجر و نبات

به انواع مختلفه به وجود آورد تا اینکه احسن آنها را

اشجار فعلی دید.

مثلاً می گویند: اصل انسان و بوزینه واحد

است، بعد به مرور دهور، دم بوزینه افتاد و پشمش

ریخت و انسان شد. و مثال می زنند به آنکه: اگر

سگی را

دمش را ببریم بچه او بی دم به وجود می آید، و می گویند در روسیه دم اسبان را قطع کردند بچه آنها همگی بی دم به وجود آمدند.

## بهترین دلیل برای ابطال کلام طبیعیون

بهترین دلیل برای ابطال کلام آنها آن است که بگوییم: «زنان از چندین هزار سال پیش گوش خود را برای گوشواره سوراخ می کردند، در حالی که طفلی که فعلاً متولد می شود ابداً گوشش سوراخ نیست؛ مردمان یهود از چندین هزار سال پیش و مسلمانان قریب هزار و چهار صد سال است ختنه می کنند، در حالی که بچه آنها مختون نیست.» این را بعضی از رفقا از کتاب سید جمال الدین افغانی<sup>۱</sup> نقل کردند، ولیکن بهترین نقضی که به نظر خود بنده رسیده است قضیه بکارت زنان است.

بالآخره سخن با طبیعیون - چون کلام آنها واضح البطلان است - به طول نخواهد انجامید، و آنها برای آنکه از زیر بار قانون دین و پابند بودن به احکام آن فرار کنند، انکار مبدأ عالم را نموده اند.

---

<sup>۱</sup> - مجموعه رسائل و مقالات، رسائل نیچریه، ص ۱۹، با قدری اختلاف.

البته اسلام نمی گوید خداوند دفعهٔ انسان و جماد و نباتات را ایجاد کرد - بلکه به تدریج - إلاً آنکه همه را معلول حضرت حقّ جلّ و علا می داند.

## خطبه توحیدی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه

در نهج البلاغه وارد است:

«أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِِنْشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً؛ بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا،  
وَلَا تَجْرِيَةَ اسْتِفَادَهَا، وَلا حَرَكَةَ أَحَدَثَهَا، وَلا هَمَامَةَ نَفْسٍ  
اضْطَرَبَ فِيهَا.

أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَ لِأَمِّ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَ  
غَرَزَ غَرَائِزَهَا، وَ أَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا؛ عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا،  
مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا، عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا.

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ، وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ، وَ  
سَكَّائِكَ الْهَوَاءِ. فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ، مُتْرَاكِمًا،  
زَخَّارُهُ. حَمَلَهُ عَلَى مَتَنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ وَ الزَّعْزَعِ  
القَاصِفَةِ؛



فَأَمْرَهَا بِرَدِّهِ، وَ سَلَطَهَا عَلَى شِدِّهِ، وَ قَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ.

الهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيْقٌ وَ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيْقٌ.

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيْحًا اعْتَقَمَ مَهَبُّهَا، وَ أَدَامَ مُرَبِّهَا،

وَ أَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَ أَبْعَدَ مَنْشَأَهَا؛ فَأَمْرَهَا بِتَصْفِيْقِ الْمَاءِ

الزَّخَارِ وَ إِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ. فَمَخَضَتْهُ مَخَضَ وَ عَاقَسَلَا

مُهَيِّجًا سِدْرًا مَرِيْحًا إِلَى إِهْلَاؤِ الْكُرْتِ؛ عَاضِفًا بِأَهْفَصِعِهِ بِتَفْصَعِ

مِرْتَامِ لِي، مُهْمَاكِرًا بِذَلَابِي مَرَّ وَ مُهْبَابُ عَيْتَح. مُعَقَرَفَ

فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِيْقٍ وَ جَوِّ مُنْفَهِيْقٍ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ؛

جَعَلَ سُنْفَلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَ عُلْيَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ

سَمَكًا مَرْفُوعًا، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا وَ لَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا.

ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ ضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ، وَ

أَجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا؛ فِي فَلَكٍ دَائِرٍ وَ

سَقْفٍ سَائِرٍ وَ رَقِيمٍ مَائِرٍ.»<sup>۱</sup>

۱ - نهج البلاغة (عبدہ) ج ۱، ص ۱۶. ترجمہ:

«مخلوقات را ایجاد کرد و بیافرید آفریدنی، و ابتدا کرد به ایجاد آن ابتدا کردنی؛ بدون فکری که آن را جولان داده باشد، و بدون تجربه‌ای که از آن فایده برده باشد، و بدون حرکتی که آن را پدید آورده باشد، و بدون تردد نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد.

اشیاء را به اوقات (معین و مناسب) خود مختص گردانید، و میان مختلفات آنها را ملائمت و سازش داد، و غرائز و طبایع آنها را نهادینه نمود، و آن طبایع را لازم غیر منفک اشخاص آنها ساخت؛ درحالتی که پیش از ایجاد

# کلام کفر آمیز ابوسفیان: «لا کتاب و لا نبی و

لا معاد»

ابوسفیان گفت: «و اللّات و العزّی! لا کتاب و

اشیاء نسبت به آنها عالم بود، و به حدود و نهایت آنها احاطه داشت، و به آنچه مقترن و پیوسته به آنها است و نیز به جوانب مخفی آنها عارف و آگاه بود.

آن گاه خداوند سبحان گشادگی جوّها را بیافرید، و اطراف و گوشه‌های آن را باز نمود، و ارتفاعات طبقات جوّی را پدید آورد. پس در آن گشادگی‌ها و فضاها باز شده، آبی را که امواجش متلاطم و پی‌درپی و از بسیاری متراکم و انبوه بود جاری ساخت. آن آب را بر پشت باد تندی که سخت برگکننده و صدایی شدید داشت برنشاند؛ پس آن باد را به بازگرداندن آب امر، و بر محکم بستن و نگهداری آن مسلط، و به حدّ آن مقرون نمود.

سپس خداوند سبحان باد دیگری را بیافرید که وزش آن را عقیم و نابارور، و ملازمت آن را برای حرکت دادن آب دائم، و جریان آن را تند و شدید، و مبدأ نشو و تکوین آن را دوردست گردانید؛ پس آن باد را به حرکت دادن و بر هم زدن آب انبوه و متراکم، و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها امر نمود.

پس باد هم مانند جنبانیدن مشک برای گرفتن کره به شدّت آب را جنبانید، و چون وزیدنش در فضا و جای خالی، به آن سخت وزید؛ درحالی که اوّل آن را به آخرش، و ساکن آن را به متحرّکش بازمی‌گرداند، تا آنکه معظم و انبوهی از آن چون کوهی بلند بالا آمد و آن آب‌های متراکم کف‌هائی بیرون فرستاد.

پس خداوند سبحان آن کف‌ها را در هوای باز و جوّ گشاده بالا برد، و هفت آسمان را از آن کف‌ها آفرید و تسویه فرمود؛ درحالی که پایین‌ترین آسمان را به صورت موجی نگاه داشته شده، و بالاترین آن را به صورت سقفی محفوظ و طاقی برافراشته و بلند قرار داد، بدون ستون‌هایی که آنها را بر پا دارد و بدون میخ‌ها و یاریسمان‌هایی که آنها را منتظم و ملتئم نماید.

سپس آسمان‌ها را به زینت کواکب و روشنی ستارگان شکافنده تاریکی‌ها، زینت بخشید، و در آنها چراغی نورافشان (خورشید) و ماهی درخشان را جاری ساخت؛ در حالی که در فلک و مداری دور زننده و سقفی سیرکننده و لوحی حرکت‌کننده، در چرخش و حرکت‌اند.» (محقق)

لا نَبِيَّ و لا مَعَادَ» - الخ. ١ در حقیقت بنی امیّه قائل به مبدأ

عالم نبوده و اشعار یزید: «لیت اشیاحی شهدوا» ٢ بر

١ - جهت اطلاع بر کفر و عناد آشکار ابوسفیان با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به: امام شناسی، ج ٧، ص ٤١ و ٤٢؛ ج ٨، ص ٢٠٨؛ ج ١٨، ص ٢٧٧؛ انوار ملکوت، ج ٢، ص ٩٦.

٢ - انوار الملکوت، ج ٢، ص ٨٠:

«١. لیت اشیاحی بیدر شهدوا \*\*\* وقعة

الخزرج من وقع الأسل

٢. لعبت هاشم بالملک فلا \*\*\* خبر جاء و لا

وحي نزل

٣. لست من خندف ان لم انتقم \*\*\* من بنی

أحمد ما كان فعل

٤. قد أخذنا من علی ثارنا \*\*\* و قتلنا الفارس

اللیث البطل

٥. و قتلنا القرن ١ من ساداتهم \*\*\* و عدکناه

بیدر فاعدل ٢

٦. فجزیناهم بیدر مثلها \*\*\* و بأحد یوم أحد

فاعتدل

٧. لو رأوه فاستهلوا فرحًا \*\*\* ثم قالوا یا یزید

لا تشل

## این مطلب دلالت دارد.

۸. و كَذَاكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ \*\* فَاتَّبَعْتُ

الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلَ<sup>۳</sup>

[۱. ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزرج (واقعه کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می‌دیدند.

۲. فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کردند؛ پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.

۳. از قبیله خندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

۴. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پای درآوردیم.

۵. و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته‌های خود را در جنگ بدر گرفتیم و اینک کفه ترازو مساوی گردید.

۶. و ما آنان را به کشته‌های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.

۷. اگر بزرگان قبیله من می‌دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالی هلهله سر می‌دادند و می‌گفتند: ای یزید هیچ‌گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.

۸. و این چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم (منظورش اَبی سفیان بود). [مترجم]

(۱) خ ل: «الْقَرَم».

(۲) خ ل: «فَاعْتَدَلَّ».

(۳) ناسخ التواریخ (حضرت سیدالشهداء) ج ۳، ص ۱۳۷. - پایان متن منقول از انوار الملکوت.

مجلس روز دهم: رؤیا دلیلی قاطع بر  
بطلان نظریه مادّیین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ

فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾<sup>۱</sup>

خواب عبارت است از کم شدن علاقه روح به

بدن

بدن انسان در حالت بیداری به واسطه اعمالی

که انجام می‌دهد، اعصاب آن خسته می‌شوند و

احتیاج به استراحت دارند. خداوند برای استراحت

اعصاب، علاقه نفس ناطقه را به بدن کم می‌کند تا

اعصاب از اداره نفس ناطقه خارج شوند و به

استراحت پردازند. بنابراین خواب عبارت خواهد

بود از دوری و بُعد، و به عبارت دیگر کم شدن علاقه

روح به بدن.

---

<sup>۱</sup> - سوره الروم (۳۰) آیه ۲۳. ترجمه:

«و از آیات خدا خواب شما در شب، و بیداری شما در روز و طلب کردن

(به دست آوردن رزق و روزی) شما از فضل و کرم اوست؛ حَقّاً در این

مطلب نیز نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند.» (محقق)

و خواب با مرگ تفاوتی ندارد الا آنکه در

مرگ روح به کلی مفارقت می کند و



در عقب آن، روح بخاری نیز از بین می‌رود؛ به خلاف خواب که روح به کلی مفارقت نمی‌کند و روح بخاری نیز در بدن باقی است. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

بنابراین خواب مرگ موقتی خواهد بود؛ همان طوری که پس از مرگ روح انسان به عالم برزخ می‌رود، در خواب نیز روح بدان عالم مسافرت می‌کند و در آن عالم مشاهداتی می‌نماید که آن را خواب دیدن گویند.

## خواب دیدن و حقیقت آن

برای آنکه قضیه خواب دیدن و حقیقت آن روشن گردد، مقدمه‌ای لازم‌الذکر است؛ و او آن است که: انسان به واسطه حسّ مشترک صور اشیاء و

۱ - سوره الزّمر (۳۹) آیه ۴۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۵۷:

«خداست که جان‌ها را می‌گیرد در وقت مرگ آنها، و نیز آن جان‌هایی را که در خواب رفته و مرگ آنها نرسیده است. پس آن جان‌هایی را که حکم مرگ را بر آنها جاری کرده در نزد خود نگاه می‌دارد و دیگر به بدن باز نمی‌گرداند؛ ولیکن آن جان‌هایی که در خواب رفته و هنوز مرگشان نرسیده است آنها را رها نموده تا هنگام بیدار شدن به بدن برگردند و تا أجل مسمی و زمان معین در بدن باقی باشند. و در این امر نشانه‌هایی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات سبحانیّه او تفکر بنمایند.»

محسوسات را ادراک می‌نماید و به واسطهٔ قوهٔ واهمه معانی را درک می‌نماید. مخزن حفظ اوّلی خیال و مخزن حفظ دوّمی حافظه است؛ و قوهٔ متخیله ترتیب و تنظیم میان محسوسات و معانی را می‌دهد و تصوّرات مرکّبه از محسوس و معقول را می‌کند.

همان‌طوری [که] دیدن محسوسات در حسّ

مشترک (بنطاسیا)<sup>۱</sup> نقش می‌بندد و سپس به خیال منتقل می‌شود و بعد از آن قوای متخیله آن را استخدام می‌نماید و از آن استفاده کرده نتیجه را به روح می‌دهد، عکس این عمل نیز ممکن است صورت

گیرد؛ یعنی وقتی روح از غیر اسباب محسوسه به شیء عالم شد، قوای متخیله علم او را چه کلی باشد چه جزئی درک کرده - منتهی درک آن در متخیله همیشه جزئی است - و آن را به خیال و سپس به حسّ مشترک انتقال می‌دهد.

این عمل اگر در خواب صورت گیرد

---

<sup>۱</sup> - به لغت یونانی حس مشترک را «بنطاسیا» گویند که ابن‌سینا در مبدأ و معاد از آن به «فنتاسیا» یاد کرده است. (محقق)

می گویند فلان شخص خواب دیده، و اگر از خواب بیدار شود آن علمی را که روح در خواب به دست آورده و به متخیله سپس به خیال سپس به حسّ مشترک داده بود در حسّ مشترک خود محسوساً ملاحظه می کند.

اگر فکر انسان راحت باشد و قوای سرعت انتقال انسان کم بوده باشد، عین همان چیزهایی که روح دیده ملاحظه می کند؛ بسیار اتفاق افتاده که انسان قضیه‌ای را در خواب دیده و عین آن قضیه واقع شده است. و اگر انتقالات ذهنی انسان زیاد باشد از ادراک آن معانی، معانی دیگر به نظر می آید، و از آن معانی نیز معانی دیگر سپس آن معنی آخری در حسّ مشترک صاحب می گردد؛ کما آنکه در بیداری نیز این انتقالات صورت می گیرد. مثلاً انسان از علم به چراغ، نفت در نظرش می آید، و از علم به نفت معنی معدن را به نظر می آورد، سپس منتقل به معدن طلا می شود، سپس گوشواره طلایی محبوبه را ملاحظه می نماید، و این انتقالات به سرعت صورت می گیرد.

این چنین خوابی احتیاج به تعبیر دارد و تعبیر آن بر حسب زمان و مکان و محیط و سازمان دماغی خواب بیننده فرق می کند. مثلاً شخصی در خواب می بیند شیر خورده است می گویند تعبیر او علم است؛ چون روح او عالم بودن خدا [را] در عالم مثال دیده، و به واسطه شدت انغمار در طبیعت ذهنش از آن غذای روحی منصرف به بهترین غذای جسمی که شیر باشد شده، و عکس ظرف شیری که خورده در حس مشترکش نقش بسته [است]. یا مثلاً مار یا گرگ را تعبیر به دشمن می کنند.

و گاه ممکن است که انسان مطلبی را ببیند و ضدّ او در نظرش بیاید؛ چون تصوّر یک ضدّ غالباً ملازم با تصوّر ضدّ اوست. مثلاً مفهوم پسر غالباً ملازم با دانستن معنی دختر است؛ لذا می گویند کسی که خواب ببیند خدا به او پسر داده دختر نصیبش

می‌گردد. یا کسی که خواب ببیند مرده است طول عمر و حیات پیدا می‌کند؛ و علت آن است که حیات خود را دیده و ذهنش به سرعت منتقل به معنی مردن شده و این معنی در حسّ مشترکش نقش بسته است. لذا شاید آنکه می‌گویند خواب زن چپ است، علتش همین جهت باشد؛ چون سرعت انتقال و قوای واهمه زن از مرد قوی‌تر است.

### رؤیا دلیلی قاطع بر بطلان نظریه مادّیین

البته چون معنی خواب دیدن دانسته شد، باید مسلم به عالمی ماوراء عالم طبیعت برگردیم؛ و اگر عالمی ماوراء طبیعت وجود نداشته باشد - کما آنکه طبیعیون می‌گویند - بنابراین باید خواب دارای تعبیر نباشد، در حالتی که وقایعی را که ما در خواب می‌بینیم یا خودش یا تعبیرش را پس از چند روز مشاهده می‌نماییم. در اینجا کلام طبیعی از بین رفته و زبانش لال می‌گردد. و چون عالمی سوای این عالم ثابت شد از آن پس اثبات واجب الوجود آسان است؛ و مقصود مهم طبیعی که می‌کوشد آن را ثابت کند، عدم عوالمی دیگر است.

## قرآن رؤیا و تعبیر آن را تصدیق می کند

قرآن قضیه خواب دیدن و صحت تعبیر را

تصدیق فرموده است؛ چنان که می فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الر تِلْكَ آيَاتُ  
الْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \*  
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ  
هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ \* إِذْ قَالَ  
يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا  
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سُجِدِينَ \* قَالَ يُبَيِّنُ لَنَا  
تَقْصِصَ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ  
الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ  
وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى  
آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ  
وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

۱ - سوره یوسف (۱۲) آیات ۱ إلى ۶. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. \* الر، آن است آیات کتاب آشکارا. \* حقا ما قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را تعقل کنید. \* ما برای تو بهترین حکایات و سرگذشتها را، با وحی که از این قرآن به سوی تو فرستاده‌ایم، بیان می‌نماییم؛ و تحقیقا تو قبل از این شرح و بیان ما، از غافلین به این سرگذشت بوده‌ای. \* به یاد آور زمانی را که یوسف به پدرش عرض کرد: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره و نیز خورشید و ماه در برابر من سجده افتادند. \* یعقوب به فرزندش یوسف گفت: "ای فرزند من! خواب خود را با برادران خود مگو، زیرا آنها بر علیه تو مکر و حيله خواهند نمود؛ به درستی که شیطان دشمن آشکارای انسان است." \* و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از علم تأویل رؤیا به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. تحقیقا که پروردگار تو داناست، و کردار و رفتارش از روی حکمت و اتقان و استحکام و مصالح عالیه است.» (محقق)

داستان خواب دیدن دو نفر محبوس و تعبیر

آن در سوره یوسف:

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي  
أَرْنِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرْنِي أَحْمِلُ فَوْقَ  
رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ ۗ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ  
الْمُحْسِنِينَ \* قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ ۗ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا  
بِتَأْوِيلِهِ ۗ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ  
مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

و یوسف خواب آنها را تعبیر نمود:

---

<sup>۱</sup> - سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۶ و ۳۷. افق وحی، ص ۲۷۸:

«و همراه با یوسف دو جوان دیگر نیز داخل زندان شدند. یکی از آن دو نفر گفت: من در خواب چنین دیدم که شراب تهیّه می کنم، و نفر دیگر گفت: من در رؤیا دیدم روی سر خود نان گذارده ام و پرندگان می آیند و از آن نان برمی دارند و می خورند. ای یوسف! ما را از تأویل این رؤیاها مطلع فرما، زیرا ما تو را از جمله پاکان و نیکوکاران می پنداریم. \* یوسف فرمود: قبل از اینکه طعام بیاورند من شما را به تأویل و باطن این خواب هایی که دیده اید مطلع خواهم ساخت؛ این نکته را بدانید که خداوندگار من علم تأویل رؤیا را به من عطا فرموده است و من از پیش خود چیزی به شما نمی گویم. من از ملّتی فاصله گرفتم که به خدا ایمان نیاورده اند، و به روز آخرت کافر می باشند و حساب و کتاب و جزائی را پس از مرگ اعتقاد ندارند.»

﴿يُصْحِبِي السَّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا  
وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾ قُضِيَ الْأَمْرُ  
الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿١﴾

## داستان خواب دیدن عزیز مصر

داستان خواب دیدن عزیز مصر:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ  
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ  
يَابِسَتٍ يَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا  
تَعْبُرُونَ \* قَالُوا أَضْغُثٌ أَحْلَمَ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ  
بِعَلَمِينَ \* وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا  
أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ \* يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا  
فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعِ  
سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ  
لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ \* قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا  
حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ \* ثُمَّ  
يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا  
قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ \* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ  
يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِوُونَ﴾ ٢.

١ - سوره يوسف (١٢) آیه ٤١. افق وحی، ص ٢٧٨:

«ای همراهان من بدانید که تأویل رؤیاهای شما این است که: یکی از شما از زندان خلاص خواهد شد و برای پادشاه شراب آماده خواهد کرد، و اما دیگری را به دار می‌آویزند و پرندگان از سر او برای خود غذا خواهند ساخت؛ این است حکم حتمی و قطعی و لا یتغیّر پروردگار که از من سؤال نمودید.»

٢ - سوره يوسف (١٢) آیات ٤٣ الی ٤٩. ترجمه:

«و پادشاه مصر گفت: من در خواب هفت گاو سمین و فربه را می‌بینم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر را می‌بینم (که بر آن هفت خوشه سبز پیچیده و آنها را از بین



# داستان خواب دیدن حضرت سیدالشهداء

## علیه السلام و بیان آن برای امّسلمه

داستان خواب دیدن حضرت سیدالشهداء

علیه السلام و تعریف کردن خواب را برای امّسلمه.<sup>۱</sup>

می‌برند). ای گروه اشراف و بزرگان، حال اگر تعبیر خواب می‌کنید و در علم تأویل رؤیا سررشته و خبرویّت دارید، درباره رؤیای من فتوا و نظر دهید. \* آنها گفتند: خواب‌هایی است پریشان و آشفته، و ما به تعبیر چنین خواب‌هایی آگاه نیستیم. \* و یکی از آن دو (رفیق زندانی یوسف) که از زندان نجات یافته بود و بعد از چندین سال، یوسف و آنچه را که برای رهایی خود از زندان درخواست کرده بود به یاد آورد، گفت: تحقیقاً من شما را به تعبیر این خواب خبر می‌دهم؛ پس مرا (به زندان) بفرستید. \* (چون به نزد یوسف آمد، گفت:) یوسف، ای مرد صدیق! نظرت را در تعبیر هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، برای ما بیان کن؛ زیرا امید است (با این نظریّه تو، با دست پر) به سوی مردم برگردم تا شاید آنان (تعبیرش را) بفهمند و بدانند. \* یوسف گفت: ”هفت سال متوالی زراعت می‌کنید، و آنچه را درو کردید - مگر مقدار کمی از آنچه می‌خورید - در سنبله و خوشه‌اش باقی گذارید (تا فاسد نگردد). \* سپس بعد از آن، هفت سال سختی و قحطی پیش می‌آید که همه آنچه را برای آن سال‌ها از پیش ذخیره کرده‌اید - مگر خیلی از آنچه (برای بذر و کشت) نگاه داشته‌اید - خواهند خورد. \* پس از آن هفت سال، سالی فرا می‌رسد که در آن باران فراوانی نصیب مردم می‌شود و در آن سال، مردم (از میوه‌ها و دانه‌های روغنی) عصاره می‌گیرند و به وسعت و فراوانی نعمت می‌رسند.“ (محقق)

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳:

«و منها: أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ، قَالَتْ لَهُ أُمُّ سَلَمَةَ: لَا تَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ.» وَ عِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ!

فَقَالَ: "وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ إِنْ لَمْ أُخْرَجْ  
إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونَنِي أَيْضًا. وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أُرِيكَ  
مَضْجَعِي وَ مَصْرَعَ أَصْحَابِي!" ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى  
وَجْهِهَا فَفَسَحَ اللَّهُ فِي بَصَرِهَا حَتَّى أَرَاهَا (رَأَتْ، رَأْيًا)  
ذَلِكَ كُلَّهُ. وَ أَخَذَ تَرَبَةً فَأَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ أَيْضًا  
فِي قَارُورَةٍ أُخْرَى، وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا  
فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ!"

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ نَظَرْتُ إِلَى الْقَارُورَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَإِذَا  
هُمَا قَدْ فَاضَتْ دَمًا!

فَصَاحَتْ. وَ لَمْ يُقَلِّبْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَجْرًا وَ لَا مَدْرًا إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمًا عَيْطًا!  
ترجمه:

«از جمله معجزات حضرت امام حسین علیه السلام این است: هنگامی که  
آن حضرت قصد خروج به طرف عراق نمود، ام‌سلمه عرضه داشت: به  
طرف عراق مرو، چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم  
که می فرمود: "پسرم حسین در سرزمین عراق کشته خواهد شد." و اکنون  
آن تربتی را که رسول خدا در شیشه‌ای به من داده، در نزد من است.

سیدالشهداء علیه السلام فرمود: "به خدا قسم که من این چنین کشته خواهم  
شد، و اگر به طرف عراق هم نروم مرا خواهند کشت. آیا دوست داری  
مضجع و خوابگاه خود و اصحابم را به تو نشان دهم؟!"

سپس حضرت با دست مبارک خود بر صورت ام‌سلمه کشید تا خداوند  
چشم او را به قدری باز کرد که همه آنها را دید. آنگاه تربتی را از همان تربت  
برداشت و آن را در میان شیشه دیگری گذاشت و به ام‌سلمه داد و فرمود:  
"هرگاه دیدی که این دو تبدیل به خون شد، بدان که من کشته شده‌ام."

ام‌سلمه می گوید: چون روز عاشوراء فرا رسید و من بعد از ظهر به آن دو  
شیشه نظر کردم، ناگهان دیدم پر از خون شده‌اند!

ام‌سلمه از دیدن این منظره شروع به صیحه زدن نمود. در آن روز هیچ سنگ  
و ریگی را بلند نمی کردند مگر اینکه در زیر آن خون تازه یافت می شد! (محقق)

و بیان داستان قاروره.<sup>۱</sup>

## قضیه خواب دیدن حضرت امیرالمؤمنین

### علیه السلام صحرای کربلا را

و قضیه خواب دیدن حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام صحرای کربلا را دریای خون که در آن

شهیدی غلطان است، در جنگ صفین.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - معادشناسی، ج ۳، ص ۱۱۹: «چنان که از ام سلمه مروی است که: رسول خدا شبی از ما غائب شد در مدّت طولی، و سپس آمد به نزد ما، و دیدیم آن حضرت گردآلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی دارد که انگشتها را بسته است. عرض کردم: یا رسول الله! چرا شما را بدین وضع پریشان غبارآلود و ژولیده می بینم؟!»

حضرت فرمود: «در این وقت مرا سیر دادند به محلی در عراق که نامش کربلاست، و مَصْرَع حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند، و من شروع کردم که خونهای آنان را جمع کنم، و بیا اینک خونها در دست من است!» و دست خود را به سوی من باز کرد و فرمود: «بگیر اینها را و محفوظ نگاهدار!»

من خونها را گرفتم و توجّه کردم دیدم شبیه خاک قرمز رنگ است؛ در شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم. چون حسین از مکه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب من شیشه را می گرفتم و می بوییدم و برای مصیبت آن حضرت می گریستم. چون روز عاشورای از محرم، همان روزی که حسین در آن روز شهید شد، من در آن شیشه نگاه کردم، در اوّل صبح آن خاک قرمز به حال خود بود، و چون در پایان روز نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است.»

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۳۶۷:

«عالم کبیر و محقق عظیم مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری، از مجاهد، از

ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

در سفری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت صفین حرکت می نمود، من در محضرش بودم. هنگامی که به نینوا که در ناحیه شطّالفرات است رسید، با بلندترین صداهای خود مرا ندا کرد و گفت: "یا بن عبّاس! أتعرف هذا الموضع؟! ای پسر عبّاس! آیا این محل را می شناسی؟!"

به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! نمی شناسم!

حضرت فرمود: "لو عرفته كمعرفتي، لم تكن تجوزه حتى تبكي بكائي؛ اگر می شناختی مانند شناختن من، این طور نبود که از آن بگذری مگر آنکه به مثل گریه من گریه کنی."

ابن عبّاس می گوید: حضرت گریه ای طولانی نمود، تا به جایی که محاسنش را فرا گرفت و اشک هایش بر روی سینه اش جاری گشت، و ما هم با او می گریستیم، و او می گفت:

"أوه! أوه! مالي و لآل لبی سفیان؟! مالي و لآل حرب حزب الشيطان و أولياء الكفر؟! يا أبا عبد الله! فقد لقي أبوك مثل الذي تلقى منهم! آه! آه! مرا به آل ابوسفیان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؛ حزب شیطان و اولیای کفر؟! ای ابا عبد الله! تحقیقاً مثل آنچه را که تو از آنها می بینی پدر تو نیز دیده است!" سپس آب وضو طلبید و وضو ساخت برای نماز، و تا جایی که می خواست نماز بخواند نماز گزارد. و پس از آن به مثل گفتار نخستینش مطلب را ادا نمود؛ مگر آنکه بعد از انقضاء نمازش و گفتارش ساعتی حالت خلسه وی را فرو گرفت، و سپس به حال آمد و گفت: "ای پسر عبّاس!" من گفتم: منم ابن عبّاس.

حضرت فرمود: "ألا أحدثك بما رأيت في منامي أنفاً عند رقدتي؟! آیا من برای تو بازگو نکنم آنچه در عالم منام و رویایم اینک که خواب مرا فرا گرفت مشاهده کرده ام؟!"

من گفتم: چشمانت را خواب ربود؛ و ای امیرالمؤمنین تو مشاهده خیری نمودی!

حضرت فرمود: "كأنني برجالٍ قد نزلوا من السماء و معهم أعلامٌ بيضٌ، و قد تقلدوا سيوفهم و هي [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بیضٌ تلمعُ، و قد

خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً. ثُمَّ رَأَيْتُ كَأَنَّ هَذَا  
النَّخِيلَ قَدْ ضَرَبَتْ بِأَغْصَانِهَا الْأَرْضَ، تَضْطَرِبُ بِدَمٍ  
عَبِيطٍ.

و كَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ سَخَلْتِي وَ فَرَحِي وَ مُضْغَتِي وَ  
مُخِّي، قَدْ غَرِقَ فِيهِ يَسْتَعِيثُ فِيهِ فَلَا يُغَاثُ.

وَ كَأَنَّ الرَّجَالَ الْبَيْضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ  
وَ يَقُولُونَ: صَبْرًا آلَ الرَّسُولِ! فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي  
شِرَارِ النَّاسِ. وَ هَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ.

ثُمَّ يَعْزُونَنِي وَ يَقُولُونَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَبَشِّرْ فَقَدْ أَقْرَأَ  
اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. ثُمَّ  
انْتَبَهْتُ هَكَذَا!

وَ الَّذِي نَفْسٌ عَلَى بَيْدِهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ: أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي خُرُوجِي إِلَى أَهْلِ الْبَغْيِ عَلَيْنَا. وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، يُدْفَنُ  
فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَبْعَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ فَاطِمَةَ. وَ إِنَّهَا  
لَفِي السَّمَاوَاتِ مَعْرُوفَةٌ تُذَكَّرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ كَمَا تُذَكَّرُ بُقْعَةُ الْحَرَمَيْنِ وَ بُقْعَةُ  
بَيْتِ الْمَقْدِسِ. - إلخ. \*

”گویا من دیدم مردانی را که از آسمان فرود آمدند و با ایشان پرچم‌های  
سپیدی بود، در حالی که شمشیرهایشان را نیز که سپید بود و درخشش  
می‌کرد با خودشان حمائل کرده بودند. ایشان دور تا دور این زمین را خطی  
کشیدند. پس از آن من دیدم گویا این درختان خرما شاخه‌های خود را به  
زمین می‌زدند، و آن شاخه‌ها در خون تازه به حرکت درآمده و موج می‌زدند.  
و گویا من حسینم را که کودک من و جوجه من و پاره گوشت من و مغز من  
می‌باشد، مشاهده کردم که در آن خونها غرق گشته است، استغاثه می‌کند و

## و داستان ورود حضرت سیدالشهداء

علیه السلام به کربلا در روز دوم عاشورا.<sup>۱</sup>

کسی به ندای وی پاسخ نمی گوید.

و آن مردان سپید پوش از آسمان به زیر آمدند و حسینم را ندا می دادند که: شکبیا باشید ای آل رسول! به جهت آنکه شما در زیر دستهای شرار مردم کشته می شوید. و ای ابا عبدالله! این است بهشت که مشتاق به سوی تو می باشد.

و پس از آن مرا تسلیت و تعزیت گفتند که: ای اباالحسن! بشارت باد تو را! زیرا حقیقه خداوند به واسطه حسین چشم تو را در روزی که مردم در روز رستاخیز در پیشگاه حضرت رب العالمین قیام دارند، تر و تازه کرده است.

پس از رویت این داستان من به حال آدمم همین طور که می نگری!

سوگند به آنکه جان علی در دست قدرت اوست، حضرت ابوالقاسم راستگوی به راستی تصدیق شده صلی الله علیه و آله مرا خبر داد در این خروج به سوی اهل بغی و عدوان که بر ما ستم پیشه می دارند. و این است زمین کرب و بلا (غصه و ابتلاء) که در آن حسین علیه السلام با هفده نفر مردانی که از پسران من و پسران فاطمه می باشند مدفون خواهند شد. این زمین در آسمانها معروف و مذکور است به ارض کرب و بلا؛ به همان گونه که بُقَعَتَینِ حرمین (مکه و مدینه) و بقعه بیت المقدس در آسمانها مشهور و مذکور می باشد. — تا آخر روایت.

\* خصائص الحسین، طبع سنگی (سنه ۱۳۰۳ هجریه قمریه) ص ۱۲ و ۱۳. — پایان متن منقول از الله شناسی.

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۳۴:

«محدث قمی از ارشاد شیخ مفید نقل فرموده است که: در مسیر کربلا شبی در آخر شب حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود تا آب گیری کنند، و مشکها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود، و از قصر بنی مقاتل خارج شد. عقبه بن سَمعان می گوید: ساعتی با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت پینگی و حالت چرتی بر همان کیفیت که بر روی اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد درحالی که می گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

العالمین.

”تحقیقاً ما ملک طلق خداییم، و ما به سوی او رجعت کنندگانیم. و حمد و سپاس اختصاص به خدا پروردگار عالمیان دارد.“

این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود. در این حال فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام که سوار بر اسبی بود به سوی وی آمد و گفت:

بِمَ حَمِدْتَ اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعْتَ؟!

”علت حمد و استرجاع شما چه بود؟!“

حضرت فرمود:

يَا بُنَيَّ! إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ - أَي ظَهَرَ - لِي

فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ الْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ؛ فَعَلِمْتُ: أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا!

”ای نور دیده، پسرک من! من که در راه می آمدم،

چرت مختصری مرا گرفت، و برای من اسب سواری

که بر روی اسبی بود ظاهر شد، و او می گفت: این

قوم می روند و مرگ ها هم به سوی ایشان می رود؛

بنابراین دانستم که: خبر مرگ ما، به ما داده می شود!“

فرزندش عرض کرد:

يَا أَبَاهُ! لَا أَرَاكَ اللَّهَ سُوءًا! أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟!

”ای پدرجان! خداوند برای تو روز بدی را پیش

ختم سخن با روضه مناسب.

---

نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!“

حضرت فرمود:

بَلَىٰ وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ!

”بلی، و سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان

به سوی اوست، ما بر حق هستیم!“

علی عرض کرد:

فإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ!

”پس در این صورت تحقیقاً ما باکی از مرگ

نداریم با وجود آنکه مُحَقِّمِ باشیم!“

حضرت فرمود:

جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَكْدٍ خَيْرَ مَا جَزَىٰ وَكْدًا عَنِ الْوَالِدِ!

✱

”خداوند تو را جزا بدهد جزای فرزندی، به

بهترین جزای پسری که از پدرش داده است!“

✱ نفس المهموم، ص ۱۲۲ و ص ۱۲۳. «- پایان متن منقول از امام شناسی.





مجلس روز یازدهم: ارتباط با عوالم غیب  
و معجزات، دو دلیل دیگر بر بطلان نظریه  
مادّیین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾<sup>۱</sup>.

بسیاری از امور در زندگانی ما معلول اسباب

غیر ظاهری است

بسیاری از مواقع، اموراتی در زندگی برای ما

اتفاق افتاده که آنها را در آن هنگام بالحسّ و العیان

معلول ماده و اسباب ظاهری ندیده‌ایم؛ مثل آنکه

وجداناً عالمی غیر از این عالم برای ما حضور دارد،

یا افعالی از بعضی‌ها صادر می‌شود که مسلماً معلول

مادیّت نیست.

همان‌طوری که در [روز] گذشته معنی خواب

و حقیقت دیدن را بیان کردم و معلوم شد که: در

خواب، روح به واسطه قلّت علاقه خود به بدن به

---

<sup>۱</sup> - سوره الرعد (۱۳) آیه ۹. ترجمه:

«اوست عالم به غیب و پنهان، و به شهادت و آشکار؛ و اوست تنها موجود

بزرگ و با عظمت که تعالی و برتری بر همه دارد.» (محقق)

عالم برزخ علاقه پیدا کرده و صوری را در آنجا  
ملاحظه می‌کند، در حال بیداری نیز ممکن است

چنین

عملی را انجام داد؛ یعنی کاری کرد که روح  
علاقه‌اش به بدن کم گردد. معمولاً برای این جهت  
عملی را انجام می‌دهند که حسّ از کار بیفتد و روح  
نتواند قوا و حواس را تنظیم کند؛ در این صورت  
انسان مانند بی‌هوش می‌تواند از غیب خبر دهد.

## راه‌های از کار انداختن حسّ

معمولاً از کار انداختن حسّ را به چند وسیله  
انجام می‌دهند:

اول: نگاه تند به شیشه شفاف؛ و آینه‌ای را که  
ملاحظه کرده می‌گذارند و بچّه‌ای را در مقابل آن  
می‌نشانند و از وی سؤال می‌کنند و او جواب  
می‌دهد، از این قبیل است.

دوّم: نگاه کردن به اشیاء متبلور که منشوری  
شکل بوده و رنگ‌های مختلف در آن نمایان است؛  
در این صورت آن بلور را حرکت داده و رنگ‌ها مرتّباً  
عوض می‌شود و در اثر نگاه تند کردن به آن، چشم  
از تشخیص می‌افتد.

سوّم: نگاه کردن چند ساعت ممتد به نقطه  
کوچکی.

چهارم: نگاه کردن به مایعی که دارای موج‌های بسیاری است؛ از قبیل آب پر موج، یا دیگ در حال غلیان و جوشیدن.

به هر حال، در این حال روح از تدبیر بدن و قوای آن استعفا می‌دهد و در عالم برزخ صُورِی را که می‌بیند، انسان آنها را حکایت می‌کند.

ولی باید دانست که سحر و شعبده و رمل و جفر از این قبیل نیستند؛ آنها از روی اسباب ظاهریّه هستند، منتهی اسباب آنها مخفی است مگر برای اشخاصی که تحصیل کنند.

و البتّه باید طبیعیّون این قبیل اقسام علم غیب و خبر دادن از مغیبات را منکر شوند؛ و چون امروزه این معنی قابل انکار نیست و این اعمال را به نام اینوتیسم و هیبنوتیسم انجام می‌دهند و هم‌چنین با ارواح صحبت می‌کنند، لذا عدّه بسیاری از مادّیین قائل به عوالم غیب و وجود واجب الوجود شده‌اند.

### **معجزات و کرامات دلیلی بر وجود واجب**

از مطالبی دیگر که می‌توان به آن استدلال بر وجود واجب نمود، همان



معجزات و کراماتی است که در هر زمان صادر می‌شود؛ و البته معلوم است که از روی اسباب ظاهری نیست. شفا پیدا کردن مرضی و بینا شدن کورها و سالم شدن افلیج‌ها و شل‌ها، شاهد بزرگی بر مدعاست؛ البته از این قضایا در کتب بسیار ضبط و ثبت است [و] هرچند آنها این امور را در اثر القاءات داند ضرری ندارد. بنابراین کلام هم مطلب بدون اثبات روح و عالم مثال محال است سر و صورتی پیدا کند.

**خطوراتی که در آینده واقع می‌شوند دلیلی**

**دیگر بر وجود واجب**

و دیگر آنکه انسان در بسیاری از حالات مطلبی به دلش خطور می‌کند و عین مطلب واقع خواهد شد.

کراماتی که از علماء حاصل می‌شود شاهی مهم است، و از همه عجیب‌تر قضیه اعجاز انبیاء است؛ زیرا معنی معجزه آن است که پیغمبر یا امام فعلی خارق‌العاده که خارج از طاقت بشر است انجام دهد، و البته سران آن فنّ که در آن فنّ استادند چون دیدند که چنین فعل از روی اسباب ظاهریّه نیست



سر تسلیم فرود می آورند.

## علت اختلاف در نوع معجزه انبیا

لذا انبیا معجزه‌شان هر یک راجع به علمی بوده که در آن عصر زیاد رایج بوده؛ زیرا وقتی صاحبان علم، فعل انبیا را خارق عادت قبول کردند و ایمان آوردند، سایر مردم تبعیت می‌کنند.

## معجزه حضرت داوود علیه السلام

مثلاً معجزه حضرت داوود علیه السلام صوتی بوده که هر پرنده و چرنده را مقهور می‌ساخت و یا فرسنگ‌ها حرکت می‌کرد؛ زیرا در آن زمان علم موسیقی رونقی بسزا داشت و انواع نغمه را می‌نواختند.

## کلام الهی راجع به معجزه حضرت موسی

در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده بالا گرفت؛ لذا موسی عصائی آورد و چون اژدها شد، تمام سحره ساجد و خاضع شدند:

﴿فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِي مِنَ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يُمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ \* وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يُمُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ \* أَسَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ

سُوءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذُنُوكَ بُرْهَانٌ  
مِن

رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا  
فَاسِقِينَ ﴿١﴾ ﴿قَالُوا إِن هٰذَانِ لَسٰحِرٰنِ يُرِيْدَانِ اَنْ  
يُخْرِجَاكُمْ مِّنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذٰهَبَا بِطَرِيْقَتِكُمْ  
الْمُتَلٰى \* فَاَجْمِعُوْا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اَتُّوْا صَفًّا وَقَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ  
مَنْ اَسْتَعٰلٰى \* قَالُوْا يُمُوْسٰى اِمَّا اَنْ تُلْقٰى وَاِمَّا اَنْ نَّكُوْنَ  
اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰى \* قَالَ بَلْ اَلْقُوْا فَاِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ  
يُخَيَّلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنّٰهَا تَسْعٰى \* فَاَوَجَسَ فِي  
نَفْسِهٖ خِيْفَةً مُّوْسٰى \* قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰى  
\* وَاَلْقِ مَا فِي يَمِيْنِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوْا اِنَّمَا صَنَعُوْا كَيْدُ  
سِحْرِ وَلَا يُفْلِحُ السّٰحِرُ حَيْثُ اَتٰى \* فَاَلْقٰى السّٰحِرَةُ  
سُجْدًا قَالُوْا ءَاٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُوْنَ وَمُوْسٰى ﴿٢﴾.

۱ - سوره القصص (۲۸) آیات ۳۰ إلى ۳۲. ترجمه:

«و چون موسی به سمت آتش آمد، از کنار طرف راست وادی، در زمین بدون سقف برکت داده شده، به وی از درخت ندا آمد که: «ای موسی، من هستم خداوند، پروردگار عالمیان! \* و ای موسی، عصای خود را بیفکن!» پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهایی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به عقب باز نگردانید. و در این وقت به او خطاب رسید که: «ای موسی، پیش‌آی و مترس که تو از زمره اهل امن و امان خواهی بود! \* دستت را در گریبان فروببر و آنگاه آن را از زیر لباس بیرون آور! آن دست، سفید و درخشنده در برابر نظاره‌کنندگان است بدون آنکه این سفیدی امر بدی (مانند پیسی) باشد، بلکه درخشان و نورانی است؛ و برای رهایی از این ترس و وحشت، دست‌هایت را به سینه‌ات بگذار! پس این دو معجزه (عصا و ید بیضاء) دو برهان از جانب پروردگار توست به سوی فرعون و اطرافیان او که همواره قومی فاسق و متجاوز هستند.» (محقق)

۲ - سوره طه (۲۰) آیات ۶۳ إلى ۷۰. ترجمه:

«فرعونیان گفتند: به درستی که این دو (موسی و هارون) هرآینه ساحرند و می‌خواهند شما را به وسیله سحرشان از سرزمین خودتان بیرون کنند، و طریقه و راه و روش برتر و عالی‌تر شما را از بین ببرند؛ \* بنابراین کید و مکر خود را گرد آورید و آن‌گاه صف‌بسته به پیش‌آید که قطعاً رستگاری و کامیابی امروز از آن کسی است که برتری یابد و فایق آید. \* ساحران گفتند:

## کلام الهی راجع به معجزه حضرت عیسی

و خداوند راجع به معجزه [حضرت] عیسی  
علی نبینا و آله و علیه السلام در سوره مائده  
می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي  
عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وُلَدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ  
النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ  
بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ  
وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي  
إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
مِنْهُمْ إِنَّا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>۱</sup>.

ای موسی، آیا تو (عصا و چوب دستی خود را) می افکنی یا آنکه ما اوّل کسی  
باشیم که می اندازیم؟ \* موسی گفت: "بلکه شما بیندازید!" پس ناگهان  
ریسمان ها و چوب دستی های آنها، بر اثر سحرشان در خیال او چنین می نمود  
که به سرعت راه می روند. \* پس موسی در نفسش خوف و هراسی احساس  
کرد. \* گفتیم: "مترس که البته تو خود عالی تر و برتر هستی، \* و اینک آنچه  
را در دست راست داری بینداز تا تمام آنچه را ساخته اند فروبلعد. تحقیقاً  
آنچه را ساخته اند، کید و حيله ساحر است، و ساحر هر جا رود رستگار و  
کامیاب نخواهد شد." \* پس ساحران همگی به سجده درافکنده شدند و  
گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.» (محقق)

۱ - سوره المائدة (۵) آیه ۱۱۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:

«در روزی که خداوند فرستادگان از طرف خود را جمع می کند، به حضرت  
عیسی می فرماید: "ای عیسی! یاد بیاور نعمت هایی را که من بر تو و بر  
مادرت دادم! در آن زمانی که تو را به روح القدس مؤید گردانیدم در وقتی  
که طفلی در گاهواره بودی، و در زمان کهولت، با مردم سخن می گفتمی! و  
در آن زمانی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل را تعلیم نمودم! و

# کلام الهی راجع به معجزات پیامبر اکرم

معجزه حضرت رسول قرآن است:

---

در آن زمانی که تو از گل مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی به اذن من، و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گل دمیده شده به اذن من به صورت پرنده‌ای به پرواز در می‌آمد! و کور مادرزادی که چشم‌های او به کلی محو بود و کسی را که به مرض پیس مبتلا بود، به اذن من شفا می‌دادی! و در آن زمانی که مردگان را به اذن من از میان قبورشان زنده می‌نمودی و خارج می‌کردی! و در آن زمانی که برای بنی‌اسرائیل از آیات و بیّنات آوردی و آنان قصد سوء نسبت به تو داشتند، من آنها را از گزند رسانیدن به تو باز داشتم! و بعد از این آیات و معجزاتی که به دست تو جاری شد، مردمی که ایمان نیاوردند و به تو کافر شدند گفتند: این کارها غیر از سحر آشکاری، چیز دیگری نیست.»

﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا  
بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۗ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ  
لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛

و هم چنین شق القمر:

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ \* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً  
يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾<sup>۲</sup>؛

و هم چنین معجزات دیگر مانند:

**تسبیح سنگ ریزه در دست رسول خدا (ت)**

تسبیح حصا،<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹:

«بگو ای پیغمبر! اگر جن و انس با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند، نمی توانند؛ گرچه پشت به پشت هم دهند و در این کار ظهیر و یاور یکدیگر باشند.»

<sup>۲</sup> - سوره القمر (۵۴) آیه ۱ و ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۰:

«ساعت قیامت نزدیک شد، و ماه شکاف برداشت و پاره شد. \* و اگر آیه ای را ببینند، روی می گردانند و می گویند: از جانب محمد سحری است مستمر.»

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۱۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۵۹:

«قال جابر:» و كُنَّا يَوْمًا جُلُوسًا حَوْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وآله فِي مَسْجِدِهِ. فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصِي الْمَسْجِدِ،  
فَنَطَقَتِ الْحَصِيَّاتُ كُلُّهَا فِي يَدِهِ بِالتَّسْبِيحِ؛ ثُمَّ قَذَفَ بِهَا  
إِلَى مَوْضِعِهَا فِي الْمَسْجِدِ.»

ترجمه:

«جابر می گوید: روزی در مسجد گرداگرد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. حضرت، یک مشت سنگ ریزه برداشت، سنگ ریزه ها در دست او تسبیح گفتند؛ پس آنها را به جای خود انداخت.» (محقق)

## ناله ستون حنانه (ت)

و ناله ستون حنانه،<sup>۱</sup>

۲...

۱- افق و وحی ص ۵۴، تعلیقه:

«مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۷۶:

”31. حدثنا سعيد بن أبي مریم قال: حدثنا محمد بن جعفر قال: أخبرني يحيى بن سعيد قال: أخبرني ابن أنس أنه سمع جابر بن عبد الله قال: كان جذعٌ يقوم إليه النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم، فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل أصوات العشار حتى نزل النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم فوضع يده عليه.“

[ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”ابن أنس خبر داد که او از جابر بن عبدالله شنید که گفت: تنه درخت خرمايي بود که پیغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم هنگام سخنرانی بدان تکیه می دادند و هنگامی که برای پیامبر خدا منبری ساخته و قرار دادند و حضرت بر منبر رفته و ایراد سخن کردند، ما شنیدیم که از این تنه درخت خرما صدای ناله ای برخاست به مانند صدای ناله شتر ماده حامله تا اینکه پیامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم از منبر پایین آمدند و دست خویش را بر آن تنه درخت خرما نهادند تا او آرام گرفت.“ - پایان متن منقول از افق و وحی.

الخرائج، ج ۱، ص ۱۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۰؛ قصص الأنبياء (راوندي) ص ۳۱۱:

«و عن ابن حامد، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يُونُسَ بْنِ الْقَاسِمِ الْيَمَانِي، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، حَدَّثَنَا أَنَسٌ، قَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ فَيَسْنِدُ ظَهْرَهُ إِلَى جَذَعٍ مَنْصُوبٍ فِي الْمَسْجِدِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَيَخْطُبُ بِالنَّاسِ. فَجَاءَهُ رُومِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصْنَعُ لَكَ شَيْئًا تَقْعُدُ عَلَيْهِ؟ فَصَنَعَ لَهُ مِنْبَرًا لَهُ دَرَجَتَانِ وَيَقْعُدُ عَلَى الثَّالِثَةِ.

# جاری شدن آب از انگشتان مبارک رسول خدا

(ت)

و جاری شدن آب از میان انگشتان آن حضرت،<sup>۱</sup>

فَلَمَّا صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَارَ الْجِدْعُ كَخُورِ الثَّوْرِ. فَنَزَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَكَتَ، فَقَالَ: "وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ أَلْتَزِمُهُ لَمَا زَالَ كَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ!" ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَاقْتُلِعَتْ فَدُفِنَتْ تَحْتَ مَنبَرِهِ.»

ترجمه:

«از انس بن مالک چنین روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای جمعه، پشت خود را به تنه درخت خرمایی که در مسجد نصب شده بود تکیه داده و برای مردم خطبه ایراد می فرمود. پس مردی رومی آمد و گفت: "یا رسول الله، آیا اجازه می دهید برای شما چیزی بسازم که بر آن بنشینید؟" و پس از آن منبری ساخت که دو پله داشت و آن حضرت در مرتبه سوّم آن می نشست.

پس همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر برآمد، آن ستون همچون صدای گاو، به شدت صیحه می کشید و ناله می کرد. پس حضرت از منبر به زیر آمد و به طرف آن ستون رفت تا آرام گرفت و فرمود: "قسم به آن کسی که جان من در دست اوست اگر من خود را به آن نمی چسباندم و آن را در بر نمی گرفتم، مازال تا قیامت این چنین ناله می نمود!" سپس امر فرمود که آن درخت را کنند و در زیر منبر رسول خدا دفن نمودند.» (محقق)

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۷۰:

«و نیز در مراجعت از تبوک قتاده در ضمن حدیث مفصّلی می گوید: با من یک اداوه‌ای بود که آب خود را در آن نگه می داشتیم، و یک رکوه‌ای \* بود که در آن آب می نوشیدم. رسول خدا از آب اداوه من صبح گاهی وضو ساخت و قدری از آب آن زیاد آمد و فرمود: "احتَفِظْ بِمَا فِي الْإِدَاوَةِ وَالرَّكْوَةِ فَإِنَّ لَهَا شَأْنًا؛ آب کوزه چرمی و آب خوری چرمی را نگاه دار که دارای اهمیت است.»

رسول خدا نماز صبح را با ما به جای آورده و در آن سوره مائده را تلاوت



## دو مورد از تکلم حیوانات با رسول خدا (ت)

### و تکلم حیوانات با حضرت،<sup>۱</sup>

۲...  
۲...

کردند و آن گاه سوار شد و در وقت ظهر به سپاهیان رسید. و ما با آن حضرت بودیم و از شدت عطش نزدیک بود گردن‌های اشتران و اسبان جدا شود؛ در این حال رسول خدا از من آن اداوه و رکوه را خواست و آبی که در اداوه بود در رکوه ریخت و انگشتان خود را در آن رکوه (آب خوری) نهاد. از بین انگشتان او آب می جوشید. مردم می آمدند و آب برمی داشتند و آب به قدری فیضان کرد که همه سیراب شدند و اسبان و اشتران خود را سیراب کردند. و در آن لشکر دوازده هزار نفر شتر بود، و گفته می شود: پانزده هزار نفر شتر بود و سی هزار نفر مرد بود و ده هزار عدد اسب بود. و این همان سرّی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوقتاده گفتند: "احتفظ بما فی الرکوة و اداوة."\*\*

\* اداوه ظرفی است به شکل کوزه هرمی شکل از پوست که در آن آب را نگهداری می کنند و رکوه ظرفی همچون کاسه از پوست که در آن آب می آشامند.

\*\* مغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۰ و ص ۱۰۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶۲۹ از خرائج و جرایح راوندی. - پایان متن منقول از امام شناسی.

<sup>۱</sup> - الف: شهادت سوسمار بر رسالت رسول خدا:

مناقب آل ابي طالب، ج ۱، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۰۶:

«الخرائج و الجرائح روى أنّ النّبىّ صلی الله علیه و آله كان في أصحابه إذ جاءه

أعرابيٌّ معه ضبٌّ قد صاده و جعله في كُمَّه. قال: من هذا؟

قالوا: هذا النّبىّ!

قال: و اللّات و العزى ما أحدٌ أبغض إليّ منك و لو لا أن تُسميني قومي

عجولاً لعجلتُ عليك فقتلتك! [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فقال: "ما حملك

عَلَى مَا قُلْتَ؟ آمِنَ بِاللَّهِ!

قَالَ: لَا آمَنْتُ أَوْ يُؤْمِنُ بِكَ هَذَا الضَّبُّ، وَطَرَحَهُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "يَا ضَبُّ!"

فَأَجَابَهُ الضَّبُّ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ يَسْمَعُهُ الْقَوْمُ: لَيْبِكَ وَسَعْدَيْكَ يَا زَيْنَ مَنْ وَافَى  
الْقِيَامَةَ!

قَالَ: "مَنْ تَعْبُدُ؟"

قَالَ: الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَحْرِ سَبِيلُهُ وَفِي الْجَنَّةِ  
رَحْمَتُهُ وَفِي النَّارِ عِقَابُهُ.

قَالَ: "فَمَنْ أَنَا يَا ضَبُّ؟"

قَالَ: رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ. وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ صَدَّقَكَ وَخَابَ مَنْ  
كَذَّبَكَ.

قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: لَا أَتَّبِعُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ لَقَدْ جِئْتُكَ. وَ مَا عَلَيَّ ظَهْرُ الْأَرْضِ أَحَدٌ  
أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْكَ وَإِنَّكَ الْآنَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَوَالِدِي. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا  
اللَّهُ وَ أَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

فَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ وَكَانَ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ فَأَخْبَرَهُمْ بِالْقِصَّةِ فَأَمَّنَ أَلْفُ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ. «  
ترجمه: «در کتاب خرائج و جرائح راوندی روایت شده است که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب خود نشستند بود که ناگهان یک مرد  
اعرابی که سوسماری را گرفته و در آستین خود مخفی کرده بود، خدمت  
حضرت آمد و گفت: این شخص کیست؟

اصحاب گفتند: پیامبر خداست!

اعرابی گفت: قسم به لات و عزی، در دنیا هیچ کس مبعوض تر از تو نزد من  
نیست و اگر قوم من مرا عجول نمی خواندند، هرآینه در مورد تو عجله کرده  
و تو را به قتل می رساندم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "چه چیز تو را به آنچه گفتم وادار  
کرده است؟! به خدا ایمان بیاور!"

اعرابی گفت: ایمان نمی آورم مگر اینکه این سوسمار به تو ایمان آورد، و آن  
را از آستین خود بیرون انداخت.

پیغمبر فرمود: "ای سوسمار!"

سوسمار به زبان عربی فصیح که همه شنیدند، جواب داد: لبیک و سعدیک، ای زینت کسانی که در قیامت بسر می‌برند! پیغمبر فرمود: “چه کسی را می‌پرستی؟” سوسمار گفت: آن که در آسمان عرش اوست، و در زمین سلطنت اوست، و در دریا سَبیل [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اوست، و در بهشت رحمت اوست، و در آتش جهنم عقاب اوست.

پیغمبر فرمود: “من کیستم ای سوسمار؟” سوسمار گفت: تو رسول و فرستاده پروردگار عالمیان و خاتم پیغمبران هستی. و حقاً فلاح و رستگاری از آن کسی است که تو را تصدیق کند و خبیث و پشیمانی از آن کسی است که تو را تکذیب نماید. اعرابی به رسول خدا عرض کرد: بعد از آنچه که بالعین و الوجدان دیدم، مسیر و مذهب دیگری را پیروی نخواهم نمود، و پیش از این در روی زمین هیچ کس از تو در نزد من مبعوض تر نبود و تحقیقاً الآن تو از جانم و پدر و مادرم محبوب تر و عزیز تر هستی. شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و اینکه محمد فرستاده اوست.

آنگاه به سوی قبیله‌اش که بنی سلیم بودند، برگشت و قصه را به آنها گفت و هزار نفر از آنها ایمان آوردند.» (محقق)

ب: شهادت شتر بر بی‌گناهی صاحبش در نزد رسول خدا:

مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۹۷؛ بحار الأنوار،

ج ۱۷، ص ۴۰۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۴۱:

«و منها: أن أعرابياً بدوياً يمانياً أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم على ناقه حمراء.

فلما قضى تحيته قالوا: إن الناقة التي تحت الأعرابي سرقة.

قال: “ألكم بينة؟”

قالوا: نعم.

قال: “يا علي، خذ حق الله من الأعرابي إن قامت

معجزه رسول خدا در سیر نمودن جمعی کثیر

از طعامی مختصر (ت)

و سیر نمودن جمع کثیری را از طعام،<sup>۱</sup>

عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ.

فَأَطْرَقَ الْأَعْرَابِي سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: "قُمْ يَا أَعْرَابِي لِأَمْرِ

اللَّهِ وَ إِيَّا فَادِلٍ بِحُجَّتِكَ!"

فَقَالَتِ النَّاقَةُ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا - يَا رَسُولَ اللَّهِ - إِنَّ هَذَا مَا سَرَقَنِي وَ لَا مَلَكَنِي أَحَدٌ سِوَاهُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "يَا أَعْرَابِي

مَا الَّذِي أَنْطَقَهَا بِعُذْرِكَ وَ مَا الَّذِي قُلْتَ؟"

قَالَ: قُلْتُ: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ لَسْتَ بِرَبِّ اسْتَحَدَثْنَاكَ وَ

لَا مَعَكَ اِلٰهُ اَعَانَكَ عَلٰى خَلْقِنَا وَ لَا مَعَكَ رَبٌّ

فِي شِرْكِكَ فِي رُبُوبِيَّتِكَ. اَنْتَ رَبُّنَا كَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا

يَقُولُ الْقَائِلُونَ. اَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ

مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُبْرِئَنِيْ بِبِرَاعَتِيْ!

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَتَدَرُونَ أَفْوَاهَ الْأَرْقَةِ يَكْتُبُونَ مَقَالَاتِكَ! أَلَا مَنْ نَزَلَ بِهِ مِثْلُ مَا نَزَلَ بِكَ فَلْيُقْلِ مِثْلَ مَقَالَاتِكَ وَ لِيَكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ" [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَيَنْقِذُهُ اللَّهُ تَعَالَى.

ترجمه: «و از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که:

---

روزی یک مرد اعرابی که بدوی و اهل یمن بود در حالی که سوار بر شتر سرخ رنگی بود، خدمت پیامبر اکرم رسید.

چون سلام و تحیت خود را ابلاغ کرد، مردم گفتند: این شتری که اعرابی بر آن سوار شده دزدی است!

حضرت فرمود: «بینه و شاهی دارید؟»

گفتند: بله یا رسول الله!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، اگر بینه بر علیه او اقامه گشت، حق الله را از او بگیر!»

اعرابی مدتی سرش را به زیر انداخت و سپس حضرت فرمود: «برخیز ای اعرابی و به امر و حکم خدا عمل کن، و الا حجّت و دلیل خود را بیاور!» در این هنگام، شتر به صدا درآمد و گفت: یا رسول الله، قسم به آن کسی که تو را به حق برانگیخته، این شخص مرا ندزدیده است و من مالکی غیر از او ندارم!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای اعرابی، چه چیزی سبب شد و چه گفتی که خداوند این شتر را به عذر و بی گناهی تو، به نطق درآورد؟!»

مرد اعرابی عرض کرد: گفتم: بارپروردگارا! حقاً تو پروردگاری نیستی که ما تو را حادث کنیم (بلکه تو قدیم و ازلی هستی)، و با تو معبودی نیست تا در خلق ما تو را کمک کند، و با تو پروردگاری نیست تا در ربوبیت تو شریک باشد. تو پروردگار ما هستی چنان که تو خود گفتی، و مافوق آنچه که گویندگان می گویند می باشی. من از تو تقاضا مندم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و مرا به بی گناهی ام تبرئه نمایی!»

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آن کسی که مرا به نبوت برانگیخت، هرآینه ملائکه را دیدم که در اوّل هر کوجه از یکدیگر سبقت می گرفتند و این کلام تو را می نوشتند! آگاه باش که هر کس به مثل آنچه که بر تو نازل گشت گرفتار گردد، باید مانند این کلام و دعای تو را بگوید و بر من زیاد درود بفرستد تا خداوند سبحان او را نجات دهد.» (محقق)

- الف: برکت طعام در حدیث عشیره:

امام شناسی، ج ۱۰، ص ۴۰:

«و أبو جعفر طبری هم چنین در تاریخ خود روایت کرده است که: مردی به علی علیه السلام [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفت: "یا امیرالمؤمنین، بِمَ وَرِثْتَ ابْنَ عَمِّكَ دُونَ عَمِّكَ؛ به چه علت تو از پسر عموی خودت ارث بردی نه از عمویت، ای امیر مؤمنان؟!"

حضرت سه بار گفت: "هاؤم؛ بگیرید از من این مطلب را! بگیرید از من این مطلب را! بگیرید از من این مطلب را!" تا آنکه مردم سرها و گردنهای خود را بالا کشیدند و گوشهای خود را آزاد ساختند. و سپس گفت:

"رسول خدا بنو عبدالمطلب را در مکه جمع نمود و ایشان اقوام پیغمبر بودند و هر یک از آنان خوراکش به قدر یک جَذَعَة و شرابش به قدر یک فِرَق بود،\* و برای آنان یک مُد از طعام آماده کرد. همه خوردند و سیر و سیراب شدند و طعام همین طور به حال خود باقی بود؛ گویا کسی به آن دست نبرده است. و سپس یک غُمَرُ\*\* آشامیدنی خواست و همه آشامیدند و سیراب شدند و آن آشامیدنی نیز همین طور به حال خود باقی بود؛ گویا از آن نوشیده نشده است. و سپس گفت:

يا بَنِي عَبْدِ الْمُطَلِّبِ! اِنِّي بُعِثْتُ اِلَيْكُمْ خَاصَّةً و اِلَى النَّاسِ عَامَّةً؛ فَاَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلَيَّ اَنْ يَكُونَ اَخِي و صَاحِبِي و وَاِثِي؟!!

و هیچ کس برای اجابت دعوت رسول خدا از جای برنخواست و من برخاستم و سِنُّ من از همه کمتر بود. پیامبر گفت: بنشین؛ تا سه بار پیامبر دعوت خود را تکرار کرد و در هر بار من برخاستم و پیامبر گفت: بنشین. در مرتبه سوّم پیامبر دست خود را بر دست من زد و در این حال بدین جهت من از پسر عموی خودم ارث بردم نه از عموی خودم.\*\*\*

\* جَذَعَة برّه‌ای را گویند که شش ماه از او گذشته باشد. و فِرَق با کسر فاء، پیمانۀ بزرگی بود که اهل مدینه شیرهای خود را با آن پیمانۀ می کردند.

\*\* غُمَرُ بر وزن غُمَر، کاسه کوچک را گویند؛ و مُدّ عبارت از یک چهارم صاع، و صاع قریب یک من است.

\*\*\* شرح نهج البلاغه از طبع افست بیروت، ج ۳، ص ۲۵۴ و ص ۲۵۵. و از طبع دار احیاء الکتب العربیة مصر، ج ۱۳، ص ۲۱۰ تا ص ۲۱۲. و تاریخ طبری مطبوعه استقامت، ج ۲، ص ۶۳ و ص ۶۴. و در کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵ شماره ۴۳۵ آورده است و گفته است که احمد حنبل و طبری در ضیاء در مختاره آورده‌اند. - پایان متن منقول از امام شناسی.

ب: برکت طعام در منزل جابر:

منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۹:

«جماعتی از محدثان خاصه و عامه روایت کرده‌اند که جابر انصاری گفت: در جنگ خندق روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که خوابیده و از گرسنگی سنگی بر شکم مبارک [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بسته. پس به خانه رفتم و در خانه گوسفندی داشتم و یک صاع جو. پس زن خود را گفتم که: من حضرت را بر آن حال مشاهده کردم؛ این گوسفند و جو را به عمل آور تا آن حضرت را خبر کنم. زن گفت: برو و از آن حضرت رخصت بگیر اگر بفرماید به عمل آوریم. پس رفتم و گفتم: یا رسول الله، التماس دارم که امروز چاشت خود را به نزد ما تناول فرمایی!

فرمود که: «چه چیز در خانه داری؟»

گفتم: یک گوسفند و یک صاع جو.

فرمود که: «با هر که خواهم بیایم یا تنها؟»

نخواستم بگویم تنها، گفتم با هر که می‌خواهی و گمان کردم که علی علیه السلام را همراه خود خواهد آورد. پس برگشتم و زن خود را گفتم که: تو جو را به عمل آور و من گوسفند را به عمل می‌آورم، و گوشت را پاره پاره کردم و در دیگ افکندم و آب و نمک در آن ریختم و پختم. و به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: یا رسول الله، طعام مهیا شده است.

حضرت برخاست و بر کنار خندق ایستاد و به آواز بلند ندا کرد که: «ای گروه مسلمانان، اجابت نمایید دعوت جابر را!» پس جمیع مهاجران و انصار از خندق بیرون آمدند و متوجه خانه جابر شدند، و به هر گروهی از اهل مدینه که می‌رسید می‌فرمود: «اجابت کنید دعوت جابر را!» پس به روایتی هفت صد نفر، و به روایتی هشت صد، و به روایتی هزار نفر\* جمع شدند. جابر گفت: من مضطرب شدم و به خانه دویدم و گفتم: گروه بی حد و احصا با آن حضرت رو به خانه ما آوردند.

زن گفت که: آیا به حضرت گفתי که چه چیز نزد ما هست؟

گفتم: بلی!

گفت: «بر تو چیزی نیست؛ حضرت بهتر می‌داند.» آن زن از من داناتر بود. پس حضرت مردم را امر فرمود که بیرون خانه نشستند، و خود و امیرالمؤمنین علیه السلام داخل خانه شدند. و به روایت دیگر: «همه را

## حرکت نمودن درخت به امر رسول خدا (ت)

و حرکت نمودن درخت به امر آن حضرت،<sup>۱</sup>

داخل خانه کرد و خانه گنجایش نداشت. هر طایفه که داخل می شدند، حضرت اشاره به دیوار می کرد و دیوار پس می رفت و خانه گشاده می شد تا آنکه آن خانه گنجایش همه را به هم رسانید.

پس حضرت بر سر تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور انداخت و دیگ را گشود و در دیگ نظر کرد و به زن گفت که: "نان را از تنور بکن و یک یک به من بده!" آن زن نان را از تنور می کند و به آن حضرت می داد. حضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کاسه ترید می کردند و چون کاسه پر شد، فرمود: [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "ای جابر، یک ذراع گوسفند را با مرق بیاور!" آوردم و بر روی ترید ریختند و ده نفر از صحابه را طلبید که خوردند تا سیر شدند. پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبیده و ده نفر خوردند. پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبید و جابر آورد.

و در مرتبه چهارم که حضرت ذراع از جابر طلبید، جابر گفت: یا رسول الله، گوسفندی بیشتر از دو ذراع ندارد و من تا حال سه ذراع آوردم! حضرت فرمود که: "اگر ساکت می شدی همه از ذراع این گوسفند می خوردند!" پس با این نحو ده نفر ده نفر می طلبید تا همه صحابه سیر شدند. پس حضرت فرمود: "ای جابر، بیا تا ما و تو بخوریم!" پس من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم خوردیم و بیرون آمدیم و تنور و دیگ به حال خود بود و هیچ کم نشده بود، و چندین روز بعد از آن نیز از آن طعام خوردیم. \*\*

\* مناقب ابن شهر آشوب.

\*\* بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۲؛ الخرائج، ج ۱، ص ۲۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۰۳؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ صحیح بخاری، مجلد ۳، جزء ۴۶/۶۶. - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

ج: مذبوحی که زنده شد:

منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۷:

«از حضرت سلمان - رضی الله عنه - روایت است که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داخل مدینه شد به خانه ابویوب انصاری فرود



۱...

آمد و در خانه او به غیر از یک بزغاله و یک صاع گندم نبود. بزغاله را برای آن حضرت بریان کرد و گندم را نان پخت و به نزد حضرت آورد، و حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنند که: هر که طعام می‌خواهد بیاید به خانه ابویوب!

پس ابویوب ندا می‌کرد و مردم می‌دویدند و می‌آمدند مانند سیلاب، تا خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد.

پس حضرت فرمود که استخوان‌ها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشت و فرمود: «برخیز به اذن خدا!» پس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردم صدا به گفتن شهادتین بلند کردند.\*

\* بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰» - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

- نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۱۵۸، خطبه قاصعه:

«... و لَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ

أَبَاؤُكَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ؛ وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ

أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أُرَيْتَنَاهُ، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ، وَ إِنْ لَمْ

تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ.»

فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَمَا تَسْأَلُونَ؟»

قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بَعْرُوقِهَا وَ

تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ!

فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ؛ فَإِن فَعَلَ اللهُ لَكُمْ ذَلِكَ أ تُوْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ  
بِالْحَقِّ؟“

قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: ”فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ  
لَا تَفِيئُونَ إِلَى خَيْرٍ، وَ إِنِّي فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ وَ  
مَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابَ.“ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:  
”يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ! إِن كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ  
وَ تَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ فَانْقَلِعِي بِعُرْوَتِكِ حَتَّى تَقْفِي  
بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللهِ!“

فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بِعُرْوَتِهَا وَ جَاءَتْ، وَ  
لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَ قَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى  
وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ  
مُرْفَرَفَةً، وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى  
الله عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بِيَعُضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي، وَ كُنْتُ  
عَنْ يَمِينِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوءًا وَ اسْتِكْبَارًا:  
فَمُرَّهَا فَلْيَأْتِكِ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا! فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ  
فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِيًّا، فَكَادَتْ  
تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَقَالُوا كُفْرًا وَعُتُوًّا: فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى  
 نِصْفِهِ كَمَا كَانَ! فَأَمْرَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَجَعَ.  
 فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ! إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا  
 رَسُولَ اللهِ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ  
 بِأَمْرِ اللهِ تَعَالَى، تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ.  
 فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ  
 السِّحْرِ، خَفِيفٌ فِيهِ، وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ  
 هَذَا (يَعْنُونِي)؟!!

وَ إِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَا الصِّدِّيقِينَ وَ  
 كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عُمَارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ، مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يُحْيُونَ  
 سُنْنَ اللهِ وَ سُنْنَ رَسُولِهِ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَعْزُبُونَ وَ لَا يَغْلُونَ وَ لَا يُفْسِدُونَ،  
 قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ.»

منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۴:

«در نهج البلاغه و غیر آن، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام منقول است  
 که فرمود: [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 بودم روزی که اشراف قریش به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: یا  
 محمد، تو دعوی بزرگی می کنی که پدران و خویشان تو نکرده اند و ما از تو  
 امری سؤال می کنیم، اگر اجابت ما می نمایی می دانیم که تو پیغمبری و رسول  
 و اگر نکنی می دانیم که ساحر و دروغ گویی.

حضرت فرمود که: «سؤال شما چیست؟»

گفتند: بخوانی از برای ما این درخت را که تا کنده شود از ریشه خود و بیاید  
 در پیش تو بایستد.

حضرت فرمود که: «خدا بر همه چیز قادر است، اگر بکند شما ایمان خواهید  
 آورد؟»

گفتند: بلی.

فرمود که: "من می‌نمایم به شما آنچه طلبیدید و می‌دانم که ایمان نخواهید آورد، و در میان شما جمعی هستند که کشته خواهند شد در جنگ بدر و در چاه بدر خواهند افتاد و جمعی هستند که لشکرها بر خواهند انگیخت و به جنگ من خواهند آورد." پس فرمود: "ای درخت! اگر ایمان به خدا و روز قیامت داری و می‌دانی که من رسول خدایم، پس کنده شو با ریشه‌های خود تا بایستی در پیش من به اذن خدا!"

پس به حق آن خداوندی که او را به حق فرستاد که آن درخت با ریشه‌ها کنده شد از زمین و به جانب آن حضرت روانه شد با صوتی شدید و صدایی مانند صدای بال‌های مرغان، تا نزد آن حضرت ایستاد و سایه بر سر مبارک آن حضرت انداخت و شاخ بلند خود را بر سر آن حضرت گشود، و شاخ دیگر بر سر من گشود و من در جانب راست آن حضرت ایستاده بودم.

چون این معجزه نمایان را دیدند از روی علو و تکبر گفتند: امر کن او را که برگردد و به دو نیم شود، و نصفش بیاید و نصفش در جای خود بماند! حضرت آن را امر کرد و برگشت و نصفش جدا شد و با صدای عظیم به نهایت سرعت دوید تا به نزدیک آن حضرت رسید.

گفتند: بفرما که این نصف برگردد و با نصف دیگر متصل گردد! حضرت فرمود: و چنان شد که خواسته بودند.

پس من گفتم: لا إله إلا الله! اوّل کسی که به تو ایمان می‌آورد منم، و اوّل کسی که اقرار می‌کند که آنچه درخت کرد از برای تصدیق پیغمبری و تعظیم تو کرد، منم.

پس همه آن کافران گفتند: بلکه ما می‌گوییم که تو ساحر و کذّابی و جادوهای عجیب داری، و تو را تصدیق نمی‌کند مگر مثل اینکه در پهلوئی تو ایستاده است.\*

فقیر گوید که: صاحب ناسخ نگاشته که: "این معجزه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول الله در تحریک درخت نقل فرموده، با قصه ابرهه و ظهور ابابیل مشابیهتی دارد؛ زیرا که علی علیه السلام خود را وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام مفترض الطّاعه می‌شمرد، و خود را صادق و مصدّق می‌دانست. در مسجد کوفه بر فراز منبر وقتی که بیست هزار کس در پای منبر او گوش بر فرمان او داشتند نتواند بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بزند، و بگوید: پیغمبر درخت را پیش خود خواند و درخت فرمان بردار شد؛ چه این هنگام که علی علیه السلام این روایت می‌کرد جماعتی حاضر بودند که با علی علیه السلام هنگام تحریک درخت حاضر بودند. و خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را کس نتواند تحریف کرد؛ چه هیچ کس را این فصاحت و بلاغت نبوده و بر زیادت از صدر اسلام تا کنون خطب آن حضرت در نزد علما مضبوط و

# خواندن سر بریده امام حسین علیه السلام بر

## بالای نیزه آیه کشف را

در اینجا ختم سخن شد با روضه سر حضرت

سیدالشهداء علیه السلام که از روی اعجاز قرآن

خواند.<sup>۱</sup>

---

محفوظ است. \*\* - انتهى .

\* نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ اعلام الوری، ۲۲؛ حیاة القلوب، ج ۳، ص ۵۲۲  
إلى ۵۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

\*\* ناسخ التواریخ، حالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، جزء  
۵، ص ۱۱۵. - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

۱ - نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۱۴:

«شیخ مفید و امین الاسلام طبرسی هر دو روایت کرده‌اند که:

پس از آنکه سر حضرت را به کوفه نزد عبیدالله

بن زیاد آوردند و زینب سلام الله علیها و اسراء را با

حضرت سجّاد علیهم السلام وارد کردند و آن

گفتگوی عجیب و محاجّه لطیف از حضرت زینب

صورت گرفت، چون صبح شد عبیدالله بن زیاد

دستور داد تا سر حضرت را بر سر نی زده و در طرق

و شوارع کوفه و در میان قبائل گردانیدند.

از زید بن أرقم روایت است که إِنَّهُ قَالَ: مُرِّبِهِ عَلِيٌّ وَهُوَ عَلَى رُمحٍ، وَ

أَنَا فِي غُرْفَةٍ لِي. فَلَمَّا حَازَنِي، سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ: ﴿أُمَّ حَسِبَتَ أَنَّ

أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿۱﴾. فَفَفَّ وَاللَّهِ  
شَعْرَى، وَنَادَيْتُ: رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ! ۲

”گفت: من در غرفه‌ام بودم که آن سر را که بر سر

نیزه‌ای زده بودند، از جلوی غرفه من عبور دادند.

چون سر در برابر و محاذی من شد، شنیدم که این

آیه را می‌خواند:

آیا ای پیغمبر تو گمان داری که قصه اصحاب

کهف و رقیم، از آیات شگفت‌آور ما است؟! ۱

سوگند به خدا که موهای بدنم راست شد، و به

او صدا زدم: سر تو سوگند به خدا ای پسر [ادامه در

صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رسول خدا،

شگفت‌انگیزتر است؛ شگفت‌انگیزتر است! ۳

در اینجاست که حجّة الاسلام نیر تبریزی - رضوان الله علیه - در مقام تعجب  
و شگفت می‌سراید:

سر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف؟ \*\*

یا که دیده است به مشکاة تنور آیه نور؟

و این رثاء نیز مانند سایر مرثیاتی او بسیار عالی است، و اوّل آن با این ابیات  
شروع می‌شود:

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور \*\*

بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

خاک بیزان به سر اندر سرِ نعش تو بنات \*\*

اشک ریزان به بر از سوگ تو شعرای غیور

ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم \*\* ای

سرت سرّ انا الله و سنان نخله طور

دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون \*\*

که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور

شمع أنجم همه گو اشک عزا باش و بریز \*\*

بهر ماتم زده کاشانه چه ظلمات و چه نور

پای در سلسله سجّاد و به سر تاج یزید \*\*

خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی \*\* آه اگر

طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان

\*\* میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟

\*\* سر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف؟

یا که دیده است به مشکاة تنور آیه نور؟<sup>۴</sup>

- تا آخر این مرثیه واقع بین.

---

و از جمله مراثنی شیوای اوست:

قتل شهید عشق، نه کار خدنگ بود \*\* دنیا

برای شاه جهان‌دار تنگ بود

عصفور هر چه باد هم آورد، باز نیست \*\*

شهباز را ز پنجه عصفور ننگ بود

آینه خود ز تاب تجلی به هم شکست \*\* گرم

که خصم را دل پر کینه سنگ بود

نیرو از آن گرفت، بر او آخت تیر کین \*\*

قومی که با خدای مہیای جنگ بود

عهد اَلَسْتُ اگر نگرفتی عنان او \*\* شهد بقا

به کام مخالف شرنگ بود

از عشق پرس حالت جانبازی حسین \*\* پای

بُراق عقل در این عرصه لنگ بود

احمد اگر به ذروه قوسین عروج کرد \*\*

معراج شاه تشنه به سوی خدنگ بود

از تیر کین چو کرد تهی شاه دین رکاب \*\*

آمد فرا به گوش وی از پرده این خطاب

کای شہسوار بادیه ابتلای ما \*\* باز آ که زان

تست حریم لقای ما



معراج عشق را شب اُسراست هین بران \*\*  
خوش خوش براق شوق به خلوت سرای ما

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

تو از برای مائی و ما از برای تو \*\* عهدی  
است این فنای تو را با بقای ما

دادی سری ز شوق و خریدی لقای دوست \*\*  
هرگز زیان نبرد کس از خون بهای ما

جانبازیت حجاب دویینی به هم درید \*\* در  
جلوه گاه حسن، توئی خود به جای ما

باز آ که چشم ما ز ازل بر قدم تست \*\* خود  
خاکروب راه تو بود انبیای ما

هین زان تست تاج ربوبیت از ازل \*\* گرفت  
بر سنان سرت اندر هوای ما

گر ز آتش عطش جگرت سوخت غم مخور  
\*\* از تست آب رحمت بی منتهای ما

ور سفله برد ز تو دستی، مشو ملول \*\* با

---

شهر خدنگ پیرد همای ما

گسترده‌ایم بال ملائک به جای فرش \*\* کازار

بر تنت نکند کربلای ما

دلگیر گو مباد خلیل از فدای دوست \*\* کافی

است اکبر تو ذبیح منای ما

کو نوح؟ گو به دشت بلا آی باز بین \*\* کشتی

شکستگان محیط بلای ما

موسی ز کوه طور شنید ار جواب لن \*\* گو

باز شو به جلوه گه نینوای ما

گر زنده جان بُرد ز دار بلا مسیح \*\* گو دار

کربلا نگر و مبتلای ما

منسوخ کرد ذکر اوائل حدیث تو \*\* ای داده

تن ز عهد ازل بر قضای ما<sup>۱</sup>

(۱) سوره الکهف (۱۸) آیه ۹.

(۲) إرشاد مفید، طبع سنگی، ص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ و إعلام الوری، ص ۲۴۸.

(۳) آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب جنّة المأوی در ص ۳۷۰ و ۳۷۱ از طبع اوّل، در ضمن بحث از عنوان: "هل تکلم رأسُ الحسین علیه السّلام" گوید:

"رئیس المحدثین شیخ صدوق (ره) کلمات نیّره‌ای در این باب دارد که چهاراً در پاسخ سلطان رکن الدّوله (ره) بیان فرموده، و چون بستگی تمامی به موضوع ما دارد لهذا برای مزید بصیرت خواننده گرامی شایسته است در اینجا ذکر نماییم:

در ضمن ترجمه احوال شیخ صدوق (ره) نقل شده است که سلطان رکن الدّوله روزی بر تخت سلطنت نشست و شروع کرد در تعریف و تمجید

شیخ صدوق (ره)؛ چون پیش از این، بیانات شیخ و سخنان طلائی و درخشان وی را در تابش علم و منطق دیده بود. یکی از حضار بر سلطان اعتراض کرد که: اعتقاد شیخ آن است که سر سیدالشهداء علیه السلام روزی که بر سر نیزه آن را حمل می نمودند، سوره کهف را تلاوت می کرد. سلطان گفت: من از او این کلام را نشنیده‌ام ولیکن از او سؤال می نمایم. پس نامه‌ای به عنوان استفتاء برای او نوشت و از این مطلب پرسش نمود.

شیخ صدوق (ره) در جواب نوشت: این روایت حکایت شده است از آن کسی که خودش از سر مطهر آن حضرت شنید که آیاتی چند از سوره کهف را تلاوت می کند؛ إلا اینکه این مطلب از احدی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل نشده است. مع ذلك ما آن را انکار نمی نمایم بلکه راست و درست می دانیم؛ به علت آنکه وقتی ما جایز بدانیم در روز حشر دست‌ها و پاهای گنهکاران و ستمگران به زبان آید و تکلم نماید - هم چنان که قرآن بیان فرموده است: ﴿أَلْیَوْمَ نَخَبِّئُ عَلَىٰ أَفْوَهِهِمْ ۖ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ ۖ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (سوره یس (۳۶) آیه ۶۵) - همین طور جایز است سر حسین علیه السلام سخن بگوید و قرآن تلاوت کند؛ زیرا وی خلیفه الله و امام المسلمین است و از شباب اهل الجنة و آقا و سرور بهشتیان است، و نواده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پسر وصی اوست، و مادرش فاطمه زهراء سیده نساء عالمین است، صلوات الله علیهم أجمعین. بلکه انکار این مطلب بالمآل به انکار قدرت خدا و فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی گردد. و چقدر شگفت است از کسی که انکار صدور أمثال این امور را می نماید درباره کسی که ملائکه در مصیبت او گریستند، و در آن رزیه از آسمان خون چکید، و گروه جن با صداهای خود نوحه سرائی کردند. و کسی که منکر این اخبار و خوارق عادات شود با اینکه صحیح می باشند، می تواند منکر جمیع شرایع و معجزات صادره از پیامبر و ائمه علیهم السلام گردد. بلکه همه ضروریات دینیّه و دنیویّه را منکر شود؛ چرا که آنها نیز قویّه السند و صحیحه الطریق هستند که برای ما علم به صحّت مضامینشان حاصل شده است.

(۴) آتشکده، دیوان حجّة الإسلام شیخ محمد تقی نیر تبریزی، ص ۱۲۱.

(۵) آتشکده نیر، ص ۱۱۸ و ۱۱۹. - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.

مجلس روز دوازدهم: عظمت شخصیت  
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و  
سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا

عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

## نظری به دنیای قبل از ظهور پیامبر اکرم

نظری به دنیا قبل از پیدایش وجود مبارک

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم.

بیان وقایع ایران از ظهور مزدک و قباد و

انوشیروان و دست گرفتن زمام مؤبدان موبد و

آتشکده فارس و وقایع عربستان و غارت قبائل و

وقوع فحشاء و منکرات.

شرح مختصری از حضرت رسول اکرم صلی

الله علیه و آله در سنّ طفولیت و فوت پدرش عبدالله

---

<sup>۱</sup> - سوره التوبة (۹) آیه ۱۲۸. امام شناسی، ج ۷، ص ۴۷:

«به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است که مشکلات و سختی‌های وارده بر شما، تحملش برای او گران است، و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است، و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

و مادرش آمنه بنت وهب و سرپرستی عبدالمطلب و

عبادت

آن حضرت در کوه حراء و وحی جبرائیل در کوه

حراء:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ  
الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* أَقْرَأَ وَرَبُّكَ  
الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ  
يَعْلَمَ﴾<sup>۱</sup>؛

حضرت از کوه حراء پیش خدیجه آمدند و

مطلب را اظهار کردند و از شدت هول و اضطراب  
وحی عبا بر خود پیچیده خوابیدند جبرائیل نازل شد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \*  
قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكْبُرْ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ \* وَالرُّجْزَ  
فَأَهْجُرْ \* وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾<sup>۲</sup>.

---

۱ - سوره العلق (۹۶) آیات ۱ إلى ۵. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. \* بخوان به اسم پروردگارت آن که آفریده است. \* انسان را از علق (خون بسته شده و یا سلولی شبیه به کرم که نطفه باشد) آفریده است. \* بخوان! و پروردگار تو بزرگترین و بزرگواریترین و گرامیترین کریمان است. \* آن پروردگاری که با قلم تعلیم نمود، \* و به انسان تعلیم نمود آنچه را که ندانسته بود.»

۲ - سوره المدثر (۷۴) آیات ۱ إلى ۷. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. \* ای دثار و ردا به خود پیچیده! برخیز و پیام انداز و بیم از هلاکت و نیستی را به قوم خود ابلاغ نما، \* و پروردگارت را تکبیر گوی و به بزرگی یاد کن، \* و لباس (عمل) خویشتن را (از هر آلودگی و زشتی) پاک کن و مصون بدار، \* و از پلیدیها دوری نما! \* و (بعد از امتثال این اوامر) بر کسی منت مگذار، در حالی که عمل خود را بزرگ و بسیار بینی و نسبت به آن دچار عجب شوی، \* و در راه پروردگارت صبر پیشه کن!» (محقق)

و لذا پیغمبر اکرم مشغول تبلیغ و دعوت مردم

به توحید شد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ \*  
قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا \* نَّصَفَهُ ؕ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا \* أَوْ زِدْ  
عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا \* إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا  
\* إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا \* إِنَّ لَكَ فِي  
النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا \* وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ



وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا \* رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا \* وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ  
وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا<sup>۱</sup>.

داستان دعوت پیغمبر اکرم قوم و عشیره خود

را

داستان دعوت پیغمبر قوم و عشیره خود را:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ \* وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ  
لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ  
مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

در اینجا مناسب است قضیه دعوت کردن

<sup>۱</sup> - سوره المزمّل (۷۳) آیات ۱ إلى ۱۰. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. \* ای ردا به خود پیچیده! \* برخیز تمام شب را مگر مقدار اندکی از آن! \* نصف شب را برخیز یا مقداری از نصف کم کن، \* یا مقداری بر نصف اضافه کن، و قرآن را به طور ترتیل قرائت کن! \* ما به زودی بر تو گفتار گرانی را القاء خواهیم نمود (متوجه باش که این بار سنگین بر تو خواهد افتاد)! \* تحقیقاً آنچه در شب می‌رسد، برای تو گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است، \* و تحقیقاً از برای تو در روز مجال واسعی است که در این عالم کثرات شنا کنی (و آنچه را که در شب گرفته‌ای، در روز مصرف نمایی). \* و یکسره منقطع به سوی خدا باش، و از همه چیزها ببر و بدو بپیوند! \* خداوند پروردگار مشرق و مغرب است، هیچ معبودی نیست مگر او؛ بنابراین او را وکیل و کفیل و عهده‌دار خویش اختیار کن! \* شکیباً باش بر آنچه (درباره تو) می‌گویند، و از ایشان به طور پسندیده و نیکو دوری گزین!» (محقق)

<sup>۲</sup> - سوره الشعراء (۲۶) آیات ۲۱۴ إلى ۲۱۶. امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«ای پیغمبر! اقوام نزدیک‌تر خود را از عذاب خدا بترسان، \* و بال‌های رحمت خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می‌کنند پایین آور؛ \* پس اگر مخالفت کردند بگو من از کردار شما بیزارم!»

حضرت رسول عشیره خود را، و طبخ یک ران گوشت و یک صاع نان و یک چارک شیر [بیان شود]؛ که بعد از تبلیغ، ابولهب گفت: «محمد عجب سحر عظیمی نمود؛ زیرا که ما را با یک صاع نان و یک چارک شیر و یک ران گوشت سیر نمود، در حالی که ما چهل نفر هستیم و اینها غذای یکی از ماست.»<sup>۱</sup> و مجلس خاتمه یافت، جلسه دیگری تشکیل دادند،

حضرت رسول اکرم عشیره خود را برای توحید دعوت کردند و فرمودند: «هر که زودتر اسلام بیاورد او خلیفه و جانشین من خواهد بود.» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن زمان طفلی بودند، ایمان آوردند.<sup>۲</sup>

---

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲- امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«حضرت رسول الله اقوام و عشیره خود را دعوت نمودند و به آنها نبوت خود را اعلام نمودند؛ طبق حدیثی که وارد شده و در نزد مورّخین و محدثین از بزرگان اسلام به حدیث عشیره معروف است.

علامه امینی گوید: "این حدیث را بسیاری از ائمه و حفاظ حدیث از فریقین روایت کرده‌اند و در صحاح و مسانید خود درج نموده‌اند، و افراد دیگری از بزرگان حفاظ و ائمه حدیث از افرادی که به قول و کلام آنها در اسلام اعتناء بسیاری است، آن حدیث را ملاحظه نموده و بدون هیچ گونه ایراد یا توقّفی

در صحّت سند آن تلقّی به قبول کرده‌اند. و نیز بزرگان از مورّخین امت اسلام و غیر اسلام آن حدیث را صحیح و قبول دانسته و در صحیفه تاریخ جزء مسلّمات ذکر نموده‌اند. و شعراء اسلام، و غیر اسلام، منظوماً آن حدیث را در سلک شعر در آورده، و در شعر ناشی صغیر متوفّی ۳۶۵ قمریّه خواهی یافت.<sup>۱</sup>

ما عین آن حدیث را اولاً از تاریخ طبری نقل می‌کنیم، و سپس در اطراف آن به بحث می‌پردازیم.

طبری از ابن حمید، از سلمه از ابن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عبّاس، از علی بن ابی طالب روایت می‌کند که فرمود: چون آیه انذار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ آلَ أَقْ رِبِّينَ﴾، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خواندند و گفتند:

”یا علی! خدای من مرا امر نمود که نزدیک‌ترین عشیره و اقوام خود را انذار کن؛ این امر بر من گران آمد، چون می‌دانستم که به مجرد آنکه به این امر لب بگشایم، از آنها امور ناگواری سر خواهد زد. بنابراین سکوت اختیار کردم تا آنکه جبرائیل آمد گفت: ای محمّد! اگر مأموریت خود را انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب می‌کند. بنابراین یک صاع (که تقریباً یک من غذاست) برای ما طبخ کن و در آن ران گوسفندی قرار ده و یک قدح نیز از شیر فراهم نما، و سپس تمام فرزندان عبدالمطلب را در نزد من حاضر کن تا با آنها سخن گویم و آنچه بدان مأموریت دارم به آنها ابلاغ کنم.“

علی گوید: آنچه را که رسول خدا به من امر نمود انجام دادم، و بنی عبدالمطلب را به خانه پیغمبر دعوت نمودم. و در آن هنگام آنان چهل نفر بودند یا یکی بیشتر و یا یکی کمتر؛ در میان آنان عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عبّاس و ابولهب بودند. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چون همه آنها در نزد آن حضرت گرد آمدند، حضرت غذایی را که پخته بودم طلب کردند؛ من آن را آوردم. چون در مقابل آن حضرت گذاردم، رسول الله صلی الله علیه و آله پاره‌ای از گوشت را با دست خود برداشته و با دندان‌های خود پاره‌پاره نمودند، و آن قطعات را دورادور آن ظرف بزرگ چیدند؛ سپس فرمودند به آن جماعت: ”شروع کنید بسم الله!“

آنها همه خوردند و سیر شدند به طوری که دیگر حاجت به طعام نداشتند؛ و سوگند به خداوندی که جان علی در دست اوست آن غذایی که من در مجلس آوردم خوراک یک نفر از آنها بود! سپس حضرت فرمودند: ”این جماعت را سیراب کن!“

من آن قَدَح شیر را آوردم و همه خوردند و سیراب شدند؛ و سوگند به خدا که آن قَدَح مقدار نوشیدنی یک تن از آنان بود!

در این حال چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اراده سخن کردند، ابولهب در کلام پیشی گرفت و گفت: این صاحب شما از دیر زمانی پیش، شما را سحر می نمود!

رسول الله با آنها به هیچ سخن لب نگشود.

فردای آن روز فرمود: ”ای علی! این مرد در کلام من پیشی گرفت به سخنی از خود که شنیدی، و بنابراین این قوم قبل از آنکه من سخن گویم متفرق شدند؛ مانند همان غذایی را که دیروز آماده نمودی امروز نیز تهیه بنما، و این قوم را در نزد من گرد آور.“

علی گوید: من چنان طعامی تهیه نمودم، و سپس آنها را در نزد آن حضرت حاضر ساختم. آن حضرت به من فرمودند: ”غذا بیاور!“ من آوردم و مانند دیروز غذا را به آنها تقسیم نمود؛ همه خوردند و نیازی دیگر نداشتند. سپس فرمود: آنها را سیراب کن! من قَدَح شیر را آوردم، همه آشامیدند به طوری که سیراب شدند. سپس رسول خدا زبان به سخن بگشود، و فرمود:

”ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند من یاد ندارم جوانی از عرب را که برای قوم خود هدیه ای آورده باشد بهتر از آنچه من برای شما آورده ام؛ من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام، و خداوند تعالی مرا امر نموده است که شما را به پرستش او بخوانم. کدام یک از شما در این امر به معاونت و یاری من بر می خیزد تا آنکه برادر و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟!“

علی می گوید: تمام آن جمعیت از پاسخ حضرت خودداری کردند، و من که در آن وقت از همه کوچکتر بودم و بی سرمایه تر و ژولیده تر و ساده تر، گفتم: من، ای پیغمبر خدا! یار و معین تو خواهم بود. ۲.

حضرت دست خود را بر گردن من گذارد، و

فرمود: ”إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؛

فاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا!“

فرمود: ”این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست؛ پس کلام او را بشنوید و امر او را فرمان برید.“

پیغمبر اکرم سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه، مردم را دعوت فرمودند. و چهار سال تمام، مسلمین در شعب اَبی طالب محصور بودند و با نهایت فقر زیست می نمودند.

فرازهایی از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

---

علی می گوید: تمام قوم برخاستند، و می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: این مرد تو را امر کرده است که کلام فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی. ۳.

(۱) الغدير، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۲) سيّد اسماعيل حميري در ديوان خود ص ۷۳ گوید:

أبو حسن غلامٌ من قریش \*\*\* أبرُّهم و اکرمهم

نصابا

دعاهم أحمدٌ لما أتته \*\*\* من الله النبوة فاستجابا

فادبه و علمه و أملي \*\*\* عليه الوحي يكتبه

کتابا

فأحصي كُلمًا أملي عليه \*\*\* و بيّنه له بابًا

فبابًا

تجريح این اشعار از اعيان الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۱۶ است، و نیز حمیری از ص ۲۰۳ به بعد سیزده بیت مفصلاً راجع به حدیث عشیره آورده است. (۳) تاریخ طبری ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳. - پایان متن منقول از امام شناسی.

پیغمبر دارای خلقی عجیب بودند. پیغمبر  
متواصل الأحزان، دائم الفکر، طویل السکوت بودند،  
با مردم به مهربانی و شفقت رفتار می نمودند، بر همه  
کس سلام می کردند، در وفای به عهد پابرجا بودند،  
نعمت خدای را اگرچه اندک بود عظیم می شمردند، در  
امور دنیا هیچ گاه عصبانی نمی شدند، حضرت بر روی  
حصیر و خاک می نشستند، مانند عبد مؤدّب  
می نشستند، جلسه حضرت به شکل دایره بود، هر وقت  
وارد مجلسی می شدند هر جا که خالی بود می نشستند،  
غلیظ القلب نبودند، دارای ابّت و جلالی عظیم بودند،  
با دست خود جامه و کفش خود را پینه می زدند، و  
روی حمار عاری سوار می شدند، و روزی به عایشه  
فرمودند این پرده را از نزد من دور کن زیرا هنگام نظر  
کردن یاد دنیا و زخارف دنیا می کنم.

در تبلیغ مؤمنین و هدایت کفار سعی وافری

داشتند: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ

مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾،

شب‌ها بیدار و به عبادت و تهجد مشغول بودند، در

جنگ‌ها خود مانند یک نفر از افراد مسئولیت کارها

را به عهده می‌گرفتند، خندق می‌کنند و در صف

دشمن از همه نزدیک‌تر به دشمن واقع می‌شدند.

**داستان یهودی و ریختن شکنجه گوسفند بر سر**

**پیامبر اکرم**

حاجت مردم را برمی‌آوردند، به عوض

صدمات و لطماتی که به حضرت می‌زدند حضرت

مهربانی می‌کردند. (داستان یهودی و شکنجه گوسفند

ریختن و اسلام آوردن او<sup>۱</sup>)

---

<sup>۱</sup> - نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۶:

«جرجی زیدان شرحی از رنج‌های پیغمبر را بیان می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

”پس از مرگ ابوطالب و خدیجه، کار بر پیغمبر دشوار شد، و قوم قریش از هر سو بر وی تاختند؛ به خصوص ابولهب و حکم بن [ابی]عاص و عقبه بن ابی معیط همسایگان پیغامبر، زیاده‌تر از سائرین او را آزار می‌دادند. و غالباً هنگام نماز، شکنجه بر سر و روی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالی می‌کردند، و خوراکش را آلوده می‌ساختند.“

امام شناسی، ج ۴، ص ۱۴۴:

«و اهل حدیث گفته‌اند که نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن

ابداً تکبر نمی‌کردند و مانند یک نفر مرد

مسلمان متواضع و فروتن بودند به طوری که ابداً  
شخص ناشناس پیغمبر را از میان مردم نمی‌شناخت.

## درخواست قصاص نمودن پیامبر اکرم از مردم

### مدینه

در سال آخر روی منبر آمدند و فرمودند: هر

کس از من طلبی دارد طلب کند، یا اگر حق قصاص  
دارد جبران نماید (داستان آن مرد و شلاق زدن به  
سینه حضرت).<sup>۱</sup>

---

عاص، رحم (بچه‌دان)\* شتر را برداشتند و وقتی که حضرت رسول در  
اطراف کعبه نماز می‌خواندند در حال سجده روی سر حضرت گذاردند.  
حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نکرد و در سجده گریه کرد و بر آنها  
نفرین نمود. حضرت فاطمه علیها السلام گریه‌کنان آمد و آن بچه‌دان را از  
سر پدر باز گرفت و به کنار انداخت و پهلوی پدر نشست و همین‌طور گریه  
می‌کرد تا رسول خدا سر از سجده برداشت و سه مرتبه عرض کرد: «اللَّهُمَّ  
علیک بقریش؛ خدایا خودت شرّ قریش را دفع کن!» سپس با صدای بلند  
سه بار عرض کرد: «إِنِّي مَظْلُومٌ فَانْتَصِرْ؛ خدایا من ستم دیده‌ام تو مرا یاری  
کن!» و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش  
ابوطالب بوده است.\*\*

\* «عهدوا إلی سلا جمل و وضعوه علی رأس رسول الله»: سَلَى، بچه‌دان و  
رحم است که بچه در آن زندگی می‌کند و اگر پاره شود بچه و مادر هر دو  
می‌میرند؛ به خلاف مشیمه که پوست نازکی است در داخل بچه‌دان که روی  
بچه است و با بچه هنگام وضع حمل خارج می‌شود.

\*\* شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۲. - پایان متن منقول از امام شناسی.

۱ - بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۵۰۷؛ امالی، صدوق ص ۶۳۴.



«... ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا بِلَالُ،

هَلُمَّ عَلَيَّ بِالنَّاسِ!"

فاجتمع الناسُ فخرج رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و

آله و سلمٌ مُتَعَصِّبًا بِعِمَامَتِهِ مُتَوَكِّئًا عَلَى قَوْسِهِ حَتَّى

صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: "مَعَاشِرَ

أَصْحَابِي! أَيُّ نَبِيٍّ كُنْتُ لَكُمْ؟ أَمْ لَمْ أَجَاهِدْ بَيْنَ

أَظْهَرِكُمْ؟! أَمْ تَكْسِرُ رَبَاعِيَّتِي؟! أَمْ لَمْ يُعَفِّرْ جَبِينِي؟! أَمْ

لَمْ تَسِيلِ الدَّمَاءُ عَلَى حُرٍّ وَجْهِي حَتَّى كَفَفْتُ [لِثْقَتُ]

لِحِيَّتِي؟! أَمْ أَكَابَدِ الشَّدَّةَ وَ الْجَهْدَ مَعَ جُهَّالِ قَوْمِي؟! أَمْ

أَمْ أَرَبَطَ حَجَرَ الْمَجَاعَةِ عَلَى بَطْنِي!?"

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ! لَقَدْ كُنْتَ لِلَّهِ صَابِرًا، وَ عَنِ مُنْكَرِ بَلَاءِ اللهِ نَاهِيًّا؛ فَجَزَاكَ

اللهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ!

قَالَ: "وَ أَنْتُمْ فَجَزَاكُمْ اللهُ!" ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ رَبِّي

عَزَّ وَجَلَّ حَكَمَ وَ أَقْسَمَ أَنْ لَا يَجُوزَهُ ظُلْمٌ ظَالِمٍ؛

فَنَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، أَيُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ كَانَتْ لَهُ قَبْلَ مُحَمَّدٍ

مَظْلَمَةٌ إِلَّا قَامَ فَلِيَقْتَصَّ مِنْهُ، فَالْقِصَاصُ فِي دَارِ الدُّنْيَا

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقِصَاصِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ عَلَى رُءُوسِ

الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ!"

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْقَوْمِ يُقَالُ لَهُ: سَوَادَةُ بْنُ قَيْسٍ، فَقَالَ لَهُ: فِدَاكَ أَبِي وَ

أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَمَّا أَقْبَلْتَ مِنَ الطَّائِفِ اسْتَقْبَلْتُكَ وَأَنْتَ عَلَيَّ نَاقَتِكَ  
الْعَضْبَاءِ وَبِيَدِكَ الْقَضِيبُ الْمَمْشُوقُ؛ فَرَفَعْتَ الْقَضِيبَ وَأَنْتَ تُرِيدُ الرَّاحِلَةَ  
فَأَصَابَ بَطْنِي وَلَا أَدْرِي عَمَدًا أَوْ خَطَأً!

فَقَالَ: "مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَكُونَ تَعَمَّدْتُ!" ثُمَّ قَالَ: "يَا

بِلَالُ، قُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَأْتِنِي بِالْقَضِيبِ الْمَمْشُوقِ!"

فَخَرَجَ بِلَالٌ وَهُوَ يُنَادِي فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَنْ ذَا الَّذِي يُعْطَى  
الْقِصَاصَ مِنْ نَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟! فَهَذَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
يُعْطَى الْقِصَاصَ مِنْ نَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] وَطَرَقَ بِلَالٌ الْبَابَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَهُوَ  
يَقُولُ: يَا فَاطِمَةُ! قَوْمِي فَوَالِدُكَ يُرِيدُ الْقَضِيبَ الْمَمْشُوقَ!

فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَهِيَ تَقُولُ: "يَا بِلَالُ

وَمَا يَصْنَعُ وَالِدِي بِالْقَضِيبِ وَ لَيْسَ هَذَا يَوْمَ  
الْقَضِيبِ!"

فَقَالَ بِلَالٌ: أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ وَالِدِكَ قَدْ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَهُوَ يُودِّعُ أَهْلَ الدِّينِ وَ  
الدُّنْيَا؟!

فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَقَالَتْ: "وَاعْمَاهُ لِعَمِّكَ يَا أَبْتَاهُ! مَنْ لِلْفُقَرَاءِ وَ  
الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَحَبِيبَ الْقُلُوبِ!" ثُمَّ نَاولَتْ بِلَالًا  
الْقَضِيبَ، فَخَرَجَ حَتَّى نَاولَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: "أَيْنَ الشَّيْخُ؟"

فَقَالَ الشَّيْخُ: هَا أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي!

فَقَالَ: "تَعَالَ فَاقْتَصِّ مِنِّي حَتَّى تَرْضَى!"

فَقَالَ الشَّيْخُ: فَكَشِفَ لِي عَنْ بَطْنِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

فَكَشَفَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَطْنِهِ، فَقَالَ الشَّيْخُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَضَعَ فَمِي عَلَى بَطْنِكَ؟!

فَأْذِنَ لَهُ، فَقَالَ: أَعُوذُ بِمَوْضِعِ الْقِصَاصِ مِنْ بَطْنِ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ يَوْمَ النَّارِ!

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا

سَوَادَةَ بِنَ قَيْسٍ، أَتَعْفُو أَمْ تَقْتَصُّ؟"

فَقَالَ: بَلْ أَعْفُو يَا رَسُولَ اللَّهِ!

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "اللَّهُمَّ اعْفُ عَن سَوَادَةَ بِنِ قَيْسٍ كَمَا عَفَا عَن

نَبِيِّكَ ... ."

ترجمه:

«... سپس رسول خدا فرمود: "ای بلال، مردم را به نزد من بطلب تا در

مسجد جمع شوند!"

چون مردم جمع شدند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی که

عمامه بر سر بسته و بر کمان خود تکیه زده بود از منزل بیرون آمد، تا آنکه

وارد مسجد شد و بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد و سپس

فرمود: "ای جماعت اصحاب من! چگونه پیغمبری برای شما بودم؟ آیا من

شخصاً در میان شما جهاد نکردم؟! آیا دندان‌های رباعی\* من نشکست؟! آیا

پیشانی من بر خاک نیامد؟! آیا خون بر صورت من روان نشد تا آنکه محاسن

مرا فراگرفت؟! آیا با جهال قوم خود، متحمل شدت و مشقت نشدم؟! آیا

سنگ مجاعه بر شکم خویش نبستم؟!" [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اصحاب گفتند: بلی یا رسول الله! به تحقیق که

تو برای خدا صابر و متحمل و شکیبای بودی و از وقوع در فتنه‌های منکر و

منهیّه خداوند نهی می فرمودی؛ پس خدا تو را از جانب ما بهترین جزا عنایت

کند!

فرمود: "خداوند به شما هم جزای خیر دهد!"

آنگاه فرمود: "پروردگار من - عزوجل - حکم کرده و سوگند یاد فرموده که

از ظلم هیچ ظالمی نگذرد؛ پس شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کس از

شما مظلومه‌ای بر عهده محمد دارد، البته برخیزد و از او قصاص کند که قصاص در دار دنیا نزد من محبوب‌تر است از قصاص در آخرت در برابر گروه ملائکه و انبیاء!“

مردی از آخر مردم که او را سواده بن قیس می‌گفتند برخاست و عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود ای رسول خدا! در هنگامی که از طائف بازمی‌گشتی من به استقبال تو آمدم، در حالی که سوار ناقه عضباء بودی و قضیب ممشوق (چوب‌دستی باریک و بلند) خود را در دست داشتی؛ چون آن را بلند کردی که بر راحله خود بزنی بر شکم من خورد و من نمی‌دانم که از روی عمد و غرض بود یا از روی خطاء!

فرمود: ”معاذ الله، به خدا پناه می‌برم که به عمد کرده باشم!“ سپس فرمود:

”ای بلال، برخیز و به منزل فاطمه برو و همان قضیب ممشوق را بیاور!“ چون بلال از مسجد بیرون آمد، در کوچه‌های مدینه فریاد می‌زد: ای جماعت مردم! کیست که پیش از فرارسیدن روز قیامت نفس خود را در معرض قصاص قرار دهد؟! پس این محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که پیش از روز قیامت خویشتن را در معرض قصاص درآورده است! بلال درب خانه فاطمه سلام الله علیها را کوبید و گفت: ای فاطمه! برخیز که پدرت قضیب ممشوق خود را می‌خواهد!

در این حال فاطمه علیها السلام بدو روی آورد در حالی که می‌گفت: ”ای بلال، پدرم با قضیب می‌خواهد چه کند؛ امروز روز (کار داشتن با) قضیب نیست؟!“

بلال گفت: مگر نمی‌دانی که پدرت بر منبر برآمده و اهل دین و دنیا را وداع می‌کند؟!“

چون فاطمه علیها السلام سخن وداع شنید، فریاد برآورد و گفت: ”ای غم و اندوه کجایید بیایید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده! دیگر چه کسی برای فقراء و مساکین و ابن‌سبیل (پناه و سرپرست) باشد، ای حبیب خدا و ای محبوب دل‌ها!“ پس فاطمه علیها السلام قضیب را به بلال داد و بلال از منزل بیرون آمد تا آن را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند.

رسول خدا فرمود: ”این شیخ (پیرمرد) کجاست؟“

شیخ گفت: این منم یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت گردد!

فرمود: ”بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی.“

شیخ گفت: شکم خود را برای من برهنه کن، یا رسول الله!

چون رسول خدا شکم گشود، شیخ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا! آیا به من اذن می‌دهی دو لب خود را بر شکم مبارک تو گذارم؟ رسول خدا به او اذن دادند؛ پس عرضه داشت: پناه می‌برم به موضع قصاص از شکم رسول خدا، از آتش روز آتش.

# کسالت رسول خدا و نماز خواندن ابی بکر

## کسالت حضرت و نماز خواندن ابی بکر،<sup>۱</sup> و

رسول خدا فرمود: «ای سواده بن قیس! آیا عفو می کنی یا قصاص می نمایی؟»

عرض کرد: بلکه عفو کردم یا رسول الله!

رسول خدا فرمود: «بار خداوندا، از سواده بن قیس بگذر چنانچه از پیغمبرت درگذشت!» (محقق)

\* امام شناسی، ج ۱، ص ۵۴، تعلیقه ۱: «چهار دندان از جلوی دهان را ثنایا گویند (دو از بالا و دو از زیر) و چهار دندان متصل به را رُبَاعِيَّاتِ گویند (دو از بالا و دو از زیر).»

<sup>۱</sup> - ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۰۹؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۲۴:

«... بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صَلَّى الله عليه و آله در تاب مرض بود؛ بلال ندا کرد: «الصَّلَاةَ يَرْحَمُكُمُ اللهُ.» رسول خدا از ندای بلال متوجه موقع نماز شد و گفت: «بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند؛ من الآن به توجه نفس خویش مشغولم.» عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: «اُكْفَفْنِ فَإِنَّكُنَّ صَوِيحِبَاتُ يُوسُفَ؛ دست از این شخصیت طلبی بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه گر زمان یوسف می باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!»

پیامبر خدا صَلَّى الله عليه و آله از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با أسامه از مدینه خارج گردند و خبری از تخلف آنها نداشت؛ اما چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وی تخلف نموده اند.

پیامبر صَلَّى الله عليه و آله در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را خواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علی بن ابی طالب

نشستند و فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ

اللَّهِ وَ عِترتی» - الخ.<sup>۱</sup>

مانع شدن عمر از آوردن کاغذ و دوات برای

رسول الله

قضیه طلبیدن دوات و نامه، و کلمات عمر در

حال مرض.<sup>۲</sup>

---

علیه السّلام و فضل بن عبّاس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدّت مرض و ضعف پای‌های مبارکش بر زمین کشیده می‌شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود.»

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی أَهْلِ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؛ مَنْ دَر مِیَان شَمَا دُو چِیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند، و این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف از حیث سند و دلالت و ابحاث کلامی آن رجوع شود به: امام شناسی، ج ۱۳. (محقق)

<sup>۲</sup> - امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۹:

«رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عِترتی وَ نصب عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَهْتِمَامٌ بَسِيْرًا دَاشْت؛ حَتَّى دَر مَرَضٍ مَوْتِ تَوْصِيَه وَ سَفَارَشِ مِي فرمود و مردم را به پیروی از آن حضرت دعوت می‌فرمود، تا سرحدّی که در همان ساعات آخر

حیات کاغذ و قلمی خواستند تا بنویسند درباره امامت آن حضرت آنچه باید بنویسند.

ولی افسوس، و هزار افسوس، که عمر مانع شد و نگذاشت مقصود رسول خدا تحقق یابد، و گفت: مرض بر او غلبه کرده، هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است. رسول خدا با یک دنیا اندوه و غم چشم از جهان بستند. ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند، قال:

اشتکی النبی صلی الله علیه و آله یوم الخمیس؛  
فَجَعَلَ (یعنی ابن عباس) یبکی و یقول: [ادامه در  
صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یوم الخمیس و ما یوم الخمیس! اشتد بالنبی صلی الله علیه و آله وجعه فقال: "إئتونی بدواة و صحیفة أکتب لکم کتابا لا تضلّوا بعده أبدا!" قال: فقال بعض من کان عنده: إن نبي الله ليهجُر! قال: فقیل له: ألا نأتیک بما طلبت؟ قال: أ و بعد ماذا؟ قال: فلم يدع به. ۱

ابن عباس می گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرض متألم و ناراحت بودند؛ ابن عباس گریه می کرد و می گفت:

روز پنجشنبه و نمی‌دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود! درد و مرض پیغمبر شدت کرد و فرمود: "یک دوات و صفحه‌ای بیاورید تا برای شما مطلبی را بنویسم که پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!"

ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس گفت: پیغمبر خدا هذیان می‌گوید! ابن عباس گوید: و پس از آن به رسول خدا گفته شد: آیا بیاوریم آنچه را می‌خواستی؟ فرمود: "آیا بعد از این حادثه واقع شده؟" و رسول خدا دیگر طلب ننمود.

و با سند دیگر از سعید بن جعفر روایت می‌کند که ابن عباس گفت:

يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمَ الْخَمِيسِ! قَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَقَالَ: "إِتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا!" فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ النَّبِيِّ التَّنَازُعُ، فَقَالُوا: "مَا شَأْنُهُ؟! أ هَجَرَ؟! اسْتَفْهَمُوهُ!" فَذَهَبُوا يُعِيدُونَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: "دَعُونِي! فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ." - الحديث. ٢

ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه، و نمی‌دانید روز پنجشنبه، چه روزی بود! کسالت رسول خدا



صلی الله علیه و آله شدت کرد و فرمود: ”دوات و صفحه‌ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!“ و درحالی‌که در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست، نزاع کردند و گفتند: ”حالش چگونه است؟! آیا هذیان می‌گوید؟! از او سؤال کنید!“ رفتند بار دیگر از رسول خدا پرسند که چه می‌خواهد، فرمود: ”واگذارید مرا! آنچه من الآن در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می‌خوانید.“

و با سند دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که:

لَمَّا كَانَ فِي مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي تُوَفِّيَ فِيهِ، دَعَا بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا لِأُمَّتِهِ كِتَابًا لَا يُضِلُّونَ وَلَا يُضَلُّونَ. قَالَ: فَكَانَ فِي الْبَيْتِ لَغَطٌ وَكَلَامٌ وَتَكَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: فَرَفَضَهُ النَّبِيُّ.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود صفحه‌ای خواستند تا در آن نامه‌ای برای امت خود بنویسند که بر اثر آن، امت گمراه نکنند و گمراه نشوند. جابر گوید: در اطاق رسول خدا در اثر این درخواست

پیغمبر سخنانی رفت و صدا بلند شد و عمر بن خطاب تکلم نمود، و پیغمبر او را طرد فرمود. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و با سند دیگر از عمر بن خطاب روایت می‌کند: قال: کنا عند النبی و بیننا و بین النساء حجابٌ. فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "اغسلوني بسبع قِرابٍ، و أتوني بصَحيفَةٍ و دَوَاةٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا!" فقال النُّسوةُ: ائْتُوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِحَاجَتِهِ. قال عمرُ: فَقلتُ: أُسْكُتُنَ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرِضَ عَصْرَتُنَّ أَعْيُنُكُنَّ و إِذَا صَحَّ أَخَذْتُنَّ بِعُنُقِهِ! فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ."<sup>۳</sup>

عمر بن خطاب گوید: ما در محضر پیغمبر خدا بودیم و بین ما و جماعت زنان پرده و حجابی بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: "مرا با هفت مشک آب غسل دهید، و یک صفحه و دوات بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!" زنان گفتند: آنچه را که رسول خدا

طلب کرده است برایش بیاورید. عمر می گوید: من گفتم: ای زنان ساکت باشید! چون شما همبستران او هستید، چون مریض گردد چشمان خود را به اشک می فشیرید و چون صحت یابد بگردن او دست می آویزید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "این زنان بهتر از شما هستند."

و با سند دیگر از ابن عباس روایت می کند:

قال: لَمَّا حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَفَاةَ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ!" فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ؛ حَسَبْنَا كِتَابَ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغَطُ وَالْاِخْتِلَافُ وَغَمَّوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: "قَوْمُوا عَنِّي!" فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَ

## لَغَطِهِمْ ۴.

ابن عبّاس گوید: چون وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیک شد و در اطاق آن حضرت جماعتی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، رسول خدا فرمود: ”بیاورید (یا نزدیک من بیایید) تا من برای شما چیزی بنویسم که پس از آن ابداً گمراه نگردید!“ عمر گفت: درد بیماری بر رسول خدا غلبه کرده و او را بی خویشتن نموده (و بدون تأمل و تفکر و اختیار سخن می گوید) کتاب خدا برای ما بس است. در بین اهل خانه اختلاف افتاد و نزاع و مخاصمه درگرفت؛ بعضی از اهل خانه گفتند: برای رسول خدا حاضر سازید آنچه را که می خواهد تا برای شما بنویسد، و بعضی دگر طرفداری از عمر کرده و همان سخن او را گفتند. چون اختلاف شدید شد و صداها بلند شد و رسول الله را به غمّ و اندوه فرو بردند، فرمود: ”از نزد من برخیزید، و بروید!“ عبیدالله بن عبدالله بن عبّاس گوید: پدرم عبدالله بن [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عبّاس پیوسته

می گفت: مصیبت، مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول خدا و نوشته‌اش فاصله انداختند و نگذارند که آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد، و به علت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آن حضرت، مانع از این مهم شدند.

(۱) طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۲، چاپ بیروت ۱۳۷۶ هـ. ق.

(۲ و ۳) همان مصدر، ص ۲۴۴.

(۴) همان مصدر. - پایان متن منقول از امام شناسی.

امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۰۶:

«میرخواند که خود سنّی مذهب است در کتاب روضة الصفا آورده است که:

امّ سَلَمَة گوید که: رسول الله در حین مرض

عِصابه‌ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و

نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید. بعد از آن

فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف

مسجد مفتوح بود مسدود گردانند الا در خانه علی،

و فرمود که: "مرا از صحبت او گریز نیست و او را از

صحبت من."

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا

آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از

---

خانه به مسجد از آن شکاف بینم. حضرت تجویز  
این معنی فرمود.

یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح  
أبواب چه بود و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!  
پیغمبر فرمود که: "نه گشادن به فرمان من بود و نه  
بستن."

تا آنکه گوید:

علماء سیر روایت کرده‌اند که: در زمانی که  
مرض رسول الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره  
همایون او مجتمع بودند، فرمود که: "دوات و  
صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که  
بعد از من هرگز گمراه نشوید!" ایشان اختلاف  
کردند؛ بعضی گفتند که: آنچه فرموده بدان عمل باید  
کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن  
سخنانی است که در شدت مرض گویند، یا از سر  
جدّ می‌گویند؟! عمر گفت: درد و ألم بر رسول الله  
مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده  
است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند، و  
زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه

فرمود حاضر باید کرد. و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدال تجاوز نمود.

پس حضرت مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که: ”برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری!“ و مع ذلک گفت: ”سه وصیّت می کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید؛ دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صلّات بدهید چنانچه من به آن جماعت می دادم.“

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و می گوید: نمی دانم که وصیّت سیّم را [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عناکب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی

---

از أصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیت‌نامه  
نویسد.\*

تا آنکه گوید:

أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گوید که: پیغمبر  
در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ  
گشت سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ  
وَأَلْفَتْ حُحٌ﴾ نازل شد. گفتم: یا رسول الله! این  
وصیت به وصیت وداع کنندگان می‌نماید!

فرمود: ”آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ  
آمده.“ آنگاه تکیه کرده، لحظه‌ای چشم بر هم نهاد و  
چون بیدار شد گفت: ”ای جبرئیل! مرا دریاب و به  
وعده‌ای که نموده‌ای وفا نمای!“ بعد از آن مرا پیش  
خود طلبید و سر مبارک بر کنار من نهاد و رنگ  
رخسار همایونش متغیّر گشت، و جبین مبینش غرق  
عرق شد.

\* تمام مطالب می‌خواند را در اینجا که در روضة الصفا است، خواندمیر در  
حبيب السیر، ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید:

عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای  
اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول صلی  
الله علیه و آله می‌خواست که در باب ولایت



# حالات حضرت زهرا سلام الله عليها در

## مصیبت فقدان رسول خدا

فاطمه عليها السلام سر خود را به دیوار نهاده،

گریه می کرد و این شعر را می خواند:

حضرت فرمودند: فاطمه جانم این شعر را

مگو، بگو:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ

أمیر المؤمنین علی کرم الله وجهه وصیّت نامه ای قلمی

گرداند، و این دو بیت که در کشف الغمّة ثبت شده

مشعر به این معنی است. شعر:

أوصى النَّبِيُّ فُقال قائلهم \*\*\* قد ضلَّ يهجر سيّد البشر

و أرى أبابكرٍ أصاب و لم \*\*\* يهجر و قد أوصى إلى عمر»

- پایان متن منقول از امام شناسی.

جهت اطلاع بیشتر از مصادری که متعرض داستان اعتراض خلیفه ثانی به

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شده اند، به کتب ذیل مراجعه شود:

الشیعة فی الإسلام، ص ۱۷۲ به نقل از البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۲۷؛ شرح

نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص

۲۱۷؛ تاریخ الرسل و الملوك، ج ۲، ص ۴۳۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص

۲۴۴؛ المهذب، ج ۱، ص ۱۲؛ عمدة القاری، ج ۱۷، ص ۶۳؛ صحیح مسلم،

ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۸ و ج ۷، ص ۹؛ مسند احمد،

ج ۱، ص ۳۲۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۲؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۳۸؛ السنن

الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۳؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۲؛ المراجعات، ص

۳۵۳؛ أضواء علی السنة المحمّدية، ص ۵۲. (محقق)

الرُّسُلُ أَفَايِنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١﴾

پیغمبر حسنین علیهما السلام را بسیار دوست می‌داشتند. در نماز در آغوش می‌گرفتند، به شانه سوار می‌کردند، از منبر به زیر می‌آمدند و آنها را بغل می‌کردند.

## بوسیدن رسول خدا زیر گلوی حسین را

زیر گلوی حسین را می‌بوسیدند و اشک از چشمانشان جاری می‌گشت می‌گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ می‌فرمود: این امّت، نور دیده مرا می‌کشند.<sup>۲</sup>

۱- امام شناسی، ج ۱۳، ص ۹۹:

«شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب مجمع البیان: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود إعلام الوری گوید:

علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بی‌هوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده، در سیمایش نگاه می‌کرد و ناله می‌نمود و می‌گریست و می‌گفت:

و أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ \*\*\* نِهَا لِيَتَامَى  
عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

”او سپید روئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می‌شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه‌گان و ضعیفان.“

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹:  
«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‌اند و در گذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب

واژگون شود، ابدأً به هیچ وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند به زودی پاداش سپاس‌گزاران را می‌دهد.»

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَنْ سَلَامِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّنَعَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَذَبَهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمْسِكْهُ!» ثُمَّ يَقَعُ عَلَيْهِ فَيُقَبِّلُهُ وَيَبْكِي.

يَقُولُ: يَا أَبَهَ لِمَ تَبْكِي؟

فَيَقُولُ: «يَا بُنَيَّ! أَقْبَلُ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ.»

قَالَ: يَا أَبَهَ! وَاقْتُلْ؟

قَالَ: إِي وَاللَّهِ وَابُوكَ وَأُخُوكَ وَأَنْتَ!

قَالَ: يَا أَبَهَ! فَمَصَارِعُنَا شَتَّى؟

قَالَ: نَعَمْ يَا بُنَيَّ!

قَالَ: فَمَنْ يَزُورُنَا مِنْ أُمَّتِكَ؟

قَالَ: «لَا يَزُورُنِي وَ يَزُورُ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ وَ أَنْتَ إِلَّا

الْصِدِّيقُونَ مِنْ أُمَّتِي.»

ترجمه:

«حدیث کرد مرا حسن بن عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حسن

به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها برای

ملاقات حسنین می آمدند.

**روضه دیدار پیامبر اکرم در شب یازدهم محرم**

روضه دیدار پیغمبر در شب یازدهم محرم.

---

بن محبوب، از علی بن شجرة، از سلام جعفی، از عبدالله بن محمد صنعانی، از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه السلام که فرمود:  
هرگاه حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل می شد، حضرت او را به خود می چسباند، و سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «او را نگاه دار!» آنگاه خود را به روی او انداخته و او را می بوسید و می گریست.

حسین علیه السلام عرض کرد: ای پدر جان! چرا گریه می کنی؟  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای نور دیده، پسرک من! جای شمشیرهایی را که بر بدن تو وارد می شود می بوسم.

حسین علیه السلام عرضه داشت: ای پدر جان! من کشته خواهم شد؟  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری سوگند به خدا! پدرت و برادرت و تو، جملگی کشته خواهید شد.

عرض کرد: ای پدر جان! قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد؟  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: آری ای نور دیده، پسرک من!

عرض کرد: پس چه کسانی از امت تو ما را زیارت می کنند؟  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد کرد مگر صدیقان از امت من. «(محقق)

مجلس روز سیزدهم: معجزه بودن اخلاق  
و رفتار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه  
و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ

لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>.

در قاموس لغت برای رفتار و اخلاق حضرت

رسول اکرم جز معجزه نام دیگری وضع نشده

است

در روز گذشته معروض شد که برای

[شناخت] شخصیت حضرت رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم، لازم است نظری به دنیای آن روز

نمود تا به دست آید چگونه مردم برای به دست

آوردن خواهش‌های نفسانی راضی به نابود کردن قوم

و قبیله‌ها بودند. آن وقت نظری باید به طرز رفتار

---

<sup>۱</sup> - سوره التوبة (۹) آیه ۳۳؛ سوره الصف (۶۱) آیه ۹. امام شناسی، ج ۸، ص

«خداوند آن کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا بر

تمام ادیان غلبه کند اگرچه مشرکان ناپسند دارند.»

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمود تا کاملاً به دست آید که چنین روشی و چنین اخلاقی معلول محیط نبوده و جز معجزه نام دیگری در قاموس لغت برای او وضع نشده است. برای صدق سخنان ما بد نیست داستان ابرهه یادآوری شود.

## داستان ابرهه و بیدادگری‌های سلاطین کسری

داستان ابرهه و آتش زدن اعراب کلیسایی را که ابرهه به دستور قیصر روم در صنعا بنا نموده بود، و مکالمه حضرت عبدالمطلب راجع به برگشتن شتران و آمدن ابابیل؛<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۶۵؛ حیاة القلوب، ج ۳، فصل چهارم در بیان قصه اصحاب فیل، ص ۵۷: «بدان که از جمله معجزات متواتره نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در زمان عبدالمطلب ظاهر شد، قصه اصحاب فیل بود؛ چنان که به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که:

چون ابرهه بن الصباح (پادشاه حبشه) قصد کرد خانه کعبه را خراب کند و به حوالی مکه معظمه رسیدند، بر اموال اهل مکه غارت آوردند و از آن جمله شتران عبدالمطلب را به غارت بردند؛ پس عبدالمطلب به نزد شاه رفت و رخصت طلبیده داخل شد. ابرهه بر تختی نشسته بود در قبه دیبائی که برای او نصب کرده بودند و سلام کرد بر او. ابرهه ردّ سلام کرد و چون نظرش بر عبدالمطلب افتاد، از حسن و بها و نور و ضیا و مهابت و وقار او حیران مانده سؤال کرد: آیا در پدران تو نیز این نور و جمال که در تو مشاهده می‌نمایم بوده است؟



---

عبدالْمَطَّلَب فرمود: ”بلی ای ملک، همه پدران  
من صاحب نور و حسن و ضیا و عَفَّت و حیا  
بوده‌اند.“

ابرهه گفت: شما فائق گردیده‌اید بر همه خلق به  
سبب فخر و شرف، و سزاوار است تو را که سیّد و  
بزرگ قوم خود باشی.

پس آن حضرت را بر روی تخت خود نشانید، و  
او را فیل سفیدی بود بسیار بزرگ که دو نیش آن را  
به انواع جواهر مرصّع کرده بود که ابرهه به آن فیل  
بر سلاطین دیگر مباحثات می‌کرد؛ امر کرد آن فیل را  
حاضر کنند. پس آن فیل را به انواع زینت‌ها و حلیّ  
آراسته حاضر کردند؛ چون برابر عبدالْمَطَّلَب رسید،  
آن حضرت را سجده کرد و هرگز پادشاه خود را  
سجده نکرده بود و به قدرت الهی و اعجاز نور  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم به زبان  
عربی فصیح بر عبدالْمَطَّلَب سلام کرد و گفت:

”سلام بر تو باد ای نور بهترین خلائق، و ای  
صاحب خانه کعبه و زمزم، و ای جدّ بهترین

پیغمبران، و سلام باد بر نوری که در پشت تو است.  
ای عبدالمطلب، با توست عزت و شرف، هرگز ذلیل  
و مغلوب نمی‌گردد!

چون ابرهه این عجائب احوال را مشاهده نمود،  
بترسید و گمان کرد جادو است؛ امر کرد فیل را  
برگردانیدند و با عبدالمطلب گفت: به چه کار  
آمده‌ای؟ به درستی که من شنیده‌ام آوازه [ادامه در  
صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سخاوت و شرف و  
فضل تو را، و دیدم از مهابت و جمال و عظمت تو  
آنچه بر من لازم گردانیده که هر حاجت از من طلب  
نمائی روا کنم؛ آنچه خواهی بطلب! و او را گمان آن  
بود که سؤال خواهد کرد که از قصد خراب کردن  
کعبه برگردد.

پس عبدالمطلب فرمود: "اصحاب تو بر شتران  
من غارت آوردند، امر کن که آنها را به من پس

---

دهند.“

ابرهه به خشم آمده گفت: از چشم من افتادی؛  
من آمده‌ام خراب کنم خانه شرف و مکرمت تو و قوم  
تو را که به آن خانه بر عالم فخر می‌کنید و از همه  
برتر گردیده‌اید و آن خانه‌ای است که مردم از اطراف  
عالم به حجّ او می‌آیند، در آن باب سخن نمی‌گویی  
و شتران خود را از من طلب می‌کنی!؟

عبدالمطلب فرمود: ”من نیستم صاحب آن خانه  
که تو قصد خراب کردن آن را داری؛ من صاحب  
شترانم که اصحاب تو گرفته‌اند. من در مال خود با  
تو سخن گفتم و آن خانه صاحبی دارد از همه کس  
قادرتر و منیع‌تر است، و او اولیٰ است به حمایت و  
حراست خانه خود از دیگران.“

ابرهه حکم کرد شتران آن حضرت را ردّ کردند  
و به مکه مراجعت کرد.

ابرهه با فیل بزرگ و لشکر بسیار متوجه حرم  
شد؛ چون به نزد حرم رسید فیل داخل نشد و  
خوابید. چون او را می‌گذاشتند برمی‌گشت و چون

---

او را جبر می کردند به دخول حرم می خوابید.

عبدالْمَطَّلِب امر کرد غلامان خود را که ”پسر مرا بطلبید!“ چون عبّاس را آوردند فرمود: ”این را نمی خواهم، پسر مرا بطلبید!“ هر یک را می آوردند می گفت: ”این را نمی خواهم پسر مرا بطلبید!“ تا آنکه عبدالله، والد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم حاضر شد، فرمود: ”ای فرزند، برو بر بالای ابوقبیس ۱ و نظر کن به ناحیه دریا و هر چه بینی که از آن جانب می آید مرا خبر ده!“

چون عبدالله بر کوه ابوقبیس بالا رفت، دید که مرغان از ابابیل مانند سیل و شب تار رو به آن طرف آورده بر ابوقبیس نشستند؛ از آنجا بلند شده هفت شوط بر گرد کعبه طواف کرده و هفت مرتبه میان صفا و مروه سعی کردند. پس عبدالله به سوی عبدالْمَطَّلِب شتافت و آنچه دیده بود معروض داشت.

عبدالْمَطَّلِب فرمود: ای فرزند، بین که بعد از این چه می کنند، مرا خبر ده!“ پس عبدالله خبر داد که آن مرغان به جانب لشکر حبشه روان شدند.

عبدالمطلب اهل مکه را فرمود: ”بروید به سوی لشکرگاه ایشان و غنیمت‌های خود را بردارید!“ چون اهل مکه به لشکرگاه ایشان رسیدند، دیدند که مانند چوب‌های پوسیده افتاده‌اند، و هر یک از آن مرغان سه سنگ در منقار و چنگال‌های خود دارند و به هر سنگی یکی از آن گروه را می‌کشند. و چون همه را هلاک کردند برگشتند و پیش از آن کسی مانند آن مرغان ندیده بود و بعد از آن نیز ندیدند. و چون همه هلاک شدند عبدالمطلب به نزد خانه کعبه آمد و چنگ زد [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در پرده‌های کعبه و شعری چند خواند که مضمون آنها حمد خدا بود بر آن نعمت عظمی، و برگشت و شعری چند خواند مشتمل بر ملامت قریش بر ترک خانه کعبه و اظهار تنهایی خود در برابر آن داهیه و نگریختن از آن و توکل نمودن بر جناب اقدس الهی.<sup>۲</sup>

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که:

---

چون لشکر پادشاه حبشه که برای خرابی کعبه آمده بودند شتران عبدالمطلب را به غارت برده بودند، عبدالمطلب به نزد او آمد و رخصت طلبید؛ ابرهه پرسید: برای چه کار آمده است؟

گفتند: برای شتران او که برده‌اند آمده است که ردّ نمایند به او.

پادشاه گفت: این مرد، بزرگ جماعتی است؛ من آمده‌ام که محلّ عبادت آنها را خراب کنم، او در آن باب شفاعت نمی‌کند و در باب شتران خود شفاعت می‌کند؟! اگر سؤال می‌کرد که دست از خراب کردن خانه بردارم، برمی‌داشتم.

پس امر کرد شتران را ردّ کردند. (عبدالمطلب همان جواب گفت که گذشت.)

پس عبدالمطلب هنگام مراجعت به فیل بزرگ آنها رسید که او را محمود می‌گفتند فرمود: ”ای محمود!“

فیل سر خود را به جواب حرکت داد.

فرمود: ”می‌دانی که چرا تو را آورده‌اند؟“

فیل سر را به جانب بالا حرکت داد که: نه.

---

فرمود: ”تو را آورده‌اند که خانه پروردگار خود را

خراب کنی، آیا خواهی کرد؟“

فیل با سر اشاره کرد: نه.

پس عبدالمطلب به خانه آمد. چون صبح روز

دیگر شد، عزم دخول حرم کردند؛ فیل امتناع نمود

از دخول حرم.

عبدالمطلب بعضی از موالی خود را گفت: ”بر

کوه بالا رو و نظر کن و آنچه بینی مرا خبر ده!“ چون

بالا رفت گفت: سیاهی از طرف دریا می‌بینم و

نزدیک است که برسند. چون نزدیک شدند گفت:

مرغان بسیارند و هر یک در منقار خود سنگ‌ریزه

دارند؛ به قدر سنگ‌ریزه‌ها که به انگشتان به یکدیگر

می‌اندازند یا کوچک‌تر.

عبدالمطلب گفت: ”به حقّ خدای عبدالمطلب

که قصد این جماعت دارند!“ چون بالای سر آنها

رسیدند سنگ‌ها را انداختند و هر سنگی بر سر یکی

از آن گروه آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت.

و هیچ‌یک از آنها بیرون نرفت مگر یک نفر که برای

قوم خود خبر برد، و چون ایشان را خبر می داد دید یکی از آن مرغان بالای سر اوست، گفت: چنین مرغان بودند؛ پس سنگی بر سر او انداخته او را نیز هلاک کرد.<sup>۳</sup>

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: ”چون حضرت عبدالمطلب به مجلس [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ابرهه داخل شد، تخت ابرهه برای تعظیم او منحنی شد و میل کرد.“<sup>۴</sup>

در حدیث صحیح دیگر فرمود: ”آن مرغان مانند پرستک بودند.“ و به روایت دیگر: ”سرشان مثل سرهای درندگان بود و منقارشان مانند منقار مرغان.“<sup>۵</sup> و در عدد فیل‌ها خلاف است: بعضی گفته‌اند یک فیل بزرگ بود که آن را محمود می‌گفتند؛ بعضی گفته‌اند هشت فیل بودند؛ بعضی گفته‌اند دوازده فیل بودند.

و در سبب این اراده خلاف است:

بعضی گفته‌اند که:

در برابر کعبه معظّمه در یمن معبدی ساخته بود و مردم را تکلیف می‌کرد که به سوی آن خانه حج کنند و بر دور آن طواف نمایند؛ پس شخصی از قریش، شب در آن خانه مانده در و دیوار آن را به فضله خود ملوّث نموده گریخت، و به این سبب آن ملعون در خشم شد و سوگند یاد کرد کعبه را خراب کند.<sup>۶</sup>

صاحب کتاب انوار روایت کرده است که:



---

جمعی از اهل مکه برای تجارت به حبشه رفتند و داخل کنیسه‌ای از کنائس نصاری شدند و آتشی افروختند برای طعام خود و خاموش نکرده بار کردند؛ بادی وزید و آنچه در معبد ایشان بود سوخت. چون داخل کنیسه خود شدند پرسیدند: کی این کار را کرده است؟ گفتند: جمعی از تجار مکه در اینجا آتش افروخته‌اند، به آن سبب کنیسه سوخته است.

چون خبر به پادشاه رسید در غضب شد و وزیر خود ابرهه بن الصباح را فرستاد با چهارصد فیل و صد هزار مرد جنگی و گفت: کعبه ایشان را خراب کن و سنگ‌های او را در دریای جدّه بینداز و مردان آنها را بکش و اموال آنها را غارت کن و احدی از ایشان را مگذار.

پس ابرهه با تهیه تمام به جانب مکه روان شد و اسود بن مقصود را چرخچی<sup>۶</sup> لشکر خود کرده با بیست هزار کس پیش فرستاد و گفت: برو و مردان و زنان ایشان را بگیر و احدی از آنها را مکش تا من

---

بیایم که می‌خواهم آنها را به عذابی بکنم که احدی از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشند.

چون این خبر به مکه رسید، اهل مکه اولاد و اموال خود را جمع کرده عزم گریختن نمودند. عبدالمطلب ایشان را نصیحت کرد که: این ننگ است بر شما که از کعبه دور شوید.

گفتند: ما را تاب مقاومت ایشان نیست؛ اگر بر ما دست یابند همه را می‌کشند.

عبدالمطلب فرمود: ”خدای خانه نمی‌گذارد ایشان بر خانه ظفر یابند، و اگر شما نیز پناه به خانه برید به شما نیز دست نخواهند یافت.“

ایشان نصیحت آن حضرت را قبول نکرده متفرق شدند: بعضی به کوه‌ها و دره‌ها گریختند و بعضی به دریا نشستند.

عبدالمطلب فرمود: ”من از خدا شرم می‌کنم که از خانه و حرم او بگریزم، و من از جای خود [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حرکت نمی‌کنم تا

حق تعالی میان ما و ایشان حکم کند.“

پس اسود ماند تا ابرهه با آن فیل‌های عظیم و لشکر گران به او ملحق شدند، و رو به مکه آوردند و جمیع چهار پایان اهل مکه را به غارت بردند و از عبدالمطلب هشتاد ناقه سرخ‌مو بردند.

چون خبر به عبدالمطلب رسید فرمود: ”الحمد لله! مال خدا بود، و برای ضیافت اهل خانه او و حاجیان خانه او نگاهداشته بودم؛ اگر به من برگرداند او را شکر خواهم کرد و اگر برنگرداند باز شکر خواهم کرد.“

پس عبدالمطلب جامه‌های خود را پوشید و ردای لُؤیّ بن غالب را بر دوش افکند و کمر بند ابراهیم خلیل علیه السّلام را بر کمر بست و کمان اسماعیل ذبیح علیه السّلام را بر دوش افکند و بر اسب خود سوار شده به سوی لشکر ابرهه روان شد. خویشان او سر راه بر او گرفتند و گفتند: نمی‌گذاریم تو را

---

بروی به نزد ظالمی که حرمت خانه خدا و حرم او را نمی‌داند.

فرمود: ”ای قوم! من از قدرت و لطف خدا می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید؛ دست از من بردارید إن شاء الله به زودی به سوی شما برمی‌گردم.“

پس روانه شد؛ چون نظر آن قوم بر او افتاد از حسن و ضیاء او متعجب و از مهابت او بر خود بلرزیدند و به نزد او آمده التماس کردند که: برگرد و نزد این جبّار مرو که سوگند خورده است احدی از شما را زنده نگذارد و ما را رحم می‌آید بر تو با این حسن و جمال و کمال به تیغ او کشته شوی.

عبدالْمَطَّلِب گفت: ”شما مرا به مجلس او برید و نصیحت را ترک کنید.“

چون خبر عبدالْمَطَّلِب را به ابرهه رسانیدند و شجاعت و جرأت او را ذکر کردند، امر کرد که ملازمانش شمشیرها کشیدند و فیل بزرگ را به مجلس طلبید و تاج خود را بر سر نهاد و امر به احضار عبدالْمَطَّلِب نمود. و آن فیل را ”مذموم“ می‌گفتند، و بر سرش دو شاخ از آهن تعبیه کرده

---

بودند که اگر بر کوهی می‌زد خراب می‌کرد و بر خرطومش دو شمشیر بسته بودند و جنگ تعلیمش داده بودند و امر کرد چون عبدالمطلب به مجلس در آید آن فیل را بر او حمله دهند.

چون عبدالمطلب به مجلس داخل شد، جمیع حضار را از او دهشتی عظیم بهم رسید؛ چون فیل را به او حمله دادند به نزد آن حضرت آمد و سر بر زمین نهاده ذلیل و منقاد شد. ابرهه از مشاهده این احوال متحیر ماند و از دهشت بر خود لرزید و به غایت تعظیم و تکریم آن حضرت را در کنار خود نشانید و عرض کرد: چه نام داری که از تو خوشروتر و نیکوتر ندیده‌ام و هر حاجت بطلبی روا کنم و اگر گویی برگردم برمی‌گردم؟

عبدالمطلب فرمود: ”مرا با اینها کاری نیست؛ اصحاب تو شتری چند از من برده‌اند و آنها را برای حاجیان بیت الله مهیا کرده بودم، بگو به من باز دهند.“

ابرهه حکم کرد آنها را به او پس دادند و گفت:

دیگر حاجتی داری؟ [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفت: "نه."

ابرهه گفت: چرا در باب بلد خود سؤال نمی کنی که من سوگند یاد کرده‌ام که کعبه شما را خراب کنم و مردان شما را بکشم؟! و لیکن قدر تو را بزرگ یافتم و اگر در این باب شفاعت نمائی شفاعت تو را قبول می کنم.

عبدالمطلب فرمود: "مرا با آن کاری نیست، چون آن خانه صاحبی دارد که محتاج به شفاعت من نیست؛ اگر خواهد دفع ضرر از خانه خود می تواند کرد."

ابرهه گفت: اینک از عقب تو می آیم با فیل و لشکر، کعبه و نواحی آن را خراب می کنم و ساکنان آن را به قتل می رسانم.

عبدالمطلب فرمود: "اگر توانی بکن!" و به سوی مکه برگشت. و چون بر فیل بزرگ گذشت، فیل او را سجده کرد.

---

پس وزراء و مصاحبان ابرهه او را ملامت کردند

که: چرا او را گذاشتی برود؟

گفت: مرا ملامت مکنید که چون او را دیدم

هیبتی عظیم از او در دل من پیدا شد! مگر ندیدید

فیل او را سجده کرد؟! اکنون بگویید در این امر که

اراده کرده‌ایم چه مصلحت می‌دانید؟

گفتند: آنچه پادشاه فرموده البته باید به عمل

آوریم. پس بالشکر روی به سوی مکه آوردند.

و چون عبدالمطلب به مکه برگشت، قوم خود را

گفت بر ابوقبیس بالا روید، و خود به کعبه درآویخت

و به نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم توسل

جسته به درگاه حق تعالی تضرع و زاری نمود که:

”الها! خانه خانه توست و ما همه عیال و ساکنان حرم

توییم و هر کس حمایت خانه و اهل خانه خود

می‌نماید!“

و مانند این سخنان می‌گفت و تضرع می‌نمود،

ناگاه صدای هاتفی را شنید که گفت: ”دعای تو

مستجاب شد و به مطلب خود رسیدی به برکت

---

نوری که در جبین توست.

پس رو به قوم خود آورد و گفت: «بشارت باد که نور جبین خود را دیدم که بلند شد و از برکت آن شما نجات خواهید یافت.»

در این سخن بودند که دیدند غبار لشکر مخالف بلند شد، و چون غبار فرونشست فیل‌ها دیدند که سراپای آنها را آهن پوشانیده بودند و مانند کوه در جلو لشکر خود بازداشته بودند. چون به حدّ حرم رسیدند فیل‌ها ایستادند و هرچند فیل‌بانان آنها را زجر کردند قدم در حرم نهادند، و چون روی آنها را از حرم برمی‌گردانیدند می‌دویدند.

اسود گفت: جادو کرده‌اند فیل‌های شما را، و خبر به سوی ابرهه فرستاد که چنین واقعه‌ای رو داده. ابرهه چون این خبر بشنید ترس او زیاده شد و به نزد اسود فرستاد که: مکرّر کار خود را تجربه کردیم و از تجربه خود گذشتن طریق عقل نیست. رسولی به سوی این قوم بفرست و از ایشان طلب صلح بکن، و خبر فیل را مخفی دار که باعث جرأت ایشان نشود، و بگو به [ادامه در صفحه بعد]



۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عدد آنچه از مردان ما تلف شده است از قوم خود به ما بدهند، و آنچه از کنیسه ما فاسد کرده‌اند تاوان بدهند تا ما برگردیم.

چون رسول ابرهه به نزد اسود آمد و رسالت او را گفت - و آن رسول مردی بود به شجاعت معروف و حناطه نام داشت و بسیار به شجاعت خود مغرور بود و با لشکرها به تنهائی مقاومت می‌کرد و خلقتی مهیب داشت - اسود به او گفت: تو رسول من باش به سوی این گروه، شاید به سبب تو میان ما و ایشان صلح شود.

حناطه گفت: می‌روم و اگر قبول صلح نکنند سرهای ایشان را به نزد تو می‌آورم.

چون حناطه به مکه آمد و نظرش به عبدالمطلب افتاد، دهشتی عظیم بر او غالب شد و بر خود بلرزید و ساکت ماند؛ عبدالمطلب فرمود: ”به چه کار آمده‌ای؟“

عرض کرد: ای مولای من! بر ابرهه فضل شما

---

ظاهر گردید و حرم را به شما بخشید و از شما طلب می نماید که دیه آنها که کشته شده اند بدهید یا مردانی چند به عدد آنها از قوم خود بدهید و قیمت آنچه در کنیسه تلف شده است تسلیم نمایید تا لشکر را برگرداند.

عبدالمطلب فرمود: ”ما هرگز بی گناه را به عوض مجرم مؤاخذه نمی کنیم. عادت ما امانت و عدالت است و دست خود را پیوسته از ستم بازداشته ایم و خلاف فرموده خدا نمی کنیم. و اما آنچه در باب کعبه گفتمی، من گفتم که آن صاحبی دارد که قادر است دفع ضرر از آن بکند، و الله که هیچ پروا نمی کنم از او و از خیل و حشم او.“

حناطه چون این سخنان بشنید در خشم شد و قصد هلاک آن حضرت نمود. عبدالمطلب گریبان او را گرفته بلند کرد و بر زمین زد و فرمود: ”اگر نه تو ایلچی<sup>۸</sup> بودی الحال تو را هلاک می کردم.“

پس حناطه به سوی اسود برگشت و گفت: به این گروه سخن گفتن فایده ندارد و مکه خالی است، می باید بر ایشان تاخت.

---

چون به نزدیک حرم رسیدند گروهی چند از  
مرغان دیدند که چون ابر بر بالای سر آنها صف  
کشیدند و شبیه پرستک بودند و هر یک سه سنگ  
یکی در منقار و دو تا در چنگال برداشته بودند و  
سنگ‌ها از عدس کوچک‌تر و از نخود بزرگ‌تر نبود.  
چون لشکر را نظر بر آن مرغان افتاد بترسیدند و  
گفتند: چیست این مرغان که هرگز مثل آنها  
ندیده‌ایم؟

اسود گفت: بر شما باکی نیست؛ مرغی چندند که  
روزی برای جوجه‌های خود می‌برند. پس کمان  
خود را طلبید و تیری به جانب آنها افکند؛ پس آن  
مرغان به فریاد آمدند. منادی ندا کرد از آسمان: ”ای  
مرغان اطاعت کننده، اطاعت پروردگار خود کنید به  
آنچه مأمور شده‌اید! به درستی که غضب خداوند  
جبار بر این کفار شدید شده است.“

پس مرغان سنگ‌ها را انداختند؛ سنگ اوّل بر سر  
حناطه آمد و خود او را شکافت و در مغز سرش  
پنهان شد و از دبرش بیرون رفت و به زمین فرو شد

---

و او بر خاک افتاد. پس آن لشکر از جانب چپ و راست متفرّق شدند و مرغان از پس آنها می‌رفتند و سنگ بر سرشان می‌ریختند تا همه هلاک شدند و اسود نیز هلاک شد و ابرهه گریخت؛ ناگاه در اثنای راه دست راستش افتاد، پس دست چپش افتاد، پس پاهایش افتاد، و چون به منزل خود رسید و قصّه را نقل کرد سرش افتاد.

شخصی از حضرت موت برادر خود را تکلیف حضور در آن عسکر نمود و آن برادر ابا نمود و گفت: من هرگز به جنگ خانه خدا نیایم، و آن برادر که رفت چون این واقعه را دید گریخت و به برادر خود ملحق شد و قصه را به او نقل کرد؛ چون سر به جانب بالا کرد یکی از آن مرغان را بر بالای سر خود دید، پس آن مرغ سنگی انداخته و او را هلاک کرد.

عبدالمطلب در عرض این احوال مشغول تضرّع و ابتهال بود و به نور مقدّس محمدی صلی الله علیه و آله و سلّم توسّل می‌جست و عرض می‌کرد: ”پروردگارا! به برکت نوری که به ما بخشیده‌ای ما را از این اندوه و شدّت فرجی کرامت فرما و بر دشمنان

## و بیدادگری‌های سلاطین کسری غیر

انوشیروان،<sup>۱</sup> مثلاً داستان شاپور

---

خود نصرت ده.“

چون فیل‌ها را گریخته و دشمنان را مرده دیدند،

به شکر الهی قیام و غنائم دشمن را متصرف شدند. ۹.

(۱) أبوقبیس: کوهی است مشرف بر مکه.

(۲) أمالی شیخ مفید، ص ۳۱۲؛ أمالی شیخ طوسی، ص ۸۰.

(۳) کافی، ج ۱، ص ۴۴۷.

(۴) أمالی شیخ طوسی، ص ۶۸۲.

(۵) مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴۱ إلى ۵۴۲.

(۶) رجوع شود به: سیره ابن‌هشام، ج ۱، ص ۴۵؛ سیره ابن‌کثیر، ج ۱، ص

۳۰؛ تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۵۲۵.

(۷) فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۸۷۳: ”چرخچیان: صنف توپچی که پیشرو سپاه

بودند.“

(۸) همان مصدر، ج ۱، ص ۳۲۶: ”ایلچی: سفیر؛ فرستاده مخصوص.“

(۹) بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۶۵ إلى ۷۴. – پایان متن منقول از حیاة القلوب.

<sup>۱</sup> – امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۹: «آنچه را که به رسول خدا نسبت می‌دهند

از اینکه فرموده است: ”وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ“ حدیثی است

ساختگی و مجعول، و در هیچ‌یک از مجامع شیعه و سنی دیده نشده است.

انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از او تعریف نمی‌کند. اینکه ایشان

[سناتور علامه وحیدی] گفته‌اند: ”سخنی است مأثور و خبری است مشهور

که رسول خدا مکرر در مکرر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود

به جهت انوشیروان اشاره می‌فرماید“ دروغ محض است. شهرت این خبر

از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک

بار هم در میان جمع صحابه نفرموده‌اند، تا چه رسد به مکرر در مکرر.“

## ذوالاكتاف راجع به شكافتن كتف های اعراب .<sup>۱</sup>

۱- روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۹:

«... و أن سابور عَلم بهلاك لليونوس، فأرسل إلى قواد جنود الروم، يقول: "إنَّ اللهَ قد أمکننا منكم و أدالنا علیکم بظلمکم إيانا و تخطیکم إلى بلادنا. و إنا نرجو أن تَهْلِكوا بها جوعًا مِن غیر أن نُهییَ لقتالکم سیفًا و نُشرعَ له رُحماً؛ فسَرِّحوا إلینا رئیسًا إن کتتم رأستموه علیکم."»

فعزم یوسانوس علی إتیان سابور، فلم یتابعه علی رأیه أحدٌ من قواد جنده؛ فاستبدَّ برأیه و جاء إلى سابور فی ثمانین رجلاً من أشرافِ مَنْ کان فی عسکره و جنده، و علیه تاجه. فبلَّغ سابورَ مجیئه إلیه فتلقاه و تساجدا، فعانقه سابور شکرًا لما کان منه فی أمره و طَعِمَ عنده یومئذ و نَعِمَ.

و أن سابور أرسل إلى قواد جند الروم و ذوی الریاسة منهم یعلمهم: "أنهم لو ملَّکوا غیر یوسانوس لجرى هلاکهم فی بلاد فارس، و أن تملیکهم إیاه ینجیهم من سَطوته." و قَوَّی أمرَ یوسانوس بجُهدِه.

ثم قال: "إنَّ الرومَ قد شَنَّوا الغارة علی بلادنا، و قتلوا بَشْرًا کثیرًا، و قطعوا ما کان بأرض السواد من نخل و شجر، و خرَّبوا عمارتها؛ فإمَّا أن یدفعوا إلینا قيمة ما أفسدوا و خرَّبوا و إمَّا ان یُعَوِّضونا من ذلك نصیبین و حیّزها عوضًا منه، و كانت من بلاد فارس فغَلَبت علیها الروم."»

فأجاب یوسانوس و أشرافُ جنده سابورَ إلى ما سأل من العوض، و دفعوا إلیه نصیبین. فبلغ ذلك أهلها فجلَّوا منها إلى مدن فی مملکة الروم، مخافةً علی أنفسهم من ملک المَلِک المخالف ملَّتْهم. فبلغ ذلك سابور فنقل إثنی عشر ألف أهلِ بیتٍ من أهلِ إصطخر و أصبهان و کورِ آخرٍ من بلاده و حیّزه إلى نصیبین و أسکنهم إیّاه. و انصرف یوسانوس و من معه من الجنود إلى الروم، و ملکها زمناً یسیرًا ثم هلك.

و أن سابور ضَرى بقتل العرب و نزع أکتاف رؤسائهم إلى أن هلك، و کان ذلك سبب تسمیتهم إیّاه: "ذا الأکتاف".»

و ذکر بعض أهل الأخبار أن سابور بعد أن أثخن فی العرب و أجلاهم عن

النواحي التي كانوا صاروا إليها مما قرب من نواحي فارس و البحرين و اليمامة  
ثم هبط إلى الشام و سار إلى حدّ الروم، أعلم أصحابه أنّه على دخول الروم  
حتى يبحث عن أسرارهم و يعرف أخبار مدّتهم و عدد جنودهم.»

ترجمه: «... و شاپور از مرگ للیانوس مطلع گشت و شخصی را نزد سران  
لشکریان روم فرستاد و گفت: ”تحقیقاً که خداوند شما را مغلوب ما کرد و  
ما را بر شما مسلط گردانید؛ به جهت ظلمی که [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بر ما روا داشتید و اینکه به بلاد ما تجاوز نمودید.  
و ما امید داریم بدون اینکه برای قتال شما شمشیری را آماده کنیم و نیزه‌ای  
را نشانه بگیریم، در اینجا از گرسنگی تلف شوید؛ پس اگر کسی را به  
ریاست بر خود گماشته‌اید وی را به سوی ما بفرستید.“

یوسانوس تصمیم گرفت نزد شاپور رود، اما هیچ‌کس از سران لشکرش با  
رأی و تصمیم او موافقت نکردند؛ پس او به رأی خود عمل کرد و با هشتاد  
مرد از اشراف لشکر و سپاه خود در حالی که تاجی بر سر داشت به سوی  
شاپور آمد. و شاپور از آمدن وی مطلع گشت و به ملاقات او رفت و یکدیگر  
را احترام کردند، و شاپور به عنوان تشکر از کاری که یوسانوس کرده بود او  
را در آغوش گرفت و با وی غذا خورد و از او پذیرایی نمود.

پس از آن شاپور شخصی را نزد سران سپاه روم و رؤسای آنها فرستاد و به  
آنها اعلام کرد که: ”اگر کسی را جز یوسانوس به پادشاهی انتخاب کنند قطعاً  
در بلاد فارس هلاک خواهند شد، و تنها اگر او را به پادشاهی انتخاب کنند  
آنها را از سطوت و قهر و غضب وی می‌رهانند.“ و از جهد و کوشش شاپور،  
امر یوسانوس قوت گرفت.

سپس شاپور گفت: ”رومیان از هر سو به بلاد ما حمله کرده‌اند، و انسان‌های  
بسیاری را به قتل رسانده‌اند، و هر نخل و درختی که در سرزمین سواد بود  
بریده‌اند، و آبادانی آنجا را به ویرانی مبدل ساخته‌اند؛ بنابراین یا باید بهای  
این تباهی و ویرانی را بدهید و یا به عوض آن نصیبین و نواحي آن را که از  
بلاد فارس بوده و رومیان بر آن غلبه کردند، به ما بدهید.“

یوسانوس و اشراف لشکر او به آنچه که شاپور در عوض خواسته بود،  
جواب مساعد داده و نصیبین را به او دادند. پس این خبر به مردم آنجا رسید  
و از آنجا به جهت خوف از حکومت پادشاهی که با آیین و سنت آنها  
مخالفت داشت، به سوی شهرهایی در مملکت روم کوچ نمودند. پس شاپور  
از این مسأله اطلاع یافت و دوازده هزار خانوار از مردم اصطخر و اصفهان و

## نامه پیامبر اکرم به خسرو پرویز

پیغمبر اسلام و ائمه، سلطنت و بزرگواری  
ظاهری نداشته و در این مطلب هم تمام ملل عالم  
متفقند؛ بلکه یک عالم حقیقت و واقع بوده است.  
برای سنجش این معنی و طرز تولید کلام پیغمبر  
- چون دارای واقع بوده و از روی عقیده کار می کرده  
است - کافی است فقط در اطراف نامه‌ای که به  
خسرو پرویز نگاشته بحث کنیم تا از دعوت کردن  
حضرت و پاسخ خسرو، ارزش سلطنت معنوی و  
مادی کاملاً روشن گردد و مقصود پیغمبر اکرم صلی  
الله علیه و آله و سلم نیز واضح شود.

---

شهرها و نواحی دیگر از آن را به نصیبین برد و در آنجا اسکان داد. یوسانوس  
به همراه لشکریانی که با او بودند به سوی روم رفت و مدت کمی در آنجا  
پادشاهی کرد و سپس هلاک گشت.

و شاپور به قتل عرب عادت کرده و آن قدر کتف‌های رؤسای عرب را درآورد  
تا هلاک شد، و به همین جهت او را ذوالاکتاف (اکتاف جمع کتف به معنی  
شانه) نام نهادند.

بعضی از اهل خبر گفته‌اند که: شاپور بعد از آنکه بر عرب سخت گرفت و  
بسیاری از آنها را کشت و آنها را از مناطقی که در نزدیکی نواحی فارس و  
بحرین و یمامه قرار داشت و بدانجا آمده بودند بیرون راند، در شام فرود  
آمد و به حدود روم رفت و به یاران خود اعلام کرد که قصد دارد به زودی  
به روم بیاید تا از اسرار آنها جستجو کند و اخبار شهرها و شمار لشکریانشان  
را بداند.» (محقق)



پیغمبر خسرو پرویز را دعوت به اسلام فرمود  
و نامه نوشتند و آن را به عبدالله بن حذافه سهمی داده  
که به او برساند؛ و مضمون نامه چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ

إِلَى كَسْرَى عَظِيمِ فَارِسَ. ﴿السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَّبَعَ

الْهُدَى﴾<sup>۱</sup> وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. وَ أَدْعُوكَ

بِدَاعِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً

لَأُنذِرَ ﴿مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَيَّ الْكُفْرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

أَسْلِمَ تَسْلَمَ؛ فَإِن أَبَيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ.<sup>۳</sup>»

---

۱ - سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۴۷.

۲ - سوره یس (۳۶) آیه ۷۰.

۳ - بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۸۹؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۱۶. ترجمه:  
«به نام الله که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می باشد. از  
محمد، فرستاده خدا به کسری، بزرگ فارس.

تمام مراتب سلام و سلامت پروردگار بر آن کسی که از راه هدایت پیروی  
کند و به الله و فرستاده او ایمان آورد؛ و بر هر آن که گواهی دهد که معبودی  
جز الله نیست، اوست یگانه که شریکی ندارد؛ و بر هر آن که گواهی دهد  
محمد بنده او و فرستاده اوست. من تو را می خوانم به دعوت خداوند  
عزوجل؛ چرا که من فرستاده خدا به سوی کافه مردم هستم، تا هر کس را  
که زنده است بیم دهم، و گفتار و حجّت درباره کافران محقق و ثابت گردد.  
اسلام آور تا در امان باشی؛ پس اگر ابا و امتناع ورزیدی هرآینه اثم و گناه  
مجوسیان بر تو خواهد بود.» (محقق)

## حکایت فرستادگان حاکم یمن نزد رسول الله

شرح داستان فرستادن باذان (حاکم یمن) دو

تن را به نام بابویه و خرخره به نزد حضرت برای

دستگیری حضرت به امر خسرو پرویز، و نگاه داشتن

حضرت آن دو تن را شش ماه<sup>۱</sup> در نزد خود، و چون

آنها رخصت مراجعت خواستند پیغمبر فرمود:

«دیروز شیرویه شکم خسرو را درید»، آنها به نزد

باذان مراجعت کردند و این خبر را به باذان دادند،

باذان گفت: این سلطان ظاهری نیست بلکه پیغمبری

است از ناحیه خدا. چون خبر قتل شیرویه به باذان

رسید - از طرف خود شیرویه - بی درنگ مسلمان شد

و مردم یمن مسلمان شدند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

<sup>۲</sup> - حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۱۴۶:

«روایت کرده‌اند که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله بن حدافه را به نزد او فرستاد، در نامه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه‌ای است از محمد

رسول خدا به سوی کسری بزرگ فارس. سلام بر

کسی باد که متابعت هدایت نماید، و ایمان آورد به

خدا و رسول، و شهادت دهد به آنکه خدا یگانه است

و شریکی ندارد و محمد بنده و رسول است. و تو را می خوانم به دعوت خدا؛ زیرا که من فرستاده خدایم به سوی جمیع مردمان، که بترسانم هر که را زنده است و لازم گردد حجّت خدا بر کافران. پس مسلمان شو تا سالم باشی از عذاب خدا، و اگر ابا نمایی گناه مجوسان همه بر تو خواهد بود.

چون آن ملعون نامه کریمه خواند، در غضب شد و نامه را درید و گفت: بنده من، چنین نامه‌ای به من می نویسد و نام خود را پیش از نام من می نویسد.

چون خبر به حضرت رسید فرمود که: "خدا پادشاهی او را از هم پاشید چنان که نامه مرا درید."<sup>۱</sup>

و به روایت دیگر: مشت خاکی از برای حضرت فرستاد، حضرت فرمود که: "امت من به زودی مالک زمین او خواهند شد چنان که خاک از برای من فرستاد."<sup>۲</sup>

پس کسری نامه‌ای نوشت به سوی باذان که عامل او بود در یمن که: "دو مرد تنومند قوی را بفرست به سوی آن مردی که در حجاز بهم رسیده است و دعوی پیغمبری می کند و نام خود را پیش از نام من می نویسد و مرا به دین خود دعوت می کند، تا او را بگیرند و به نزد من بیاورند." و به روایت دیگر: "بگو که دست از این دعوی بردارد و اگر نه لشکر بر سر او می فرستم و ملکش را خراب و او را اسیر می کنم." [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] پس باذان، بانوبه و خرخسک را به خدمت حضرت فرستاد - و به روایت دیگر: فیروز دیلمی را فرستاد<sup>۳</sup> - و نامه‌ای نوشت که: فرمان پادشاه عجم شده است که تو با ایشان به نزد او بروی. و بانوبه را گفت که: احوال این مرد را معلوم کن و خبر از برای من بیاور.

چون ایشان به مدینه آمدند و به خدمت حضرت رسیدند، بانوبه گفت که: شاهنشاه و پادشاه پادشاهان کسری به باذان نوشته است، کسی بفرستد که

تو را به نزد او ببرد، و باذان مرا به نزد تو فرستاده است؛ اگر با من می آیی شفاعت تو نزد شاهنشاه می کنم که آسیبی به تو نرساند، و اگر ابا می کنی او را می شناسی، تو را و قوم تو را هلاک خواهد کرد و دیار تو را خراب خواهد کرد.

و بعضی گفته اند: چون به خدمت حضرت رسیدند ریش ها را تراشیده بودند و شارب ها را بلند گذاشته بودند. حضرت را دیدن ایشان بسیار بد آمد و فرمود که: “کی شما را به این هیئت امر کرده است؟”

گفتند: پروردگار ما (یعنی کسری) ما را به این امر کرده است.

حضرت فرمود که: “ولیکن پروردگار من، مرا امر کرده است که ریش بلند بگذارم و شارب را ته بگیرم.” پس فرمود که: “بروید و فردا به نزد من آید.” چون به خدمت حضرت آمدند فرمود که: “پروردگار من، مرا خبر داد که دیشب کسری کشته شد و خدا شیرویه پسر او را بر او مسلط کرد که شکم او را درید و او را کشت - و به روایت دیگر حضرت فرمود که: دیشب کسری و قیصر هر دو مردند<sup>۴</sup> - و به پادشاه خود باذان بگویند که پادشاهی من تا منتهای زمین خواهد رسید، و ملک قیصر و کسری به تصرف امت من در خواهد آمد، و بگویند به او که اگر مسلمان می شود ملک او را به دست او می گذارم.”

چون ایشان به نزد باذان رفتند، خبر را نقل کردند و گفتند: ما مهابتی از او مشاهده کردیم که از هیچ پادشاهی ندیده بودیم با آنکه در زی فقرا و مساکین است.

باذان گفت: این سخن پادشاهان نیست؛ این مرد پیغمبر است. این قدر صبر می کنم تا راستی سخن او بر ما ظاهر شود.

پس بعد از چند روز نامه شیرویه به او رسید که: “من کستم کسری را برای آنکه اشراف فارس را می کشت. چون نامه به تو رسید پیمان اطاعت مرا از قوم خود بگیر و آن مردی را که کسری به تو نوشته بود که آزار کنی او را متعرض او مشو تا امر من به تو برسد.”

پس باذان و گروه فارسیان که با او بودند همه مسلمان شدند.<sup>۵</sup>

و به روایت دیگر: “فیروز مسلمان شد و چون عنسی کذاب خروج کرد و دعوی پیغمبری کرد، حضرت فیروز را امر کرد که او را کشت.”<sup>۶</sup> و ابن شهر آشوب روایت کرده است که:

حق تعالی ملکی را فرستاد به سوی کسری در

وقت گرمی هوا که او به خلوت رفته بود و گفت:

“ای کسری! مسلمان شو و اگر نه این عصا را

اسلام مانند برق در دنیای آن روز پیشروی کرد و دنیا [را] گرفت؛ چون مردم مسلمان از روی عقیدت کار می کردند و قصد آنها مملکت گیری نبود و راه فساد در آنها رخنه پیدا نکرده بود. از افریقا و

---

می شکنم!“ کسری گفت: بهل بهل! پس آن ملک رفت و کسری پاسبانان خود را طلبید و گفت: چرا گذاشتید که این مرد به نزد من آید؟ گفتند: ما کسی را ندیدیم. پس بعد از یک سال باز در همان وقت ملک آمد و چنان گفت و باز او چنان جواب گفت. پس در سال سوّم باز در همان وقت آمد و گفت: ”مسلمان شو و اگر نه عصا را می شکنم!“ کسری گفت: بهل بهل. پس ملک، عصا را شکست و بیرون رفت و در همان شب پسرش او را کشت.<sup>۷</sup>

(۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲؛ المنتظم، ج ۳، ص ۲۸۲.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۱۳.

(۳) همان مصدر؛ خرایج، ج ۱، ص ۶۴.

(۴) خرایج، ج ۱، ص ۱۳۳.

(۵) رجوع شود به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۳ الی ۱۳۴ و المنتظم، ج ۳، ص ۲۸۲ الی ۲۸۳.

(۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۱۳.

(۷) همان مصدر، ص ۵۰. - پایان متن منقول از حیاة القلوب.

أندلس و اسپانیا و ایران و ترکستان و روم، همه در تحت لوای اسلام به زودی درآمد؛ به طوری که مردان ممالک خارجه نه تنها ظاهراً زیر بار اسلام درآمدند، [بلکه] حقیقتاً متدین به دین گشتند. مردمان ایران نماز می خواندند در حالتی که هزار سال بر آتش سجده می کردند، مردمان افریقیه در سابق مشرک بودند، مردان اسپانیا و روم مسیحی بودند؛ اینها با آغوش باز قلباً بدین دین معتقد شدند.

اشعار ادیب الممالک فراهانی در اوضاع عرب

قبل از ظهور اسلام

اشعار ادیب الممالک: «برخیز شتربانا بر بند

کجاوه» - الخ.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - دیوان ادیب الممالک، ص ۵۱۱:

«برخیز شتربانا بر بند کجاوه \*\* کز چرخ همی

گشت عیان رایت کاوه

در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه \*\* وز

طول سفر حسرت من گشت علاوه

[ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

بگذر به شتاب اندر، از رود سماوه \*\* در دیده  
من بنگر دریاچه ساوه

وز سینه‌ام آتشکده پارس نمودار

از رود سماوه ز ره نجد و یمامه \*\* بشتاب و  
گذر کن سوی ارض تهامه

بردار پس آنکه گهرافشان سر خامه \*\* این  
واقعہ را زود نما نقش به نامه

در ملک عجم بفرست با پرّ حَمَامِه \*\* تا جمله  
ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار

بنویس یکی نامه به شاپور ذوالاکتاف \*\* کز  
این عربان دست مبر نایژه مشکاف

هشدار که سلطان عرب داور انصاف \*\*  
گسترده به پهنای زمین دامن الطاف

بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف \*\* اینک  
بدرَد خشمش پشت و جگر و ناف

---

آن را که درَد نامه‌اش از عجب و ز پندار

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید \*\* کاری که

تو می خواهی از فیل نیاید

رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید \*\* بر فرق

تو و قوم تو سجّیل نیاید

تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید \*\* تا کید تو

در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند به تو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه \*\* بسیار

به زودی شتر سبط کُنانه

برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه \*\* بنویس

به نجّاشی اوضاع شبانه

آگاه کنش از بد اطوار زمانه \*\* وز طیر ابابیل

یکی بر بنشانه

کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

بوقحف چرا چوب زند بر سر اشتر \*\* کاشتر

به سجود آمده با ناز و تبختر

افواج ملک را نگر ای خواجه بهادر \*\* کز

بال، همی لعل فشانند و ز لب دُر



وز عدّشان سطح زمین یکسره شد پر \*\*

چیزی که عیانست چه حاجت به تفکر

آن را که خبر نیست فِکار است ز افکار

زی کشور قسطنطین یک راه بیوئید \*\* وز

طاق ایا صوفیه آثار بجوئید

با پترک و مطران و به قسّیس بگوئید \*\* کز

نامه انگلیون اوراق بشوئید

مانند گیا بر سر هم خاک مروئید \*\* وز باغ

نبوت گل توحید ببوئید

چونان که ببوئید مسیحا، به سر دار

[ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

\*\* این است که ساسان به دساتیر خبر داد

جاماسب به روز سوّم تیر خبر داد

بر بابک بُرنا پدر پیر خبر داد \*\* بودا به

صنم‌خانه کشمیر خبر داد

مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد \*\* وآن

کودک ناشسته لب از شیر خبر داد

---

رَبِّيون گفتند و نيوشيدند اَحبار

از شَقِّ سَطِيحِ اين سخنان پرسِ زمانى \*\* تا

بر تو بيان سازند اسرارِ نهانى

گر خوابِ انوشروان، تعبيرِ ندانى \*\* از كنگرۀ

كاخش، تفسيرِ توانى

بر عبدِ مَسِيحِ اين سخنانِ گرِ برسانى \*\* آرد

به مدائنِ درت از شامِ نشانى

بر آيتِ ميلادِ نبىِ سَيِّدِ مختار

فخرِ دو جهانِ خواجهِ فرِّخِ رخِ اَسعدِ \*\*

مولايِ زمان، مهترِ صاحبِ دلِ اَمجد

آن سَيِّدِ مَسعودِ و خداوندِ مَوَيِّدِ \*\* پيغمبرِ

محمودِ ابوالقاسمِ احمد

وصفِشِ نتوانِ گفتِ به هفتادِ مجلِّدِ \*\* اين

بس كه خدا گويد: ما كانِ مُحَمَّد

بر منزلتِ و قدرشِ يزدانِ كندِ اقرار

اندرِ كَفِ او باشد از غيبِ مَفاتيحِ \*\* و اندر

رخِ او تابد از نورِ مَصابيحِ

خاكِ كَفِ پايشِ به فلَكِ داردِ تَرَجِيحِ \*\* نوش

لَبِ لَعْلَشِ به روانِ سازدِ تَفريحِ

قدرش ملک العرش به ما ساخته تصریح \*\*  
 وین معجزه‌اش بس که همی خواند تسبیح  
 سنگی که ببوسد کفِ آن دستِ گهربار  
 ای لعلِ لب‌ت کرده سبک، سنگِ گهر را \*\* وی  
 ساخته شیرین کلمات تو شکر را  
 شیرووی به امر تو در دِ ناف پدر را \*\* انگشت  
 تو فرسوده کند قرصِ قمر را  
 تقدیر به میدان تو افکنده سپر را \*\* و آهوی  
 خُتنِ نافه کند خونِ جگر را  
 تا لایق بزم تو شود نغز و به هنجار  
 موسی ز ظهور تو خبر داده به یوشع \*\*  
 ادريس بيان کرده به اخنوخ و هَمِيلَع  
 شامول به یثرب شده از جانب تَبَع \*\* تا بر تو  
 دهد نامه آن شاه سُمیدع  
 ای از رخ دادار برانداخته بُرَقَع \*\* بر فرق تو  
 بنهاده خدا تاجِ مُرْصَع  
 در دست تو بسپرده قضا صارم بتار  
 تا کاخ صمد ساختی ایوانِ صنم را \*\*

---

پرداختی از هر چه بجز دوست، حرم را

برداشتی از روی زمین، رسم ستم را \*\* سهم

تو دریده دل دیوانِ دِژم را

کرده تهی از اهرمنان، کشور جم را \*\* تأیید

تو بنشانده شهنشاه عجم را

بر تخت چو بر چرخ برین ماه ده و چار

ای پاک‌تر از دانش و پاکیزه‌تر از هوش \*\*

دیدیم تو را کردیم این هر دو فراموش

دانش ز غلامیت کِشد حلقه فراگوش \*\*

هوش از اثر رأی تو بنشیند خاموش

از آن لب پر لعل و از آن باده پرنوش \*\*

جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش

خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

برخیز صبحی زن بر زمره مستان \*\* کاینان

ز تو مستند در این نغز شبستان

بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان \*\* کو

سوخته سرو چمن و لاله بستان

داد دل بُستان ز دی و بهمن بستان \*\* بین

کودک گهواره جدا گشته ز پستان

## سر انحطاط جوامع اسلامی و سستی در عقاید

### مسلمانان

چه شده است که آن ترقی و آن تعالی، امروز به عکس نتیجه می‌دهد؟! بلکه روز به روز مسلمانان در اسلامیت خود سست‌تر می‌شوند!

علت آن است که اسلام دین واقعی، دین عقیده، دین عمل و ریاست آن بر مردم (ریاست معنوی) است؛ دین اسلام دینی نیست که دارای غش باشد و لذا تظاهرات دینی نتیجه حقیقی ندارد.

---

مادرش به بستر شده بیمار و نگون‌سار

ماهت به مُحاق اندر و شاهت به غری شد \*\*

وز باغ تو ریحان و سپرغم سپری شد

انده ز سفر آمد و شادی سفری شد \*\* دیوانه

به دیوان تو گستاخ و جری شد

وآن اهرمن شوم به خرگاه پری شد \*\* پیراهن

نسرین تن گلبرگ طری شد

آلوده به خون دل و چاک از ستم خار»

مردم باید دارای حقیقت اسلام باشند،  
حکومت مملکت باید واقعاً دارای اسلام باشد، عالم  
و جاهل و فقیر و غنی باید حقیقتاً از پیغمبر اکرم  
صلی الله علیه و آله تبعیت نمایند.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن  
كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ

اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١﴾. پیغمبر اکرم دارای اخلاقی عجیب

بود و امت او باید از او پیروی کند.

کلام امیرالمؤمنین پیرامون وجوب متابعت از

رسول خدا

نهج البلاغه:

«فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ؛ فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةَ لِمَنْ تَأْسَى، وَعَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَّى. وَأَحَبُّ

الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ.

قَصِمَ الدُّنْيَا قَصْمًا<sup>١</sup> وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهَضَمُ أَهْلِ

الدُّنْيَا كَشْحًا وَ أَحْضَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ

الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبْغَضَ شَيْئًا

فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ [وَ رَسُولَهُ]

وَ تَعَظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ تَعَالَى

وَ مُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى.

١ - سوره الأحزاب (٣٣) آیه ٢١. الله شناسی، ج ١، ص ٣٥٠:

«هر آینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می کند.»

٢ - خ ل: «قَصَمَ الدُّنْيَا قَصْمًا؛ بشکست دنیا را شکستی.» (محقق)

وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ،

وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيُخَصِّفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ  
ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ.

وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ

فَيَقُولُ: "يَا فُلَانَةُ - لِإِحْدَى أَزْوَاجِهِ - غَيْبِي عَنِّي! فَإِنِّي إِذَا

نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا." فَأَعْرَضَ عَنِ  
الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَآمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ.

وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا

رِيَاسًا وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا؛

فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيْبَهَا عَنِ

الْبَصْرِ. وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ

أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۲، ص ۵۸. ترجمه:

«پس تو ای مرد مسلمان تأسی کن به پیغمبر خودت که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر، طیب و طاهرتر است، که درود باد بر او و بر آل او؛ زیرا که در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد. و محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا آن کسی است که متأسی به پیامبرش باشد و از اثر او متابعت کرده و گام در جای قدم او نهد.

طعام دنیا را به اطراف دندان (نه به پری دهان) می‌خورد و به آنچه ضروری و لابد از دنیا بود اکتفا می‌فرمود، به نظر و گوشه چشمی دنیا را به عاریت نداد و به هیچ وجه به حطام دنیا التفاتی ننمود، از جهت پهلو لاغرترین و از



## برخی از سجایا و مکارم اخلاق رسول خدا

پیغمبر دارای اخلاقی بوده که جز [تحقق به

عالم] واقع، نمی شود کسی دارای این اخلاق باشد.

1. عن أنس بن مالك، قال: «كان رسول الله

صلى الله عليه وآله يعودُ

---

جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود، دنیا بر او عرضه شد و از قبول آن امتناع ورزید، آنچه را که دانست خداوند سبحان آن را مبعوض داشته او هم مبعوض داشت و آنچه را که او حقیر شمرده تحقیر نمود و آنچه را که او کوچک قرار داده کوچک و کم اهمیت شمرد.

و اگر در ما نبود مگر محبت به آنچه خدا و رسول خدا آن را مبعوض داشته و بزرگ شمردن آنچه خدا و رسول خدا آن را کوچک شمرده، همین مقدار خود برای مخالفت ما با خداوند و سرپیچی ما از فرمان او کافی بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طعام را بر روی زمین تناول می فرمود، و مانند نشستن بندگان می نشست، و به دست مبارک خود پارگی کفشش را دوخته و جامه اش را وصله می کرد، و بر الاغ برهنه و بی پالان سوار می شد و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می نمود.

و پرده ای را بر در خانه اش مشاهده فرمود که در آن تصویرهایی بود، پس به یکی از همسرانش فرمود: "این پرده را از نظر من پنهان کن چرا که هرگاه بدان می نگرم دنیا و زخارف آن را به یاد می آورم." پس به قلب خود از دنیا اعراض کرده و یاد آن را در نفس خود میراند.

و دوست داشت که زینت دنیا از چشمش پنهان باشد تا از آن جامه فاخر و زیبایی فرا نگرفته و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید اقامت در آنجا را نداشته باشد؛ پس دنیا را از نفسش بیرون رانده و از قلبش دور ساخته و از جلو چشم خویش پنهان گردانید.

آری، چنین است که هر آنچه مبعوض کسی افتد، نفرت دارد بدان بنگرد و یا نام آن در نزد وی بر زبان رود.» (محقق)

المَرِيضَ، وَيَتَّبِعُ الْجَنَازَةَ، وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ المَمْلُوكِ، وَ  
يَرْكَبُ الحِمَارَ. وَ كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ وَ يَوْمَ قُرَيْظَةَ وَ النُّضِيرِ عَلَيَّ  
حِمَارٍ مَخْطُومٍ بِحَبْلِ مِنْ لَيْفٍ، تَحْتَهُ إِكْفٌ<sup>١</sup> مِنْ لَيْفٍ.<sup>٢</sup>

٢. انس بن مالک: «شخصی مانند پیغمبر در

نزد مردم محبوب تر نبود و در عین حال در جلوی او  
هنگامی که او را می دیدند بلند نمی شدند؛ زیرا که  
می دانستند از این امر کراهت دارد.»<sup>٣</sup>

٣. مِنْ كِتَابِ النُّبُوَّةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَقُولُ: «مَرَّتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِمْرَأَةٌ بَدِيَّةٌ

وَ هُوَ جَالِسٌ يَأْكُلُ فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّكَ لَتَأْكُلُ أَكْلَ

العَبْدِ وَ تَجْلِسُ جُلُوسَهُ! فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ: "وَيْحَكَ وَ أَيُّ عَبْدٍ أَعْبَدُ مِنِّي!" فَقَالَتْ: أَمَا

---

<sup>١</sup> - به معنای زین. (محقق)

<sup>٢</sup> - مکارم الأخلاق، ص ١٥؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٢٢٩. ترجمه:

«از انس بن مالک روایت شده که می گوید: "دأب و دیدن رسول خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم این بود که همواره بیماران را عیادت می نمود، و جنازه ها  
را تشییع می فرمود، و دعوت بندگان را اجابت می نمود، و بر الاغ سوار  
می شد. در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر بر الاغی سوار شده بود که  
زام آن از لیف خرما بود و جلی از لیف خرما نیز در زیر آن حضرت قرار  
داشت.» (محقق)

<sup>٣</sup> - مکارم الأخلاق، ص ١٦؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٢٢٩:

«وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: "لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ كَانُوا  
إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إِلَيْهِ لِمَا يَعْرِفُونَ مِنْ كَرَاهِيَّتِهِ."»

فَنَاوِلْنِي لُقْمَةً مِنْ طَعَامِكَ! فَنَاوَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا الَّتِي فِي فِيكَ! قَالَ: فَأَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لُقْمَةً مِنْ فِيهِ، فَنَاوَلَهَا فَأَكَلَتْهَا. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا أَصَابَتْ بَدَأٍ حَتَّى فَارَقَتْ الدُّنْيَا.»<sup>۱</sup>

۴. از انس: «هنگامی که یکی از صحابه به

[آن] حضرت در حال خوردن چیزی می‌رسید، حضرت او را به غذا دعوت می‌فرمود و دست از غذا

---

<sup>۱</sup> - مکارم الأخلاق، ص ۱۶، نقلاً عن كتاب النبوة. ترجمه:

«از کتاب نبوت از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: زنی بد زبان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت در حالی که رسول خدا نشسته بود و طعامی تناول می‌فرمود. آن زن گفت: ای محمد! تو همانند بندگان غذا می‌خوری و چون بندگان می‌نشینی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ”وای بر تو! چه بنده‌ای از من بنده‌تر است؟!“

او گفت: پس لقمه‌ای از طعام خود به من عنایت کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لقمه‌ای به او داد. آن زن گفت: نه به خدا قسم، نمی‌خورم مگر آنکه لقمه درون دهان خود را بیرون کنی و به من دهی! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لقمه را از دهان درآورد و به او داد و او آن را خورد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آن زن هیچ‌وقت به مرضی مبتلی نشد تا از دنیا رفت.» (محقق)

بر نمی‌داشت تا او بردارد.<sup>۱</sup> و هنگام نشستن، زانوهای خود را جلو نمی‌آورد. و هیچ‌گاه در خدمت او شخصی نشست الا آنکه بعد از ایستادن او حضرت ایستادند.<sup>۲</sup>»

۵. در شجاعت حضرت همان بس که حضرت امیر می‌فرماید: «در جنگ بدر با آنکه پیغمبر از همه به دشمن نزدیک‌تر بود ما به او پناهنده می‌شدیم.»<sup>۳</sup>

۶. هیچ‌گاه پیغمبر در حال خوشی، خنده و قهقهه نمی‌کردند. در حال غضب بد نمی‌گفتند بلکه اصحاب، رضا و غضب آن حضرت [را] از تبسم و گرفتگی چهره می‌دانستند.<sup>۴</sup> پیغمبر صلی الله علیه و

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۶، ص ۲۸۵.

<sup>۲</sup> - مکارم الأخلاق، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰:

«وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: ... وَ مَا أَخْرَجَ رُكْبَتَيْهِ بَيْنَ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ. وَ مَا قَعَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَجُلٌ قَطُّ فَقَامَ حَتَّى يَقُومَ.»

<sup>۳</sup> - مکارم الأخلاق، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲:

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "لَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ نَحْنُ نَلُودُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ هُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَ كَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا."»

<sup>۴</sup> - مکارم الأخلاق، ص ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸:

آله و سلم به امت خود بسیار مهربان

بود.<sup>۱</sup>

۷. عن أنسٍ قال: «كان رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه

و آله إذا فقدَ الرجلَ من إخوانِهِ ثلاثةَ أيّامٍ سألَ عنه؛ فإن

كانَ غائبًا دعا له، وإن كانَ شاهدًا زارَهُ، وإن كانَ مريضًا

عَادَهُ.»<sup>۲</sup>

۸. در روایت است که: «حضرت رسول اکرم

در حالی که سوار می شدند، نمی گذاردند کسی با

---

«و عن حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: "سَأَلْتُ

خَالِي هِنْدًا عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ، فَقَالَ: إِذَا كَانَ غَضِبَ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ، وَإِذَا فَرِحَ

غَضَّ طَرْفَهُ. جُلُّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ، يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبَّةِ

الْغَمَامِ."»

۱ - مکارم الأخلاق، ص ۱۹، باب فی الرفق بأُمَّته صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم.

۲ - مکارم الأخلاق، ص ۱۹. ترجمه:

«آنس نقل می کند که: دأب و دیدن رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم

این گونه بود که اگر مردی از إخوان دینی آن حضرت به مدت سه روز ناپدید

می شد، از احوال او استفسار می فرمود؛ پس اگر آن شخص غائب بود برایش

دعا می فرمود، و اگر حاضر بود به دیدارش می رفت، و اگر بیمار بود وی را

عیادت می فرمود.» (محقق)

ایشان پیاده حرکت کند و او را سوار می‌کردند؛ اگر از سوار شدن ابا می‌کرد می‌فرمودند: ”پس زودتر برو در آن مکانی که می‌خواهی بروی تا من بیایم.“<sup>۱</sup>

۹. پیغمبر با پنج انگشت یا با دو انگشت غذا نمی‌خوردند؛ بلکه با سه انگشت ابهام و صبابه و وسطی و گاهی انگشت چهارمی را ضمیمه می‌کردند.<sup>۲</sup>

۱۰. از دهانهٔ مشک آب می‌خوردند، یا با کف دست آب می‌خوردند.<sup>۳</sup> و

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ

عَظِيمٍ﴾.<sup>۴</sup>

---

۱ - مکارم الأخلاق، ص ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶:

«وَرُويَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمْشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّىٰ يَجْمَلَهُ مَعَهُ؛ فَإِنَّ أَبِي قَالَ: ”تَقَدَّمَ أَمَامِي وَ أَدْرِكُنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ.“

۲ - مکارم الأخلاق، ص ۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۳:

«... وَ يَأْكُلُ بِأَصَابِعِهِ الثَّلَاثِ: الْإِبْهَامِ وَ التِّي تَلِيهَا وَ الْوَسْطَى، وَ رَبَّمَا اسْتَعَانَ بِالرَّابِعَةِ.»

۳ - مکارم الأخلاق، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶:

«وَ يَشْرَبُ مِنْ أَفْوَاهِ الْقِرْبِ وَ الْأَدَاوِي.»

۴ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون سجایا و مکارم اخلاق رسول خدا رجوع شود به: مطلع انوار، ج ۹، ص ۸۱.

۵ - سوره القلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۹:

«حَقًّا وَ حَقِيقَةً تُوْبِرُ اخْلَاقَ عَظِيمِي اسْتَوَارَ مِي بَاشِي!»

باید برای راه سعادت پیروی پیغمبر کرد:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

ختم سخن با روضه مناسب.

---

<sup>۱</sup> - سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱ و ۳۲. ترجمه:

«بگو ای پیغمبر: اگر شما این طور هستید که خدا را دوست دارید، از من پیروی نمایید تا خداوند شما را دوست داشته باشد، و گناهانتان را ببامزد، و خداوند غفور و رحیم است. \* و بگو: از خدا و از رسول خدا پیروی نمایید! اگر شما روی گردانید، بدانید که حَقّاً خداوند کافران را دوست ندارد.» (محقق)

مجلس روز چهاردهم: قرآن معجزه باقیه  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ  
الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا  
كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>

قرآن گنجی بی پایان و بحری بی کران

قرآن معجزه باقیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه

و آله و سلم است، و این کتاب مختصر دارای تمام

حقایق است و به چهار قسمت منقسم می شود:

اوّل: عقاید؛

دوّم: اخلاق؛

سوّم: احکام؛

---

<sup>۱</sup> - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۹: نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹:

«این قرآن به سوی آئینی که از هر آئین دیگری استوارتر و اساسی تر است، جامعه بشریت را هدایت می نماید؛ و به مؤمنینی که اعمال صالحه را انجام می دهند، بشارت می دهد که از برای ایشان مزد و پاداش بزرگ است.»

چهارم: قصص.

این کتاب آسمانی که در صدور آن شکی نیست، بر تمام کتب مزیت دارد؛ زیرا که اولاً: فرستنده او خداست، که فرستنده و موجد سایر کتب خلق می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ

الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.»<sup>۱</sup>

ثانياً: مرسلٌ إليه قرآن، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و البته وجودش در میان ممکنات، مرتبه اول را حائز است.

ثالثاً: خود قرآن گنجی بی‌پایان و بحری بی‌کران است.

«الْقُرْآنُ غِنَى لَا غِنَى دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ.»<sup>۲</sup>

هر کسی از قرآن به اندازه استعداد و فهم خود

---

<sup>۱</sup> - این روایت در مصادر موجود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷. ترجمه:

«فضیلت و برتری قرآن بر دیگر سخنان همچون برتری پروردگار بر خلق او است.» (محقق)

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: قرآن بی‌نیازی و غنایی است که غنایی غیر از آن نیست و پس از آن فقری نیست.» (محقق)

قرآن مانند چشمه ریزان و بحر مواجی است که هر کسی به اندازه استعداد و فهم خود از آن استفاده می کند.

قال حسین بن علی علیه السلام: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللَّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ؛ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ، وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.»<sup>۱</sup>

و فی روایة: «القرآن ظاهره أنیق و باطنه عمیق.»<sup>۲</sup>

و أيضًا فی روایة: «إنَّ للقرآن ظهراً و بطناً.»<sup>۳</sup>

---

۱ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۷۲:

«کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقایق؛ عبارت آن متعلق به عامه مردم است، و اشارت آن برای خواص آنها، و لطائف آن برای اولیای حضرت حق سبحانه و تعالی است، و حقایق آن برای پیغمبران و راه یافتگان به مقام وحی و الهام است.»

۲ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۸۱:

«ظاهر آن زیبا و شگفت انگیز و دل انگیز و دل پسند است، و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد.»

۳ - التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۱۲:

«إنَّ للقرآن ظهراً و بطناً، و لبطنه بطناً إلى سبعة أبطن: از برای قرآن ظاهری و باطنی است، و از برای باطن آن باطن دیگری است تا هفت باطن.»

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۸۱: (له ظهراً و بطناً):

«قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد، و معنای باطن و عمیقی دارد.»

و أَيْضًا: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ لِظَهْرِهِ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ

ظَهْرًا وَ بَطْنًا.»<sup>۱</sup>

## شواهدی از اعجاز قرآن

این کتاب - همان طوری که گفته شد -

می توان گفت معجزه است.

یکی آنکه بُلغای آن عصر که در فصاحت و

بلاغت بی نظیر بودند، از آوردن آیه‌ای مانند قرآن

عاجز ماندند: ﴿قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ

أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَلَوْ كَانَ

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾.<sup>۲</sup>

شکست ابن ابی العوجاء و یارانش در مبارزه با

قرآن

و فی تفسیر الصافی عن الخرائج فی اعلام

الصّادق علیه السّلام، حدیث است که:

---

<sup>۱</sup> - مصدری برای این عبارت پیدا نشد؛ ولیکن قریب به این معنی در مجامع  
روائی در حدّ تواتر موجود می باشد. ترجمه:

«از برای قرآن ظاهری است و برای ظاهرش باطنی است و برای باطنش  
ظاهری و باطنی است.» (محقق)

<sup>۲</sup> - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۹:  
«بگو: اگر انس و جنّ با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند،  
نخواهند توانست؛ اگرچه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

«ابن أبی العوجاء و سه نفر از دهریّه تصمیم

گرفتند که هر یک پس از یک

سال مانند ربع قرآن را تهیه کنند و بیاورند. چون سال گذشت و در مقام حضرت ابراهیم اجتماع کردند، یکی از آنها گفت: چون رسیدم به آیه:

﴿يَأْرِضُ أَبْلَعِي مَاءَكَ وَيَسْمَأُ أَقْلِي وَغِيضَ الْمَاءِ﴾<sup>۱</sup>

دست از معارضه برداشتم، و دیگری گفت: چون

رسیدم به آیه: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾<sup>۲</sup>

دست برداشتم. و آنها این مطلب را مخفی می کردند

تا آنکه حضرت صادق علیه السلام بر آنها عبور کرد

و این آیه: ﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ

يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ را قرائت فرمود؛ آنها مبهوت

شدند. <sup>۳</sup>»

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ

---

<sup>۱</sup> - سوره هود (۱۱) قسمتی از آیه ۴۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۶:

«ای زمین، آب خود را بلع کن و فرو بر! و ای آسمان، دست از باریدن بردار! و آب فرو نشست.»

<sup>۲</sup> - سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۸۰. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۹۰:

«و چون برادران او (بنیامین) از پذیرفتن خواهش خود (در ارجاع بنیامین از مصر به کنعان) مأیوس گشتند، با هم برای مشورت سرّی خلوت نمودند.»

<sup>۳</sup> - التفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۱۶.

الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٠﴾

## تأثیر شدید قرآن در قلوب

دیگر از اعجاز قرآن، تأثیر شدید آن در قلوب  
است.

---

<sup>۱</sup> - سوره البقرة (۲) آیه ۲۳ و ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰:

«و اگر شما در آنچه ما بر بنده خودمان محمد به تدریج نازل نموده‌ایم در شک و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید! و غیر از خدا آنچه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گویید؟! \* پس اگر این کار را نکردید، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانید بکنید، بنابراین از آتشی که آتش‌گیرانه آن مردم منکر و معاند می‌باشند، و دیگر سنگ خارا، که خداوند برای کافران تهیه و آماده نموده است، بهره‌ییزید.»



مردی از قریش به عمر گفت: «تو آدم

متعصبی هستی، خواهرت به محمد ایمان آورده!»  
عمر به خانه آمد و سیلی به بناگوش خواهرش زد که  
از رخسارش خون جاری شد، و ریش شوهر  
خواهرش را گرفته به زمین زد. خواهرش گریست و  
فریاد زد: «ای دشمن خدا! تو مرا می زنی که چرا به  
خدا ایمان آورده‌ام؟! من به کوری چشم تو اسلام  
آورده‌ام.»

عمر می گوید: با حالت شرم روی تختی که

در گوشه منزل بود نشستم؛ در گوشه خانه چشمم به  
نوشته‌ای افتاد، گفتم: آن نوشته را بدهید. خواهرم  
گفت: تو نجسی و بدین نوشته نباید دست بزنی.  
عمر خود را شستشو داد و آن نوشته را خواند؛ چون  
چشمش به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ افتاد، سخت  
لرزه بر اندامش افتاد و می گوید: آن را کنار گذاشته  
مشغول فکر شدم. ساعتی بعد نوشته دیگری را  
برداشتم دیدم بر روی آن نوشته:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ  
الْحَكِيمُ \* لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ  
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ

وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾.

چشمم به نوشته دیگری افتاد:

﴿طه﴾ \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى \* إِلَّا  
تَذَكْرَةً لِّمَن يَخْشَى \* تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ  
وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى \* الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى \* لَهُ  
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي

---

<sup>۱</sup> - سوره الحديد (۵۷) آیات ۱ إلى ۳ ترجمه:

«تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می آورند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اوست که دارای صفت عزّت و استقلال و دارای صفت احکام و استحکام و غیر قابل تأثر به تأثیر هر مؤثری می باشد. \* پادشاهی و فرمان و اراده آسمانها و زمین برای اوست، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیزی تواناست. \* اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز) و اوست که به هر چیز داناست.» (محقق)

الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى \* وَإِنْ تَجْهَرُ  
بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى \* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ  
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿١﴾.

می گوید: تا دیدم به نزد پیغمبر صلی الله علیه

و آله آمده، اسلام آوردم.<sup>۲</sup>

## تأثیر تلاوت قرآن رسول خدا، در کنار کعبه

پیغمبر در خانه کعبه می نشست و مشغول

تلاوت قرآن می شد؛ مردم به مجرد شنیدن، مسلمان

می شدند. دستور دادند که برای جلوگیری مردم در

موقع طواف طبل زنند و پنبه در گوش خود گذارند.<sup>۳</sup>

## حکایت توبه فضیل بن عیاض

بیان داستان فضیل بن عیاض و خواندن قاری

قرآن آیه: ﴿الْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ

---

<sup>۱</sup> - سوره طه (۲۰) آیات ۱ الی ۸. مهرتابان، ص ۳۷۰:

«ای پیغمبر! \* ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا تو به زحمت و رنج بیفتی!

\* مگر برای یادآوری برای کسی که از خدا می ترسد. \* قرآن، پایین

فرستادنی است از کسی که زمین و آسمانهای بالا را آفریده است. \*

خداوند رحمان بر عرش خود قرار گرفت. \* از برای خداست آنچه در

آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در ما بین آسمان و زمین و آنچه

در زیر خاک است. \* و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا

می داند سخن مخفی و پنهان تر از آن را. \* الله است که هیچ معبودی جز او

نیست، از برای اوست اسماء حسنی.»

<sup>۲</sup> - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۸، به نقل از إعلام الوری.

۱ - سوره الحديد (۵۷) صدر آیه ۱۶.

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قال الفُضیل: "لو أنّ الدُّنیا کُلَّها حلالٌ أُحاسبُ بها لَکُنْتُ أَتَقَدَّرُها کما یَتَقَدَّرُ أَحَدُکُم الجیفةَ إذا مرَّ بها أن تُصیبَ ثوبَهُ." و قال: "العَمَلُ لِأجلِ النَّاسِ شِرْکٌ، وَ تَرَکُ العَمَلِ لِأجلِ النَّاسِ رِیاءٌ، وَ الإِخْلاصُ أَنْ یُعافیکَ اللهُ مِنْها."»

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۷:

«در کتاب سفینه البحار قضیه فضیل بن عیاض<sup>۱</sup> را نقل می کند که یک آیه قرآن چنان در وجود او نشست و در جان او جای گرفت که برنامه سالیان دراز دزدی و قتل و غارت او را بر باد داد؛ توبه نموده در صف اولیای خدا و مقربان درگاه او وارد شد. دارای حالات و مقامات و کرامات شد که موجب عبرت اهل زمانه گشت. کشف حجاب های ظلمانیّه و سپس نورانیّه، او را در زمره عارفان عالی مقام درآورد.

می گوید: فضیل بن عیاض دزد و قاطع طریق در بین ابیورزد و سرخس بود. قافله ها از جنایت او آسوده نبودند، بیم و وحشتی هر چه بیشتر از وی داشتند. او در غارت قافله از هیچ چیز خودداری نمی نمود. اتفاقاً عاشق دختری شد. نیمه شب از دیوار منزل دختر بالا می رفت که آن دختر را برگیرد، در بام منزل شنید این آیه را که کسی تلاوت می کرد:

﴿أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ آلِ حَقٍّ﴾<sup>۲</sup> "آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل های آنان که ایمان آورده اند، به ذکر خدا خاشع شود؛ و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟!"

فضیل گفت: "یا رَبِّ! قَدْ آن؛ ای پروردگار من! به تحقیق که وقتش رسیده است؛ نزدیک شده است که دل های مؤمنین از ذکر خدا خاشع گردد."

دیگر سراغ دختر نرفت، از همان جا برگشت و در خرابه ای منزل کرد. در آن خرابه مسافرینی بودند که بعضی به بعض دیگر می گفتند: امشب برویم، و بعضی می گفتند: صبر کنیم تا صبح شود؛ چون فضیل در راه است و ما را غارت می کند. فضیل که سخن آنها را شنید، توبه اش را به آنان گفت، و گفت: "بروید در امان خدا که هیچ گزندی برای شما نیست؛ من فضیلم."<sup>۳</sup>

فضیل از اینجا یکسره به محضر حضرت صادق علیه السلام رسید، و از

اصحاب خاصّ و اصحاب سرّ آن حضرت شد؛ به طوری که از او حدیث می‌کند و تمام بزرگان از وی به وثاقت و عدالت نام می‌برند و روایات او را معتبر می‌شمارند.

محدّث نوری در مستدرک الوسائل در شرح کتاب مصباح الشریعة می‌گوید:

و بالجمله من بعید نمی‌دانم که کتاب مصباح

الشریعة همان نسخه‌ای باشد که فضیل روایت [ادامه

در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیق صفحه قبل] کرده است؛ زیرا این

کتاب بر مذاق و مسلک اوست. و آنچه را که من

معتقدم آن است که: کتاب مصباح را از مُلتَقَطَات

کلام حضرت صادق علیه السّلام، در مجالس موعظه

و نصیحتش جمع‌آوری نموده است. و اگر فرض

بشود که در آن کتاب چیزی باشد که مضمونش با

بعضی از آنچه در غیر آن کتاب است مخالف باشد و

تأویل و توجیهی بر آن نتوان کرد، آن مطلب بر

حسب مذهب و عقیده خود اوست، نه از ناحیه کذب

و افتراء؛ زیرا این معنی منافات با وثاقت او دارد.<sup>۴</sup>

- انتهی.

باری، فضیل از خدمت حضرت صادق علیه السّلام به مکّه رفت، و در سنه

۱۸۷ هجری در روز عاشوراء در آنجا وفات کرد.

گویند: فضیل پسری داشت به نام علی، و او از پدرش در زهد و عبادت افضل بود؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت نمود. در سبب موت وی گفته‌اند:

روزی در مسجد الحرام نزدیک ماء زمزم ایستاده بود، و شنید شخصی را که این آیه را تلاوت می‌نمود:

﴿وَتَرَىٰ آلَ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي  
أَلْأَصْفَادِ \* سَرَابِيلُهُمْ مِّن قَطْرَانٍ وَتَعَشَىٰ  
وَجُوهَهُمُ النَّارُ﴾<sup>۵</sup> «و در روز قیامت، ای پیامبر!  
مجرمان را می‌نگری که در غل‌ها و زنجیرها بسته  
شده‌اند؛ لباس‌هایشان از قطران<sup>۶</sup> است، و آتش جهنم  
چهره‌هایشان را پوشیده است.»

ناگهان ناله‌ای زد و بر زمین افتاد و جان تسلیم کرد.<sup>۷</sup>

(۱) عیاض با کسره عین است. ترجمه و شرح حال فضیل را شیخ عطار در تذکرة الاولیاء از ص ۷۸ تا ص ۸۷ ذکر نموده است. از جمله گوید:

هارون الرشید با وزیرش فضل برمکی برای ملاقاتش رفتند و او این آیه را می‌خواند: ﴿أَمْ  
حَسِبَ الَّذِينَ آجُرًا لَّسِيئَاتِهِمْ أَنْ نَجْعَلَ لَهُمْ  
كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً

---

مَّحَّ يَاهُمْ ۖ وَمَمَاتُهُمْ ۖ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾.

(سوره الجاثية (۴۵) آیه ۲۱) «آیا آنان که به بدی‌ها و

زشتی‌ها خود را مبتلا می‌کنند، چنین می‌پندارند که

ما آنها را مثل کسانی که ایمان آورده و عمل صالح

انجام می‌دهند قرار می‌دهیم که در حیاتشان و

مرگشان یکسان باشند؟! بد قضاوت می‌کنند.»

هارون گفت: اگر پند می‌طلبم این کفایت است. پس

در بزدند. فضیل گفت: «کیست؟» گفت:

أمیرالمؤمنین است. گفت: «به نزدیک من چه کار

دارد، و من با او چه کار دارم؟» گفت: چه طاعت

داشتن أولوا الامر واجب است. گفت: «مرا تشویق

مدهید!» گفت: به دستوری درآیم یا به حکم؟ گفت:

«دستوری نیست؛ اگر به اکراه می‌درآید شما دانید.»

هارون در رفت. چون نزدیک فضیل رسید، فضیل

چراغ را پف کرد تا روی او نباید دید. هارون دست

پیش برد، فضیل را دست بدو باز آمد؛ گفت: «ما ألینَ

هَذَا الْكُفَّ لَوْ نَجَا مِنَ النَّارِ؛ چه نرم دستی است اگر از

آتش خلاص یابد!» این بگفت و برخاست و در نماز

## احکام قرآن بر وفق فطرت است

قرآن کتابی است که احکام آن بر وفق فطرت

ایستاد. هارون نیک متغیر شد و گریه بدو افتاد،  
گفت: آخر سخنی بگو. تا آنکه گوید:

هارون بسی بگریست چنان که هوش از او زایل  
خواست شد. فضل وزیر گفت: بس! که  
أمیرالمؤمنین را بکشتی! گفت: "خاموش باش ای  
هامان! که تو و قوم تو او را هلاک می کنید و آنگاه  
مرا می گوئی که او را بکشتی؟! کشتن این است!"  
هارون را بدین سخن گریستن زیادت شد. آنگاه رو  
به فضل کرد و گفت: و تو را هامان از آن می گوید که  
مرا بجای فرعون نهاد.

(۲) سوره الحديد (۵۷) صدر آیه ۱۶.

(۳) سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۶۹.

(۴) در خاتمه مستدرک، ج ۳، ص ۳۲۸ در اطراف مصباح الشریعة بحث  
می کند و می گوید: "سید ابن طاووس، و کفعمی، و شهید ثانی به طور قطع  
آن را از حضرت صادق می دانند؛ گرچه بعضی از علما در سندش تشکیک  
کرده اند." و بالأخره در ص ۳۳۳ نظریه خود را با جملات فوق بیان می کند.

(۵) سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۹ و ۵۰.

(۶) در أقرب الموارد وارد است که: قَطْران با فتحه و کسره قاف، و قَطِران با  
فتحه قاف و کسره طاء: ماده سیال روغنی است که از درخت ابهل و آرز  
می گیرند.

(۷) سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۹. - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.



است، و در عین حال که احکام فطری جعل کرده،  
آنها را با اخلاقیات توأم نموده است:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>؛

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

## علت زنده بودن همیشگی قوانین قرآن

قوانین قرآن همیشه زنده است؛ زیرا مطالب

آن با سطح علمی هر روز وفق می دهد و مانند طب

قدیم یا هیئت بطلمیوس نیست که در زمانی منسوخ

گردد، و

---

<sup>۱</sup> - سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۷۹. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۷۳:  
«ای صاحبان خرد و اندیشه! از برای شما در قصاص، زندگی و حیات  
است.»

<sup>۲</sup> - سوره النحل (۱۶) آیه ۱۲۶. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۹۷:  
«و اگر شما پاداش عقوبت به کسی می دهید، باید عقوبتتان به مقدار و  
اندازه‌ای باشد که خودتان عقوبت شده‌اید؛ و هرآینه اگر صبر و تحمل کنید  
و از عقوبت صرف نظر کنید، البته آن برای صابرین و شکیبایان خوب و مورد  
انتخاب و اختیار است.»

لذا هر چه علم ترقی کند، باز با قرآن منافاتی پیدا نخواهد کرد. علم و قرآن هر دو از یک پستان شیر خورده و در یک دامن تربیت شده‌اند.

## قرآن تنظیم‌کننده امور ظاهری و جزئیات در

### عین سوق دادن به آخرت

قرآن در عین حال که مردم را به سوی خدا و آخرت سوق می‌دهد، در تنظیم امور ظاهری و معاش و رسیدگی به نکات و جزئیات، انگشت حیرت به دندان همه گذاشته؛ حتی بزرگانی از اروپایی‌ها اگر قائل به عظمت قرآن گردند، به واسطه همان احکام مدنی و اجتماعی و جزائی قرآن است تا چه رسد به معارف الهیه و تکمیل مراتب اخلاقیه مردم!

با کنار گذاشتن قرآن، روزگار عزت و

سربلندی مسلمین به دوران ذلت و

سرافکنندگی مبدل گشت

پیغمبر فرمود: **مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهَا نَجَيْتُمْ**؛ ولی

---

<sup>۱</sup> - این عبارت در مجامع روایی یافت نشد ولیکن مفاد آن تواتر معنوی دارد؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۲۱ به نقل از کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴: «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: "إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرَ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا

امروزه ما مسلمانان قرآن را کنار گذاشتیم.

## داستان گلاستون انگلیسی راجع به قرآن

داستان گلاستون انگلیسی راجع به قرآن.<sup>۱</sup>

۲...

---

كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؛ من در میان شما باقی می‌گذارم چیزی را که اگر بدان تمسک کنید پس از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آن دو از دیگری اعظم است: کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان به سوی زمین، و عترت من اهل بیت من؛ و آن دو هیچ‌گاه جدا نمی‌شوند تا هر دو با هم بر من در حوض وارد شوند. پس بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه بجای می‌آورید.»

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۲ ص ۳۱۱؛ نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۱۲۶:

«گلاستون، نخست وزیر یهودی مسلک و صهیونیست انگلیسی که استعمار انگلیس را جان داد، در مجلس اعیان، قرآن را از روی خشم و غضب بر روی تریبون کوفت و گفت: ”

تا این کتاب در بین مسلمین باشد، امنیت و

اطاعت سرزمین‌های مسلمان‌نشین در برابر استعمار

انگلیس محال است.“

از میان بردن قرآن، سوزاندن و غرق ساختن آن نیست، انگلیسی‌ها هم، چنین کاری نکردند؛ به [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عُزَلت در آوردن به واسطه عدم تدریس و تدرّس، و عدم تلاوت و عدم رجوع به تفسیر و عدم عمل به احکام آن است. و در این کار موفق شدند، و قرآن را از صحنه عمل برداشتند.

ما اگر امروز ببینیم در حوزه‌ها - مثلاً قدری در علم اصول آن‌هم در بعضی از مباحث - زیاده‌روی می‌شود، باید به جای آنها درس تفسیر رسمی و درس نهج البلاغه رسمی و درس معارف عالیّه را قرار دهیم؛ نه آنکه آنها را حذف

نموده و به جایش زیست‌شناسی و علم طبیعی و زبان خارجی قرار دهیم. ما باید در عربیت آن قدر توانا و استوار باشیم که گویی زبان اوّل ما که زبان مادری ماست، عربی است. بنابراین چقدر خوب است که موشکافی در لغات قرآن و نهج البلاغه بنماییم و بدین وسیله به قرآن جامه عمل بپوشانیم. این است طریقه ترقّی و تکامل، و گرنه مانند عبدالناصر، جامعة الأزهر ساختن و پسران و دختران طلبه را با هم فیزیک و شیمی یاد دادن، عین مرام و منظور گِلادستون می‌باشد؛ گرچه خود ندانیم.

انتظار حوزه از فارغ‌التحصیلان و مجتهدان و مربّیان و گردانندگان آن چیست؟ رویّه و منهاج و سطح علمی و عملی آنان چطور باشد تا بتوانند از عهده این مسئولیت عظیم برآیند؟!

جواب این سؤال خیلی مشکل نیست، بلکه آسان است؛ زیرا انتظار مردم از سبزی‌فروش آن است که سبزی گندیده و آلوده نیاورد، سبزی خوب بیاورد. انتظار مردم از شهربانی آن است که پاسبانان متدین و خوش‌کار و خوش‌فهم را بر اموال و أعراض مردم بگمارد. و هم‌چنین انتظار مردم از حوزه‌ای که به نام روحانیت و معنویت و پاسداری از جان و مال و ناموس و آبروی مردم و از دین و دنیای آنهاست، در کشوری که همه مسلمانند و از مکتب تشیّع اشراب می‌گردند، آن است که: از خود بیرون دهد طلاب پاکیزه و شایسته‌ای را که مظهر قرآن و نشانگر روح رسول الله باشند، و سیمایشان محلّ تابش انوار ائمه هدی باشد، و در این زمان غیبت که دست قاطبه مردم از ولیّ معصوم و امام زمان کوتاه است بتوانند در حدود خود بر آن منهاج عمل نموده و به مردم ارائه دهند.

بتوانند معارف حقّه حقیقیّه الهیه را برای مردم بازگو کنند، و مربّی اخلاقی و عملی آنها در راه هدف و وصول به قلّه توحید و اعلیٰ رتبه ذروه کمال شخصیت انسان بوده باشند.

بتوانند دین و دنیای مردم را اداره کنند؛ و نه تنها از جهت ظاهر، بلکه از نقطه نظر ولایت باطنیه نیز دستگیر و راهنمای مردم باشند.

مردمی باشند که بتوانند علمی را که رسول الله فرمود: "آیة مُحکّمةٌ أو فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قَائِمَةٌ" به طور اکمل خودشان فراگیرند، و در مرتبه دوّم با گسترش شعاع و جودی خود، سطح عظیمی از مردم تابع و پیرو را به دنبال خویش کشیده و همه منصورانه و مظفّرانه با سعادت تامّه و عافیت کامله بدون غلّ و غشّ و گرفتگی چهره، خندان و شاداب به سوی بهشت رهسپار شوند؛ هم دنیایشان آباد و هم آخرتشان.

مردمی باشند امین و مأمون، و از خود گذشته و به خدا پیوسته، و در حرم عزّ و وقار آرمیده، بلند نظر و بلند همّت، شکور، صبور، قانع، متواضع، شجاع، با ظرفیت؛ که مدارج علمی از فقه و اصول و حکمت و فلسفه و تفسیر و حدیث و تاریخ و غیرها را طی کرده، و در معارج عملی و عرفان

امروز جز تظاهراتی نسبت به قرآن به عمل  
نمی‌آید، و آن‌هم درد فرد و جامعه را اصلاح  
نمی‌کند. امروزه ما به اندازه یک روزنامه که آن را با  
دقت می‌خوانیم، قرآن را نمی‌خوانیم.<sup>۱</sup>

---

الهی در دست استاد موحد رسیده و اصل کامل، مدتها در سیر بوده و سالیان  
درازی را در دامن وی پرورش یافته باشند. و جامع بین حکمت نظری و  
عرفان عملی، و در فقه خبیر و بصیر، و به سیره رسول الله و منهاج پیشوایان  
دینی دارای اطلاع تام، و به قرآن مجید کتاب الهی وارد، و از شأن نزول و  
تفسیر آیات کاملاً با خبر بوده، و خودشان نیز قرآن و یا بیشتر از آن را حفظ  
داشته باشند.

آیا کسی که خود را رهبر دین به سوی خدا می‌داند، می‌تواند خود معرفت  
به خدای را نداشته باشد و بگوید: معرفت همان معرفت اجمالی است که  
خداوند یکی است و بس؛ همان معرفتی را که پیره زنان دارند؟! امام ما،  
حضرت صادق علیه السلام این‌طور نمی‌گوید.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۰۷، تعلیقه:

«در فرهنگ فارسی معین، ج ۶، در ماده گاف گوید:

”گلاستون ویلیام اوارت (Gladstone William Ewart) سیاستمدار  
انگلیسی؛ تولدش در لیورپول در ۱۸۰۹، و مرگش در ۱۸۹۸ میلادی است.  
وی رهبر لیبرال‌ها بود و چهار بار به مقام نخست وزیری انگلستان رسید.“  
۱- نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۰:

«آری، درست از زمانی که مسلمین شمشیر را غلاف نمودند، یعنی قرآن را  
در صندوق بستند، روزگار عزت و سربلندی خود را مبدل به دوران ذلت و  
سرافکنگی نمودند.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۰۷:

«کینه با رسول الله، کینه با قرآن است. و عداوت با امیرالمؤمنین و اولادش،  
عداوت با قرآن است. رسول الله و امیر مؤمنان و ائمه و الاتبار از تبارشان،  
حقیقت قرآنند.»

و این مردمان مترف و مستکبر و مغرور عالم ماده و مغمور در وادی شهوات  
و مست باده جاه و ریاست، چون از بین بردن ظاهر قرآن از دستشان بر

## معنای تفکیک دین از سیاست

معنی تفکیک سیاست از روحانیت در ایران

چیست؟ توضیحی دربارهٔ این مطلب.<sup>۱</sup>

نمی‌آید و نیز بر مصلحتشان نیست، و علاوه با از بین بردن حقیقت قرآن (همچون نطق گِلاستون رئیس حزب آزادی‌خواه و صدراعظم و بالا برنده نیروی صهیونیسم در عالم و نیرو بخشندهٔ استعمار انگلیس) با از بین بردن عمل به قرآن و إلغاء قوانین آن در کشورهای مسلمان نشین، بهتر به منظور فاسدشان می‌رسند؛ لهذا با وجود خواندن قرآن در رادیوها و مآذنه‌ها چنان مردم را در وادی بی‌خبری و غفلت و مدهوشی و مستی سوق می‌دهند که تا بخواهند به هوش آیند و دنبال کلاه نمدی خود بگردند، می‌بینند سیل همه جا را برده؛ نه باغی و نه بوستانی و نه مسجدی و نه مدرسه‌ای و نه زنی و نه فرزندی؛ که ناگهان یک حمله موج واپسین از سیل بر سرشان فرود آمده و خودشان را نیز در دیار نیستی و نابودی فرستاده است.»

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱:

«مسألهٔ تفکیک روحانیت از سیاست که در کشورهای اسلامی مطرح شد، و سرسخت‌ترین مجری این نقشه، مصطفی کمال‌پاشا (آتاترک) بود و بعد از آن فرد شماره دوّمش را می‌توان رضاخان پهلوی شناخت، که در شدیدترین وجهی عملی کردند و بالتّیجه این دو کشور را از صورت و معنای مذهب اسلام درآوردند و لباس و کلاه و نظام و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و آداب را به دست فرنگیان سپردند، همه عیناً همان عنوان طرح عُمَر و به دست گرفتن امارت و حکومت مسلمین و خانه‌نشین کردن اوّلین سردار کبیر علمی و عملی اسلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و فرزندان او و یاران باوفایی که شریف‌ترین و عزیزترین صحابی پیامبر بودند (امثال عمّار یاسر و مقداد و سلمان و ابوذر و غیرهم) می‌باشد.

علماء بزرگ اسلام به دریا ریخته شدند، و کلاه شاپو را با میخ در سرشان فرو کردند، و در زندان‌ها با شکنجه‌ها جان سپردند.

در آن زمان نیز امیرالمؤمنین یگانه مرد علم و فضیلت، و حاوی قرآن و نگهبان سنّت و سیره رسول الله، و عارف و عالم به مناهج جنگ و صلح و تقسیم بیت المال و برقراری میزان عدالت، در مدّت بیست و پنج سال بیل دست گرفته، به باغبانی و کشت درخت خرما و جاری ساختن قنات مشغول شد. ابن مسعود را جلاوزهٔ عثمان به دستور او از مسجد به روی زمین

کشیدند و بیرون بردند؛ استخوان‌هایش شکست و جان سپرد. عمّار یاسر به ضرب لگد او فتق پیدا کرد، و ابوذرّ غفّاری در تبعیدگاه خشک و بی آب و علف رُبّده، تنها بدون یک انیس و مونس، غریبانه جان داد. یگانه دختر باقی مانده از رسول خدا، حبیبۀ رسول خدا، بضعة رسول خدا، جان و روح [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و سرّ رسول خدا را کشتند. و بدین وسیله تاریخ اسلام را عوض کردند و امت و عالم اسلام را در مسیری سوق دادند که آن مسیر رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما الصّلاة و السّلام نبود و از عمل به قرآن جز عبارتی و لفظی و اسمی نبود؛ همان روح مستکبرانه خود را بر امت مُسیطر ساخته و همه را زیر شلاق تند خود مهجور کردند.

ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین با ندای تفکیک روحانیت از سیاست که از طرف جائران زمان بلند شد، به حبس و زجر و شکنجه و تبعید و قتل محکوم بودند. زیرا آنها می‌گفتند: روح امامت و ولایت حقیقی الهی، مستلزم حکومت بر مردم و به دست گرفتن امور آنها در بهترین شاه‌راه ترقی و کمال است، و حاکمان جائر می‌گفتند: ولایت معنویّه از آن شما باشد و حکومت ظاهریّه از آن ما.

در ربیع الأبرار زمخشری آمده است که:

هارون الرّشید پیوسته به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام می‌گفت: شما فدک را بگیریید و آن حضرت از قبول آن امتناع می‌نمود. و چون هارون بر این امر اصرار کرد، حضرت فرمود: "من فدک را نمی‌گیرم مگر با حدودش."

هارون پرسید: حدود آن کدامست؟!

حضرت فرمود: "حدّ اوّل آن عدّان است."

---

رنگِ هارون دگرگون شد و گفت: حدّ دوّم آن

کدام است؟!\*

حضرت فرمود: ”سَمَرَقند.“

و رنگِ هارون گرفته و تیره شد و گفت: حدّ سوّم

آن کدام است؟

حضرت فرمود: ”آفریقا.“

و رنگِ هارون سیاه شد. و گفت: حدّ چهارم آن

کدام است؟

حضرت فرمود: ”سیف البحر؛ از ساحل بحر

خزر و ارمنستان.“

هارون گفت: پس هیچ برای ما باقی نماند! تو

می خواهی جستن کنی بر جای من و بر آنجا استقرار

یابی!

حضرت فرمود: ”من به تو گفته بودم که: اگر

حدود آن را مشخص کنم، تو فدک را به من

برنمی گردانی!“

چون هارون این جریان را دید تصمیم بر کشتن

آن حضرت گرفت و خود را از جریان او خلاص

کرد.\*



داستان تفکیک روحانیت از سیاست به همین عبارت، قریب یک صد سال است که مطرح شده است. اولین داعی آن، مسیحیان عرب بودند که چون می خواستند در نظام اجتماعی آزاد باشند و در حکومت اسلام آزادی های بی بند و بار ممنوع بود، لذا بدین ترانه ندای تفکیک را بلند کردند. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] البته بسیاری از روشنفکران متدین و متعهد از اعراب نیز به همین ندا تاسی کرده و دنبال کردند؛ اما نه از جهت آنکه حقیقتاً تفکیک دین را از سیاست می خواستند، بلکه چون می دیدند سلاطین عثمانی و حکام مصر که تظاهر به دین می کنند، صورتی بیش نیست و در حقیقت آنها دین را در استخدام سیاست و آراء شخصیّه خود درآورده اند و ملت و رجال متعهد حق اعتراض و آزادی بیان را ندارند، فلذا برای بیرون کشیدن دین از زیر مهمیز آنها و بلکه به تبعیت درآمدن سیاست در زیر لوای دین، بدین سخن لب گشودند.

به طور کلی چون همه عامّه از اهل تسنن، سلاطین و خلفا و امرا را هر چه باشند خلیفه الهی و اولوا الامر می دانند و اطاعت از آنها را واجب می شمردند، بنابراین در این مکتب، همه مردم ضعیف، و دین غیر از صورت تحمیلی دستگاه حاکمه نیست.

یکی از مهم ترین جهات عقب ماندگی عالم تسنن و کشورها و ملت های آنان همین امر است که: آنها پیروی از حاکمان جائر و ظالم را بر اساس تعلیم مکتب خود واجب می دانند، و علی هذا راه نجات به روی آنها مسدود است؛ مگر آنکه در این مهم به مکتب تشیع بگردانند و تبعیت را فقط از رجال صالح و اولیاء خدا قرار داده و اولوا الامر را که در قرآن مجید آمده است منحصر به ائمه اثنا عشر شیعه بدانند.

ولیکن ندای تفکیک روحانیت از سیاست، در کشور شیعه صورت دیگری به خود داشت. منادیان این ندا می خواستند نفوذ علما و فقهاء شیعه را که دارای ارزشی معنوی و روحی هستند، ساقط کنند و تمشیت امور و جریان سیر اجتماع را از تحت نظر آنها بگردانند و در حقیقت آنها را منعزل کنند. و یا به عبارت دیگر: دین را تحت نظر سیاست درآورند و محکوم انظار و آراء خود بنمایند. و این خطری بود عظیم؛ زیرا در حقیقت در حکم نسخ دین و حقیقت و معنویت و وجدان و عاطفه و سپردن این معانی به بوتّه هلاک، و در عوض استکبار و خودآرائی و خودنگری و ظواهر تمدن ضالّه

غرب و فرهنگ و رسوم ایشان را به روی کار آوردن، و ملت را در منجلا ب گناه و هوسات و غفلت غوطه ور ساختن، و در نتیجه حدّ اعلا ی بار را از آنها کشیدن بوده است.

اصولاً تعبیر به واژه روحانیّت نیز یکی از پدیده‌های ضالّه کفر است که علماء اسلام را روحانی می‌گویند؛ با آنکه علماء اسلام تنها روحانی نیستند بلکه مسلمانی هستند روحانی و جسمانی، دنیوی و آخرتی، اهل عبادت و سر و کار داشتن با مسائل روحی و اهل اجتماع و سیاست و سر و کار داشتن با مسائل مادّی و طبیعی و دنیوی.

لفظ روحانی و روحانیّت در واژه‌های قرآن کریم و سیره رسول اکرم نیامده است. دین اسلام دین روحانیّت نیست. دین اسلام دین جسم و روح و عقیده و اندیشه و کار و عبادت و جهاد است، و جنبه اختصاصی ندارد. و این حقیقت، مندرک شدن مفهوم سیاست و روحانیّت در یکدیگر است.

لفظ روحانی از مسیحیان است که آنها حضرت عیسی را پدر روحانی خود می‌دانند و به کشیش‌ها پدران روحانی می‌گویند. این لفظ از نصاری به مسلمین سرایت کرده است و در سخنان و کتاب‌ها و محاورات آنها وارد شده است، و مع الأسف با غفلت بسیاری از علماء، آنها جاگرفته است به طوری که می‌بینیم علماء و فقهاء اسلام خودشان را روحانی می‌خوانند. یعنی با پذیرفتن این لقب و عنوان، نیمی از سعادت و حیات خود را که همان آزادی در حقوق سیاسی باشد، به دست خود مجّاناً به دشمن تسلیم می‌کنند و گاه خودشان می‌گویند: ما روحانی هستیم، ما را به مداخله در امور اجتماعی چه کار؟

و این معنی در واقع، مسخ و نسخ اسلام است. *أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنَ الْغَفَلَةِ*. ما باید پیوسته به جای روحانی، لفظ عالم و فقیه به کار بریم، و به جای روحانیون، علماء فقهاء، و به جای روحانیّت لفظ فقا هت و علم را استعمال کنیم؛ زیرا این لغات از اصطلاحات شرع است و معنای صحیح و جامع دارد.

و نظیر این لغت، واژه‌های دیگری نیز هست که به دست استعمار بیدار وارد در اصطلاحات جامعه مسلمانان شده و بالتّیجه شرف و حیات و اتّحاد و تولّی و تبرّی آنها را به صورت‌های مسخ شده و منکر جلوه داده است. مثلاً لفظ کفر و ایمان، و کافر و مسلمان، منسوخ شده؛ و به جای آن لفظ خارج و داخل، و خارجی و داخلی آمده است. هر کس در داخل کشور باشد او را داخلی گویند گرچه مشرک و کافر باشد، و هر کس خارج باشد او را خارجی گویند گرچه مسلمان و متعهّد باشد. و این تعبیر صد در صد غلط است.

و محصل سخن آن است که: نه تنها اجماع بر لزوم تفکیک خلافت و نبوت نداریم، بلکه اجماع محقّق و اتّفاق قطعی بر عدم لزوم داریم. و بلکه اگر بیعت با ابوبکر را در سقیفه و در خفاء انجام نمی‌دادند، هیچ کس با بیعت با

ولی امروز مردمان در نگاهداری دین فردی و

عمل نمودن شخص خود به قرآن، آزادند؛ عمل کنند  
تا رستگار شوند.

لشکریان ابن سعد هم قرآن می خواندند، ولی

آن قرآن کجا و قرآن لشکریان حسینی کجا!

ختم کلام با روضه مناسب.

---

علی بن ابی طالب، تردید و شکّی نداشت، و پس از جریان سقیفه بیعت با  
أبو بکر منکر و غیر معروف جلوه کرد، و عامّه چنین توقّعی نداشتند و زمینه  
و جوّ را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام می دانستند.

\* أعيان الشّیعة، ج ۴، جزء دوّم، ص ۸۸، سیرة الإمام کاظم علیه السّلام و  
أخباره. - پایان متن منقول از امام شناسی.

مجلس روز پانزدهم: اهمیت قرآن کریم و  
شرائط قاری آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ

تُرْحَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

قرآن به لسان عربی مبین، برای فهم مردم تنزل

یافته است

[در] این مطلب جای سخن نیست که قرآن

کلام پروردگار بوده و به لسان عربی برای فهم مردم

تنزل یافته است:

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَلَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ

الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلسَانٍ

عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ \* وَإِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

---

۱ - سوره الأعراف (۷) آیه ۲۰۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۶:

«و زمانی که قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آنکه مورد رحمت خداوندی واقع شوید!»

۲ - سوره الشعراء (۲۶) آیات ۱۹۲ الی ۱۹۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۹۶:

«و تحقیقاً این قرآن از ناحیه پروردگار عالمیان نازل شده است. \* آن را روح الامین بر قلب تو فرود آورده است تا از جمله بیم‌دهندگان به سوی خدا

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* حَم \* وَالْكِتَابِ  
الْمُبِينِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَإِنَّهُ  
فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

## قرآن یگانه کتاب برای صلاح و رشاد دنیوی و

### اخروی مردم

قرآن یگانه کتاب برای صلاح و رشاد دنیوی

و اخروی مردم است و لذا باید شبانه روز با قرآن  
باشند، در آیات قرآن تأمل و تفکر نمایند؛ زیرا رسوخ  
تعالیم قرآن در قلوب بدون آشنایی با آن محال است.

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ

سَفَرٍ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ، وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ

---

باشی! \* روح الامین آن را به زبان عربی آشکار آورده است. \* ذکر و خبر  
قرآن در کتاب‌های پیشینان نیز موجود است.

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیات ۱ إلى ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۷ و نور  
ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۸۷:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. \* حم \* سوگند  
به کتاب آشکارا که ما آن کتاب را به صورت کتاب قابل خواندن و قرأت  
عربی و فصیح و رسا گردآوری نموده و قرار دادیم، به امید آنکه شما آن را  
تعقل نمایید و با اندیشه‌های خود بدان دست یازید. \* ولیکن این قرآن  
حقیقتش در ام‌الکتاب که مصدر و محلّ جمع کتب سماوی و در نزد ماست،  
مقامش بسیار عالی و رفیع‌القدر، و بسیار محکم و استوار و غیر قابل تجزیه  
و تفصیل می‌باشد.»

السُّمَسُ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ  
يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ؛ فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ!

قَالَ: فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ

اللَّهِ! وَمَا دَارُ الْهُدْنَةِ؟!

قَالَ: دَارُ بِلَاغٍ وَانْقِطَاعٍ. فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ

الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ  
مُشَفَّعٌ، وَمَا حِلُّ مُصَدِّقٍ. وَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ،

وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ.

وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ، وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ

تَفْصِيلٌ وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ، وَهُوَ الْفَصْلُ [و] لَيْسَ بِالْهَزْلِ.

و لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؛ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ،

ظَاهِرُهُ أَيْقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ.

لَهُ نُحُومٌ وَ عَلَى نُحُومِهِ نُحُومٌ، لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا

تُبْلَى غَرَائِبُهُ.

فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى

الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۵. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۹:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم! شما در خانه هُذَنَه\* هستید، و شما بر پشت مرکب سفر سوار می‌باشید، و سیر و حرکت شما در این سفر سریع است، و شما حقاً دیدید که شب و روز و خورشید و ماه هر چیز نو و تازه‌ای را کهنه و فرسوده می‌سازند و هر چیز دور و دوردستی را نزدیک می‌نمایند و هر چیزی را که به آن وعده داده شده است در خارج می‌آورند و تحقق می‌بخشند؛ پس بنابراین شما تجهیزات و ساز و برگ خود را برای این مسافرت به جهت دوری مقصد و عبور و گذشتن از فاصله و محلّ تجاوزی که باید طی شود، آماده و مهیا نمایید!

راوی از رسول الله در این حال گفت: مقداد بن أسود برخاست و گفت: ای رسول خدا! مراد شما از خانه هُذَنَه چیست؟!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خانه‌ای که فقط در آن به انسان ابلاغ می‌شود و تذکر داده می‌شود و به زودی ترک می‌شود، که باید از آن کوچ کرد و منزل را بریده، پشت سر گذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‌های گوناگون همچون قطعه‌ها و پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه شد و شما را دچار خلط و اشتباه و تحیر نمود، بر شماست که به قرآن روی آرید و بدان تمسک جوید و آن را راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیع است که شفاعتش مورد قبول است و نیرو دهنده و تقویت کننده‌ای است که از عهده بیرون می‌آید، و در عین حال سعایت کننده و خرده گیرنده و عیب جوینده‌ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد و از او پیروی کند قرآن جلودار او شده و وی را به بهشت می‌کشاند، و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد و از او اعراض کند قرآن از عقب بر او می‌زند و او را می‌راند تا به سوی آتش



## قرآن یار و مددکار انسان است

در هر حال، قرآن یار و مددکار انسان است؛

لذا باید به تلاوت با آن سر و کار داشت و به آن عمل نمود.

فَعَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

برساند.

قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه و نیکوترین طریق دلالت می‌نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب به طور مشروح و مبین آمده است، و به طور وضوح و ظهور آشکارا بیان شده است، و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن واقع و محقق است. و آن کتاب جداکننده بین حق و باطل و تمییز دهنده بین سعادت و شقاوت است، و آن کتاب فکاهی و تفنن و شوخی نیست.

و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد و معنای باطن و عمیقی دارد. ظاهر آن محکم و مستحکم و حکمی است که بدان عمل می‌کنند و باطن آن علم است. ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دل‌پسند است، و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد.

قرآن دارای حدود و اندازه‌هایی است که آن حدود و اندازه‌ها نیز محدود به حدودی هستند. اگر کسی بخواهد عجائب قرآن را به شمارش درآورد به نهایت نمی‌رسد و احصای آن متعذر است، و غرائب و بدایع احکام و معارف و قصص و امثال آن کهنه نمی‌شود.

در قرآن چراغ‌های درخشان هدایت است، و محل و موضع انوار حکمت و دانش و علم به حقایق و اشیاء است، و راهنما و دلیل معرفت است برای کسی که کیفیت تعریف و آشنایی با قرآن را بداند و اشارات آن را بشناسد و نکات بیان و مفاهیم آن را دریابد و از معاریض آن مطلع باشد.

\* هُدْنَه به معنای سکون و صلح و قرار داد بین مسلمین و کفار و هم‌چنین قرار داد و عهدنامه در میان دو لشکر متخاصم است. «- پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.

«نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، وَ لَا تَتَّخِذُوهَا

قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى صَلَّوْا فِي الْكِنَائِسِ وَ

الْبَيْعِ وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ؛ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ

كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ

لِإِنْدِلَالِ هِلَالِ عَمَّاسِلَا هُوَ جُدُّ.»<sup>۱</sup>

و عنه أيضًا قال:

«يَا سَلْمَانَ! عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ

لِلذُّنُوبِ، وَ سِتْرٌ مِنَ النَّارِ، وَ

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۶۱۰. نور ملكوت قرآن، ج ۳، ص ۳۰۲:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها می‌خوانند و خانه‌های خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‌یابد و اهلش زیاد می‌شوند، و همان‌طور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این خانه به ساکنین آسمان‌ها نور می‌فرستد.»

أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ. وَ يُكْتَبُ لَهُ بِقِرَاءَةِ كُلِّ آيَةٍ ثَوَابٌ  
مِائَةٌ شَهِيدٍ، وَ يُعْطَى بِكُلِّ سُورَةٍ ثَوَابٌ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، وَ  
تَنْزِيلٌ عَلَى صَاحِبِهِ الرَّحْمَةِ، وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ، وَ  
اشْتَاقَتْ إِلَيْهِ الْجَنَّةُ، وَ رَضِيَ عَنْهُ الْمَوْلَى.»<sup>۱</sup>

## شروط چهارده گانه برای قاری قرآن

و قاری قرآن باید دارای شرایط زیر باشد:

اوّل: طهارت؛ زیرا طهارت در هر عبادتی

مطلوب است.

دوّم: قصد قربت؛ زیرا قرآن خواندن عبادت

است و «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»<sup>۲</sup>.

سوم: افتتاح به أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ

---

۱ - جامع الأخبار، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سلمان! بر تو باد به قرائت قرآن؛ چرا که خواندن آن کفاره گناهان، و ستر و پوشش از آتش، و امان از عذاب است. و از برای کسی که آن را می خواند در مقابل هر آیه ثواب صد شهید نوشته می شود، و در مقابل هر سوره ثواب پیامبر مرسلی به او عنایت می شود، و بر صاحب آن رحمت فرود می آید، و از برای او فرشتگان استغفار می کنند، و بهشت مشتاق او می شود، و خداوند از وی راضی می شود.» (محقق)

۲ - تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۸۶. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۵۱:

«فقط قبولی اعمالی که انسان انجام می دهد مشروط می باشد به نیت آنها.»

چهارم: بسم الله الرحمن الرحيم؛ لقوله صلى الله

عليه وآله: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ [لَمْ يَذْكَرْ] فِيهِ بِبِسْمِ

اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَر.»<sup>٢</sup>

پنجم: از روی مصحف بخواند.<sup>٣</sup>

ششم: وقوف بر هیئت ادب؛ ایستاده یا نشسته

سر به زیر اندازد، و از چهار زانو نشستن و تکیه کردن

و با کفش قرآن خواندن خودداری کند.

---

<sup>١</sup> - سورة النحل (١٦) آیه ٩٨: نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ٣٠٧:

«و چون اراده کنی قرآن بخوانی، از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه ببر و در تحت امان و پناه او درآی.»

<sup>٢</sup> - بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ٣٠٥؛ روض الجنان، ص ٢. ترجمه:

«هر کار مهمی که با بسم الله شروع نشود ناقص و ناتمام است.» (محقق)

<sup>٣</sup> - الکافی، ج ٢، ص ٦١٣:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَى ظَهْرِ قَلْبِي، فَأَقْرَأُهُ عَلَى ظَهْرِ قَلْبِي أَفْضَلُ أَوْ أَنْظُرُ فِي الْمُصْحَفِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: "بَلْ أَقْرَأُهُ وَأَنْظُرُ فِي الْمُصْحَفِ، فَهُوَ أَفْضَلُ. أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ!"»  
ترجمه: «اسحاق بن عمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! من قرآن را در حفظ دارم و در خاطره و ذهنم نگهداری می کنم؛ آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی مصحف؟ فرمود: "بلکه قرائت کن و در مصحف نگاه کن که افضل است. آیا نمی دانی که نگاه کردن در مصحف عبادت است؟!»

هفتم: جهر متوسط، لو أمن من الرياء و إلا

فالإخفات أفضل.<sup>۱</sup>

هشتم: تحسین قرائت؛ لقوله: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ

تَرْتِيلًا﴾.<sup>۲</sup>

روی عن عبدالله بن سليمان قال: سألت

أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَرَتَّلِ

الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾، قال:

«قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: «بينه تبياناً،

و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره نثر الرمل. و لكن أفرعوا

قلوبكم القاسية، و لا يكن هم أحدكم آخر السورة.»<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> - أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۴. ترجمه:

«اگر ایمن از ریا باشد و إلا اخفات بهتر است.» (محقق)

<sup>۲</sup> - سوره المزمّل (۷۳) ذیل آیه ۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۱:

«و قرآن را به طور ترتیل قرائت کن!»

<sup>۳</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۲:

«راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای قول خداوند

عز وجل پرسیدم که گفته است: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ «و قرآن را

به کیفیت ترتیل بخوان!» مراد از ترتیل کدام است؟

حضرت فرمود: «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: «یعنی آن را

خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت

می خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند

دانه های شن ریزه و رمل آن را منتشر و متفرق مکن که جمعش مشکل باشد

و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن

دل های سخت و قلوب قاسیه خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به

وحشت اندازید، و وقتی قرآن می خوانید قصد و نیت شما آن نباشد که به

و فی روایة أُخری قال أمير المؤمنين عليه السلام:

«الترتیل حفظُ الوقوفِ و أداءُ الحُرُوفِ.»<sup>۱</sup>

نهم: إذا مرّ بآيةٍ تسبيحٍ أو تكبيرٍ سَبَّحَ أو كَبَّرَ.<sup>۲</sup>

دهم: إذا مرّ بآيةٍ دعاءٍ أو استغفارٍ دَعَا و استغفَرَ.<sup>۳</sup>

یازدهم: [يقول] عند الفراغ من كل سورة:

صَدَقَ اللهُ العَلِيُّ العَظِيمُ و بَلَغَ رَسولُهُ الكَرِيمُ. اَللّهُمَّ

انفَعْنَا و بارِكْ لَنَا فيه و الحمد لله ربّ العالمين.

دوازدهم: متوجّه باشد که کلام خداست و

بشر از آوردن او عاجز است.

سیزدهم: تعظیم نماید متکلم را، و خود را

---

آخر سوره برسید.

زیرا این گونه خواندن، توجّه را از روی خود آیات برمی دارد و متوجّه به تمام سوره می کند. شما باید آیات را طوری بخوانید که روی هر آیه نظر اصلی خود را دوخته، و بهره کامل خود را بردارید، و سپس به آیه دیگر روید. و در صورتی که مقصد شما تمام کردن سوره باشد، این معنی حاصل نخواهد شد.»

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۲۳؛ التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۷۱. ترجمه:

«ترتیل عبارت است از رعایت کردن وقفها و أداء حروف.» (محقق)

۲ و ۳- تفسیر المعین، ج ۳، ص ۱۷۴۴:

«فإذا مرّ بآيةٍ تسبيحٍ و تكبيرٍ سَبَّحَ و كَبَّرَ، و إذا مرّ بآيةٍ دعاءٍ و استغفارٍ دعا و استغفَرَ.»

۳- أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۴.

مخاطب در پیشگاه حضرت احدیت بدانند.

چهاردهم: تدبّر و تفکر کند؛ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ

الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾<sup>۱</sup>.

عن أميرالمؤمنین علیه السلام: «لا خیر فی عبادۃ

لا فقهه فیها و لا فی قراءۃ لا تدبّر فیها»<sup>۲</sup>.

چون به آیه وعد و بهشت رسید تأمل نموده

مسرور گردد و چون به آیه وعید و جهنم رسید تأمل

نموده، محزون شود.

اشعار منسوب به أميرالمؤمنین در شرائط قاری

قرآن

---

<sup>۱</sup> - سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۰:

«ایا این مردم در قرآن تدبّر و تأمل نمی نمایند؛ یا آنکه بر روی دلهایی،

قفل های آن دلها زده شده و راه تفکر را بسته است؟!»

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۷۵، با قدری اختلاف؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص

۱۸۵:

«و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از عاصم بن ضمره که او گفت:

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ كُلَّ الْفَقِيهِ الَّذِي لَا يُقْنِطُ

النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَ لَا يَرْخِصُ لَهُمْ فِي مَعَاصِي

اللَّهِ، وَ لَا يَدْعُ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ. وَ لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَا عِلْمَ فِيهَا، وَ لَا

خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا فَهْمَ فِيهِ، وَ لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبَّرَ فِيهَا.»

“آگاه باشید که شخص فقیه آن که در فقاہت کامل است، کسی است که

مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند، و از عذاب خدا مأمون ننماید، و مردم

را در معاصی خدا آزاد نگذارد، و به جهت رغبت به علوم دیگر قرآن را کنار

نگذارد. خیری نیست در عبادتی که در آن علم نیست، و خیری نیست در

علمی که در آن فهم نیست، و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر

نیست.”



فَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَصِيحَةِ وَلَدِهِ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

## حالات و صفات متّقين در هنگام قرائت قرآن

[توصیف متّقين در نهج البلاغه هنگام قرائت

قرآن]: «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ

تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ.

وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ،

وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۴۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۴:

«۱. و چون به آیه ترساننده و انداز آورنده‌ای رسیدی که عذاب خدا را توصیف می‌کند، در آنجا درنگ کن، در حالی که اشک‌هایت ریزان باشد؛ و بگو:

# سؤال پیامبر اکرم روز قیامت از امت خویش

## درباره کتاب خدا و اهل بیت

فی الکافی عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

---

۲. ای خدایی که به سبب عدالتش عذاب می کند آن را که بخواهد؛ مرا از زمره معذبین قرار مده!

۳. من در اثر لغزش و گناهی که نموده‌ام به سوی تو بازگشت کرده‌ام؛ مگر به سوی غیر تو هم فرارگاهی هست؟!

۴. و چون به آیه‌ای بررسی که در آن از وسیله و نعمت‌های شگفت‌آور خدا سخن به میان آمده است،

۵. با انابه و اخلاص از خدایت تمنا کن به تو دار خلود و جنت رضوان را عنایت کند؛ تمنای شخص متقرب به سوی خدا.

۶. و سعی و جدیت کن شاید خداوند تو را در زمین دارالخلد وارد کند، و از روح و نسیم مساکنی که هیچ‌گاه زوال نمی‌پذیرد و خراب نمی‌شود بهرمند گردی!»

«أنا أوَّلُ وافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ

كِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ أُمَّتِي؛ ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ

اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي؟»<sup>۱</sup>

اهل بیت را ضیافت نموده و در دشت کربلا

شهادت کردند؛ با روضه مناسب ختم کلام شود.

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۵۶:

«شیخ محمد بن یعقوب کلینی با سند خود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «اولین کسی که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وارد می شود، من و کتاب خدا و اهل بیت من است، و پس از آن امت من. و سپس من از امت من می پرسم که: شما با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟!»

مجلس روز شانزدهم: قرآن یگانه کتاب  
اصلاح بشر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

متابعت از قرآن یگانه راه مستقیم برای رسیدن

به منزل سعادت

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْجِعِ النُّجُومِ \* وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ  
تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ \* إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ  
\* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

در روز گذشته عرض شد یگانه راه مستقیم

برای پیمودن راه حیات و به سرمنزل سعادت  
رسانیدن، منحصر به متابعت قرآن است.

---

<sup>۱</sup> - سوره الواقعة (۵۶) آیات ۷۵ الی ۸۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۶:

«پس سوگند اکید یاد می‌کنم به محل‌ها و مکان‌های نزول و سقوط ستارگان (یا آیات قرآن، و یا حرکت و مواجهه اولیای مقرب خداوند در برابر حضرت حق) \* و این قسمی است که اگر بدانید، بسیار عظیم است؛ \* که حَقّاً و حتماً این کتابی است خواندنی و گرمی و رفیع‌المنزله و بلند پایه، \* که در کتاب پنهان و لوح محفوظ سرّ حق می‌باشد. \* و کسی نمی‌تواند به آن برسد و آن را مسّ کند مگر پاکیزه شدگان و طهارت یافتگان. \* و از سوی پروردگاری که پرورنده و آفریننده عالمین است نازل گردیده است.»

خطبه أميرالمؤمنين عليه السلام در توصیف

قرآن و لزوم متابعت از آن

در نهج البلاغه آمده است:

«و اعلموا أنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا

يَغُشُّ، وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ

المُحَدَّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ  
أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ؛ زِيَادَةٍ فِي هُدَى أَوْ  
نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ،  
وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى. فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ  
وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ؛ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ،  
وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَى وَ الضَّلَالُ.

فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ. وَ لَا تَسْأَلُوا  
بِهِ خَلْقَهُ؛ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ قَائِلٌ مُصَدِّقٌ؛ وَ أَنَّهُ  
مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ  
الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ.

فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: "أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ  
مُبْتَلَى فِي حَرِّهِ وَ عَاقِبَةٌ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرِّتِهِ الْقُرْآنِ!"

فَكُونُوا مِنْ حَرِّتِهِ وَ أَتْبَاعِهِ، وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ،  
وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ اتَّبِعُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَ  
اسْتَعِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.

الْعَمَلُ الْعَمَلُ! ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَ الْاسْتِقَامَةُ

# الاستِقَامَةُ! ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ وَ الوَرَعَ الوَرَعَ!

إِنَّ لَكُمْ نِهَآيَةً فَانْتَهُوْا إِلَى نِهَآيَتِكُمْ، وَ إِنَّ لَكُمْ عَلَمًا

فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ، وَ إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوْا إِلَى غَايَتِهِ،

وَ اٰخِرُ جُؤَا إِلَى اللّٰهِ مِمَّا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ. ۱

۲...

۱ - نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۹۱. ترجمه:

«و بدانید: این قرآن، آن نصیحت‌گری است که در اندرزش غش نمی‌کند و بدون ملاحظه و جانب‌داری از کسی حقیقت مصالح مردم را بیان می‌کند، و آن راهنما و دلیلی است که انسان را به گمراهی نمی‌افکند، و سخن‌گو و سخن‌پردازی است که دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس با قرآن [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همنشین نمی‌شود مگر اینکه چون خواست برخیزد و کنار رود، در خود زیادی یا کمی می‌نگرد: زیادی در هدایت، یا کمی در کوری و ضلالت.

و بدانید: هیچ‌کس بعد از عمل به قرآن در خود فقر و نیاز و حاجتی نمی‌بیند، و قبل از عمل به قرآن در خود غنی و بی‌نیازی مشاهده نمی‌نماید. بنابراین شما مردم برای از بین بردن دردها و رنج‌های خود، از قرآن شفا طلبید، و برای رفع شدت‌ها و گرفتاری‌هایتان از آن کمک گیرید و استعانت جوید؛ زیرا که شفا و علاج بزرگترین دردها در قرآن است، که همان کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت باشد.

بنابراین، آنچه از سعادت دنیا و آخرت می‌خواهید، از خداوند به وسیله قرآن پرسش کنید، و آنچه موجب رغبت و میل شماست با پیروی از راه و روش قرآن، به سوی خدا توجه نمایید. و آن را مایه تقرّب به سوی خلق خدا و رغبت‌های آنها قرار دهید و آلت وصول به مقاصد پست و خسیس و آمیال دنیویّه و دنیّه مسازید؛ زیرا قرآن در درجه‌ای از اهمّیت واقع، و رتبه‌ای از کمال را حائز است که بندگان خدا برای توجه و تقرّب به سوی خدا و نیل کمال و مقام انسانیّت خود، همانند آن را نمی‌یابند.

و بدانید: قرآن کتابی است که برای هر که در روز قیامت شفاعت کند،



بالجمله هر چه هست در قرآن است.

## اشعار سنائی غزنوی درباره قرآن

سنائی غزنوی می گوید:

---

شفاعتش مورد قبول است، و برای هر کس سعایت کند، سعایتش پذیرفته است؛ چون شفیع نافذ الأمر و سخنگوی صاحب اراده است (شفاعتش به آن است که: آیاتش یکایک اعمال مرد عمل کننده به آن را بازگو می کند؛ و سعایت و مذمتش به آن است که: آیاتش اعمال مرد متمرّد و غیر عامل را روشن نموده و در پیشگاه حضرت حقّ در موقف بازپسین، وی را مفتضح و رسوا می سازد).

زیرا که در روز محشر و در موقف قیامت، یک منادی از جانب پروردگار ندا می دهد: ”هر شخص تاجر و زارعی که در دنیا تجارتی کرده و کشتی برداشته است، همگی در تجارت و زراعتشان مبتلی هستند و به بلیّه ها و عواقب وخیم امر خود گرفتارند، مگر تاجران و زارعان قرآن که آنها آزاد و سربلندند.“

لذا شما از پیروان و زارعان قرآن باشید (و با منفعت آن، سود خود را مشخص کنید)، و برای ورود در پیشگاه پروردگارتان از آن دلالت بجوئید، و در مظانّ و موارد گرایش نفس و انجذاب به خواهش های نفسانی خود از این کتاب نصیحت بخواهید، و آن را در این هنگام رفیق شفیق و صدیق امین برای سرکوبی نفس امّاره و پیروی از اوامر الهیّه و فطریّه بدانید و بدان مراجعه کنید، و چون جواب و نظریّه اش با آراء و آمیال و افکار شما مساعد نبود نفوستان را متّهم نموده و مغشوش بدانید، و با نور قرآن مظانّ خطا و اشتباه را در نفوس خود مشخص نموده و حکم به جرم نفس خود در مورد این عمل بنمایید.

بشتابید بر عمل صالح، بشتابید بر عمل صالح! پس بر شما باد به نهایت و سرانجام کار، نهایت و سرانجام کار، و در این امر استقامت داشته باشید، استقامت داشته باشید! پس صبر نمایید صبر نمایید، و از افعال ناپسند اجتناب کنید اجتناب کنید!

تحقیقاً برای شما نهایت و خاتمه ای است پس خود را به آن برسانید، و قطعاً برای شما پرچم و نشانه ای است (پیغمبر اکرم و اوصیاء آن حضرت) پس به نشانه خود راه یابید و هدایت شوید، و به راستی که اسلام را غایتی است پس به سوی غایت آن منتهی شوید و آن را به دست آورید، و به سوی خدا از آنچه از حقّ خود بر شما فرض کرده بیرون آید و به او روی آورید.»

قوانین مجعوله نمی توانند با قرآن برابری کنند

شاهد بر مدّعی اینکه قرآن یگانه کتاب  
اصلاح بشر است، آنکه: قرآن مجعول دست بشر  
نیست و لذا قوانین مجعوله نمی توانند با قرآن برابری  
کنند:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
وَلَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ  
فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا  
بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾

وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ  
صَادِقِينَ ﴿١﴾

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ  
وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ \* لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى  
الْكَافِرِينَ﴾ ٢.

## احکام مندرجه در قرآن هیچ وقت منسوخ

نمی شود

قرآن کتابی است که احکام مندرجه آن،

هیچ وقت منسوخ نخواهد شد؛ زیرا احکام آن مطابق

فطرت است. پس همان طوری که فطریّات اموری

هستند که انفکاک آنها از انسان محال است، نسخ

---

۱ - سوره یونس (۱۰) آیه ۳۷ و ۳۸. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۲:

«موجودیت این قرآن، این طور نیست که ساختگی باشد و به طور افتراء به خدا نسبت داده شده باشد؛ ولیکن گفتار خداوند است که مصدق تمام علمی است که در نزد اوست، از کتب پیامبران پیشین؛ و تفصیل و شرح کتاب کلی الهی است که شکی در آن نیست که از ناحیه پروردگار جهانیان است. \* بلکه می گویند: محمد این قرآن را پرداخته و به خدا منتسب داشته است. بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر - غیر از خدا - دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می گوید!»

۲ - سوره یس (۳۶) آیه ۶۹ و ۷۰. ترجمه:

«و ما او را به توهمات و تخیلات شاعرانه در نینداختیم و چنین چیزی هرگز سزاوار آن مقام و منزلت او نخواهد بود. این قرآن چیزی جز توجّه به آموزه های الهی و بیان کننده حقایق عالم تکوین و مبانی و قوانین عالم تشریح نمی باشد. \* تا هر کس را که زنده است بیم دهد، و گفتار و حجّت ما درباره کافران محقق و ثابت گردد.» (محقق)

قرآن نیز محال است.

مثلاً احکام قرآن راجع به ازدواج را ملاحظه

کنید: زمان ازدواج را زمان بلوغ پسر و دختر قرار

داده است<sup>۱</sup> به خلاف قوانین فعلی؛ در این صورت

به دست می آید

که قرآن مطابق فطرت و آنها به خلاف آن است.

از طرفی قرآن برای قلع و قمع فحشاء و وادار

کردن مردم به معروف دستوراتی قانونی صادر

فرموده (مثلاً آنکه زانی باید حد<sup>۲</sup> بخورد<sup>۲</sup> و قاتل باید

---

۱ - سوره النساء (۴) صدر آیه ۶: ﴿وَأَبْ تَلُوا آلَ يَتَمَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا  
النَّكَاحَ فَإِنْ ءَأَنَسَ تُمْ مِّنْ هُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَىٰ هِهِمْ  
أُمَّوْلَهُمْ﴾.

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۱۸۲: «شما یتیمان را (آنهایی که  
به سن بلوغ نرسیده اند) به معرض امتحان درآورید (به آنها پول بدهید تا  
خرید و فروش کنند و ببینید که آیا آنها مسلط بر معامله و داد و ستد هستند؟  
بر مصالح و مفاسد خود اطلاع دارند؟ تحت تأثیر افراد مغرض و سودجو و  
حیله گر قرار نمی گیرند و در معاملات متضرر نمی شوند؟) تا هنگامی که به  
سن بلوغ رسیدند (یعنی آن استعداد مزاجی در وجودشان پدید آمد، و در  
طبیعت و مزاجشان جفت طلبیدند یعنی مُحْتَلَم شدند) ﴿فَادْفَعُوا  
إِلَىٰ هِهِمْ أُمَّوْلَهُمْ﴾؛ در این صورت مالهای یتیمان را به خودشان  
بدهید، تا آنها از قیمومت شما بیرون بیایند و در کار خویش خودمختار  
باشوند.»

۲ - سوره النور (۲۴) آیه ۲: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا  
مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ  
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِئَلَّيْسَ هَدًى عَذَابُهُمَا طَآئِفَةً  
مِّنْ آلِ مُمُؤْمِنِينَ﴾.



را به او می دهند و مخالف را گرفتار عذاب می کند.<sup>۱</sup>  
آن وقت این قوانین را چنان با مواعظ و اخلاق توأم کرده است که بشر برای اجرای احکام قرآن، احتیاج به شهربانی و دادگستری ندارد.

## مردم با آغوش باز از قرآن استقبال می کنند

قرآن کتابی است که مردم خودبه خود با آغوش باز از او استقبال می کنند. سیطره قرآن در حیات بشریت در قرون اولی شاهد مدّعی ماست. شمشیر اسلام در چین و جاوه و هند و ترکستان نرفته ولی در عین حال آنها با تبلیغ احکام قرآن، متدین به دین اسلام شده اند.

قرآن بشر را در پیروی قوانین، مسئول درگاه حضرت احدیت می داند؛ لذا اگر بشر روزی بدون

---

<sup>۱</sup> - سوره النساء (۴) آیه ۱۳ و ۱۴: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارٌ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ آلُ فَوْزٍ أَلٍ عَظِيمٍ \* وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.

ترجمه: «اینها حدود و مرزهای ممنوعه و محرّمه خداست، و کسی که از خدا و رسول خدا اطاعت کند، او را در بهشت هایی که در زیر درخت هایی سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است داخل می کند و در آن باغ ها به طور خلود و جاودانه زندگی می کند، و این است کامیابی و پیروزی بزرگ. \* و کسی که عصیان و مخالفت خدا و رسول خدا کند و از حدود الهی تجاوز نماید، او را در آتشی داخل می کند که همیشه در آن مخلّد است، و از برای او عذاب ذلّت آفرین و پست کننده ای خواهد بود.» (محقق)

رئیس و مدیر هم باشد چون مسئول خود را خدا می‌داند، به این کتاب عمل می‌کند، و مسلماً با قوانین ظاهری نمی‌توان مردم را از روی دل و جان، مطیع قوانین نمود.

مردم از ترس پادشاه یا پاسبان اگر امری را

انجام ندهند ولی در هنگام فقدان

آن پادشاه یا خفاء پاسبان، دست به خلاف مقررات می‌زنند؛ ولی اسلام می‌گوید دو ملک در شانه‌هایتان، شماره تمام اعمال شما را ثبت می‌کند. و اگر فرض کنیم همیشه با بشر، پاسبان باشد - حتی در موقع خواب - تا کاملاً مراقب اعمال او باشد، در این صورت اولاً مثلاً برای ده میلیون جمعیت ده میلیون پاسبان لازم است، علاوه خود پاسبان‌ها نیز ده میلیون دیگر برای مراقبت کار خود احتیاج دارند و هَلُمَّ جَرًّا؛ ولیکن قرآن می‌فرماید:

﴿وَأِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾<sup>۱</sup>؛

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۲</sup>.

**نگهداری و عمل کردن به قرآن از نظم امور است**

نگاهداری و عمل کردن به قرآن از نظم امور است. و لذا ائمه اطهار به آن اهتمام کامل داشتند، و حضرت امیرالمؤمنین بعد از فوت حضرت رسول

<sup>۱</sup> - سوره طه (۲۰) آیه ۷. مه‌رتابان، ص ۳۷۰:

«و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‌داند سخن مخفی و پنهان‌تر از آن را.»

<sup>۲</sup> - سوره ق (۵۰) ذیل آیه ۱۶. معادشناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و ما نسبت به او از رگ گردن او، به او نزدیک‌تریم.»



اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در منزل نشست و بیرون نیامد، تا آنکه قرآن را جمع آوری فرماید.

مجلس روز هفدهم: وابستگی حیات  
اسلام به تولی و تبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

تولی و تبرّی یکی از واجبات شریعت مقدّس

اسلام

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آلِيَهُودَ  
وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ  
مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

یکی از واجبات شریعت مقدّس اسلام تولی

و تبرّی است و اگر انسان در این دو موضوع تأمل

کند به دست خواهد آمد که چه مصالح عظیمی در

جلوگیری مسلمانان از پیمودن راه فساد در بر دارد؛

زیرا معاشرت قولی با کفار بالأخره منجر به معاشرت

[عملی] می شود و در اثر معاشرت، اخلاق زشت آنها

---

<sup>۱</sup> - سورة المائدة (۵) آیه ۵۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را اولیاء خود قرار ندهید؛ بعضی از آنان اولیاء بعضی دیگرند. و هر کدام از شما که ولایت آنها را بپذیرد، از آنها می باشد؛ حقّاً خداوند مردم ظالم را هدایت نمی کند.»

در مسلمان اثر می کند، چندی نمی گذرد که روحيات  
دینی خود را از دست می دهد.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ  
يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ  
أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ  
وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ  
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

سلم می فرماید:

«الْحُبُّ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ.»<sup>١</sup>

و عنه أيضًا: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ

الْبُغْضُ فِي اللَّهِ.»<sup>٢</sup>

حیات اسلام بستگی کامل با تویی و تبری دارد

<sup>١</sup> - سورة المجادلة (٥٨) آیه ٢٢. اسرار ملکوت، ج ١، ص ٢٨٩:

«ای پیامبر! تو هیچ گاه نخواهی یافت فردی را که ایمان به خدا و روز بازپسین داشته باشد، در حالی که با افرادی که با خدا و رسول او به دشمنی و ستیز پرداخته اند طرح محبت و مراوده و ارتباط انداخته است؛ گرچه آنان پدرانشان یا فرزندانانشان یا برادرانشان و قوم و خویشانانشان باشند. اینان افرادی هستند که خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حکم نموده است و آنان را با نفعات قدسی از جانب خود امداد می نماید؛ و بهشت برین با نهرهای روان برای ایشان آماده ساخته و آنان در آنها مستقر و مأوی دائمی خواهند داشت. خدای از ایشان راضی و آنها نیز از خدا خشنودند. اینان اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

<sup>٢</sup> - جامع الأخبار، ص ١٢٨؛ بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ٢٥٢. ترجمه:

«حب و دوستی در راه خدا یک فریضه است و بغض و دشمنی در راه خدا فریضه ای دیگر است.» (محقق)

<sup>٣</sup> - بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ٢٥٢. معاد شناسی، ج ٩، ص ٣١٣:

«با فضیلت ترین اعمال، حب در راه خدا و بغض در راه خداست.»

بالجمله می‌توان گفت که حیات اسلام بستگی کامل با تولی و تبری دارد. مسلمانان اندلس به واسطه دوستی و معاشرتی که با مردان مسیحی کردند به زودی رویه اسلامی خود را فراموش کرده به کیش مسیح عودت کردند.

در اینجا مناسب است دارد برای وضوح این مطلب، داستان اسلام آوردن و از

اسلام بیرون رفتن مردان اندلس بیان شود.

## داستان اسلام آوردن و از اسلام بیرون رفتن

### مردمان اندلس

رومیان مدت هفتصد سال در اسپانیا حکومت نموده و مردم را به آداب مسیح علیه السلام تربیت کردند. بعدها اقوام ژرمن به شبه جزیره اسپانیا حرکت نموده و من جمله در ۴۱۵ میلادی، ویزیگوت‌ها<sup>۱</sup> در اطراف سلسله جبال پیرنه یک حکومتی تشکیل دادند. رومیان غلبه پیدا کرده آنها را شکست داده و در سال ۷۱۰ میلادی کلرئوس نامی از بزرگان اندلس، ویتی‌تسا پادشاه ویزیگوت‌ها را خلع نمود. در آن هنگام طارق بن زیاد سردار رشید اسلام به بهانه حمایت از ویتی‌تسا از دماغه اسپانیا گذشته در اسپانیا در سنه ۷۱۱ میلادی فرود آمد و ویزیگوت‌ها را شکست داده اسپانیا در تحت قلمرو اسلام درآمد.

---

<sup>۱</sup> - ویزیگوت‌ها (visigoths) یا باخترگوت‌ها یکی از دو شاخه اصلی گوت‌ها از ژرمن‌های خاوری بودند. شاخه دیگر گوت‌ها اوستروگوت‌ها و یا خاورگوت‌ها بودند. (محقق)

در سنه ۷۵۵ میلادی که مطابق ۱۳۷ هجری

است، چون بنی عباس به خلافت رسیدند یک نفر از دودمان بنی امیه، خلافت مستقلی در اسپانیا تشکیل داده و قرطبه را پایتخت خود نمود. معارف و علوم اسلامی در اسپانیا بالا رفت. مسیحیان از مسلمانان اطاعت نموده مالیات می دادند، و یهودیانی که قبل از ورود طارق از شکنجه مسیحیان در عذاب بودند به آسودگی زیست می کردند.

به طوری تعلیمات اسلامی بالا گرفت که در شهر قرطبه ۱۱۳۰۰۰ نفر مسلمان وجود داشت و دارای ششصد مسجد بود. شهرهای دیگر اسپانیا مانند اشبیلیه و طلیطله و قرناطه هر کدام مانند قرطبه دارای عظمت بودند، ولی کم کم قدرت حکومت مرکزی اسلامی از آنجا کم شد و سلطنت اسلامی تبدیل به ملوک الطوائفی گشت و کم کم عدّه قلیلی از ویژگی‌های مسیحی، سلطنت‌های اسلامی را از پای درآوردند.

پاپ تمام خوانین اروپا را برای جنگ مسلمین

دعوت کرد، و از طرفی





مالک بن عُبَّاد که فرمان‌فرمای اندلس بود به تمام  
امراء و بزرگان نوشت و آنها را با لشکرهای انبوه  
آماده برای جنگ با مسیحیان نمود.

در شهر رم در قصر واتیکان، ایلدفونس با  
بُراق بن عمَّار که از سرداران اسلام بود روبه‌رو شده  
و داستان آماده بودن نصارا را برای جنگ با مسلمانان  
به براق گفت، و گفت: تو هم در پیشرفت نصاری  
باید کمکی بنمایی.

براق گفت: «باید حیل‌های اندیشید؛ زیرا  
مسلمانان از تیر و شمشیر باک ندارند. ولی شما برای  
غلبه خود با مسلمین سه معاهده ببندید (اوّل آزادی  
دین، دوّم آزادی تجارت، سوّم آزادی تعلیمات) تا با  
این سه، تبلیغات خود را توسعه دهید، و مسکرات  
حمل نموده مردان مسلمان را مست سازید؛ در آن  
هنگام سیطره شما بر آنها قطعی خواهد بود.»

در روز بعد مسیحیان صورت قراردادی  
مطابق گفته براق بن عمَّار نوشتند و به همراه دو تن  
از معتمدین خود نزد مالک بن عُبَّاد فرستاده تقاضای  
صلح و امضای قرارداد کردند.

مالک امراء اسلام را با سربازان خود از اشبیلیه

و طلیطله و مالقه و قرناطه دعوت کرد. آنها با سربازان خود مانند کوه‌های با عظمت وارد قرناطه شدند؛ حتی یکی از امراء (عدی بن اُبی‌عامر، امیر والانس) دارای دویست سوار بود که نعل‌های آنان از طلا ساخته شده بود. و مالک تمام آنها را در قصر با شکوهی که خود در قرناطه بنا نهاده بود و دارای انواع درختان و گلها حتی فواره‌هایی از نقره به صورت پرندگان بود دعوت کرد و پیشنهاد صلح را به آنها ارائه داد.

تمام امرا پیشنهاد صلح را قبول کردند - غیر از قیس بن مصعب که او در اقلیت افتاد - و جشن‌ها برای صلح گرفتند؛ سپس امرا به شهرهای خود عودت کرده به عیش و عشرت مشغول شدند.

از آن پس کشیش‌ها و مبلغین نصاری انجمن‌ها تشکیل دادند و برای نابودی

مسلمین نقشه‌ها ریختند و ایجاد مدارس نمودند و تفرّج‌گاه‌های عمومی مجانی ترتیب داده و در آن دختران مسیحی حرکت می‌کردند و ورود را برای مسلمین آزاد گذاشتند. در همان سال چهار مدرسه بزرگ به خرج دوک‌ونیز در قرناطه تشکیل شد که اطفال مسلمین در آنها مجانی می‌رفتند و در تحت تأثیر آنها واقع می‌شدند.

براق بن عمّار در این حال یک نفر از پطرها که شیل نام داشت - در مجلس او را به شجاعت نام می‌برد. مالک گفت: چه نمونه از شجاعت دارد؟ براق گفت: او را امتحان کن. مالک گفت: تو با او مبارزه کن اگر تو بر او غالب آمدی برای رسوایی او کافی است و اگر او غالب آمد من او را در زمره افسران سپاهم قرار خواهم داد. براق که در نهایت شجاعت در مبارزه بود، عمداً خود را شکست داد. مالک متأثر شد ولی چون وعده داده بود، شیل را از افسران سپاه خود قرار داد.

**علل انحراف و به گمراهی کشیده شدن مردمان**

**اندلس**

به نام آزادی تجارت، کشتی‌های شراب را در

اندلس وارد کردند و جوانان مسلمین را مست نمودند. حتی یک نفر از کشیشان تمامی انگور تاکستان‌های قرطبه را پیش خرید و شراب آن را قسم خورد جز به دانش‌آموزان مسلمان به دیگری نفروشد، و جوان‌های مسلمین بدین محبت کشیش، فال نیک‌بختی می‌زدند. در نتیجه می‌خوارگی که تا آن زمان نزد مسلمین اقبیح اعمال بود امری عادی گشت - مخصوصاً برای محصلین روشن‌فکر - و کسی که از خوردن آن اجتناب می‌کرد او را خر مقدّس می‌گفتند.

مسلمانان وقار و متانت اسلامی خود را از دست داده، مست و جزء طبقه شیک و آلامد<sup>۱</sup> درآمدند.

جوانان می‌خواره، خود را منورالفکر دانسته و روحیات پدران پیر خود را تمسخر می‌کردند.

---

<sup>۱</sup> - فرهنگ فارسی میعن: «باب روز، مد روز.»

لباس‌های پشمینه و موئین را که لباس مجاهدین اسلام بود از تن درآورده، لباس حریر در بر کردند.

از تعالیم اسلامی و نماز و روزه دوری کرده، و آنها را کهنه‌پرستی می‌نامیدند و در مساجد پیران فرتوت جمع می‌شدند.

دختران نصاری در مهمان‌خانه‌ها با جوانان مسلمین بنای دلربایی گذاشته، و مسلمین شب‌ها تا دیر وقت در مهمان‌خانه‌ها بسر می‌بردند.

خوش‌گذرانی به قدری شیوع یافت که مخارج عادی از عهده‌اش بر نیامد؛ لذا دست به طرق اکتساب غیر مشروع از قبیل رشوه زده شد. عشق‌بازی بالا گرفت، فحشاء از حد گذشت، فقر و بدبختی ایجاد شد، میان طبقه غنی و فقیر اختلاف شدید حاصل شد.

در این هنگام تعداد مبلغین مسیحی در اندلس به هزار نفر رسید و شمار مبلغین مسیحی که مخارج آنها را خود پاپ می‌پرداخت به ۴۸۵ نفر بالغ شد و نیز پاپ از جیب خود برای شراب مسلمین سالیانه یک هزار فلورین می‌داد.

امرای مسلمین خیانت نموده با مسیحیان  
همدست شدند و لشکر کفر بر شهرهای اسلام  
تاخت؛ زن‌ها را به اسارت برد، دختران را بی‌ناموس  
نموده، یک روز ۱۳۰۰۰ نفر مسلمان را کشته و اموال  
آنها را آتش زدند و چنان بر شهرهای مسلمین غالب  
آمدند که پس از چندی نام اسلام به کلی از آنجا  
رخت بر بست.<sup>۱</sup>

در ایران نیز به وسیله تبلیغات و انتشارات  
وارد شدند.

## ارتباط چند واقعه مهم تاریخی با مسأله تولی و

### تبری

در اینجا مناسب است مطالب زیر را گوشزد  
نمود:

داستان تنباکوی میرزای شیرازی؛<sup>۲</sup>

استنکاف ناصرالدین شاه از مشروطیت؛ معنی

---

<sup>۱</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون وقایع اندلس و خیانت‌های امرای مسلمین  
در آن بلاد رجوع شود به: امام شناسی، ج ۱۷، ص ۴۳۲.

<sup>۲</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطالب رجوع شود به: همین موسوعه،  
ج ۳، ص ۲۸۱ الی ۳۹۱.

کشته شدن شیخ فضل الله نوری؛

آزادی فحشاء و منکرات؛<sup>۲</sup>

رابطه مستقیم ایران با دول خارجه؛

تحصیل جوانان و دختران ایرانی در اروپا؛<sup>۳</sup>

---

۱ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون مشروطه و عواقب مترتب بر آن رجوع شود به: نامه نقد پیش نویس قانون اساسی، ص ۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۹ و ج ۳، ص ۱۷۰.

۲ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ رساله نوین، ص ۱۱۵؛ مطلع انوار، ج ۱۰، ذیل عنوان: «پیشنهادهای حضرت علامه طهرانی به آیه الله خمینی» پیشنهاد پانزدهم: «پانزدهم: استخدام معلّمین و متخصصین از خارج، و منع اعزام محصل به خارج.

شکّی نیست که امروزه اروپائیان از ما در علوم طبیعی جلو افتاده‌اند. ما به علّت و موجبش اینک کاری نداریم. شما به هر علّت و به هر سبب که خواهید آن را توجیه نمایید. الآن سخن ما در این است که اگر ما بخواهیم استقلال فکری و فرهنگی و مذهبی داشته باشیم، باید حتماً در علوم به آنها برسیم و جلوتر هم بیفتیم، و گرنه مهر ذلّت و فرومایگی اِلَى الْأَبَدِ از ما برداشته نخواهد شد.

برای رفع این نقیصه یا باید محصلین خود را به خارج اعزام کنیم و یا متخصص از خارج بطلبیم تا فرزندان ما را بیاموزند. غیر از این دو فرض، فرض ثالثی وجود ندارد و در مسأله شِقِّ سوّمی نیست.

اعزام محصل به خارج سه اشکال دارد:

اوّل: زندگی در غربت و شهر نامأنوس، و دوری از وطن و پدر و مادر، و محروم شدن از بسیاری از موهبت‌های زندگی همچون ازدواج و فرزند، و کسب و کار درخور استعداد و توان غیر منافی با تحصیل و غیرها؛ که در حقیقت محصل در این دوران به طور کلی از اجتماع خود منقطع و بریده شده و عمرش قیچی گردیده تا دوران تحصیل سرآید و به وطن مراجعت کند.



دوم: برداشتن هزینه سنگین و طاقت فرسا بر دوش ملت و یا بیت المال ملت محروم و مستمند، و بیرون ریختن آرزو و سرمایه حیاتی کشور از طرفی و تقویت دولت کفر خارج از طرف دیگر. و در [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] واقع برای وسمه کشیدن بر ابروان، چشمان را کور نمودن.

سوم: بیرون ریختن آرزو معنوی و روحی دانشجویان، و خودباختگی در برابر تمدن غرب.

ما نمی خواهیم در اینجا از روابط نامشروع دختران و پسران، و آزادی بی بند و بار، و صحنه های ضد دینی و ضد بشری ملت های کفر، و زبانی که از این طریق دامن گیر محصلین جوان اعزامی ما می شود سخن گوئیم. اینها با تمام زشتی ها و وقاحت و قباحت، در برابر آنچه می خواهیم عرض کنم اندک است.

ما می خواهیم بگوئیم: محصل اعزامی به خارج در اولین نظاره، در برابر آن تشکیلات صوری و آن استادان و آن آزمایشگاه ها و آن زرق و برق ها، خود را ضعیف و زبون می شمرد؛ ایشان را انسان کامل و مربی و معلم و برتر و بالاتر می بیند و خود را ناقص و زیر دست می نگرد. این دیدگاه ضعف و حقارت نگری، تا آخر عمر در کانون اندیشه و تفکرات وی می ماند و آن عظمت و اُبّهت و جلال نیز آنی از خاطره و ذهن او دور نمی شود.

جوان محصل تازه وارد، همچون شخص مفکر و فیلسوفی نیست که این جهات را از هم متمایز کند؛ بدون ذره ای انفعال، از مواهب و علوم آنان سرمایه گیرد و نفس خود را نیز در همان درجه مصونیت و عزت پایدار بدارد. خواهی نخواهی کشمکش درمی گیرد و فعل و انفعال درونی پدیدار می گردد. رفته رفته در طی تعلیم در آن محیط و آن هوا و آن زمینه، به دنبال تعلیم معلم، روحیات و آقایی و سیادت استاد در نفس شاگرد اثر می گذارد و نفس و روان او را محو و فانی در جلال او می کند. محصل پس از چند سال تحصیل به کلی استقلال فکری و منیت و شخصیت خود را از دست می دهد.

اگر به وطن برگردد تا آخر عمر آنان را عظیم و آقا و برتر می شمرد و ملت خود را محروم و منفعل و زیر دست، و اگر برنگردد، تا آخر عمر در آنجا باز شرف انسانیت و استقلال اندیشه و فکر خود را باخته است.

## فرستادن مد از پاریس؛<sup>۱</sup>

و به نظر حقیر این آفت از جمیع آفت‌های این مسأله شدیدتر، و بنیادکن‌تر است.

شاید روی همین جهات بود که فقید سعید و شهید مظلوم ما: مرحوم سید حسن مدرس - اعلی الله مقامه الشریف - در ابتدای آنکه زمزمهٔ اعزام محصل به خارج بود، صریحاً گفت: «من با اعزام موافق نیستم، و لیکن معلّم و متخصص از خارج بیاورید!»

اما در استخدام معلّمین و متخصصین خارجی، و طلب نمودن ایشان را در داخل کشور، هیچ یک از این سه محذور وجود ندارد و هزینهٔ استخدام در مقایسه با هزینهٔ اعزام بسیار ناچیز است.

و از جمله منافع و عوائد استخدام این است که: آنها که معلّم و مفکر و افراد اندیشمند آن جوامع می‌باشند، چنانچه در داخل کشور بیایند و از نزدیک با این دین و این قرآن و این مکتب تشیع آشنا شوند چه بسا از آئین خود دست بر می‌دارند و به اسلام می‌پیوندند و خود نیز مبلغینی از مبلغین اسلام می‌گردند. از این نمونه‌ها دربارهٔ استخدام شدگان در دوران سابق به چشم می‌خورد.»

<sup>۱</sup> - مطلع انوار، ج ۱۰، ذیل عنوان: «پیشنهادات حضرت علامه طهرانی به آیه الله خمینی» پیشنهاد یازدهم:

«یازدهم: متحدالشکل شدن عامهٔ مردم است به لباس اسلامی و سرپوش اسلامی در برابر لباس و کلاه کفر که در زمان رضاخان پهلوی با سر نیزه بر این مردم تحمیل شد.

کت کوتاه و شلوار تنگ و پیراهن آستین کوتاه برای مردان، ارمغان غرب کافر است. لباس اسلامی کوتاه نیست، و چسبیده به بدن نیست، و بدون آستین یا آستین کوتاه نیست؛ بلکه از کت‌های معمولی متداولهٔ در امروز یک وجب بلندتر است و به زانو یا قدری بالاتر از زانو باید برسد. کت باید گشاد باشد، و بدن در آن استراحت کند، و فشار به بدن نیآورد. کت تنگ مضرات طبّی دارد، پیراهن و شلوار تنگ مضرات طبّی دارد؛ ولی مع الأسف، مصالح و منافع پزشکی و بهداشتی آن فراموش شده و امروزه معمولاً برای خودنمایی و در عبارت متداوله: «برای شیک‌ی» می‌پوشند و از ضررهای آن غمض عین می‌نمایند.

کت کوتاه و شلوار تنگ علاوه بر ضرر طبّی، چون به بدن می‌چسبند بدن را نشان می‌دهند و در حال خم شدن و رکوع تمام اسافل اعضاء مرد از زیر لباس نمایان است. و چقدر قبیح و زشت است که حتّی در حال عبادت،

## بر کنار کردن علماء؛<sup>۱</sup>

لباس بر بدن چسبیده و به واسطه کوتاهی آن نیز حکایت از بدن کند.

آیا زن‌هایی که مردان در برابر آنها ایستاده و نماز می‌خوانند و رکوع و سجود می‌کنند، در برابر دیدگان خود این مناظر شهوت‌انگیز و زشت را مشاهده نمی‌کنند؟!

کلاه شاپو و کلاه کپ، کلاه کفّار است. کلاه اسلام عبارت است از: قَلَنْسُوَه (کلاه ساده به شکل استوانه و یا مخروط ناقص که بر روی آن لُفّاه‌ای می‌بندند یا نمی‌بندند) و عبارت است از عِمَامَه که از جلو و عقب دارای دو گوش آویزان باشد. امروز بسیاری از مردم ایران حتّی در میان دهاقین و روستائیان ایالات خراسان، این نوع عِمَامَه را بر سر مردم می‌بینیم؛ و طرز لباسشان نیز غالباً اسلامی است و تغییر نکرده است.

اما استعمار کافر در زمان پهلوی به عنوان متّحدالشّکل شدن، کت و شلوار فعلی معمولی را آورد با کلاه تمام لبه. آری متّحدالشّکل شدن آنها هَضْم مسلمین در کفّار بود به طوری که حتّی از جهت لباس هم یکسان و تابع و بی‌هویت باشند؛ نه متّحدالشّکل به معنی اتّحاد لباس کفّار با مسلمین به طوری که آنها لباس مسلمین را بپوشند و تابع و پیرو آداب اسلام شوند.

لباس زنان مسلمان لباس خاصی است که از روی ژورنال‌های پاریس و مشابه آن اخذ نمی‌شود و طبق مُد وقتِ هوس‌ران و هوس‌باز زمان کور و ظلمت، تغییر مُد نمی‌دهد. لباس‌های زن مسلمان حتّی در داخل خانه خود و حتّی در فراش خواب با لباس زن کافر تفاوت دارد.

شلوار زن مسلمان بلند یا تا زیر زانو است و در صورتی که شَلِیْتَه یا دامن می‌پوشند، تا حدّ زانو بوده است. اما پهلوی از دستبرد به آنها نیز خودداری نکرد و شلوار زنان را به قدری کوتاه نمود که فقط برای نفس عورت بوده است، و به نام تنکّه پهلوی مشهور شد؛ همانند کلاه لبه‌دار که به نام کلاه پهلوی نامیده شد.

آرایش زن برای شوهر همه‌گونه جایز است، اما در صورتی که ماهیّت اوّلین و هیئت اصیل اسلامی خود را از دست ندهد، و مَحْو و فانی در هیئت کفر و لباس و زیّ اهل عناد و متمرّدین از شریعت حقّه نگردد؛ اما در آن صورت به عنوان «تَلْبُسِ مَلَابِسِ اَعْدَاء» درآمده و حکم به حرمت بر آن بار، و اجتناب از آن لازم می‌گردد.»

<sup>۱</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱.

تعطیل مجامع دینی و در حقیقت غروب  
آفتاب و شمس طلایی اسلام در ایران.  
در این صورت، حقیقتاً باید گفت که روح  
اسلام تولی و تبری است.

[عن أبي عبدالله عليه السلام، قال]: «مِن أَوْثِقِ  
عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي  
اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ.»<sup>۱</sup>

[عن أبي عبدالله عليه السلام، قال]: «قَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: "أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟"  
فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ، وَ  
قَالَ

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۱۲۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: "از مطمئن‌ترین و  
استوارترین دستاویزهای ایمان این است که: در راه خدا دوست بداری، و  
در راه خدا دشمن بداری، و در راه خدا عطا کنی، و در راه خدا دریغ  
ورزی."» (محقق)

بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةَ، و قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّيَّامُ، و قَالَ  
بَعْضُهُمْ: الْحُجُّ و العُمْرَةَ، و قَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ. فَقَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ  
لَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ  
فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّيُّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۱۲۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابشان فرمودند: «مطمئن ترین دستگیره ایمان کدام است؟!» در جواب گفتند: خدا و رسولش اعلم و داناترند، و بعضی از آنها گفتند: نماز، و برخی گفتند: زکات، و بعضی گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره، و بعضی گفتند: جهاد.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «برای هر آنچه که گفتید فضیلتی است، ولی مقصود آن نیست؛ بلکه مطمئن ترین دستگیره ایمان دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و پیروی از اولیاء خدا و تبری و بیزاری از دشمنان خداست.» (محقق)

مجلس روز هجدهم: لزوم عدم معاشرت  
و مجالست با کفار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا  
دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ  
وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

کسی که تبری ندارد به برهان اینی دارای روح

اسلام نیست

روز گذشته عرایض ما راجع به مودت

مسلمین با ملل بیگانه و اثرات چنین مودتی که منجر

به خرابی و از بین رفتن روحيات مسلمین شده است

طرح شد. و نیز بیان شد که تبری و تولی از واجبات

است و کسی که با دشمنان خدا دوست باشد،

---

<sup>۱</sup> - سورة المائدة (۵) آیه ۵۷. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را بازی گرفتند و مسخره پنداشتند، چه از کسانی باشند که قبل از شما به آنان کتاب داده شده است و چه از کافران بوده باشند، اولیاء خود قرار مدهید! و از خداوند بپرهیزید اگر شما از مؤمنان می‌باشید.»

می‌توانم اینا کشف کرد که حقیقتاً دارای روح اسلام نیست.

عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

«وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ. أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ.»<sup>۱</sup>

اروپا گرچه در تمدن مادی پیشرفت کرده

ولیکن در واقع باغ وحش دنیاست

تمام بدبختی‌هایی که امروز دچار مسلمین

---

<sup>۱</sup> - لبّ اللباب، ص ۶۳، تعلیقه:

«در اصطلاح "برهان انی" پی بردن به علت و مؤثر از راه معلول و اثر را گویند.»

<sup>۲</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "محبّت مؤمن به مؤمن دیگر در راه خدا از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید هر که در راه خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد و در راه خدا عطا کند و در راه خدا دریغ بدارد، او از برگزیدگان خداوند است."» (محقق)



شده به واسطه معاشرت با مردمان غرب است. اروپا گرچه در تمدن مادی پیشرفت کرده ولیکن در واقع باغ وحش دنیاست. معاشرت با آنها مکارم اخلاق مسلمین را از بین برده، رذائل و فساد اخلاق را برای جامعه مسلمانان تحفه می آورد؛ لذا باید معاشرت با مردمان ظالم ننمود. حتی در امروز که جامعه ایران رو به بربریت می رود، سزاوار است جوانان اسلامی چنانچه نفوذ کلمه در سخنان خود نمی بینند از معاشرت با آنها خودداری کنند. اطفال معصوم خود را به کودکان نگذارند<sup>۱</sup>؛ زیرا این دستگاه های فحشاء، روحیات را از اوّل آلوده پرورش می دهد. حتی خود مردان مسلمان چنانچه با فاسقین و مردان لاابالی ترک معاشرت نکنند، رفته رفته روحیات آنها در اینها اثر نموده ایمان ضعیف می گردد.

**توصیه قرآن و روایات در پرهیز از مجالست و**

**همنشینی با فاسقین و اغیار**

---

<sup>۱</sup> - البته منظور ایشان کودکان زمان طاغوت است؛ زیرا این مطالب در آن زمان تحریر شده است. گرچه بعضی از برنامه های فعلی نیز در کودکانها مورد رضای خداوند نمی باشد؛ مانند پخش موسیقی و بعضی از نمایش ها و غیره. (معلق)

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ  
عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ

غَيْرِهِ، وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ  
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

این معاشرت‌ها مورث بدبختی و عذاب الیم  
الهی در آخرت است.

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي  
أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يُؤَيَّلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ  
فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ  
الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ ٢.

فی بحار مجلد 74، وصایا علی علیه السلام

لکمیل:

«یا کُمیل! قُلِ الْحَقُّ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ، وَوَاوَزِرِ

الْمُتَّقِينَ، وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ.

یا کُمیل! جَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَ لَا تُصَاحِبِ

---

١ - سوره الأنعام (٦) آیه ٦٨. مهرتابان، ص ١٤٥:

«و چون بینی کسانی را که در آیات ما خوض می کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء می پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها همنشین مشو؛ به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بدارند و در مطلب دیگری خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت و با آنان همنشین شدی و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرد آنکه متنبه شدی و متذکر گردیدی، دیگر بعد از این تذکر با گروه ستم‌پیشگان منشین.»

٢ - سوره الفرقان (٢٥) آیات ٢٧ الی ٢٩. معاد شناسی، ج ٣، ص ٢٦٢:  
«در روز قیامت شخص ستمگر انگشت ندامت به دندان می گزد و می گوید:  
ای کاش که من راهی با رسول خدا پیدا نموده بودم! \* ای کاش که من فلان  
را دوست و خلیل خود نمی گرفتم! \* او مرا از قرآن و ذکر خدا بعد از آنکه  
به سوی من آمد، باز داشت؛ و البته شیطان موجب خذلان انسان است.»

يَا كُمْيْلُ! إِيَّاكَ وَإِيَّاكَ وَ التَّطَرُّقَ إِلَى أَبْوَابِ

الظَّالِمِينَ، وَ الْإِخْتِلَاطَ بِهِمْ، وَ الْإِكْتِسَابَ مِنْهُمْ. وَ إِيَّاكَ

أَنْ تُطِيعَهُمْ وَ أَنْ تَشْهَدَ فِي مَجَالِسِهِمْ بِمَا يُسْخِطُ اللَّهَ عَلَيْكَ.

يَا كُمْيْلُ! إِذَا اضْطُرَّرْتَ إِلَى حُضُورِهِمْ فَدَاوِمِ ذِكْرَ

اللَّهِ تَعَالَى وَ التَّوَكُّلَ عَلَيْهِ، وَ اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِمْ، وَ

أَطْرِقْ عَنْهُمْ، وَ أَنْكِرْ بِقَلْبِكَ فِعْلَهُمْ، وَ اجْهَرَ بِتَعْظِيمِ اللَّهِ

تَعَالَى لِيُسْمِعَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ يَهَابُوكَ وَتُكْفَى سُرَّهُمْ.<sup>۱</sup>

## تأثیر معاشرت حتی در تکوینیات و مادیات

معاشرت خواهی نخواهی اثرات دارد؛ حتی

در تکوینیات و مادیات معاشرت اثر دارد:

گلی خوش بوی در حمام روزی - الخ؛<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱. ترجمه:

«ای کمیل! در هر حال حق را بگو و آن را پنهان مدار، و مردمان با تقوا را کمک و یاری کن، و از فاسقان جدایی و کناره گیری نما.

ای کمیل! از منافقان دوری کن، و با خائنان همنشینی و همراهی منما.

ای کمیل! مبدا مبدا به درب خانه های ظالمان راه یابی، و با آنان اختلاط کنی، و از آنان چیزی کسب نمایی. مبدا اطاعتشان کنی و در مجالس آنان به نحوی حاضر شوی که آن نحوه حضور خداوند را بر تو غضبناک کند.

ای کمیل! هرگاه مضطرّ و ناچار به حضور در مجلس آنان شدی به ذکر خدای تعالی و توکل بر او مداومت کن، و از شرّ آنان به خدا پناه ببر، و سر خود را به زیر انداز و با آنان سخن مگو، و عمل و کردار آنان را در قلب خود زشت و ناپسند شمار، و صدایت را به تعظیم خدای تعالی بلند کن تا به آنان بشنوانی؛ پس در این صورت آنها از تو می ترسند و خداوند تو را از شرّشان کفایت می کند.» (محقق)

<sup>۲</sup> - کلیات سعدی:

گلی خوش بوی در حمام روزی \*\* رسید

از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری \*\* که از

بوی دلاویز تو مستم

بگفتم من گلی ناچیز بودم \*\* ولیکن

مدتی با گل نشستم

داستان پسر نوح و تأثیر مجالست در او؛

---

کمال همنشین در من اثر کرد \*\* وگرنه

من همان خاکم که هستم

﴿إِنَّهُ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ وَعَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾<sup>۱</sup>.

## مقایسه‌ای بین رجال سابق و رجال امروزی

### ایران

رجال سابق ایران مانند حاج فرهاد میرزا و حاج حسن خان و خان مروی بودند، که حاج حسن خان چون خواست مسجد در کربلا بنا کند در حضور عموم گفت: «هر که در عمرش نماز شبش ترک نشده کلنگ زند!» کسی نزد؛ خود به دست گرفت. خان مروی در بنای مدرسه مروی چنین کلامی را راجع به نماز صبح فرمود. و لیکن رجال امروز ما از رقص حمایت می‌کنند، در باشگاه افسران می‌رقصند، در جشن‌ها از شدت مستی بی‌تاب می‌شوند؛ آیا اینها اولاد آنها نیستند؟! آیا گردش چرخ فلک و گردش ستارگان عوض شده؟! نه نه! معاشرت با اروپا این اخلاق را برای آنها تحفه

---

<sup>۱</sup> - کلیات سعدی، ص ۴۲.

آورده است.

ای مردمان مسلمان! از دشمنان خدا دوری کنید، خلط و آمیزش ننمایید! شما در این محیط کثیف مانند ستارگان درخشانی باشید که با نورانیت افکار خود، پردهٔ ظلمات را بدرید؛ نه آنکه در لجه‌های تاریکی‌های پی‌درپی محو و نابود گردید.

## داستان تشریف آوردن حضرت سیدالشهداء به

### خیمه زهیر

پس از مقداری نصیحت مردم در دوری از فحشاء و منکرات، داستان تشریف آوردن حضرت سیدالشهداء به چادر زهیر<sup>۱</sup> با روضهٔ زهیر سخن خاتمه یافت.

۲...  
\_\_\_\_\_

۱ - سوره هود (۱۱) قسمتی از آیه ۴۶. امام شناسی، ج ۳، ص ۸۵:

«ای نوح! این فرزند تو از اهل بیت تو نیست؛ بلکه او عملی ناشایسته است.»

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دوری می‌کردیم؛ زیرا که کراهت و دشمنی می‌داشتیم سیر با آن حضرت را. لاجرم هرگاه امام حسین علیه السلام حرکت می‌کرد زهیر می‌ماند، و هرگاه آن حضرت منزل می‌کرد زهیر حرکت می‌نمود؛ تا آنکه در یکی از منازل که آن حضرت در جانبی منزل کرد، ما نیز از باب لابدئی در جانب دیگر منزل کردیم و نشسته بودیم و چاشت می‌خوردیم که ناگاه رسولی از جانب امام حسین علیه السلام آمده و سلام کرد و با زهیر خطاب کرد که ابا عبدالله الحسین علیه السلام تو را می‌طلبد.



---

ما از نهایت دهشت، لقمه‌ها را که در دست داشتیم، افکندیم و متحیر ماندیم؛ به طریقی که گویا در جای خود خشک شدیم و حرکت نتوانیم کرد. زوجه زهیر که دلهم\* نام داشت با زهیر گفت که: ”سبحان الله! فرزند پیغمبر خدا تو را می‌طلبد و تو در رفتن تأمل می‌نمایی؟ برخیز برو بین چه می‌فرماید!“

زهیر به خدمت آن حضرت رفت و زمانی نگذشت که شاد و خرّم با صورت برافروخته برگشت و فرمود که خیمه او را کردند و نزدیک سراپرده‌های آن حضرت نصب کردند، و زوجه خود را گفت که: ”تو از قید زوجیت من یله و رهایی، ملحق شو به اهل خود که نمی‌خواهم به سبب من ضرری به تو برسد.“

و موافق روایت سید، به زوجه خود گفت که: ”من عازم شده‌ام با امام حسین علیه السّلام مصاحبت کنم و جان خود را فدای او نمایم.“ و پس مهر او را داده و سپرد او را به یکی از پسران عمّ خود که او را به اهلش رساند.

**گفت جفتش: الفراق ای خوش خصال\*\***

**گفت: نی نی الوصال است الوصال**

**گفت: آن رویت کجا بینیم ما\*\* گفت: اندر**

**خلوت خاص خدا**

زوجه‌اش با دیده گریان و دل بریان برخاست و با او وداع کرد و گفت: ”خدا خیر تو را میسر گرداند از تو التماس دارم که مرا در روز قیامت نزد جدّ حضرت حسین علیه السّلام یاد کنی!“

پس زهیر با رفیقان خود خطاب کرد: ”هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخرین ملاقات من است با او!“ پس با آنها وداع کرده و به آن حضرت پیوست.\*\*

و بعضی ارباب سیر گفته‌اند که: پسر عمّش سلمان بن مضارب ابن قیس نیز با او موافقت کرده و در کربلا بعد از ظهر روز عاشوراء شهید گردید.

\* بعضی نام زوجه زهیر را «دیلیم دختر عمر» ذکر کرده‌اند.

\*\* الملهوف، ص ۷۲. - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

مجلس شب نوزدهم: حقیقت و شرائط

دعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

معنی دین و حقیقت آن عبادت و عبادت همان

دعاست

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

دعا یعنی خواستِ ممکن از پروردگار خود

چیزی را، و پروردگار خود فرموده است که در

صورت دعا من استجابت می‌نمایم. اگر درست

توجهی بنماییم خواهیم دانست که معنی دین و

حقیقت آن عبادت و عبادت همان دعاست؛ یعنی

بنده از اسباب ظاهریه چشم پوشیده نظر به

مسبب الأسباب کند و از غنیّ علی الاطلاق حاجات

---

<sup>۱</sup> - سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۰:

«مرا بخوانید تا جواب شما را بدهم! آن کسانی که از عبادت من بلندمنشی می‌نمایند، به زودی با ذلّت و خواری در جهنّم داخل خواهند شد.»

خود را طلب نماید.

عقل و نقل حاکم بر رجحان دعا کردن و

فضیلت آن است:

قال الله تعالى: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ

لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

و قال أيضًا: ﴿وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ

اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

تمام موجودات با لسان تکوین خدا را

می خوانند

هر کس در هنگام بلا و اضطرار خواهی

نخواهی حاجات خود را به درگاه واجب الوجود

آورده و از او استمداد می کند. و در واقع می توان

گفت: نه تنها انسان، بلکه تمام حیوانات با لسان

تکوین خدا را می خوانند. منتهی انسان به واسطه

---

<sup>۱</sup> - سوره الأعراف (۷) آیه ۵۵. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۴، تعلیقه:

«بخوانید پروردگارتان را از روی تضرع و در پنهانی؛ چرا که او متجاوزان را دوست نمی دارد.»

<sup>۲</sup> - سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۴، تعلیقه:

«و او را از روی ترس و امید بخوانید؛ به جهت آنکه رحمت خداوند به احسان کنندگان نزدیک است.»

صوارف و اشتغالات دنیوی، غریزه خواندن خدا از او کم شده لذا برای بیدار کردن این غریزه، شرع مقدّس دستور داده که انسان باید در سرّاء و ضرّاء، خدا را با لسان حال و قال بخواند تا این قسم خواندن خدا چون غذای مثمّری، آن غریزه را زنده نگهدارد؛ خدای غنی هم به مرحله اجابت می‌رساند.

### شرایط دعا برای رسیدن به مرحله اجابت

ولی البتّه دعا دارای شرایطی است که چنانچه

با آنها باشد به مرحله اجابت می‌رسد:

اوّل: آنکه با وضوء باشد.

دوّم: در اوّل و آخر، صلوات بر محمّد و آل

محمّد بفرستد.

سوّم: توجّه کامل داشته باشد.

چهارم: خدای را نصب العین خویش دیده،

پرده‌های اسباب را دور انداخته، قدرت او را در نظر

آورده، از او طلب کند.

پنجم: به خواندن خود امید اجابت قطعی

داشته باشد، از روی یأس نباشد.

ششم: مخالف با مقتضای اسباب دنیوی

نباشد؛

مثلاً انسان دعا کند که خدا انسان را از بلای

دنیوی و اخروی حفظ کند.

از حضرت صادق علیه السّلام منقول است

که:

«دعای پنج تن قبول نمی‌شود: ۱. کسی که

زنی داشته باشد بدعمل و دعا کند خدا رفتار او را

خوب کند. ۲. غلامی که سه بار گریخته باشد و او

را نفروشد و بگوید: پروردگارا! اخلاقش را نیکو

گردان و مطیعش بنما. ۳. از زیر دیوار شکسته بگذرد

و راه رفتن خود را سریع نکند و دعا کند فرود نیاید.

۴. قرض دهد و شاهد نگیرد و بگوید: خدایا واصل

گردان. ۵. در خانه نشیند و روزی خواهد.»<sup>۱</sup>

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم:

---

۱- الخصال، ج ۱، ص ۲۹۹: «عن محمد بن حماد

الحرثی، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم: "خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ

لَهُمْ: رَجُلٌ جَعَلَ اللهُ بِيَدِهِ طَلاقَ امْرَأَتِهِ فَهِيَ تُؤْذِيهِ وَ

عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا وَ لَمْ يُخَلِّ سَبِيلَهَا، وَ رَجُلٌ أَبَقَ مَمْلُوكُهُ

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَبِعْهُ، وَ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَ هُوَ

يُقْبَلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ

أَقْرَضَ رَجُلًا مَالًا فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي

بَيْتِهِ وَ قَالَ: اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ وَ لَمْ يَطْلُبْ."»

«الْبَلَاءُ يَتَعَلَّقُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مِثْلَ الْقِنْدِيلِ؛

فَإِذَا سَأَلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ الْعَافِيَةَ صَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ.»<sup>۱</sup>

## علت عدم استجابت برخی دعاها

علت آنکه بعضی از دعاها مستجاب

نمی‌شود، برای آن است که قلب انسان خیانت‌کار

است و بدین وسیله ایمانش کم و خدا را حقیقتاً

نمی‌خواند؛ بلکه از روی شک و ظن کلمه‌ای بر زبان

جاری می‌کند. اما اگر چنان یقین به پروردگار داشته

باشد که هیچ ریب و شکّی در او راه نیابد و در حال

دعا، جز خود و خدا هیچ حجابی نبیند و دعا را به

منزلهٔ حبل متّصلی میان خود و خالق بداند، مسلماً

چنین دعائی قبول خواهد شد و اثرش از همه چیز

بیشتر است.

---

<sup>۱</sup> - مکارم الأخلاق، ص ۲۷۰. ترجمه:

«از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است که: بلا چون قندیلی بین زمین و آسمان معلق می‌ماند؛ بنابراین اگر بنده از خدا عافیت بخواهد، خداوند بلا را از وی می‌گرداند و دور می‌کند.» (محقق)



## احادیثی در تحریص و برانگیختن مردم به دعا

عن الصادق: «إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذَ مِنَ السَّنَانِ.»<sup>۱</sup>

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ:

«عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ!» فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟

قَالَ: «الدُّعَاءُ.»<sup>۲</sup>

عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: «رَحِمَ اللهُ

عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةً فَالَحَّ فِي الدُّعَاءِ

اسْتُجِيبَ لَهُ أَوْ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ» و تلا هذه الآية: ﴿وَأَدْعُوا

رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾.<sup>۳</sup>

عنه صَلَّى الله عليه و آله: «أَلَا أُدَلُّكُمْ عَلَىٰ سِلَاحِ

يُنَجِّيْكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَيُدِرُّ أَرْزَاقَكُمْ؟» قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ:

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۴۶۹. أنوار الملكوت، ج ۲، ص ۲۲۱، تعليقه:

«[امام صادق عليه السلام فرمود: دعا از نيزه مؤثرتر است. مترجم]»

<sup>۲</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۴۶۸. أنوار الملكوت، ج ۲، ص ۲۲۱، تعليقه:

«[امام رضا عليه السلام به اصحاب می فرمود: "بر شما باد به اسلحه انبياء!"]

گفته شد: اسلحه انبياء چیست؟ حضرت فرمود: "دعاء." مترجم]»

<sup>۳</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۴۷۵. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمودند: "خداوند رحمت کند

بنده ای را که از خدا حاجتی بطلبد و در دعا اصرار ورزد؛ چه اینکه مستجاب

شود یا نشود." و این آیه را تلاوت فرمودند: "پروردگار خود را می خوانم؛

امید است به خواندن پروردگارم از اشقیای نباشم."\*» (محقق)

\* سوره مریم (۱۹) ذیل آیه ۴۸.

«تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ

الدُّعَاءُ.»<sup>۱</sup>

هفت مصیبت بزرگ که امیرالمؤمنین از آنها به

خدا پناه می برد

حضرت امیر در یکی از خطبه‌ها فرمودند که:

«هفت مصیبت بزرگ است که از آنها به خدا

پناه می برم: عالمی که بلغزد،

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۲۱، تعلیقه:

«[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "آیا شما را راهنمایی نکنم به اسلحه‌ای که از دشمنان محفوظ می‌دارد و روزی شما را سرازیر می‌گرداند؟!"] عرض کردند: بلی! فرمود: "خدا را در شب و روز بخوانید؛ به تحقیق که اسلحه مؤمن دعا است." مترجم]

عابدی که از عبادت خسته و فرسوده گردد،  
مؤمنی که محتاج شود، امینی که خیانت ورزد،  
توانگری که ندار گردد، عزیزی که خوار گردد،  
فقیری که رنجور گردد.

شخصی ایستاده گفت: ای امیر مؤمنان! تو  
پیشوای مایی، سخنی دارم جواب فرما و آن این است  
که چرا هر چه دعا می کنیم مستجاب نمی شود با آنکه  
خداوند می فرماید: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؟!<sup>۱</sup>

## خیانت کاری دلها دلیل عدم استجابت

### دعاهاست

فرمود: ”به علّت آنکه دل های شما به هشت  
علّت خیانت کار است:

اوّل: آنکه خدا را شناختید ولی به دستور او  
عمل نکردید؛ در این صورت معرفت خدا چه سودی  
دارد؟!<sup>۱</sup>

دوّم: به پیغمبر ایمان آوردید ولی به سنن او  
رفتار نکردید؛ پس کو ایمان شما؟!<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - سوره غافر (۴۰) قسمتی از آیه ۶۰.

سوم: قرآن را کتاب خود دانستید و به آن عمل نمودید.

چهارم: ادعا می کنید که از آتش می گریزید و در عین حال پیوسته رو به آتش می روید.

پنجم: گفتید که طالب بهشتید ولی به واسطه اعمال زشت خود، پیوسته از بهشت دور می شوید.

ششم: نعمت پروردگار را خوردید و کفران کردید.

هفتم: خداوند علیّ اعلیّ شما را به دشمنی شیطان خواند ولی شما پیروی کردید.

هشتم: عیب های مردم را جلوه داده و معایب خود را کتمان نمودید.

بنابراین برای استجابت دعا باید خود را از خواهش های نفس و شرک و معصیت پاک کرد، آنگاه دعا نمود.<sup>۱</sup>»

---

<sup>۱</sup> - أعلام الدین، ص ۲۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۶:

«دَعَائِمُ الدِّينِ، رُويَ فِي كِتَابِ التَّنْبِيهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ خُطْبَةً بَلِيغَةً، فَقَالَ فِي آخِرِهَا:

”أَيُّهَا النَّاسُ سَبْعُ مَصَائِبَ عِظَامٍ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا: عَالِمٌ زَلَّ، وَ عَابِدٌ مَلَّ، وَ مُؤْمِنٌ خَلَّ، وَ مُؤْتَمَنٌ غَلَّ، وَ

غَنِيٌّ أَقْلًا، وَ عَزِيزٌ ذَلًّا، وَ فَقِيرٌ اِعْتَلًّا.“

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْتَ الْقِبْلَةُ إِذَا مَا ضَلَلْنَا وَ النُّورُ إِذَا مَا أَظْلَمْنَا، وَ لَكِنْ نَسَأُكَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ فَمَا بَالُنَا نَدْعُو فَلَا يُجَابُ [فَلَا نُجَابُ]؟

قَالَ: ”إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَانَتْ بِثَمَانِ خِصَالٍ:

أَوَّلُهَا: أَنْكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتَكُمْ شَيْئًا.

وَ الثَّانِيَةُ: أَنْكُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَ أُمَّتَ شَرِيعَتَهُ فَأَيْنَ ثَمَرَةُ إِيمَانِكُمْ؟!!

وَ الثَّالِثَةُ: أَنْكُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَهُ الْمُنْزَلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا ثُمَّ خَالَفْتُمْ.

وَ الرَّابِعَةُ: أَنْكُمْ قُلْتُمْ أَنْكُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَقْدَمُونَ إِلَيْهَا بِمَعَاصِيكُمْ، فَأَيْنَ خَوْفُكُمْ؟!!

وَ الْخَامِسَةُ: أَنْكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَرْغَبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَفْعَلُونَ مَا يُبَاعِدُكُمْ مِنْهَا فَأَيْنَ رَغْبَتُكُمْ فِيهَا؟!!

وَ السَّادِسَةُ: أَنْكُمْ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَ لَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهَا.

# شرح حالات حضرت امیرالمؤمنین

## علیه السلام در شب نوزدهم

در اینجا با مقداری نصیحت و موعظه و شرح

حالات حضرت امیر در شب نوزدهم در روضه

حضرت و احیاء شب نوزدهم، مجلس و کلام خاتمه

یافت.<sup>۱</sup>

و السَّابِعَةَ: أَنْ اللَّهَ أَمَرَكُمْ بِعَدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَ قَالَ:

﴿إِنَّ أَلْسِنَةَ الظَّنِّ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾\*

فَعَادَيْتُمُوهُ بِلا قَوْلٍ وَ وَالْيَتَمُّوهُ بِلا مُخَالَفَةٍ. \*\*

و الثَّامِنَةَ: أَنَّكُمْ جَعَلْتُمْ عُيُوبَ النَّاسِ نُصْبَ

عُيُونِكُمْ وَ عُيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، تَلُومُونَ مَنْ أَنْتُمْ

أَحَقُّ بِاللَّوْمِ مِنْهُ؛ فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَ قَدْ

سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طُرُقَهُ؟! فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ

وَ أَخْلِصُوا سَرَائِرَكُمْ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ

الْمُنْكَرِ، فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ. “

\* سوره فاطر (۳۵) صدر آیه ۶.

\*\* كذا في نسخة الأصل بخطه - قدس سره - مكتوبا على السطر كذا، و

الظاهر: ”فعاديتموه بالقول، و واليتموه بالمخالفة“.

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۳، ص ۲۲:

«باری ائمه عليهم السلام دارای علم غیب بوده اند<sup>۱</sup> و بسیاری از بزرگان و

معاریف اهل تسنن به [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] \*\*\* این معنی معترف‌اند. ابن‌اثیر جزری گوید

با سلسله اسناد خود از عثمان بن صُهَیب، از پدرش که قال:

قالَ عَلِيٌّ: قالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ: "مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟" قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ. قالَ:

"صَدَقْتَ." قالَ: "فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟" قُلْتُ: لَا عِلْمَ

لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قالَ: "الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذَا!" و

أشارَ بِيَدِهِ إِلَى يافوْخِهِ. و كانَ يَقولُ: وَدِدْتُ أَنَّهُ قَدِ

انْبَعَثَ أَشقاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ. يَعْنِي لِحِيَّتَهُ مِنْ

دَمِ رَأْسِهِ. ۲

صهیب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت

می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به

من فرمود: "شقی‌ترین از پیشینیان کیست؟" گفتم:

پی‌کننده شتر صالح. فرمود: "راست گفתי." سپس

فرمود: "شقی‌ترین از پسینیان کیست؟" گفتم:

نمی‌دانم ای رسول خدا. فرمود: "آن کسی که بر

اینجا شمشیر بزند." و اشاره کردند به استخوان سر

امیرالمؤمنین علیه السلام. و آن حضرت بعضی از اوقات می فرمود: دوست دارم که شقی ترین شما برانگیخته گردد و این را از این خضاب کند. یعنی ریش مبارکش را از خون سرش.

و سپس ابن اثیر گوید:

إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ؛ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمِ الْمُرَادِيُّ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: "مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا؟! فَوَاللَّهِ لَيَخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ!" ثُمَّ تَمَثَّلَ

أَشَدُّ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْتِ \*\*\* فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكُ

وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ \*\*\* إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ<sup>۳</sup>

گوید:

علی علیه السلام تمام مردم را برای بیعت جمع نمود. عبد الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمِ مُرَادِيٍّ آمد که بیعت کند، دو مرتبه حضرت او را رد کرد و سپس فرمود:

"چه چیز جلوگیر و مانع شقی ترین امت می شود؟!

سوگند به خدا که ابن ملجم محاسن مرا از خون سرم

خضاب می کند!" و بعداً تمثّل جست به این شعر:

"کمر بند خود را برای مرگ محکم کن چون مرگ

به تو خواهد رسید. و از مرگ جزع و فزع نکن زمانی

که در آستان تو فرود آید."



و سپس گوید:

عثمان بن مُغیره گفت که:

لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ جَعَلَ عَلِيٌّ يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، لَا يَزِيدُ عَلَيَّ ثَلَاثَ لُقْمٍ، وَ يَقُولُ: "يَأْتِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا خَمِيصٌ، وَ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْتَانِ."<sup>۴</sup> [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چون ماه رمضان داخل شد امیرالمؤمنین یک شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر بود، و زیاده از سه لقمه میل نمی فرمود و می فرمود: "امر خدا می رسد و من باید در آن حال گرسنه باشم، یکی دو شب بیشتر نمانده است."

و سپس گوید:

خَرَجَ عَلَيَّ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْأَوْزُ يُصِحِّنَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: فَجَعَلْنَا نَطْرُدُهُنَّ عَنْهُ، فَقَالَ: "دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحُ!" وَ خَرَجَ فَأُصِيبَ. وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ

عَلِمَ السَّنَةَ وَالشَّهْرَ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ. ٥

«أمیر المؤمنین برای نماز صبح از منزل بیرون شد، مرغابیان در مواجهه با علی به صیحه درآمدند. کثیر که راوی این حدیث است می گوید: ما شروع کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم، فرمود: ”آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه می کنند بر من!“ حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبی را که در آن شب شهید شده همه را می دانسته است، و خدا عالم تر است.

و ابن حجر هیثمی گوید:

فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَالنَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: ”وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ.“

در آن شبی که در صبحش حضرت ضربت خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر می کردند و می گفتند: ”سوگند به خدا که نه دروغ می گویم و نه دروغ به من گفته شده است، امشب همان شب میعاد من است.“

## مجلس روز نوزدهم: لزوم حفظ و تربیت اهل و اولاد

---

(۱) درباره علم غیب در نهج البلاغه سخنانی از  
أمیرالمؤمنین علیه السّلام وارد است از قبیل: «إِنَّكَ  
تَرَى مَا أَرَى وَ ... .» و «... لَوْ شِئْتُ لَأَخْبَرْتُ كُلَّ  
وَاحِدٍ مِنْكُمْ ... وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ  
اللَّهِ.»

۲ و ۳) أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۵.

(۴) همان مصدر، ص ۳۶؛ و نیز بعضی از جملات فوق در دو مقام در  
الصواعق المحرقة، ص ۸۰ ذکر شده است.

(۵) همان مصدر.

(۶) الصواعق المحرقة، ص ۸۰. - پایان متن منقول از امام شناسی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ

الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا﴾<sup>۱</sup>.

رفع تعارض ظاهری بین دو دسته آیات در باب

اموال و اولاد

باید دانست که در بسیاری از آیات تعریف

مال و فرزند شده و در بسیاری مذمت از آن؛ این دو

دسته که در وحله اول منافی به نظر می‌رسد، راه

حلش چیست؟

برای توضیح مطلب می‌گوییم که: ملکیت دنیا

و مال و فرزند و زن، حقیقی نبوده بلکه اعتباری

است.

---

<sup>۱</sup> - سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۶. ترجمه:

«مال و پسران، زینت زندگانی دنیا هستند، و باقیات صالحات (اعمال باقی ماندنی که صالح و شایسته‌اند) از جهت پاداش و مزد و نیز از جهت آرزو و امید، در نزد پروردگار تو اختیار شده و پسندیده شده است.» (محقق)

مثلاً انسان حقیقتاً مالک چشم و گوش و

حواس ظاهره و باطنه خود است و

با رفتن خود، آنها هم از بین می‌روند؛ زیرا ملک بدون مالک معنی ندارد، زیرا که معنی ملکیت آن است که وجود مملوک قائم به مالک باشد. اگر ملکیت حقیقی شد در این صورت وجود خارجی مملوک قائم بوجود مالک است؛ پس در این صورت محال است که ملک باشد در حین فقدان مالک. مثلاً محال است که سقف از بین برود و در عین حال قندیل آویزان باشد، زیرا وجودش قوام به او دارد؛ مالکیت و مملوکیت حقیقی هم این‌طورند.

ولیکن به خلاف ملکیت دنیا که هیچ نسبت قیومیّت میان آنها نیست؛ تمام آنها وجوداتی هستند ثابت و منفک از یکدیگر و فقط ملکیت بین آنها صرف اعتبار است.

مثلاً انسان خانه‌ای که می‌خرد، هیچ اجزاء آن خانه عوض نمی‌شود و در حقیقت آن تغییری رخ نمی‌دهد؛ بلی فقط در حقیقت، اعتبار حق استفاده آن به انسان منتقل می‌شود. و عمر خانه هم به قدر عمر مالکش نیست، خانه دویست سال عمر می‌کند و صاحبش پنجاه سال و در واقع حساب هر یک از هم کاملاً جداست؛ منتهی در مدت پنجاه سال عَقلاً زمام

منافع خانه را برای این شخص اعتبار کرده‌اند. و چون هر یک از یکدیگر کاملاً جدا هستند، لذا هر یک فی حدّ نفسه نفع و ضرری برای هم ندارند. و چون نفع و ضرر دنیوی هم امور اعتباریه هستند، پس میزان نفع و ضرر ملک دنیا را هم نمی‌شود نفع و ضرر دنیوی دانست.

لذا مسلماً مطلب مرجعش آن می‌شود که: مناط نفع و ضرر خانه و مال و فرزند، نفع و ضرر اخروی خواهد بود. بنابراین اگر این متاع دنیا برای تکمیل نفس و نزدیک کردن راه آخرت و سهولت لقای خدا مفید باشد خوب است، و اگر انسان را از خدا و رضوان خدا دور کند مضرّ است.

### **مذمت و تمجید آیات و اخبار از نعیم دنیا**

آیات و اخباری که تارةً از نعیم دنیا مذمت می‌کند و تارةً تمجید می‌کند، ناظر بدین جهت است.

یک جا قرآن می‌گوید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ

وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾، ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَجِكُمْ

وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفُوا وَتَصْفَحُوا  
وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ \* إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ  
فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢﴾؛

و یک جا می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ

أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ  
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٣﴾ که مقصود از خیر،

مال است، و آیه: ﴿رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي

الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٤﴾ در تفسیر وارد است

که مقصود از حسنه آخرت بهشت و رضای خدا، و

---

۱ - سوره الأنفال (۸) آیه ۲۸. ترجمه:

«ای مردم بدانید که حقاً اموال شما و اولاد شما فتنه‌اند، و تحقیقاً که اجر و  
مزد عظیم در نزد خداست.» (محقق)

۲ - سوره التَّغَابِن (۶۴) آیه ۱۴ و ۱۵. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حقاً که برخی از همسران شما و فرزندان شما  
دشمن شما هستند، از آنان بر حذر باشید! و اگر ببخشایید و درگذرید و  
بیامرزید، تحقیقاً خداوند آمرزنده و مهربان است. \* اموال شما و فرزندان  
شما فتنه‌اند، و خداست که نزد او اجر و مزدی عظیم است.» (محقق)

۳ - سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۵:

«بر شما از جانب خدا فرض و واجب شده است که چنانچه یکی از شما  
آثار مرگ را ملاحظه کند چنانچه مالی داشته باشد برای پدر و مادر و  
نزدیک‌تران از ارحام به طور معروف و پسندیده‌ای وصیت نموده و درباره  
آنها سفارش کند و از مال خود برای آنها قرار دهد؛ این حکم خدا حق است  
برای پرهیزگاران.»

۴ - سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۰۱. ترجمه:

«ای پروردگار ما، در دنیا به ما حسنه عنایت بفرما و در آخرت به ما حسنه  
عنایت بفرما و ما را از عذاب آتش محفوظ و مصون بدار.» (محقق)



از حسنه دنیا مال است.<sup>۱</sup>

أمیر المؤمنین از طرفی می فرماید  
(نهج البلاغه):

«مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا وَالسَّمُّ النَّاقِعُ  
فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ  
الْعَاقِلُ»<sup>۲</sup>

و از طرف دیگر می فرماید (نهج البلاغه):

«أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا الْمَخْدُوعُ  
بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟! أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا

---

۱- الكافي، ج ۵، ص ۷۱: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ

أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ

صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ: ﴿رَبَّنَا ۖ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَفِي

الْآخِرَةِ حَسَنَةً ۖ﴾ «رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي

الْآخِرَةِ، وَ الْمَعَاشُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا.»

۲- نهج البلاغه (عده) ج ۴، ص ۱۶۴. ترجمه:

«مثل دنیا مثل مار است که زیر دست نرم است ولی سم کشنده در درون او است؛ فریب خورده جاهل به سوی آن میل و علاقه پیدا می کند و خردمند عاقل از آن حذر می نماید.» (محقق)

أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟! مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أُمُّ مَتَى  
غَرَّتْكَ؟ أِبْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ  
تَحْتَ الثَّرَى؟! كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفِّكَ وَ كَمْ مَرَّضَتْ بِيَدَيْكَ  
...»

و در قرآن مجید است: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ  
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا  
وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾؛

و هم چنین در سوره آل عمران: ﴿زِينَةَ لِلنَّاسِ  
حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ  
مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ  
وَالْحَرَثِ

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۴، ص ۱۶۷. ترجمه:

«ای کسی که مذمت دنیا می کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا فریفته  
شده‌ای و به اباطیل آن گول خورده‌ای! آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و  
بعد آن را مذمت می کنی؟! آیا تو بر دنیا ادعای جرم و گناه می کنی یا دنیا  
علیه تو چنین ادعایی دارد؟!»

چه زمانی دنیا تو را به پستی و ذلت و سقوط کشانده و یا چه وقتی تو را  
فریب داده؟ آیا به جایگاهی که پدرانیت به خاک افتادند و پوسیدند تو را  
فریفته یا به محل خواب مادرانت در زیر خاک؟!»

چند علّت و مرض را با دو کفّ خود درمان نمودی و چند بیمار را با دو  
دست خود پرستاری و مراقبت کردی ...» (محقق)

ذَلِكَ مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ  
الْمَبَإِ ﴿١﴾.

## دوستی اولاد و صرف اموال، برای خدا

تمام سخنانم مقدمه این مطلب است که:  
متوجه باشید اولاد خود را برای خدا دوست داشته  
باشید! اگر در راه خدا صرف کنید، اگر رضای خدا  
در دوستی اولاد [باشد]، دوستی او به حال شما مفید  
است و گرنه، نه. مال خود را اگر در راه خدا صرف  
کنید بر شما نعمت است و الا وبال.

در روزهای پیش، پاره‌ای از مطالب راجع به  
دوستی دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا عرضه  
داشتیم<sup>۲</sup>: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ

وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ  
يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ \* قُلْ إِن كَانَ  
ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجْرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا

۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. ترجمه:

«دوستی و علاقه به شهوات گوناگون از قبیل: زنان و پسران و اموال فراوان  
(پوست‌های گاو پر از طلا و نقره) و اسبان نشان‌دار (مركب‌های ممتاز) و  
چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم زینت و جلوه داده شده است؛ تمام  
این زینت‌های گوناگون تمتع و بهره‌یابی موقتی از حیات و زندگی پست و  
پایین دنیوی است، و حال آنکه فقط خداوند است که بازگشت نیکو در نزد  
اوست.» (محقق)

۲ - مجلس روز هجدهم.

أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِّنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ  
فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْفَاسِقِينَ ﴿١﴾

تربیت و نگاهداری اهل و اولاد، مسئولیت مهم

انسان در آخر الزمان

امروز آخر الزمان است و این آیات مسئولیت

مهمی برای نگاهداری زن و تربیت فرزند بر عهده  
انسان می گذارد.

وسائل الشيعة عن أصبغ بن نباته عن

أمير المؤمنين:

«يُظَهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَهُوَ شَرُّ

الْأَزْمِنَةِ- نِسْوَةٌ كَاشِفَاتٌ عَارِيَاتٍ [عَادِيَاتٌ] مُتَبَرِّجَاتٌ،

---

۱ - سوره التوبة (۹) آیه ۲۳ و ۲۴. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح می‌دهند، آنان را اولیاء خود قرار ندهید! و هر کدام از شما که ولایت آنها را بپذیرد و پیوند و دوستی برقرار کند، پس آن جماعت البته ظالمانند. \* ای رسول ما! بگو به این مردم اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانان و اموالی که گرد آورده‌اید و داد و ستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکن‌ها و منازلی که در آن سکنی گزیده‌اید، محبوب‌تر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامنگیر شما خواهد شد! و خداوند قوم فاسق و متمرّد را رستگار و هدایت نخواهد کرد.» (محقق)

مِنَ الدِّينِ خَارِجَاتٌ، فِي الْفِتَنِ دَاخِلَاتٌ، مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ، مُسْتَحِلَّاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ [المُحْرَمَاتِ]، فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ.»<sup>۱</sup>

روى عن ابن مسعود (ره) قال: «قال رسول الله

صلى الله و عليه و آله:

”لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِيَدِي دِينِ دِينِهِ

إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَ مِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرِ

كَالثَّلَعِ بِأَسْبَالِهِ.“ قَالُوا: وَ مَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ؟ قَالَ: ”إِذَا

لَمْ تُنَلِ الْمَعِيشَةُ إِلَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتِ

الْعُرُوبَةُ.“ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ؟! قَالَ:

”بَلَى وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِي

أَبْوِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبْوَانٌ فَعَلَى يَدِي زَوْجَتِهِ وَ وَلَدِهِ فَإِنْ

لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ لَا وَلَدٌ فَعَلَى يَدِي قَرَابَتِهِ وَ جِيرَانِهِ.“

قَالُوا: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ”يُعَيِّرُونَهُ بِضَيْقِ

<sup>۱</sup> - وسائل الشريعة، ج ۲۰، ص ۳۵. ترجمه:

«در آخر الزمان و زمان نزدیک شدن به قیامت که بدترین زمان هاست، زنانی پیدا می شوند مکشفه، برهنه، در برابر مردان زینت کرده، از دین خارج شده، در فتنه ها داخل شده، راغب به شهوات، شتابان به سوی لذت ها و حلال کننده محرمات الهی؛ زنانی که در آتش جهنم مخلد و جاودان خواهند بود.» (محقق)

الْمَعِيشَةِ وَ يُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى يُورِدُوهُ مَوَارِدَ  
الْهَلَكَةِ.»<sup>۱</sup>

اخبارات امیرالمؤمنین به شهادت خود و  
داستان اتحاد ابن ملجم با برک بن عبدالله و  
عمرو بن بکر

داستان اتحاد کردن ابن ملجم با برک بن  
عبدالله و عمرو بن بکر با مقداری از اخبارات

---

۱ - جامع أحادیث الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۹۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۳۸۷، با قدری اختلاف. ترجمه:

«از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:  
”تحقیقاً زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچ شخص دین داری دینش سالم  
نمی ماند مگر کسی که از فراز کوه بلندی بر فراز کوه بلندی دیگر و از سوراخ  
و لانه ای به سوراخ و لانه ای دیگر همچون فرار کردن روباه با بچگانش، فرار  
کند.“

گفتند: آن زمان چه موقع است؟

فرمود: ”هنگامی که معیشت و زندگانی نرسد مگر به واسطه عصیان  
خداوند؛ پس در چنین موقعی ازدواج نکردن حلال است.“

گفتند: ای رسول خدا! ما را امر به ازدواج کرده بودید؟!

فرمود: ”بله، ولیکن هنگامی که آن موقع فرا رسد پس هلاکت مرد به دست  
پدر و مادرش است، پس اگر پدر و مادر نداشته باشد به دست زن و فرزند  
اوست، پس اگر زن و فرزند نداشته باشد به دست خویشاوندان و  
همسایگانش می باشد.“

گفتند: این امر چگونه متصور است، یا رسول الله؟!

فرمود: ”بر او به واسطه تنگدستی عیب می گیرند و او را به آنچه که طاقت  
ندارد مکلف می کنند تا اینکه در عاقبت وی را در مهلکه ها وارد می کنند.“

(محقق)

حضرت به شهادت خود و روضه مناسب، ختم سخن شد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۹۳:

«از جمله اخباری را که أميرالمؤمنين عليه السلام داده‌اند اخبار به کشته شدن خود و خضاب شدن محاسن او از خون سرش بوده است. این خبر را می‌توان از جمله اخبار متواتر شمرد. هیچ کتابی را در تاریخ و سیره و حدیث نمی‌یابیم مگر آنکه از شیعه و عامه، از مؤلف و مخالف در آن، از این موضوع ذکر به میان آمده است.

شاذکونی از حمّاد، از یحیی، از ابن عتیق، از ابن سیرین روایت کرده است که او گفت:

”إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَعْرِفُ أَجَلَهُ فَعَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ

عليه السلام؛ اگر این‌طور بود که کسی وقت مرگ

خود را می‌دانست، او علی بن ابی طالب علیه السلام

بود.“<sup>۱</sup>

شیخ مفید در ارشاد گوید:

و از جمله معجزات و اخبار به غیب أميرالمؤمنين

عليه السلام، اخبار متواتری است که حضرت، خبر

مرگ خود را داده‌اند و چگونگی امر حادث را (که به

طور شهادت با فرود آمدن ضربه‌ای در سرش که از

آن محاسنش به خون خضاب گردد، از دنیا می‌روند)

مشخص نموده‌اند. و داستان از همین قرار بود که

واقع شد.





---

بَدَم؛ چه چیز منع کرده است شقی‌ترین امت را که

این محاسن را با خون از بالایش خضاب کند؟“ ۵

و نیز گفت: ”أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ هُوَ سَيِّدُ

الشُّهُورِ وَ أَوَّلُ السَّنَةِ، وَ فِيهِ تَدْوُرُ رَحَى السُّلْطَانِ. أَلَا وَ

إِنَّكُمْ حَاجُّو الْعَامِ صَفًّا وَاحِدًا، وَ آيَةٌ ذَلِكُ أَنَّي لَسْتُ

فِيكُمْ؛ ماه رمضان آمد و آن ماه، سید و سرور

ماه‌هاست و اوّل سال است. و در این ماه آسیای

قدرت می‌گردد و دور می‌زند. آگاه باشید که شما در

این سال همگی در صفّ واحدی به حج بیت الله

الحرام می‌روید و علامت آن، این است که من در

میان شما نیستم.“

بعضی از اصحاب او می‌گفتند: او خبر مرگ خود

را به ما می‌دهد. آن حضرت علیه السّلام در شب

نوزدهم ضربت خورد و در شب بیست و یکم از

همین ماه رحلت نمود.

و از جمله آنکه: موثّقین از روات روایت کرده‌اند: بین مؤمّلیرماً

هیلع دزن ب شك یو ن سح دزن رد ب شك ی ناضمر مامن یارد ملاسلا

ی م راطفا س لبعن ب لله اللبع دزن رد ب شك یو ن سح ربه دایز و درک

ی من مقله سدروخ. ی ن سح ای و ن سح ای ش ناسرپ و د زا ی کی

ماهیلعس هرابن یارد ملاسلاخن گفتند، فقال:

”یا بُنَیَّ، یأتی امرُ الله و أنا خمیصٌ. إنّما هی لیلةٌ  
أو لیلتان، فأصیب من اللیل؛ حضرت فرمود: ای نور  
چشم من، امر خدا می آید و من دوست دارم گرسنه  
باشم. فقط یک شب یا دو شب بیشتر باقی نمانده  
است. و در شبانگاه بر سرش ضربه وارد شد.“<sup>۷</sup>

و از جمله آنکه: اصحاب آثار روایت نموده‌اند  
که: جُعْدَةُ بنُ بَعَجَه که مردی از خوارج بود به  
أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: ”اتَّقِ اللهَ یا عَلِیُّ،  
فإنَّک میّت؛ ای علی از خدا بپرهیز، زیرا که تو  
خواهی مرد.“ أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: ”بل و  
الله مَقْتُولٌ قَتَلًا ضَرْبَةً عَلَی هَذِهِ تُخْضَبُ هَذِهِ - و وَضَعَ  
یَدَهُ عَلَی رَأْسِهِ و لِحِیَّتِهِ - عَهْدٌ مَعَهُودٌ ﴿﴾ وَقَدْ خَابَ  
مَنْ دَسَّیْهَا ﴿﴾ بلکه سوگند به خداوند کشته می شوم  
با ضربه‌ای که بر سرم وارد شود و از آن، این محاسن  
خضاب گردد. و حضرت دست خود را بر سر و  
ریش خود نهادند و گفتند: این عهدی است بسته  
شده و پیمانی است ناگسستنی، و کسی که دروغ  
بگوید و افترا ببندد دست خالی خواهد شد.“<sup>۸</sup> [ادامه  
در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و از جمله گفتار آن حضرت است در آن شبی که آن شقی در آخرش به وی ضربت زد. در حالی که رو به مسجد می‌رفت، مرغابی‌ها در روی چهره‌اش فریاد کشیدند و صیحه زدند و مردم آنها را از حضرت دور کردند. حضرت فرمود: **«أُتْرُكُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحٌ»**؛ دست از آنها بردارید و آنها را به حال خود واگذارید، زیرا ایشان نوحه‌گری می‌کنند.

و ابن شهر آشوب در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

علی علیه السلام امر کرده بود تا هر کس داخل کوفه می‌شود، نامش را بنویسند. نام اشخاصی را نوشتند و در صحیفه‌ای خدمت آن حضرت ارائه دادند. حضرت آنها را قرائت نموده تا رسید به نام ابن ملجم، در این حال انگشت خود را بر روی آنها نهاد و گفت: **«قَاتَلَكَ اللهُ، قَاتَلَكَ اللهُ؛ خُدا تو را بکشد، خدا تو را بکشد.»** چون به آن حضرت گفتند: اگر تو می‌دانی که او قاتل توست پس چرا او را

نمی‌کشی؟ آن حضرت گفت: ”خداوند بنده خود را عذاب نمی‌کند مگر آن وقتی که از او معصیتی صادر شود.“ و در بعضی اوقات می‌گفت: ”اگر من او را بکشم پس کشنده من کیست؟!“<sup>۱۰</sup>

و نیز ابن شهر آشوب از صفوانی در إْحْن و مِحْن از أَصْبَغ بن نُبَاتَه آورده است که او گفت:

سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِجُمُعَةٍ، يَقُولُ: ”أَلَا مَنْ كَانَ هَيْهَنَا مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَيْدَنْ مَنِّي. لَا تَقْتُلُوا غَيْرَ قَاتِلِي. أَلَا لَا أَلْفِينَكُمْ غَدًا تُحِيطُونَ النَّاسَ بِأَسْيَافِكُمْ تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ شَنِدِمُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُ هَفْتَهُ بِرِيشِ مِنْ أَنْكَه كَشْتَه شُود، مِي گُفْت: آگَاه بَاشِيد هَر كَس از پسران عبدالمطلب در اینجاست نزدیک من بیاید. آنگاه گفت: شما نکشید غیر کشنده مرا. آگاه باشید: من شما را در فردا چنین نیابم که با شمشیرهایتان مردم را احاطه کنید و بگوئید: امیرالمؤمنین کشته شد.“<sup>۱۱</sup>

ابن حجر هیتمی در الصَّوَاعِقُ الْمُحْرَقَةُ باب نهم را اختصاص به اخبار وارده در شهادت آن حضرت داده است و اخبار بسیاری را از مصادر مورد وثوق عامه در اخبار آن حضرت بر شهادت خود و تعیین ليله ضربت خوردن و محاسن به خون سر خضاب شدن ذکر کرده است، که حقاً جای مطالعه و دقت است.<sup>۱۲</sup>

و در ترجمه تاریخ اعثم کوفی مفصلاً در این موضوع بحث شده است و به طور مشروح کیفیت شهادت و اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده

است. ۱۳.

ابن اثیر جزری در کتاب اسد الغابة از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که گفت:

”قال لی رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟ قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ. قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ؟ فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَيَّ [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] هَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى يَافُوخِهِ. وَكَانَ يَقُولُ: وَدِدْتُ أَنَّهُ قَدْ انْبَعَثَ أَشَقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ - يَعْنِي لِحِيَّتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ.“

”رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من گفت: شقی ترین پیشینیان کیست؟ من گفتم: آن کس که از قوم ثمود بود و شتر صالح پیامبر را پی کرد و او را کشت. رسول خدا گفت: راست گفتمی، اینک بگو: شقی ترین پسینان کیست؟ گفتم: ای رسول خدا، من نمی دانم. رسول خدا گفت: آن کسی که بر اینجا بزند، و با دست خود اشاره کرد به یافوخ امیرالمؤمنین (یافوخ را در فارسی ملاج گویند و آن

محلی است در جلوی سر میان استخوان جلوی سر و استخوان مغز سر، و در اطفال این موضع از سر نرم است و چون بر آن دست گذارند فرو می‌رود). و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفت: "حقاً دوست دارم که شقی‌ترین امت برانگیخته شود و این را از این خضاب کند، و اشاره به سرش و محاسنش می‌نمود."<sup>۱۴</sup>

و نیز ابن‌اثیر از ابوطیفیل روایت می‌کند که:

إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ. فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمِ الْمُرَادِي، فَرَدَّهٗ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: "مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا؟ فَوَاللَّهِ لِيَخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ." ثُمَّ تَمَثَّلَ:

أَشْدُّ حَيَازِمَكَ لِلْمَوْتِ \*\* فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيكَ  
وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ \*\* إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ<sup>۱۵</sup>

"علی علیه السلام مردم را برای بیعت با خود گرد آورد. دوبار ابن‌ملجم مرادی آمد که با او بیعت کند و حضرت در هر دو بار او را برگرداند و سپس گفت: چه چیزی جلوگیری از شقی‌ترین امت شده است؟ سوگند به خدا او این محاسن را از خون این سر خضاب می‌کند. و پس از این تمثّل جست به این

اشعار:

ای علی کمر بند خود را برای مرگ محکم ببند،  
 زیرا تحقیقاً مرگ به تو خواهد رسید. و از کشته شدن  
 جزع مکن و مهراس در آن وقتی که در آستانه تو  
 فرود آید.

ابن سعد در طبقات پس از بیان همین روایت اخیر از ابوظفیل گوید:

غیر از ابونعیم فضل بن ذکین که این حدیث را  
 ذکر کرده است، بعضی دیگر از علی بن ابی طالب این  
 عبارت را اضافه کرده‌اند که گفت: "و الله إِنَّهُ لَعَهْدُ  
 النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ؛ سوگند به  
 خداوند که این عهدی است که پیغمبر درس نخوانده  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با من نموده است."<sup>۱۶</sup>

و هم‌چنین ابن سعد با سند خود از محمد بن سیرین روایت کرده است که:  
 علی بن ابی طالب به ابن ملجم گفت:

أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَ يَرِيدُ قَتْلِي \*\* عَذِيرَكَ مِنْ

خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "من اراده عطا و  
 بخشش به او دارم و او اراده کشتن مرا دارد. اینک

دوستی را که به عذر تو در مقابل قبیله مراد قیام کند  
و اثبات معذوریت تو را بنماید، بیاور. <sup>۱۷</sup>

ابن جزری در نهاییه گفته است:

در حدیث علی علیه السّلام آمده است که چون  
نظر به ابن ملجم نمود گفت: "عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ  
مُرَادٍ" گفته می‌شود: عَذِيرُكَ مِنْ فُلَانٍ بِأَنْصَبٍ، یعنی  
بیاور کسی را که عذر خواه تو باشد. فعیل در اینجا  
به معنای اسم فاعل است. <sup>۱۸</sup>

و نیز ابن سعد با سند خود از ابی مجلّز روایت کرده است که او گفت:

در حالی که علی در مسجد نماز می‌خواند مردی  
از قبیله مراد به حضور آن حضرت آمد و گفت:  
خودت را حفظ کن، زیرا مردمی از قبیله مراد قصد  
کشتن تو را دارند. أمير المؤمنين عليه السلام گفت:  
"إِنَّ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مَلَكَ يَحْفَظَانِهِ مِمَّا لَمْ يُقَدَّرْ، فَإِذَا  
جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّى بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ. وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ؛  
با هر کس دو فرشته است که او را از آنچه درباره او  
تقدیر نشده است حفظ می‌نمایند؛ پس چون قدر  
خداوندی بیاید میان او و آن قدر را رها می‌کنند. و  
أَجَلٌ وَوَقْتُ مَقْدَرٌ وَمَعِينٌ شَدِيدٌ مَرَّغٌ، سِپَرِيٌّ اسْتِ  
مَحْكَمٌ كَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ رَأَى مِنْهُ بَلَاءًا مَحْفُوظٌ مِمَّا دَرَدَ." <sup>۱۹</sup>



و نیز ابن سعد با سند خود از عبیده روایت کرده است که:

قالَ عَلِيٌّ: "ما يحبسُ أشتاقكم أن يجيءَ فيقتلني؟"

اللَّهُمَّ قَدْ سَمِيتُهُمْ وَ سَمَّوْنِي، فَأَرْحِمُهُمْ مِنِّي وَ أَرْحِنِي

مِنْهُمْ؛ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَتْ: چه جلوگیری شده است

از شقی ترین شما که بیاید و مرا بکشد؟ بار پروردگار

من، من ایشان را ملول و خسته کردم و ایشان مرا

ملول و خسته کردند، پس آنها را از دست من راحت

کن و مرا از دست آنها راحت بنما.<sup>۲۰</sup>

و نیز ابن سعد با سند خود از عبدالله بن سبع روایت کرده است که:

شَئِدِمُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي كَفَتْ: "لَتُخْضِبَنَّ هَذِهِ

مِنْ هَذِهِ. فَمَا يَنْتَظِرُ بِالْأَشَقَى؟! قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

فَأَخْبِرْنَا بِهِ نُبِيرُ عِترته! فَقَالَ: إِذَنْ تَقْتُلُوا بِي غَيْرَ قَاتِلِي؛

هرآینه این از این خضاب می شود. پس چه چیز در

انتظار شقی ترین امت است؟! گفتند: ای

أمیر المؤمنین، او را به ما معرفی کن تا ریشه و تبار او

را هلاک کنیم! حضرت فرمود: در این صورت به

واسطه من، غیر کشنده مرا کشته اید.<sup>۲۱</sup>

و نیز ابن سعد با سند خود از ام جعفر:

سَرِيه عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ (كَنِيْزِ او) رَوَايَتِ مِي كُنْد

که او گفت: من بر روی دستهای علی آب

می ریختم که ناگهان سرش را بلند کرد و محاسنش را گرفت و تا بینی خود بالا برد و گفت: "واها لک لتُخْضَبَنَّ بِدَمِّ! قَالَتْ: فَأُصِيبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛<sup>۲۲</sup> ای وای بر تو، حَقًّا با خون رنگین می شوی! امّ جعفر گفت پس در روز جمعه حضرت را ضربت زدند."<sup>۲۳</sup> [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و نیز ابن سعد با سند خود از محمد بن حنفیه روایت می کند که:

من با حسن و حسین در حمّام نشسته بودیم که ابن مُلْجَم بر ما داخل شد. چون وارد شد گویا حسن و حسین از او و حالت او مشمئز شدند، و حالت او طوری بود که آنها را منقبض و چرده خاطر ساخت، و به او گفتند: "ما أجزأك تدخلُ عَلَيْنَا؛ تو چقدر جرأت داری که بر ما وارد می شوی!" ابن حنفیه می گوید: من به آنها گفتم: "دَعَاهُ عَنكَمَا فَلَعَمْرِي ما يَرِيدُ بِكَمَا أَحْشَمَ مِنْ هَذَا؛ او را از سر خود رها کنید، سوگند به جان خودم که با غضب تر و خشمناک تر از این حالی که دارد با شما برخورد نخواهد کرد و

درباره شما نیتی ندارد.“ بعد از ضربت زدن او، چون او را اسیر کرده و آوردند، ابن حنفیه گفت: من امروز شناسائیم به او از روزی که وی را در حمّام دیدم بیشتر نیست.

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **”إِنَّهُ أُسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نَزْلَهُ وَ أَكْرِمُوا مَثْوَاهُ، فَإِنْ بَقِيَتْ قَتْلُ أَوْ عَفْوَتْ، وَ إِنْ مِتُّ فَأَقْتُلُوهُ قَتْلَتِي ﴿وَلَا تَعْتَدُوا﴾ إِنْ أَلَّهِ لَا يُحِبُّ أَلَّ مَعَ تَدِينٍ﴿؛** او اسیر دست شماست، غذای او را نیکو دهید و جا و محل او را جای خوبی قرار دهید؛ پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می‌کنم یا عفو می‌نمایم، و اگر از این ضربت مُردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد.“<sup>۲۴</sup>

سبّط ابن جوزی در کتاب تذکرة خواصّ الأئمّة از احمد بن حنبل در مسند با سند متصل خود از فضالة بن ابي فضالة الأنصاری که پدر او ابوفضالة از اهل بدر بوده است، روایت کرده است که او می‌گوید:

من با پدرم برای عیادت علی بن ابي طالب در مرضی که مبتلا شده بود و از آن شفا یافت رفتیم. پدرم به او گفت: **”ما یقیمک ههنا بین اعراب**

جُهَيْنَةَ؟! تحمل عَلَى الْمَدِينَةِ، فَإِنْ أَصَابَكَ أَجْلُكَ  
وَلَيْكَ أَصْحَابُكَ وَ أَصْحَابُ الْقُرْآنِ، وَ صَلَّوْا عَلَيْكَ؛  
چه باعث شده است که در اینجا اقامت نموده‌ای، در  
میان اعراب سخت روی؟! به مدینه کوچ کن، پس  
اگر مرگت در آنجا فرا رسد متولی امور و تجهیز و  
تکفین تو اصحاب تو و اصحاب قرآن خواهند بود و  
ایشانند که بر تو نماز می‌گزارند. “ فَقَالَ عَلِيٌّ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ  
سَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَمُوتَ حَتَّى تُخْضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ،  
أَي لِحِيَّتِهِ مِنْ دَمِ هَامَتِهِ؛ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ  
گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَا مِنْ  
عهد و میثاق نهاده که من نمی‌میرم تا اینکه این از این  
خضاب گردد؛ یعنی محاسنش از خون سرش. “ وَ  
أَبُو فُضَالَةَ فِي رُكَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَفِينٍ بِه  
درجه شهادت رسید. ۲۵.

و هم چنین سبط ابن جوزی می‌گوید: [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

چند روز پیش از شهادتش بنا به گفته شعبی این

ابیات را انشاد کرد:

۱. تِلْكَم قُرَيْشٌ تَمَنَّانِي لِيَقْتُلَنِي \*\* فَلَإِنَّ رَبَّكَ

لَا فَازُوا وَلَا ظَفَرُوا

۲. فَإِنَّ بَقِيَّةَ فَرَهْنِ ذِمَّتِي لَهُمْ \*\* وَإِنْ عُدِمْتُ

فَلَا يَبْقَى لَهُمْ أَثَرٌ

۳. وَسَوْفَ يُورِثُهُمْ فَقْدِي عَلَى وَجَلٍ \*\* ذُلٌّ

الْحَيَاةِ بِمَا خَانُوا وَمَا غَدَرُوا

۱. هان بدانید که قریش آرزو می‌کند که مرا

بکشد، سوگند به پروردگارت که به این مهم

نمی‌رسند و به این امر دست نمی‌یابند.

۲. پس اگر زنده بمانم عهده و ذمه من گروگان

سعادت آنهاست. و اما اگر بمیرم هیچ اثری از آنها

باقی نخواهد ماند.

۳. ولیکن به زودی فقدان من برای ایشان در اثر

خیانتی که نمودند و مکر و خدعه‌ای که بجای

آوردند، ذلت زندگی دنیا را توأم با ترس و دهشت

باقی خواهد گذارد.<sup>۲۶</sup>

ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

در روایت است که عمرو بن عبدود با شمشیر،

سر علی را در روز جنگ خندق مجروح ساخت. علی چون به نزد رسول الله آمد، رسول خدا محل زخم و جراحت را بست و در آن آب دهان خود را انداخت و گفت: "أَيْنَ أَكُونُ إِذَا خُضِبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ در آن وقتی که این محاسن از این سر خضاب شود، من کجا هستم؟!"<sup>۲۷</sup>

مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار در باب إخبار الرسول بشهادته و إخباره بشهادة نفسه، أخبار بسیاری از عیون أخبار الرضا و أمالی صدوق و أمالی شیخ طوسی و خصال صدوق و إرشاد مفید و بصائر الدرجات صفار و مناقب ابن شهر آشوب و تذكرة الخواص و خرائج و جرائح راوندی و كشف الغمّه و فرحة الغری نقل می کند که حقاً شایان دقت است.<sup>۲۸</sup> از جمله خبری است که از کنز جامع الفوائد از أبوطاهر مقلد بن غالب، از رجال خود با اسناد متصل خود به علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که:

آن حضرت در سجده بودند و گریه می کردند، تا به حدی که صدای ناله او بلند شد و صدای گریه بالا گرفت. ما گفتیم: ای امیرالمؤمنین، گریه تو ما را آتش زد و ما را به حزن و غصّه فرود برد، و هیچ گاه ما تو را همانند این حالی که در سجده داشتی ندیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

"كُنْتُ سَاجِدًا أَدْعُو رَبِّي بِدُعَاءِ الْخَيْرَاتِ فِي سَجْدَتِي، فَغَلَبَنِي عَيْنِي، فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالَتَنِي وَ قَطَعَتَنِي. رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

قَائِمًا وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! طَالَتْ غَيْبَتُكَ فَقَدِ  
 اشْتَقْتُ إِلَى رُؤْيَاكَ، وَ قَدْ أَنْجَزَ لِي رَبِّي مَا وَعَدَنِي  
 فِيكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الَّذِي أَنْجَزَ لَكَ فِيَّ؟  
 قَالَ: أَنْجَزَ لِي فِيكَ وَ فِي زَوْجَتِكَ وَ ابْنِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ  
 فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلقه صفحه قبل] عَلِيِّينَ! قُلْتُ: بِأَبِي  
 أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَشِيعَتُنَا؟ قَالَ: شِيعَتُنَا مَعَنَا،  
 وَ قُصُورُهُمْ بِحِذَاءِ قُصُورِنَا، وَ مَنَازِلُهُمْ مُقَابِلَ مَنَازِلِنَا.  
 قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! فَمَا  
 لِشِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: الْأَمْنُ وَ الْعَافِيَةُ. قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ  
 عِنْدَ الْمَوْتِ؟ قَالَ: يَحْكُمُ الرَّجُلُ فِي نَفْسِهِ وَ يُؤَمَّرُ  
 مَلَكَ الْمَوْتِ بِطَاعَتِهِ. قُلْتُ: فَمَا لِذَلِكَ حَدٌّ يُعْرَفُ؟  
 قَالَ: بَلَى، إِنَّ أَشَدَّ شِيعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ  
 كَشَرَابِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءَ الْبَارِدَ الَّذِي  
 يَنْتَقِعُ بِهِ الْقُلُوبُ. وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ كَمَا يَغْبِطُ أَحَدُكُمْ عَلَى  
 فِرَاشِهِ، كَأَقْرَبِّ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ.

”من در سجده بودم و از پروردگام طلب خیرات

---

می نمودم که چشم مرا پینگی گرفت و خوابی دیدم  
که مرا به دهشت آورد و مرا از آن دعا و طلب جدا  
کرد. من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
را که ایستاده است و می گوید: ای ابوالحسن! غیبت  
تو طول کشید و من مشتاق دیدار تو می باشم و  
خداوند به آنچه به من درباره تو وعده داده بود، وفا  
کرده است.

من گفتم: یا رسول الله! آنچه خدا درباره من به  
تو وعده داده بود و آن را منجز نمود، چیست؟  
رسول خدا گفت: وعده خود را به من منجز کرده  
است درباره تو و زوجه ات و دو پسرانت و ذریّه ات  
در درجات بلند و مقام عالی در علّیین.

من گفتم: پدرم و مادرم به فدای تو باد ای رسول  
خدا! پس شیعیان ما چه خواهند شد؟  
رسول خدا گفت: شیعیان ما با ما هستند؛  
قصرهای ایشان در برابر قصرهای ماست و منزل های  
آنان در مقابل منزل های ما.

من گفتم: ای رسول خدا که درود خدا بر او و آل  
او باد! برای شیعیان ما در دنیا چه بهره ای است؟



---

گفت: امن و عافیت (که از دستبرد شیطان در امانند، و از خرابی دین و ایمان در عافیت).

من گفتم: بهره آنها در وقت مردن چیست؟

گفت: امور آن مرد را به خود او می سپارند و ملک الموت را امر به اطاعت او می کنند.

من گفتم: آیا برای این جریان، حدی هست که شناخته شود؟ رسول خدا گفت: آری آن شیعه‌ای که محبتش به ما از همه بیشتر است خروج جان از بدن وی، مانند آب خوردن یکی از شماست در روز تابستانی آب سرد خوشگوار را که دلها بدان شفا یابد. و امّا سایرین از شیعیان، مانند چشم داشت و اهمیتی است که چون یکی از شما به رختخواب می رود انتظار خوشی و راحتی را دارد، مثل بهترین چیزی که چشمش را به واسطه مرگ، تر و تازه و خرم کرده باشد.<sup>۲۹</sup>

ابن شهر آشوب گوید:

أبو بکر مردویه در کتاب فضائل أمير المؤمنين و أبو بکر شیرازی در کتاب نزول القرآن آورده‌اند که: سعید بن مسیب می گفت: علی ابی طالب مشغول

خواندن قرآن بود، چون به این جمله رسید که: ﴿إِذِ  
 أَنْبَعَثَ أَشْقَىٰ هَا﴾، گفت: ”فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ  
 لَتُخَضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، و أشارَ الی [ادامه در صفحه

[بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] لِحِيتِهِ و رَأْسِهِ؛

سوگند به آن که جان من به دست اوست، این از این  
 به خون رنگین می‌شود، و اشاره به محاسنش و

سرش کرد. “۳۰ و ۳۱

کیفیت شهادت آن حضرت

و نیز ابن شهر آشوب گوید:

ثعلبی و واحدی با اسناد خودشان از عمّار و از  
 عثمان بن صُهَیب، از ضحّاك روایت نموده‌اند و  
 هم‌چنین ابن مردویه با اسناد خودش از  
 جابر بن سمرة روایت کرده است و نیز طبری و  
 موصلی از عمّار و از ابن عدی و از ضحّاك روایت  
 کرده‌اند و نیز خطیب در تاریخ بغداد از جابر بن  
 سمرة، و احمد بن حنبل از ضحّاك روایت کرده‌اند  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”یا

---

عَلِيٌّ! أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَى الْآخِرِينَ  
قَاتِلُكَ؛ اى على! شقى ترين پيشينيان پى كنده و  
كشنده ناقه صالح است، و شقى ترين پسينيان كنده  
تو است.<sup>۳۲</sup>

ابن شهر آشوب گوید:

عبدالرحمن بن ملجم تجوبى مرادى: <sup>۳۳</sup> ابن عباس  
گفته است او از اولاد قدار پى كنده ناقه صالح بود،  
و داستان هر دو به يك شكل است. چون قدار عاشق  
زنى شد كه به وى رباب مى گفتند هم چنان كه  
ابن ملجم عاشق قطام شد.<sup>۳۴</sup>

آنگاه گوید:

أبومخنف أزدى و ابن راشد و رفاعى و ثقفى  
همگى گفته اند كه چند نفر از خوارج در مكّه مجتمع  
شدند و با خود گفتند: ما جانهاى خود را به خدا  
مى فروشيم و اى كاش مى رفتيم به سوى امامان  
ضلال، و عزّت را از آنها مى ربوديم و شهرها را از  
آنان راحت مى ساختيم.

عبدالرحمن بن ملجم گفت: من على را كفايت  
مى كنم، و حجاج بن عبدالله سعدى كه به برک

معروف بود گفت: من معاویه را کفایت می‌کنم، و عمرو بن بکر تمیمی گفت: من عمرو بن عاص را کفایت می‌کنم، و میعاد ضربت خود را نوزدهم ماه رمضان قرار داده و متفرق شدند.

ابن ملجم به کوفه آمد و مردی را از خوارج از اهل تیم (تیم الرباب) نزد قطام تیمیه دیدار کرد. و امیرالمؤمنین علیه السلام پدر قطام (أخضر تیمی) و برادر قطام (أصبغ) را در جنگ نهروان کشته بود. چون نظر ابن ملجم به قطام افتاد، عاشق او شد و از او خواستگاری کرد. قطام خواهش او را بدین امور که عبدی در شعر خود آورده است، اجابت نمود:

۱. فَلَمْ أَرِ مَهْرًا سَاقَهُ ذُو سَمَاحَةٍ \*\* كَمَهْرِ قَطَامٍ

مِنْ فَصِيحٍ وَ أَعْجَمٍ

۲. ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْنَةٍ \*\* وَ ضَرَبَ عَلِيٌّ

بِالْحُسَامِ الْمُسَمِّمِ

۳. فَلَا مَهْرَ أَغْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ غَلَا \*\* وَ لَا

قَتَلَ إِلَّا دُونَ قَتْلِ ابْنِ مَلْجَمٍ<sup>۳۵</sup>

”۱. من ندیده‌ام مهریه‌ای را که صاحب بخشش

و عطا و بذل مال، برای زوجه‌اش بفرستد مثل [ادامه

در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مهریه قظام از میان

جمیع عرب و عجم: آنان که به لسان فصیح عربی سخن می گویند و یا آنان که به لسان غیر عربی تکلم دارند.

۲. سه هزار درهم، و یک بنده، و یک کنیز، و زدن

علی بن ابی طالب را با شمشیر بُرّان زهر داده شده.

۳. بنابراین هیچ مهریه‌ای گرانتر از خون علی

نیست و اگرچه هم آن مهریه گران باشد، و هیچ کشتنی نیست مگر اینکه از کشتن ابن ملجم پایین تر است.

ابن ملجم قبول کرد و گفت: ”ای وای بر تو! که

قدرت بر کشتن علی دارد با آنکه در میان اسب

سواران یگانه اسب تاز است، و در میان شجاعان

پیروز و غالب، و در میان نیزه و شمشیرزنان یگانه

پیشرو؟! و امّا مال، مهم نیست، من آن را می پردازم.

و چون کیفیت کشتن را به صورت فتک و ترور، قظام

---

مطرح کرد، آنگاه ابن ملجم او را از نیت خود آگاه کرد و گفت: من در کوفه نیامده‌ام مگر برای قتل علی.

بنابراین قطام فرستاد دنبال وردان بن مُجالِد تمیمی که از خوارج بود، تا او ابن ملجم را در این امر یاری کند. و ابن ملجم نیز خودش از شیب بن بجره کمک خواست و او کمک نمود. و نیز یک نفر از وکلای عمرو عاص در نامه‌ای به خطّ خودش یک صد هزار درهم حواله کرد تا آن را مهریه قطام قرار دهند.

قطام در شب نوزدهم برای ابن ملجم و شیب غذای لوزینه و جوزینه (غذائی که با بادام و با گردو درست می‌کنند) پخت و به آن دو نفر شراب عکبری نوشانید. شیب به خواب رفت و ابن ملجم با قطام همبستر شد و تمتّع گرفت. سپس قطام برخاست و هر دو را بیدار کرد و سینه‌های آنها را با پارچه ابریشمی محکم بست. آنها شمشیرها را برداشتند و در کمین علی نشستند در مقابل درِ سده. أشعث بن قیس هم برای معاونت آنها در مسجد بود و به ابن ملجم گفت: ”النَّجَا النَّجَا! بشتاب بشتاب برای

---

برآوردن حاجت! اینک صبح خنده می‌زند و تو را رسوا می‌کند.

حُجر بن عدی که از اصحاب أميرالمؤمنین علیه السلام بود، مکنون خاطر و نیت اشعث را احساس کرد و گفت: ای اشعث تو علی را می‌کشی؟! و با سرعت از مسجد بیرون آمد تا خود را به أميرالمؤمنین برساند و خبر دهد، که در این بین أميرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد شده بود و ابن ملجم مبادرت نموده و فرقهش را با شمشیر شکافته بود.<sup>۳۶</sup>

ابن شهر آشوب گوید که:

حضرت امام حسن علیه السلام در مرثیه پدر بزرگوار خود این اشعار را می‌خواندند:

۱. أَيْنَ مَنْ كَانَ لِعِلْمِ الْمُصْطَفَى لِلنَّاسِ بَابَا \*\*\*
- أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا مَا قَحَطَ النَّاسُ سَحَابَا
۲. أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا نُودِيَ فِي الْحَرْبِ أَجَابَا \*\*\*
- أَيْنَ مَنْ كَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَابًا وَ مُجَابَا

”۱. کجاست آن که برای علم مصطفی از برای مردم در بود؟! کجاست آن که چون به مردم [ادامه

در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خشکی و فقدان

باران می‌رسید، ابر باران‌دار بود؟!!

۲. کجاست آن که چون در جنگ او را صدا

می‌زدند، فوراً اجابت می‌کرد؟! کجاست آن که

دعایش مستجاب بود و جوابش داده می‌شد؟!<sup>۳۷</sup>

از رسول خدا است که: ”مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ

فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس علی را بعد از شهادتش زیارت

کند، بهشت برای اوست.“<sup>۳۸</sup>

و از حضرت صادق علیه السلام است که: ”مَنْ

تَرَكَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ، أَلَا تَزُورُونَ

مَنْ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ؟! کسی که زیارت علی

را ترک کند خدا به او نظر نمی‌کند. آیا زیارت

نمی‌کنید کسی را که ملائکه و پیغمبران او را زیارت

می‌کنند؟!<sup>۳۹</sup>

و نیز از آن حضرت است که: ”إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ

لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَا تَكُنْ لِلْخَيْرِ



---

نَوَامًا؛ درهای آسمان در هنگام دعای زائر  
امیرالمؤمنین گشوده می‌شود، بنابراین برای کسب  
خیر و رحمت به خواب مرو.<sup>۴۰</sup>

ابن مدلل گوید:

۱. زُرُّ بِالْغَرَى الْعَالِمَ الرَّبَّانِي \*\* عِلْمَ الْهُدَى وَ  
دَعَائِمَ الْإِيمَانِ

۲. وَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْوَرَى \*\* يَا أَيُّهَا  
النَّبَأُ الْعَظِيمُ الشَّانِ

۳. يَا مَنْ عَلَى الْأَعْرَافِ يُعْرِفُ فَضْلَهُ \*\* يَا  
قَاسِمَ الْجَنَّاتِ وَالنَّيْرَانِ

۴. نَارٌ تَكُونُ قَسِيمَهَا يَا عُدَّتِي \*\* أَنَا آمِنٌ مِنْهَا  
عَلَى جُثْمَانِي

۵. أَنَا ضَيْفُكَ وَالْجِنَانُ إِلَى الْقَرَى \*\* إِذْ أَنْتَ  
أَنْتَ مَوْرِدُ الضَّيْفَانِ

”۱. «در نجف زیارت کن عالم ربّانی را که او

پرچم هدایت و ستون‌های استوار ایمان است

۲. و بگو: سلام بر تو ای بهترین خلائق، ای

کسی که خبر بزرگ و نبأ عظیم‌الشان می‌باشی.

۳. ای کسی که فضل و شرف تو آنگاه که بر  
 أعراف قرار داری شناخته می‌شود، ای قسمت کننده  
 بهشت‌ها و قسمت کننده آتش‌ها.

۴. ای پناه من و ای ذخیره من، آن آتشی که تو  
 قسمت کننده آن باشی من از آنکه جسم مرا فرا گیرد،  
 در امان می‌باشم.

۵. پس من و بهشت‌ها، همگی مهمان تو هستیم  
 در آن موائد و تحفه‌هایی که برای مهمان است، در آن  
 زمانی که تو فقط تو محلّ ورود مهمانان می‌باشی.<sup>۴۱</sup>  
 و بر روی قبر او نوشته است:

۱. هَذَا وَكَلِيٌّ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ \*\* فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ وَ

آلَائِهِ

۲. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ زَائِرًا \*\* لَمْ يَبْرَأْ مِنْ سَائِرِ

أَعْدَائِهِ

”۱. این است ولی خدا در زمین خدا و در بهشت

خلد و نعمتهایی که خدا دارد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ۲. خداوند زیارت

---

آن زائری را که از دشمنان علی بیزاری نجوید قبول  
نمی‌کند. ۴۲

و ابن‌رزیک ۴۳ گوید:

۱. کَأَنْنِي إِذَا جَعَلْتُ إِلَيْكَ قَصْدِي \*\* قَصَدْتُ

الرُّكْنَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ

۲. وَخِيَلْ لِي بَأَنِّي فِي مَقَامِي \*\* لَدَيْهِ بَيْنَ زَمَزَمَ

وَالْمَقَامِ

۳. أَيَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قُعُودِي \*\* وَ يَا مَوْلَايَ

ذِكْرُكَ فِي قِيَامِي

۴. وَ أَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتُ سَمِيرُ فِكْرِي \*\* كَذَلِكَ

أَنْتَ أَنْسَى فِي مَنْامِي

۵. وَ حُبُّكَ إِنْ يَكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِي \*\* وَ فِي

لَحْمِي اسْتَكَنَّ وَ فِي عِظَامِي

۶. فَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتِي \*\* وَ لَوْلَا أَنْتَ

لَمْ يُقْبَلْ صِيَامِي

۷. عَسَى أُسْقَى بِكَأْسِكَ يَوْمَ حَشْرِي \*\* وَ

يَبْرَدَ حِينَ أَشْرِبُهَا أَوْامِي

”۱. گویا من زمانی که قصد تو را می‌کنم قصد

---

رکن حجرالاسود را در بیت الله الحرام کرده‌ام.

۲. و چنین در تصور من می‌آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم نزد علی می‌باشم.

۳. ای مولای من، در نشستن من یاد تو با من است. و ای مولای من، در ایستادن من یاد تو با من است.

۴. و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستی. هم‌چنین تو انیس و مونس من در خواب می‌باشی!

۵. محبت تو حَقّاً در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جای گرفته و اقامت نموده است.

۶. پس اگر تو نبودی، نماز من قبول نمی‌شد؛ و اگر تو نبودی روزه من قبول نمی‌شد.

۷. امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش سوزنده من خنک شود.<sup>۴۴</sup>

(۱) مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲۸.

(۲) إرشاد، طبع سنگی، ص ۱۷۶.

۳. إلی (۵) همان مصدر.

۶) همان مصدر، طبع سنگی، ص ۱۷۷. و این روایت را ابن شهر آشوب در مناقب طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲۸ از أصبغ بن نباته آورده است و در آن عبارت تدور رحی الشیطان آمده است؛ یعنی "در این ماه آسیای شیطان به حرکت خواهد آمد." و مجلسی در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۸ در بیان خود گفته است:

"تدور رحی السلطان، ممکن است مراد انقضاء

دوران و کنایه از رفتن حکومت آن حضرت باشد یا

کنایه از تغییر دولت و انقلاب احوال زمان، و بعید

نیست که در اصل، رحی الشیطان [ادامه در صفحه

بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بوده باشد.

۷) ارشاد، ص ۱۷۷. و این روایت را در مناقب، ج ۱، ص ۴۲۸ آورده است و گوید:

اصح آن است که به جای یک شب در نزد عبدالله

بن عباس افطار می کرد، عبدالله بن جعفر بوده باشد.

أقول: و شاهد بر این مطلب، آن است که مجلسی در بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۴۸ روایتی از خرائج راوندی ذکر می کند که در آن تصریح است بر اینکه: و یک شب را در نزد عبدالله بن جعفر شوهر زینب دخترش، به خاطر زینب افطار می نمود. و این روایت را ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص ۸۰، از امّ هیثم دختر اسود نخعی روایت می کند.

۸) ارشاد، ص ۱۷۷. و نیز این روایت را سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص ۱۰۰، از احمد بن حنبل در مسند از علی بن حکیم اودی، از شریک، از عثمان بن أبی زرعة، از زید بن وهب روایت کرده است که:

قومی از خوارج به عنوان وفود بر علی

علیه السّلام وارد شدند و در میان آنها مردی بود که  
 به وی جعدة بن بعهه می گفتند. و پس از بیان  
 امیرالمؤمنین علیه السّلام گوید: ابوبعجه در  
 خشونت و درشتی لباس امیرالمؤمنین به آن حضرت  
 اعتراض کرد و عتاب نمود. حضرت فرمود: هُوَ أَبَعْدُ  
 مِنَ الْكِبَرِ وَأَجْدَرُ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِ الْمُسْلِمُ؛ این لباس من  
 از تکبر دورتر است و سزاوارتر است به آنکه  
 مسلمانان به آن اقتدا نمایند.

(۹) إرشاد، طبع سنگی، ص ۱۷۷؛ و مناقب، ج ۲، ص ۸۰.

(۱۰) مناقب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ و روایت ۳ را در ج ۲، ص ۸۲ مناقب نیز آورده است.

(۱۱) همان مصدر.

(۱۲) الصواعق المحرقة، ص ۷۹ و ۸۰.

(۱۳) ترجمة تاریخ أعثم کوفی، ص ۳۱۳ تا ص ۳۱۵. أعثم کوفی این تاریخ را که به عربی است در سنه ۲۰۴ هجری تصنیف کرده و در سنه ۵۹۶ هجری خواجه محمد بن احمد مستوفی به امر حاکم خوارزم و خراسان مؤیدالملک قوام الدین از عربی به فارسی ترجمه نموده است.

(۱۴) أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۴ و ص ۳۵، در ضمن بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السّلام. و نیز این روایت را در الصواعق المحرقة، ص ۷۴ روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن سعد در طبقات، طبع بیروت، ج ۳، ص ۳۵ ذکر کرده است. و نیز سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص، ص ۹۹ و ص ۱۰۰ این روایت را از احمد بن حنبل در فضائل از وکیع، از قتیبة بن قدامة رواسی، از پدرش، از ضحاک بن مزاحم، از علی علیه السّلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب زهد از پدرش با همین اسناد آورده است.

(۱۵) أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۵. و سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص، ص ۱۰۰ این روایت را ذکر می کند از جدش ابوالفرج و می گوید: [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این دو بیتی که حضرت بدان‌ها تمثّل نمود از أَحِيحَة أنصاری است و بیت سوّمی هم دارد که این است: "فإنّ الدّرع و البيضة يوم الرّوع يكفیک؛ زیرا که زره و کلاه‌خود، در روز ترس و گیرودار، تو را کفایت می‌کند." و در ترجمه تاریخ أعثم کوفی، ص ۳۱۴ این ابیات را اضافه دارد:

كما أضحك الدهرُ \*\* كذاك الدهرُ يُبکیكا

فقد أعرِفُ أقوامًا \*\* و إن كانوا صعالیكا

مصاریعُ إلى النّجدة \*\* للغی متاریكا

"همان‌طوری که روزگار تو را می‌خنداند  
همین‌طور تو را می‌گریاند. حقّاً من گروهی را  
می‌شناسم که اگرچه آنها فقیر و ضعیف بوده‌اند و  
لیکن دیوانه بزرگی و شجاعت بوده‌اند و از گمراهی  
به شدّت احتراز می‌نمودند."

و أقول: در مجمع الامثال میدانی، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ وارد است که:

این ابیات از احیحة بن جلاح است که پسر خود  
را تحریض می‌نموده است و أميرالمؤمنین

علیه السّلام بدان تمثّل جسته‌اند. و این ابیات را ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۲، ص ۸۰، آورده است.

۱۶ و ۱۷) طبقات، ابن سعد، طبع بیروت، ج ۳، ص ۳۳. و این روایت را نیز سبط ابن جوزی در تذکره ص ۱۰۱ از طبقات آورده است، و ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۸۰ آورده است، و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه طبع مصر، دارالاحیاء، ج ۹، ص ۱۱۸ ذکر کرده است و معلق آن محمّد ابوالفضل ابراهیم در تعلیقه آن گفته است:

این بیت از ابیاتی است که در اللّالی، ص ۶۳ آمده و آنها را به عمرو بن معدی‌کرب نسبت داده است و روایت او در این اشعار "ارید حیاته" می‌باشد.

۱۸) نهایة، ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۹۷. ۱۹ و ۲۰ و ۲۱) طبقات، طبع بیروت، ج ۳، ص ۳۴. و سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ این روایات را از طبقات ابن سعد آورده است. و در روایت چهارم عبارت: فأخبرنا به نبید عشیرته، آمده است؛ یعنی "او را به ما معرفی کن تا عشیره و اقوام او را ریشه کن کنیم و همه را هلاک سازیم."

۲۲) طبقات، ج ۳، ص ۳۵. و این روایت را سبط ابن جوزی در تذکرة، ص ۱۰۱ از طبقات ابن سعد روایت کرده است. و نیز ابن شهر آشوب در مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱ آورده است.

۲۳) ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه طبع مصر، دارالاحیاء، ج ۹، ص ۱۱۸ اجمالاً بسیاری از اخباری را که در این زمینه وارد شده است ذکر می‌کند و صحّت مضمون آنها را تصدیق می‌نماید. او در خطبه ۱۴۷ از نهج البلاغه که در آن امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: "و کم أطرَدتُ الأيامَ أبَحْثُها عن مکنون هذا الأمر فأبى الله إلّا إخفاءه هیئات علمٌ مخزون؛ و چه بسیار روزهائی را من یکی پس از دیگری تفحص [ادامه در صفحه بعد]



۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] کردم و پشت سر گذاشتم که در آن روزها از مکنون این امر می‌خواستم مطلع شوم، و خداوند آنها را مخفی نمود. هیئات این علم مخزون است که غیر از ذات خداوند کسی را بدان راه نیست.“ می‌گوید:

این کلام می‌فهماند که حضرت در حال قتلش

علم تفصیلی من جمیع الوجوه نداشته است و رسول

خدا او را اجمالاً به این امر مطلع نموده بود. چون به

ثبوت رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم به او گفت: سَتَضْرَبُ عَلِيَّ هَذَا و اشاره به سر

او کرد، فَتَخْضَبُ مِنْهَا هَذِهِ و اشاره به محاسن او

نمود. و نیز به ثبوت رسیده است که گفت: ”أَتَعْلَمُ

مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟“ قال: نعم، عاقر الناقة. فقال له: ”أ

تَعْلَمُ مَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟“ قال: لا! قال: ”مَنْ يَضْرِبُكَ

ههنا، فيخضبُ هذه.“

آنگاه ابن ابی‌الحدید بعد از شرح مختصری گوید:

و اگر تو بگوئی: بنابراین گفتار او را که به

ابن ملجم گفت: ”أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي - عَذِيرُكَ

من خلیلک من مراد“ را چه می‌کنی؟ و گفتار شیعه

خالص وی را که به او گفت: فَهَلَّا تَقْتُلُهُ؟ و حضرت

فرمود: ”فَكَيْفَ أَقْتُلُ قَاتِلِي؟“ و گاهی فرمود: ”إِنَّهُ لَمْ

يَقْتُلُنِي فَكَيْفَ أَقْتُلُ مَنْ لَمْ يَقْتُلْ؟“ را چه می‌کنی؟ و چگونه حضرت به مرغابی‌هایی که در پشتش در مسجد صیحه می‌زدند در شب ضربت ابن‌ملجم گفت: ”دَعَوْهِنَّ فَإِنَّهِنَّ نَوَاحٍ؟“ و چگونه در آن شب گفت: ”إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَشَكُوتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ: مَا لَقَيْتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأُودِ وَاللَّدَدِ؟ فَقَالَ: أَدْعُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ! فَقُلْتُ: اَللَّهُمَّ أَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَابْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي؟“ و چگونه گفت: ”إِنِّي لَا أُقْتَلُ مُحَارَبًا وَ إِنَّمَا أُقْتَلُ فَتَكًا وَ غِيلَةً، يَقْتُلُنِي رَجُلٌ خَامِلٌ الذَّكْرُ؟“ و از آن حضرت در این باب آثار بسیاری رسیده است؟ من می‌گویم: تمام این آثار و اخبار دلالت ندارند بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام امر مرگش را به طور مشروح و مفصل از جمیع جهات می‌دانسته است. آیا نمی‌بینی که در آثار و اخبار چیزی که دلالت کند بر آنکه وقت و زمانی را که در آن کشته می‌شده است بعینه می‌دانسته و یا مکانی را که در آنجا کشته می‌شده بعینه می‌دانسته است وارد نشده است؟

أقول: ابن أبي الحديد در اینجا شرحی داده است که بعضی از آن محل نظر است.

(۲۴) طبقات، ج ۳، ص ۳۵. و این آیه، آیه ۱۹۰ از سوره البقرة (۲) است: "و زیاده روی و عدوان مکنید که خداوند متجاوزان را دوست ندارد." و این روایت را سبط ابن جوزی در تذکره، ص ۱۰۱ از طبقات ابن سعد روایت کرده است، و نیز ابن شهر آشوب در مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱ آورده است.

(۲۵ و ۲۶) تذکرة خواص الامّة، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱. و روایت ۲ را از ابن شهر آشوب در مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۲ از أبو عثمان مازنی روایت کرده است که علی علیه السلام این ابیات را انشاء کرد.

(۲۷) بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۷. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ۲۸) همان مصدر، ص ۶۴۶ تا ص ۶۴۸، و از طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۰ تا ص ۱۹۹.

(۲۹) همان مصدر، ص ۴۶۷، و از طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

(۳۰) مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹.

(۳۱) علامه آمینی در الغدیر، ج ۶، ص ۲۶۸ و ص ۳۶۹ آورده است که:

حافظ عاصمی در زین الفتی در شرح سوره "هل

أتی" از أبوطفیل تخریج کرده است که او گفت: چون

ابوبکر فوت کرد، ما بر جنازه او برای نماز حضور

یافتیم و پس از آن به نزد عمر بن خطاب آمده و با او

بیعت کردیم. و چند روزی مرتباً در مسجد رفت و

آمد داشتیم تا او را امیر المؤمنین خواندند. روزی که

ما در نزد وی نشسته بودیم یک نفر از یهودیان مدینه

که می گفتند او از اولاد هارون برادر موسی

علیه السلام است وارد شد و آمد تا در مقابل عمر

درنگ کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، کدام یک از شما داناتر است به پیغمبرتان و به کتاب پیغمبرتان که من از او هر چه می‌خواهم پرسم؟ عمر اشاره کرد به سوی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و گفت: این أعلم است به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما. یهودی گفت: آیا این‌طور است ای علی؟ علی علیه السلام گفت: پرس از هر چه اراده داری. یهودی گفت: من از سه چیز و از سه چیز و از یک چیز می‌پرسم. حضرت فرمود: چرا نمی‌گویی از هفت چیز؟ یهودی گفت: من از سه چیز می‌پرسم، اگر در پاسخ درست آمدی از یک چیز دیگر می‌پرسم، و اگر خطا کردی هیچ از تو نمی‌پرسم.

آنگاه روایت را با سؤال‌ها و پاسخ‌ها بیان می‌کند تا در آخرش می‌گوید:

تا اینکه می‌دیوگ: تفگد واه بلی ع: سر پید. تفگد: وگبن مه ب: صی و  
 ی می‌گذرز و از المعبد مردم نمی‌مرد رلدق چلد م محی مو؟ لئذ که تشکایدیرم  
 ی مهیل علی ع؟ دوشت تفگد ملائدا: ی دویه ی، لاس سی بر مغیپ ز المعبد  
 ی می‌گذرن لئذ، تفگد و دوخ سر به بدر که راشا ل احن یارد و: ابن یا  
 خ ن یا نوخضاب می‌دوشد. تفگد و تسجرب ی اجزا ی دویه: دهشأ  
 لله الأوسر الممحنأ و لله الأیله لا نأ.

(۳۲) مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹.

(۳۳) در قاموس گوید: "تجوب قبیله‌ای است از حمیر که از آنها است ابن ملجم تجوبی قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام."

(۳۴) مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹.

(۳۵) همان مصدر، ص ۸۰ و ص ۸۱. ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة،

---

ص ۸۰ از مستدرک از سدّی روایت کرده است که:

کان ابن ملجم عشق امرأة من الخوارج يقال لها

نظام، فنكحها و أصدقها ثلاث آلاف درهم و قتل

علیّ. و فی ذلك يقول الفرزدق:

فلم أر مهراً ساقه ذو سماحة \*\*\* كمهر نظام

بین غیر معجم

(و فی روایة: من فصیح و أعجم)

ثلاثة آلاف و عبد و قینه \*\*\* و ضرب علیّ

بالحسام المصمّم

فلا مهراً أعلى من علیّ و إن علا \*\*\* و لا فتک

إلّا دون فتک ابن ملجم

و در صواعق، حروفی ص ۱۳۵ در هر دو مورد "قطام" ضبط نموده است.

(۳۶) مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱.

(۳۷) مناقب، ج ۲، ص ۸۲.

(۳۸) مناقب، ج ۲، ص ۸۴.

(۴۳) در الغدیر، ج ۴، از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۱ در احوال ملک صالح (طالع بن

رُزَیک متولّد ۴۹۵ و شهید در ۵۵۶) بحث کرده و پنج غدیریه از او نقل کرده

است که همگی جالب و راقی است. اصل او از شیعیان عراق است. در زمان

حکومت فاطمیون در مصر وزیر شد و خدمت کرد.

(۴۴) مناقب، ج ۲، ص ۸۴. - پایان متن منقول از امام شناسی.

مجلس روز بیستم: حیات دین به واسطه  
متابعت از پیشوای آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

سعدت بشر در پیروی از پیامبر اکرم و

أمیرالمؤمنین علیهما السلام

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي  
يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ  
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ  
وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ  
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ  
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ  
الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>.

---

۱ - سوره الأعراف (۷) آیه ۱۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۵۰:

«کسانی که اطاعت و پیروی می کنند از فرستاده و پیامبر درس نخوانده‌ای که وی را در کتاب آسمانی تورات و انجیل، نزد خودشان نوشته یافته‌اند؛ که به کارهای معروف و پسندیده آنها را امر می کند، و از کارهای منکر و زشت بازشان می دارد، و طیبیات و چیزهای خوب و پاک را برایشان حلال می کند، و چیزهای خبیث و ناپاک را از ایشان منع می نماید، و زنجیرها و غل‌ها و بارهای سنگینی را که بر آنان حمل می شده است از آنان بر می دارد. بنابراین کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و او را موقر و مکرم و معزز داشته‌اند، و یاری و اعانت نموده‌اند، و از نوری که ما با او فرو فرستاده‌ایم متابعت کرده‌اند، حقا و تحقیقا ایشانند که به فلاح و رستگاری می‌رسند.»

حیات دین به متابعت [از] پیشوای آن، و

ممات دین به سرپیچی افراد آن از



دستورات قوانین آن دین است. آیه‌ای که در عنوان کلام ذکر شد دلالت دارد که سعادت مسلمانان و به طور کلی کلّیه بشر در متابعت از پیغمبر و حضرت امیر علیهما السّلام است؛ زیرا که نور در آیه، تفسیر به امیرالمؤمنین علیه السّلام شده است؛<sup>۱</sup> زیرا تفسیر آن به قرآن مورد ندارد، چون نزول قرآن با پیغمبر نبوده است.

## مکاتبه امیرالمؤمنین علیه السّلام با والی بصره

### عثمان بن حنیف

مکاتبه‌ای که حضرت امیرالمؤمنین به عثمان

بن حنیف کرده‌اند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۴۳:

«و العیاشی عن الباقر علیه السّلام: "النور علیّ علیه السّلام." و فی الکافی عن الصادق علیه السّلام: "النور فی هذا الموضع علیّ و الأئمة علیهم السّلام

﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ آلُ مِفِّ لِحُونَ﴾

<sup>۲</sup> - نهج البلاغة (عده) ج ۳، ص ۷۰:

«و من کتاب له علیه السلام إلى عثمان بن حنیف الأنصاری و هو عامله علی البصرة، و قد بلغه أنه دعی إلى ولیمة قوم من أهلها فمضى إليها:

”أَمَا بَعْدُ يَا ابْنَ حَنِيفٍ! فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ  
أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ  
لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ! وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ  
تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُورٌ وَ غَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوٌّ!  
فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ  
عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ وَ مَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وَجْهِهِ فَلَنْ مِنْهُ!

أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ  
بِنُورِ عِلْمِهِ! أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ  
وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ! أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ  
وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ! فَوَاللهِ  
مَا كُنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفِرًّا  
وَ لَا أَعَدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا!

بَلَى، كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ  
فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ  
آخَرِينَ، وَ نِعَمَ الْحَكْمُ اللَّهُ!

وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي  
غَدِّ جَدَثٍ تُنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيبُ أَخْبَارُهَا،  
وَ حُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فَسْحَتِهَا وَ أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا  
لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَ الْمَدْرُ وَ سَدَّ فُرْجَهَا التُّرَابُ

المُتْرَاكِمُ. وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً  
يَوْمَ الخَوْفِ الأَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَيَّ جَوَانِبِ المَزَلِقِ.

و لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا العَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا القَمَحِ وَ نَسَائِجِ  
هَذَا القَزِّ؛ وَ لَكِن هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الأَطْعَمَةِ  
وَ لَعَلَّ بِالحِجَازِ أَوْ اليَّمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فِي القُرْصِ وَ لَا عَهْدَ

لَهُ بِالشَّبَعِ، أَوْ أبيتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادٌ  
حَرَّيْ، أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ القَائِلُ:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبِيْتَ بِبِطْنَةٍ \*\* وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ  
تَحِنُّ إِلَى القَدِّ

أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ وَ لَا  
أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونُ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي  
جُشُوبَةِ العَيْشِ!؟

فَمَا خُلِقْتُ لِيشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ  
المَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا، أَوْ المُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا،  
تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا! أَوْ أَتْرَكَ  
سُدِّي، أَوْ أَهْمَلَ عَابِتًا، أَوْ أَجُرَّ حَبَلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ

أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ!

و كَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: إِذَا كَانَ هَذَا قُوتَ ابْنِ  
أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنِ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ  
مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ. أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا،  
وَ الرُّوَائِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا، وَ النَّبَاتَاتِ الْبَدَوِيَّةَ  
أَقْوَى وَ قُودًا وَ أَبْطَأُ خُمُودًا! وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصَّنُو  
مِنَ الصَّنُو وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَضْدِ.

وَ اللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ  
عَنْهَا، وَ لَوْ أَمَكَّنْتَ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا!  
وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ  
الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ  
بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا! فَحَبْلِكَ عَلَيَّ غَارِبِكِ. قَدْ  
انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ، وَ أَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ، وَ اجْتَنَبْتُ  
الذُّهَابَ فِي مَدَا حِضِّكَ. أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَّرْتَهُمْ  
بِمَدَاعِبِكَ؟ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ؟ هَا هُمْ  
رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللَّحُودِ!

وَ اللَّهُ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرِيئًا وَ قَالِبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ  
عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ غَرَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَ أُمَّمٍ

أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي، وَ مُلُوكِ أَسْلَمَتِهِمْ إِلَى التَّلْفِ وَ

أُورِدَتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وَرْدَ وَ لَا صَدْرًا!

هِيَهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلَقَ، وَ مَنْ رَكِبَ

لُجْجَكَ غَرِقَ، وَ مَنْ أَزُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ، وَ السَّالِمُ

مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاحُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ

حَانَ انْسِلَاحُهُ.

أُعْزِبِي عَنِّي! فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِلِّي وَ لَا

أَسْلَسُ لَكَ فَتَقُودِيْنِي!

وَ أَيُّمُ اللَّهِ - يَمِينًا أَسْتَشْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَأَرْوِضَنَّ

نَفْسِي رِيَاضَةً تَهَشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ

مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا! وَ لَأَدْعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ

مَاءٍ نَضَبَ مَعِينَهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعُهَا!

أَتَمْتَلِيءُ السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرُكُ وَ تَشْبَعُ الرِّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِبُضَ، وَ يَأْكُلُ

عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فِيهِجَعُ؟! قَرَّتْ إِذَا

عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِّينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ

وَ السَّائِمَةَ الْمَرَعِيَّةَ!

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَ عَرَكْتَ

بِجَنبِهَا بُؤْسَهَا، وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمْضَهَا حَتَّى إِذَا  
 غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا؛  
 فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَ تَجَافَتْ عَنْ  
 مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ  
 تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ. ﴿أُولَٰئِكَ  
 حِزْبُ اللَّهِ أَلَّا إِنْ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ  
 أَلْمُفْلِحُونَ﴾

فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ، وَ لَتَكْفِكَ أَقْرَابُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ!»

ترجمه: «از نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است به عثمان بن حنیف انصاری که از جانب آن حضرت حاکم بصره بود:

”اما بعد، ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان اهل بصره تو را به ضیافت و طعامی دعوت نموده، و تو نیز به سرعت به سوی آن رفته‌ای در حالی که خورش‌های رنگارنگ گوارا برایت خواسته می‌شد و پیای کاسه‌های بزرگ و گران به سویت آورده می‌شد! گمان نداشتی که تو مهمانی قومی را اجابت کنی که نیازمندشان جفا یافته (و مورد إعراض قرار گیرند) و توانگرشان دعوت شوند! پس نظر کن به آنچه از این خوردنی دندان بر آن می‌نهی، و چیزی را که علمش بر تو مشتبه شده از دهان بیفکن و آنچه را که یقین داری از راه‌های پاک و حلال به دست آمده تناول نما!

آگاه باش که هر مأمومی را امام و پیشوایی است که به او اقتدا کرده و به نور علمش روشنی می‌جوید! بدان که امام شما از دنیای خود به همین دو کهنه جامه، و از غذا و خوراکش به دو قرص نان اکتفاء کرده است! آگاه باش که شما بر چنین رفتاری توانا نیستید، ولی مرا به ورع و کوشش و عفت و پیمودن راه سداد و رشاد یاری کنید.

به خدا سوگند از دنیای شما طلا نیندوخته، و از غنیمت‌های آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و برای جامه پوسیده خود که پوشیده‌ام جامه کهنه دیگری آماده و مهیا ننموده‌ام!

بله، از تمام آنچه آسمان سایه بر آن افکنده فدک در دست ما بود که نفوس گروهی بر آن بخل ورزید و دیگران سخاوت نموده و از آن گذشتند، و بهترین حکم‌کننده خداوند است.

و مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر و گوری است که در تاریکی آن آثار او بریده و اخبار او پنهان می‌شود؛ آن گودالی که اگر بر وسعتش اضافه شود و دو دست حفرکننده‌اش آن را گسترش دهد، با این حال سنگ و کلوخ آن را می‌فشارد و فُرَج و رخنه‌هایش را خاک متراکم شده مسدود می‌نماید. و این است و جز این نیست که همّت و اندیشه من در این است که نفس خود را به تقوا ریاضت دهم تا در روز بزرگترین دهشت [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] (قیامت) ایمن شده و بر جوانب آن پرتگاه لغزنده، ثابت و استوار ماند.

و اگر می‌خواستیم، هرآینه راه رسیدن به مُصَفَّای این عسل و مغز این نان گندم و بافته‌های این جامه ابریشم دنیا را می‌دانستم؛ ولکن هیئات! چه دور است که هوای نفسم بر من غلبه یابد، و بسیاری حرص من مرا به برگزیدن طعام‌ها بکشاند در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که هیچ طمع و امیدی برای او در یک قرص نان نباشد و سیر شدن را به یاد ندارد، یا اینکه من با شکمی پر و بزرگ بخوابم و به دورم شکم‌های گرسنه و جگرهای سوزان و تشنه باشد، یا چنان باشم که آن شاعر (حاتم ابن عبدالله طایی) گفته:

و حسبک داءٌ أن تبيتَ ببطنَةٍ \* \* و حولک اکبادُ

تَحِنُّ إِلَى الْقَدِّ

”این درد برای تو بس است که شب با شکم پر بخوابی و در اطراف تو جگر سوختگانی بسر برند که میل و آرزو به (خوردن) پوستی دباغی نشده دارند.“

آیا از نفس خود به همین قانع و راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند در حالی که در مکاره و سختی‌های روزگار با آنان شریک نبوده و یا در خشونت و تلخی زندگی اسوه و الگوی آنان نباشم!؟

پس من آفریده نشده‌ام که خوردن غذاهای پاک و لذیذ مرا به خود مشغول سازد؛ همچون بهیمه و چهارپای بسته شده که همّت و قصدش علف آن است و یا چون بهیمه رها گشته که کارش چریدن و بهم زدن خاکروبه‌هاست تا چیزی یافته بخورد، و شکنجه را از علفی که به دست آورده پر می‌کند و از آنچه برایش در نظر دارند غفلت دارد. یا من خلق نگشته‌ام که ضایع و مهمل

رها شوم، و یا عبث و بیهوده وا گذاشته شوم، و یا ریسمان گمراهی را بکشم، و یا در راه حیرت و سرگردانی بیراهه روم.

و گویی می بینم که گوینده ای از شما می گوید: اگر این است قوت و خوراک پسر ابوطالب، پس ضعف و سستی او را از جنگ با اقران و معارضه و برابری با دلیران باز می دارد. بدانید که درخت بیابانی چوبش سخت تر است، و درخت های سبز و خرّم که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازک تر است، و گیاهان صحرا و دشت شعله آتش آنها فروخته تر و خاموشی آنها دیرتر است! و نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخه ای است که از یک بن و ریشه روئیده باشند، یا مانند نسبت ذراع و ساق دست است نسبت به بازو. سوگند به خدا اگر جمیع اهل عرب اجتماع بر جنگ و جدال با من نمایند و از هر جانب هجوم آورند از آنان رو برنگردانم، و اگر فرصت ها برای گردن زدن آنها به دست آید هرآینه به سویشان می شتابم! و زود باشد که کوشش نمایم در اینکه زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم تا اینکه کلوخ و سنگریزه از بین دانه های درو شده بیرون آید. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ای دنیا، از من دور شو که ریسمان مهارت بر کوهان تو است! به تحقیق که من از چنگال های بیرون رفتم، و از دام های رهیده و نجات یافتم، و از رفتن در پرتگاه ها و لغزشگاه های دوری گزیدم. کجایند کسانی که به بازی ها و شوخی های فریبتان دادی؟ کجایند مردمانی که به زخارف و زینت های در فتنه و گمراهیشان انداختی؟ اینک ایشان گروگان گورها و فرو رفته در لحدها هستند!

سوگند به خدا، اگر تو شخصی بودی دیدنی و کالبدی محسوس، هرآینه به سزای بندگانی که به سبب آرزوها آنان را فریب دادی و مردمانی که آنان را در پرتگاه ها و مهالک فروانداختی و پادشاهانی که آنان را به هلاکت سپردی و در جایگاه های بلاء وارد کردی - جایگاه هایی که نه جای وارد شدن بود و نه راه بازگشتی داشت - حدود الهی را بر تو جاری می نمودم!

هیئات! هر که بر لغزشگاه تو گام گذاشت لغزید، و هر که بر قطعات سهمگین آب های تو سوار شد غرق گشت، و هر که از ریسمان های دامت کناره گرفت توفیق یافت و کامیاب گردید، و کسی که از تو سالم ماند اگر محل خوابیدنش تنگ باشد باکی ندارد و دنیا نزد او همچون روزی است که وقت زوال و پایانش رسیده است.

دور شو از من ای دنیا! به خدا سوگند رام تو نمی گردم تا مرا ذلیل و خوار سازی، و نرم خو و فرمان بردارت نمی شوم تا مرا به هر جا خواهی بکشی!



## داستان مالک اشتر در بازار کوفه

داستان مالک اشتر در بازار و سبزی‌فروشی که

برگ تره به صورت اشتر زد.<sup>۱</sup>

و سوگند یاد می‌کنم به خداوند - چنان سوگند قطعی و حتمی که جز مشیت خدا چیزی نتواند آن را برگرداند - که من چنان ریاضتی به نفس خود می‌دهم که برای خوراک چون دستش به یک گرده نان برسد، از شدت میل و اشتهای بدان گرده با سرعت آن را بگیرد و تناول نماید! و برای خورش آن نان، چون دستش تنها به نمک برسد، آن را بگیرد و با کمال میل نان خورش خود قرار دهد! و سوگند به خدا که چنان تخم چشم خود را رها کنم تا همانند چشمه جاری سرازیر شود، و به قدری بگیرد که آبش خشک شود و به ته فرو نشیند و آنچه از قطرات اشک در آن باشد همه خالی شود!

آیا سزاوار است همان‌گونه که حیوان چراکننده در بیابان شکم خود را از چریدن پر می‌کند تا بخوابد و یا چون گوسفندی که در آغل از علف سیر می‌شود تا بخوابد، علی‌نیز مانند آنها از توشه خود بخورد و به خواب رود؟! در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال‌های دراز، به چهارپای یله و رها شده و چرنده‌ای که به چرا برده شده، اقتدا کرده است!

خوشا به حال نفسی که آنچه پروردگارش فرض و واجب کرده اداء کند، و شدت و سختی آن را به پهلو بمالد و تحمل نماید، و در شب از خواب دوری گزیند تا به حدی که وقتی چرت و پینگی بر او غلبه نماید زمین را فرش و دستش را بالش قرار دهد؛ در میان گروهی که خوف معاد چشم‌های آنان را بیدار داشته، و پهلوهای آنان را از محل خوابشان دور ساخته و لب‌های آنان با صدای آهسته به ذکر و یاد پروردگارشان مترنم شده و به کثرت استغفار، گناهانشان (مانند متفرق شدن ابرها) زائل و محو شده است. ﴿أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «اینان اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

ای پسر حنیف، بنابراین از خداوند بپرهیز و چند قرص نانت باید تو را کافی باشد تا سبب خلاص و رهایی تو از آتش دوزخ گردد!« (محقق)

\* سوره المجادلة (۵۸) ذیل آیه ۲۲.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۵۷ و ج ۱۰۲، ص ۲۹۱؛ مجموعه ورام، ج ۱،

## قضیه اعرابی که سه شب در طواف دعا می کرد

ص ۲:

«حُكِيَ أَنَّ مَالِكًا الْأَشْتَرِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - كَانَ مُجْتَازًا بِسُوقِ الْكُوفَةِ وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ خَامٌ وَ عِمَامَةٌ مِنْهُ. فَرَأَهُ بَعْضُ السُّوقَةِ فَازْدَرَى بِزِيَّهِ، فَرَمَاهُ بِبُنْدُوقَةٍ تَهَاوَنًا بِهِ، فَمَضَى وَ لَمْ يَلْتَفِتْ.

فَقِيلَ لَهُ: وَيْلَكَ! أَتَدْرِي بِمَنْ رَمَيْتَ؟!

فَقَالَ: لَا.

فَقِيلَ لَهُ: هَذَا مَالِكٌ صَاحِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ!

فَارْتَعَدَ الرَّجُلُ وَ مَضَى إِلَيْهِ لِيَعْتَذِرَ مِنْهُ. فَرَأَاهُ وَ قَدْ دَخَلَ مَسْجِدًا وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي. فَلَمَّا انْفَتَلَ أَكَبَّ الرَّجُلُ عَلَى قَدَمَيْهِ يُقَبِّلُهَا. فَقَالَ: «مَا هَذَا الْأَمْرُ؟!»

فَقَالَ: أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعْتُ!

فَقَالَ: «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ! فَوَ اللَّهُ مَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ!»

ترجمه: «حکایت شده که مالک اشتر - رضی الله عنه - از بازار کوفه عبور می کرد و یک پیراهن کرباسی بر تن و عمامه ای از آن بر سر داشت. یکی از رعایا و توده مردم او را دید و هیأت و سر و وضعش را خوار شمرد و به قصد تحقیر یک گلوله گلی (و یا چیزی دیگر) به طرف او پرتاب کرد. مالک به راهش ادامه داد و توجهی نکرد.

در این بین کسی به آن مرد گفت: وای بر تو! آیا فهمیدی به چه کسی پرتاب کردی (و جسارت نمودی)؟! جواب داد: نه.

گفت: او مالک اشتر صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام بود!

آن مرد بر خود لرزید و به دنبال مالک رفت تا از او عذرخواهی کند. پس دید او وارد مسجد شده و ایستاده و مشغول نماز است. وقتی نمازش را تمام کرد، آن مرد خود را روی پاهای مالک انداخت تا ببوسد. مالک فرمود: «این چه کاری است؟!»

عرض کرد: از کاری که کرده ام شرمنده و عذر خواهم!

مالک فرمود: «بر تو باکی نیست! قسم به خدا وارد مسجد نشدم مگر اینکه برای تو طلب مغفرت نمایم!» (محقق)

# و حاجت داشت و فروختن حضرت امیر باغ

## خود را

قضیه اعرابی که در سه شب در طواف دعا می‌کرد و حاجت داشت، و فروختن حضرت باغ خود را به دوازده هزار دینار که چهار هزار دینار آن را به آن اعرابی داده و هشت هزار دینار دیگر [را] در سکوی مسجد به فقرا داد. چون به منزل آمد، فاطمه علیها السلام فرمود: کاش ما را به اندازه یکی از فقرای مدینه محسوب می‌داشتی! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد آمدند و گفتند: ای فاطمه! دامن علی را بگیر، و هفت درهم به علی دادند برای طعام، علی علیه السلام در راه دراهم را به مقدار دادند. و قضیه فروش ناقه و خریدن آن بعد از این قضیه.<sup>۱</sup>

---

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۴۴، خبر الناقه؛ امالی صدوق، ص ۴۶۷:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَهْلِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الدِّينَوْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الصَّائِغِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ رَبِيعٍ، قَالَ:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ مَكَّةَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ. فَوَجَدَ أَعْرَابِيًّا

مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ:

”يَا صَاحِبَ الْبَيْتِ! الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالضَّيْفُ ضَيْفُكَ، وَلكُلِّ ضَيْفٍ مِنْ ضَيْفِهِ  
[مُضِيْفِهِ] قِرَى؛ فَاجْعَلْ قِرَايَ مِنْكَ اللَّيْلَةَ الْمَغْفِرَةَ!“

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: ”أَمَا

تَسْمَعُونَ كَلَامَ الْأَعْرَابِيِّ؟“ [إدَامَهُ دَرِ صَفْحِهِ بَعْدَ]

١ [إدَامَهُ تَعْلِيْقَهُ صَفْحَهُ قَبْلَ]

قَالُوا: نَعَمْ.

فَقَالَ: ”اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَرُدَّ ضَيْفَهُ.“

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ وَجَدَهُ مُتَعَلِّقًا بِذَلِكَ الرُّكْنِ وَهُوَ يَقُولُ:

”يَا عَزِيْرًا فِي عِزِّكَ فَلَا أَعَزَّ مِنْكَ فِي عِزِّكَ، أَعِزَّنِي بِعِزِّ عِزِّكَ فِي عِزِّ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ  
كَيْفَ هُوَ! أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَآتَوْسَلُ إِلَيْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ، أَعْطِنِي مَا  
لَا يُعْطِنِي أَحَدٌ غَيْرُكَ وَاصْرِفْ عَنِّي مَا لَا يَصْرِفُهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ!“

قَالَ: فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: ”هَذَا وَاللَّهِ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ  
بِالسُّرْيَانِيَّةِ! أَخْبَرَنِي بِهِ حَبِيْبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. سَأَلَهُ الْجَنَّةَ  
فَأَعْطَاهُ، وَسَأَلَهُ صَرْفَ النَّارِ وَقَدْ صَرَفَهَا عَنْهُ.“

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلَةَ الثَّالِثَةَ وَجَدَهُ وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِذَلِكَ الرُّكْنِ وَهُوَ يَقُولُ:

”يَا مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ بِلا كَيْفِيَّةٍ كَانَ، أَرْزُقِ الْأَعْرَابِيَّ أَرْبَعَةَ  
آلَافٍ دِرْهَمٍ!“

قَالَ: فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: ”يَا أَعْرَابِيُّ! سَأَلْتَ رَبَّكَ  
الْقِرَى فَقَرَاكَ وَ سَأَلْتَهُ الْجَنَّةَ فَأَعْطَاكَ وَ سَأَلْتَهُ أَنْ يَصْرِفَ عَنْكَ النَّارَ وَقَدْ صَرَفَهَا  
عَنْكَ، وَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَسَأَلُهُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ؟!“

قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: "أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ."

قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَنْتَ وَاللَّهِ بُغَيْتِي وَبِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي!

قَالَ: "سَلْ يَا أَعْرَابِيُّ!"

قَالَ: أُرِيدُ أَلْفَ دِرْهَمٍ لِلصَّدَاقِ، وَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَقْضِي بِهِ دَيْنِي، وَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَشْتَرِي بِهِ دَارًا، وَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَتَعَيِّشُ مِنْهُ.

قَالَ: "أَنْصَفْتَ يَا أَعْرَابِيُّ، فَإِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَكَّةَ

فَسَلْ عَن دَارِي بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّمْ."

فَأَقَامَ الْأَعْرَابِيُّ بِمَكَّةَ أُسْبُوعًا وَ خَرَجَ فِي طَلَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ وَ نَادَى: مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ بَيْنِ الصَّبِيَّانِ: "أَنَا أَدُلُّكَ

عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا ابْنُهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ."

[ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل]

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَبُوكَ؟

قَالَ: "أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ."

قَالَ: مَنْ أُمُّكَ؟

قَالَ: "فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ."

قال: مَنْ جَدُّكَ؟

قال: ”رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.“

قال: مَنْ جَدُّتُكَ؟

قال: ”خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ.“

قال: مَنْ أُخْوُكَ؟

قال: ”أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ.“

قال: قَدْ أَخَذْتَ الدُّنْيَا بِطَرْفَيْهَا! امشِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قُلْ لَهُ: إِنَّ الْأَعْرَابِيَّ صَاحِبَ الضَّمَانِ بِمَكَّةَ عَلَى الْبَابِ.

قال: فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ:

”يَا أَبَتِ، أَعْرَابِيٌّ بِالْبَابِ يَزْعُمُ أَنَّهُ صَاحِبُ الضَّمَانِ بِمَكَّةَ.“

قال: فَقَالَ: ”يَا فَاطِمَةُ، عِنْدَكَ شَيْءٌ يَأْكُلُهُ

الأعرابيُّ؟!“

قالت: ”اللَّهُمَّ لَا!“

قال: فَتَلَبَّسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَرَجَ وَ

قال: ”أَدْعُوا إِلَيَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ!“

قال: فَدَخَلَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ -

فقال: ”يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِعْرِضِ الْحَدِيقَةَ الَّتِي غَرَسَهَا

رسولُ اللهِ لِي عَلَى التُّجَّارِ!“

قال: فَدَخَلَ سَلْمَانَ إِلَى السُّوقِ وَعَرَضَ الْحَدِيقَةَ، فَبَاعَهَا بِائْتِنَى عَشْرَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.  
وَأَحْضَرَ الْمَالَ وَأَحْضَرَ الْأَعْرَابِيَّ فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَارْبَعِينَ دِرْهَمًا  
نَفَقَةً.

وَوَقَعَ الْخَبْرُ إِلَى سُؤَالِ الْمَدِينَةِ فَاجْتَمَعُوا. وَمَضَى  
رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى فَاطِمَةَ فَأَخْبَرَهَا بِذَلِكَ. فَقَالَتْ:  
”أَجْرَكَ اللَّهُ فِي مَمَشَاكَ!“

فَجَلَسَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالدَّرَاهِمُ مَصْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ  
أَصْحَابُهُ، فَقَبِضَ قَبْضَةً قَبْضَةً وَجَعَلَ يُعْطِي رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَهُ دِرْهَمٌ  
وَاحِدٌ. [ادامه در صفحه بعد]

١ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَلَمَّا أَتَى الْمَنْزِلَ قَالَتْ  
لَهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: ”يَا ابْنَ عَمٍّ! بَعْتَ الْحَائِطَ الَّذِي  
غَرَسَهُ لَكَ وَالِدِي؟!“

قال: ”نَعَمْ، بِخَيْرٍ مِنْهُ عَاجِلًا وَآجِلًا!“

قَالَتْ: ”فَأَيْنَ التَّمَنُّ؟!“

قال: ”دَفَعْتُهُ إِلَى أَعْيُنٍ اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أُذِلَّهَا بِذُلِّ

الْمَسْأَلَةِ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي.“

قَالَتْ فَاطِمَةُ: ”أَنَا جَائِعَةٌ وَابْنَايَ جَائِعَانِ وَ لَا أَشْكُ إِلَّا وَ أَنْكَ مِثْلُنَا فِي الْجُوعِ،  
لَمْ يَكُنْ لَنَا مِنْهُ دِرْهَمٌ؟!“ وَ أَخَذَتْ بَطْرَفِ ثَوْبٍ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ عَلِيٌّ: ”يَا فَاطِمَةُ خَلِّينِي!“

فَقَالَتْ: "لَا وَاللَّهِ أَوْ يَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَبِي!"  
فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ،  
السَّلَامُ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: اقْرَأْ عَلَيَّا مِنْ السَّلَامِ وَ  
قُلْ لِفَاطِمَةَ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَضْرِبِي عَلَى يَدَيْهِ، وَلَا  
تَلْزِمِي بِثَوْبِهِ!"

فَلَمَّا أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
مَنْزِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَدَ فَاطِمَةَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ،  
فَقَالَ لَهَا: "يَا بِنْتِي! مَا لَكَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ؟!"

قَالَتْ: "يَا أَبَتِ! بَاعَ الْحَائِطَ الَّذِي غَرَسْتَهُ لَهُ بِأَثْنِي  
عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَلَمْ يَحْبِسْ لَنَا مِنْهُ دِرْهَمًا نَشْتَرِي بِهِ  
طَعَامًا!"

فَقَالَ: "يَا بِنْتِي! إِنَّ جَبْرَائِيلَ يُقْرِئُنِي مِنَ رَبِّي السَّلَامَ  
وَيَقُولُ: اقْرَأْ عَلَيَّا مِنْ رَبِّهِ السَّلَامَ وَأَمْرُنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ:  
لَيْسَ لَكَ أَنْ تَضْرِبِي عَلَى يَدَيْهِ وَلَا تَلْزِمِي بِثَوْبِهِ!"  
قَالَتْ فَاطِمَةُ: "فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا أَعُودُ أَبَدًا!"

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: فَخَرَجَ أَبِي فِي نَاحِيَةِ  
زَوْجِي عَلِيٍّ فِي نَاحِيَةٍ؛ فَمَا لَبِثَ أَنْ أَتَى أَبِي صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ سَبْعَةُ دَرَاهِمٍ سُودٍ هَجْرِيَّةٍ،  
فَقَالَ: "يَا فَاطِمَةُ، أَيْنَ ابْنُ عَمِّي؟" فَقُلْتُ لَهُ: خَرَجَ.



فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: "هَآكِ هَذِهِ الدَّرَاهِمُ، فَإِذَا جَاءَ ابْنُ عَمِّي فَقُولِي لَهُ يَبْتَاعُ لَكُمْ بِهَا طَعَامًا!"

فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: "رَجَعَ ابْنُ عَمِّي؟ فَإِنِّي أَجِدُ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ!"

قَالَتْ: "نَعَمْ، وَقَدْ دَفَعَ إِلَيَّ شَيْئًا تَبْتَاعُ لَنَا بِهِ طَعَامًا."  
 قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "هَاتِيهِ!"

فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ سَبْعَةَ دَرَاهِمٍ سُودٍ هَجْرِيَّةٍ، فَقَالَ:  
 "بِسْمِ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا، وَهَذَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ  
 عَزَّوَجَلَّ!" ثُمَّ قَالَ: "يَا حَسَنُ، قُمْ مَعِي!" [ادامه در  
 صفحه بعد]

١ [ادامه تعليقه صفحه قبل] فَأَتِيَا السُّوقَ فَإِذَا هُمَا بِرَجُلٍ واقِفٍ وَهُوَ يَقُولُ:  
 مَنْ يُقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفِيَّ؟!

قَالَ: "يَا بُنَيَّ، تُعْطِيهِ؟!"

قَالَ: "إِي وَ اللَّهِ يَا أُمَّتِ!"

فَأَعْطَاهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّرَاهِمَ. فَقَالَ الْحَسَنُ: "يَا أُمَّتَاهُ! أُعْطِيَتْهُ الدَّرَاهِمَ  
 كُلَّهَا؟!"

قَالَ: "نَعَمْ يَا بُنَيَّ! إِنَّ الَّذِي يُعْطَى الْقَلِيلَ قَادِرٌ عَلَى  
 أَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ!"

قَالَ: فَمَضَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَابِ رَجُلٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ شَيْئًا. فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ وَ

مَعَهُ نَاقَةٌ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اشْتَرِ مِنِّي هَذِهِ النَّاقَةَ!

قَالَ: "لَيْسَ مَعِيَ ثَمَنُهَا."

قَالَ: فَإِنِّي أَنْظِرُكَ بِهِ إِلَى الْقَبْضِ.

قَالَ: "بِكُمْ يَا أَعْرَابِي؟"

قَالَ: بِبِئْتَةِ دِرْهَمٍ.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "خُذْهَا يَا حَسَنُ!" فَأَخَذَهَا.

فَمَضَى عَلِيُّ فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ آخَرُ الْمِثَالِ وَاحِدٌ وَ الثِّيَابُ مُخْتَلِفَةٌ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ تَبِيعُ النَّاقَةَ؟

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟"

قَالَ: أَغْزُو عَلَيْهَا أَوَّلَ غَزْوَةٍ يَغْزُوهَا ابْنُ عَمِّكَ.

قَالَ: "إِن قَبِلْتَهَا فَهِيَ لَكَ بِلا ثَمَنِ."

قَالَ: مَعِيَ ثَمَنُهَا وَبِالْثَمَنِ اشْتَرَيْهَا؛ فَبِكُمْ اشْتَرَيْتَهَا؟

قَالَ: "بِمِائَةِ دِرْهَمٍ."

قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: فَلَكَ سَبْعُونَ وَمِائَةٌ دِرْهَمٍ.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "خُذِ السَّبْعِينَ وَ الْمِائَةَ وَ سَلِّمِ النَّاقَةَ! الْمِائَةُ لِلْأَعْرَابِيِّ الَّذِي بَاعَنَا النَّاقَةَ، وَ السَّبْعُونَ لَنَا نَبْتَاغُ بِهَا شَيْئًا." فَأَخَذَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّرَاهِمَ وَ سَلَّمَ النَّاقَةَ.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَضَيْتُ أَطْلُبُ الْأَعْرَابِيَّ الَّذِي ابْتَعْتُ مِنْهُ النَّاقَةَ لِأَعْطِيَهُ ثَمَنَهَا، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جَالِسًا فِي مَكَانٍ لَمْ أَرَهُ فِيهِ قَبْلَ ذَلِكَ وَ لَا بَعْدَهُ عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ. فَلَمَّا نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى تَبَسَّمَ ضَاحِكًا حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ.

قَالَ عَلِيُّ: "أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ وَ بَشَّرَكَ بِيَوْمِكَ!"

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فقال: "يا أبا الحسن!

إنك تطلب الأعرابي الذي باعك الناقة لتوفيه الثمن؟!"

فقلت: "إي والله، فداك أبي و أمي!"

فقال: "يا أبا الحسن! الذي باعك الناقة جبرئيل، و الذي اشتراها منك ميكائيل، و الناقة من نوق الجنة، و الدرهم من عند رب العالمين عزوجل؛ فأنفقها في خير و لا تخف إقتاراً."»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام کاری وارد مکه شد. عربی را دید که به پرده‌های کعبه دست آویخته و می‌گوید:

"ای صاحب خانه! این خانه خانه تو و این میهمان میهمان تو است، و بر هر میزبانی است که از میهمان خود پذیرایی کند؛ بنابراین پذیرایی از مرا در این شب، آمرزش من قرار بده!"

امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: "آیا سخن این مرد عرب را شنیدید؟" گفتند: آری.

فرمود: "خداوند کریم‌تر از آن است که مهمان خود را براند."

شب دوم امیرالمؤمنین علیه السلام همان مرد عرب را دید که به پرده‌های کعبه کنار رکن چسبیده و می‌گوید:

"ای عزیزی که در عزت چنان عزیزی که از تو عزیزتری نیست، مرا به عزت در عزتی عزیز فرما که کسی نداند چگونه عزتی است! پروردگارا، من به تو توجه می‌نمایم و به حق محمد و آل محمد به تو متوسل می‌شوم که چیزی را به من عطا کن که کسی جز تو آن را عطا نمی‌کند، و چیزی را از من برگردان که کسی جز تو نمی‌تواند آن را برگرداند و دفع کند!"

امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: "به خدا سوگند این دعا همان اسم اکبر (اسم اعظم) به لغت سریانی است که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است. او از خداوند بهشت را خواست که به او عنایت فرمود، و تقاضا کرد دوزخ را از او برگرداند و

خداوند پذیرفت.“

شب سوّم نیز امیرالمؤمنین علیه السّلام آن مرد عرب را دید که به همان رکن کعبه چسبیده و می گوید:

”ای آن کسی که هیچ مکانی او را فرا نمی گیرد و هیچ مکانی از او خالی نیست و همواره بدون کیفیّت و چگونگی است، به این اعرابی چهار هزار درهم روزی فرما!“

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السّلام پیش او رفت و فرمود: ”ای مرد عرب! از خداوند پذیرایی خواستی که پذیرائیت فرمود و بهشت را خواستی که به تو لطف و عنایت کرد و از او خواستی [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دوزخ را از تو برگرداند که برگرداند، و در این شب از او چهار هزار درهم مسألت می کنی؟!“

مرد عرب پرسید: تو کیستی؟

فرمود: ”من علی بن ابی طالب هستم.“

مرد عرب گفت: به خدا سوگند تو مقصد و مقصود من هستی و حاجت و نیاز خود را به درگاه تو فرو آوردم!

فرمود: ”ای مرد عرب، سؤال کن و حاجتت را از من بخواه!“

گفت: هزار درهم برای صدق و مهریه، و هزار درهم برای ادای دین و قرض، و هزار درهم برای خرید خانه، و هزار درهم نیز برای امور معیشت و مایحتاج زندگی می خواهم.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”ای مرد عرب، انصاف را رعایت کردی و چون از مکه خارج شدی از خانه من در مدینه رسول خدا سؤال و جستجو کن.“

آن مرد عرب یک هفته در مکه ماند و در جستجوی امیرالمؤمنین علیه السّلام به مدینه رسول خدا آمد و صدا می زد: چه کسی مرا به خانه امیرالمؤمنین علی علیه السّلام راهنمایی می کند؟

حسین بن علی علیهما السّلام از میان جمع کودکان فرمود: ”من تو را به خانه او راهنمایی می کنم و من پسر او حسین بن علی هستم.“

مرد عرب عرض کرد: پدر تو کیست؟

فرمود: ”امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام.“

عرض کرد: مادرت کیست؟

فرمود: ”فاطمه زهرا، بزرگ بانوی بانوان عالمین.“

عرض کرد: جدّت کیست؟

فرمود: ”رسول خدا محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب.“

عرض کرد: جدّه‌ات کیست؟

”فرمود: خدیجه دختر خویلد.“

عرض کرد: برادرت کیست؟

فرمود: ”أبامحمّد، حسن بن علی.“

مرد عرب گفت: خوبی‌های دنیا را به دو طرفش گرفته‌ای! نزد امیرالمؤمنین برو و بگو آن عربی که در مکه برای او ضمانت فرمودی بر در خانه است.

حسین بن علی علیهما السّلام وارد خانه شد و گفت: پدر جان، مرد عربی بر در خانه است و او خود را صاحب ضمانت شما در مکه می‌داند. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”ای فاطمه، آیا چیزی هست که این مرد عرب بخورد؟“

گفت: به خدا سوگند نه!

امیرالمؤمنین علیه السّلام لباس بر تن کرد و بیرون آمد و فرمود: ”أباعدالله سلمان فارسی را به سوی من بخوانید!“

سلمان آمد. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”ای أباعدالله، همان باغی را که درختان آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به دست خویش برای من کاشته‌اند، برای فروش به تجّار عرضه کن!“

سلمان داخل در بازار شد و آن باغ را برای فروش عرضه کرد و به دوازده هزار درهم فروخت.

امیرالمؤمنین علیه السّلام پول‌ها را در مقابل خود گذاشت و آن مرد عرب را احضار کرد و چهار هزار درهم را به او عنایت فرمود و چهل درهم نیز به عنوان نفقه (و هزینه سفر) به او پرداخت.

این خبر به اطلاع فقراء مدینه رسید و گرد آن حضرت جمع شدند. مردی از انصار به سوی حضرت فاطمه علیها السّلام رهسپار شد و این خبر را به ایشان رساند. آن حضرت فرمود: ”خداوند تو را در این راه خیر دهد!“

امیرالمؤمنین علیه السّلام نشست در حالی که بقیّه درهم‌ها در مقابل آن حضرت بر زمین ریخته شده بود، و چون اصحاب آن حضرت جمع شدند، مشت‌مشت درهم‌ها را برمی‌داشت و یکی‌یکی به هر یک از آنان إعطا می‌نمود تا آنجا که حتّی یک درهم برای خودش باقی نماند.

چون امیرالمؤمنین علیه السّلام به منزل برگشت، فاطمه علیها السّلام گفت: ”پسر عمو! باغی را که درختان آن را پدرم برای تو کاشته بود فروختی؟!“

فرمود: ”آری، به بهتر از آن در دنیا و آخرت!“

پرسید: ”پول آن کجاست؟“

---

فرمود: "آن را پیش از آنکه از من سؤال کنند و چیزی بخواهند، به دیدگان اشخاصی دادم که حیا کردم آن چشم‌ها را به ذلتِ مسألت خوار و ذلیل سازم."

فاطمه علیها السّلام گفت: "من گرسنه‌ام و دو پسر گرسنه‌اند و تردید ندارم که تو هم چون ما گرسنه‌ای؛ آیا یک درهم از آن برای ما نمی‌شد؟! و دامن علی علیه السّلام را گرفت."

أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: "ای فاطمه، مرا رها کن!"

گفت: "نه به خدا سوگند، تا پدرم بین من و تو حکم کند!"

در این هنگام جبریل بر رسول خدا نازل شد و عرضه داشت: "ای محمّد! خداوند سلام، سلامت می‌رساند و می‌فرماید: از سوی من به علی سلام برسان و به فاطمه هم بگو: تو را نشاید که دست علی را ببندی و دامنش را بگیری!" [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم وارد خانه علی شد، دید فاطمه او را گرفته است، پس فرمود: "ای نور چشمم، دخترکم! تو را چه شده که علی را رها نمی‌کنی؟!"

فاطمه گفت: "پدر جان! باغی را که شما برای او کاشته بودی به دوازده هزار درهم فروخته است و حتی یک درهم برای ما نگه نداشته که با آن طعامی فراهم آوریم!"

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: "ای نور دیده، دخترک من! جبریل از سوی پروردگارم به من سلام می‌رساند و می‌گوید: به علی نیز از جانب پروردگارش سلام برسان. و به من دستور داده که به فاطمه بگو: حق نداری دست علی را ببندی و دامن او را بگیری!"

فاطمه علیها السّلام گفت: "از خدا طلب مغفرت می‌کنم و هرگز این کار را انجام نخواهم داد!"

فاطمه علیها السّلام می‌گوید: پدرم به سوئی رفت و همسر علی به سوئی دیگر؛ چیزی نگذشت که پدرم مراجعت فرمود و هفت درهم سیاه هَجَری آورد و فرمود: "ای فاطمه، پسرعمّم کجاست؟" گفتم: "از خانه بیرون رفت." رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: "این درهم‌ها را بگیر و چون پسر عمویم آمد به او بگو با آن برای شما طعامی بخرد."

چیزی نگذشت که علی باز آمد و فرمود: "آیا پسر عمّم آمده است که چنین بوی خوشی استشمام می‌کنم؟!"

گفتم: "آری، و چیزی هم به من داد که با آن برای ما طعامی بخری."

علی علیه السّلام فرمود: "به من بده!" و من همان هفت درهم سیاه هَجَری

را به او دادم.

گفت: "بسم الله و الحمد لله كثيرا طيبا و هذا من رزق الله عزوجل؛ به نام الله، جميع مراتب حمد اختصاص به خداوند دارد، حمد فراوان و طيب و نيكو، و اين از روزی های خدای عزوجل است."

سپس فرمود: "ای حسن، برخیز و با من بیا!"

آن دو به بازار رفتند؛ ناگاه به مردی برخوردند که ایستاده بود و می گفت: کیست که به خداوند غنی و وفاکننده قرضی بدهد؟!

فرمود: "ای نور دیده، پسرک من! این درهم را به او می دهی؟"

عرض کرد: "آری قسم به خدا، پدرجان!"

أمیرالمؤمنین علیه السلام هفت درهم را به او داد. امام حسن علیه السلام

پرسید: "آیا تمام این درهم ها را به او دادی؟!"

فرمود: "آری ای نور دیده، پسرکم! تحقیقاً آن کس که این مقدار کم را عطا

می کند، قادر است که مقدار بسیار هم عنایت کند!"

أمیرالمؤمنین علیه السلام بر در خانه مردی رفت که از او چیزی قرض کند.

مرد عربی که ناچه ای [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همراه داشت با آن حضرت برخورد نمود و

گفت: ای علی، این ناچه را از من بخر!

فرمود: "فعلاً بهای آن را ندارم."

گفت: مهلت می دهم.

فرمود: "به چند می فروشی؟"

گفت: به صد درهم.

فرمود: "ای حسن، این ناچه را بگیر!" پس امام حسن علیه السلام مهار آن را

به دست گرفت.

أمیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا گذشت و عربی دیگر مانند همان عرب

قبلی، که لباس دیگری بر تن داشت به آن حضرت رسید و گفت: ای علی،

این ناچه را می فروشی؟

فرمود: "آن را برای چه می خواهی؟"

گفت: می خواهم در اوّل غزوه و جنگی که پسر عمویت در آن شرکت

می کند، از آن استفاده کنم.

فرمود: "اگر آن را بدون ثمن و بها قبول می کنی از آن تو باشد."

گفت: من ثمن آن را همراه دارم و در ازای پرداخت ثمن، آن را خریدارم؛

پس به چند آن را خریده ای؟

# قضیه بیماری حسنین و نذر کردن امیرالمؤمنین

## برای شفای آنها

قضیه مریض شدن حسنین و نذر کردن حضرت امیر برای شفای آنها، و روزه گرفتن حضرت امیر و صدیقه، و نان خود را در سه موقع افطار به سه فقیر (مسکین و اسیر و یتیم) دادند.

---

فرمود: «به صد درهم.»

آن عرب گفت: پس یک صد و هفتاد درهم از آن تو باشد.

امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام فرمود: «این یک صد و هفتاد درهم را بگیر و ناقه را بده! صد درهم برای آن مرد عربی که ناقه را فروخت و هفتاد درهم برای ما باشد که با آن چیزی بخریم.» پس امام حسن علیه السلام درهم‌ها را گرفت و ناقه را به آن مرد سپرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: به جستجوی آن عربی که ناقه را از او خریده بودم برآمدم تا بهای ناقه‌اش را بپردازم. دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان راه در جایی که پیش از آن و پس از آن ایشان را آنجا ندیده بودم، نشسته‌اند. همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من افتاد، آن‌چنان رسول خدا را خنده گرفت که دندان‌های نیش حضرت ظاهر شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا، خداوند همیشه تو را خندان بدارد و خداوند تو را به روزت (روز شفاعت) بشارت دهد!» فرمود: «ای علی، در جستجوی مردی هستی که ناقه را به تو فروخته تا بهای آن را به او بپردازی؟!»

گفتم: «آری قسم به خدا، فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا!»

فرمود: «ای ابوالحسن، آن که ناقه را به تو فروخت جبریل بود و آن که آن را از تو خرید میکائیل بود و آن ناقه از ناقه‌های بهشت بود و آن درهم‌ها هم از جانب خداوند ربّ العالمین - عزوجلّ - بود؛ پس آن را در کار خیر انفاق کن و از تنگدستی مترس!» (محقق)



پیغمبر در شب سوّم به منزل آمدند و [در] آن حال

دیدند جبرائیل نازل شده و سوره هل آتی آورد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷ إلى ۲۴۱؛ أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۶۶:  
«در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

خاصّ و عام روایت نموده‌اند که سوره "هل آتی"

از قوله تعالی: ﴿إِنَّ أَلَّ أَبَّ رَارَ يَشَ رَبُّونَ﴾<sup>۱</sup> إلى

قوله تعالی: ﴿وَكَانَ سَعَ يُّكُم مَّشَ كُورًا﴾<sup>۲</sup> درباره

علی و فاطمه و حسن و حسین و کنیز آنها که نامش

فضّه بود نازل شده است.<sup>۳</sup>

و مجمل قصّه آنکه: حسنین علیهما السّلام مریض شدند. جدّشان رسول اکرم و وجوه عرب به عیادت آمدند و گفتند به امیرالمؤمنین: "یا أبا الحَسَنِ! لَوْ نَذَرْتَ عَلَيَّ وَكَدَيْكَ." حضرت نذر فرمود که اگر خدا شفا دهد آنان را، سه روز روزه بگیرد، و هم‌چنین فاطمه نذر کرد، و هم‌چنین فضّه نذر کرد. و آنها خوب شدند و شفا یافتند در حالی که از خوراک در نزد آنان هیچ نبود. حضرت امیر سه من جو از یهودی قرض کرد - و در روایت دیگر تا آنکه برای او پشم بیافد - جو را نزد فاطمه آورد، یک من آن را آسیا کرد و نان پخت، و هنگامی که نماز مغرب را بجای آوردند نان را در پیش آنان گذارد که ناگهان مسکینی درب خانه آواز برآورد:

"السّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ! انا مِسْکِینٌ مِنْ مَساکِینِ الْمُسْلِمِینَ، أَطْعِمُونِی مِمَّا تَأْکُلُونَ أَطْعَمَکُمُ اللهُ عَلَی مَوائِدِ الْجَنَّةِ."<sup>۴</sup>

علی سهمیه خود را داد، و فاطمه داد و فضّه نیز داد؛ چیزی نخوردند مگر آب. و در بعضی از روایات حسنین نیز چیزی نخوردند و دادند.

چون روز دوّم شد فاطمه یک من از جو برداشت، آرد و خمیر نموده نان پخت

و شبانگاه نزد علی گذارد، فَاِذَا یَتِیمٌ بِالْبَابِ یَسْتَطْعِمُ وَ یَقُولُ:

"السّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ! انا یَتِیمٌ مِنْ یَتَامَی الْمُسْلِمِینَ، أَطْعِمُونِی أَطْعَمَکُمُ اللهُ عَلَی مَوائِدِ الْجَنَّةِ."<sup>۵</sup>

همگی نان‌های خود را بدان یتیم سپردند، فَلَمْ یَذوقُوا إِلَّا الْماءَ.<sup>۶</sup>

چون روز سوّم فرا رسید بقیّه را حضرت فاطمه علیها السّلام آرد نموده نان

# شرح حالات امیرالمؤمنین علیه السلام در روز

## بیستم (ت)

روضه مناسب با امروز و شرح حالات

حضرت امیر در روز بیستم و ختم کلام.<sup>۱</sup>

پخت. هنگام شب اسیری به پشت در آمد و فریاد برداشت:

”أنا أسيرٌ من أسراء المشركين، السلام عليكم يا أهل بيت محمد! تأسرونا و تشدُّوننا و لا تطعموننا.“<sup>۷</sup>

همگی سهام خود را از قرص‌های جو دادند و چیزی جز آب نچشیدند.

چون روز چهارم رسید و نذرهای خود را ادا کرده بود، حضرت امیرالمؤمنین به خدمت رسول اکرم آمد و با خود حسن و حسین را بردند. و در آن دو نور دیده، اثر ضعف بود؛ پس پیغمبر گریه کرد و جبرائیل سوره هل ائی نازل فرمود درباره آنها.<sup>۸</sup>

(۱) سوره الإنسان (۷۶) صدر آیه ۵.

(۲) سوره الإنسان (۷۶) ذیل آیه ۲۲.

(۳) تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

(۴) [سلام بر شما ای اهل بیت محمد! من مسکینی از مساکین مسلمین هستم. از آنچه می‌خورید مرا نیز اطعام کنید، خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند. مترجم]

(۵) [در این هنگام یتیمی مقابل درب منزل آمده و طلب طعام نمود در حالی که می‌گفت:

”سلام بر شما ای اهل بیت محمد! من یتیمی از ایام مسلمین هستم. مرا اطعام کنید، خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند.“ مترجم]

(۶) [و چیزی غیر از آب تناول ننمودند. مترجم]

(۷) [من اسیری از اسراء مشرکین هستم. سلام بر شما ای اهل بیت محمد! شما ما را اسیر می‌کنید و ما را در بند می‌کنید و غذا نمی‌دهید؟! مترجم]

(۸) تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۲؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۵۲۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۷۱ و ۴۷۴. - پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۵۸۹:

«در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن

آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می شوند و همه یکسره دور خانه امیرالمؤمنین، و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می زنند: بدهید به دست ما، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه

بسته شده است و حضرت اجازه نداده اند او را [ادامه

در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بکشند و قصاص کنند؛ فرموده اند:

”ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می دانم و او، اگر بخواهم قصاص می کنم و اگر بخواهم عفو می کنم، و البته عفو می کنم؛ و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی دم من هستی، می خواهی قصاص کنی می خواهی عفو کنی، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد.“\*

لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد؛ آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شدند فریاد می زنند که ابن ملجم را می خواهند.

حضرت امام حسن علیه السلام درب را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی شود؛ ولی می خواهند ملاقات کنند.

درب خانه امیرالمؤمنین تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می خواست آزادانه می آمد و حضرت را ملاقات می کرد، ولی از امروز صبح دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی دادند. حال حضرت ساعت به ساعت سنگین تر می شد و تحمل ملاقات نداشتند.

أصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ مِی گوید: با حارث همدانی و سُویدِ بْنِ غَفَلَةَ و جماعتی دیگر از اصحاب دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر امیرالمؤمنین را ببینیم. (اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند؛ أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ از شیعیان خالص و از روای احادیث و از فقها است.)

یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه امیرالمؤمنین بلند شد. مردمی که بیرون درب بودند آنها هم همه صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند. حضرت امام حسن علیه السلام درب را باز کرد، گفت: "ای مردم متفرّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و دیگر اجازه ملاقات ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرّق شوید."

همه مردم رفتند ولی من نرفتم. یک ساعت درنگ کردم، صدای گریه و ناله بلند شد، من هم بلند گریه کرده بودم.

حضرت امام حسن آمد گفت: "ای اَصْبَغ چرا نرفتی؟ مگر پدرم پیغام نداد که بروی؟"

گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد؛ تا امام خود را نبینم کجا بروم؟

حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: "بیا!"

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و

به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی بر

سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از

دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن [ادامه در

صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: "ای اَصْبَغ برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم. چرا گریه می‌کنی؟!"

گفتم: می‌دانم - ای امام من - شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم.

آقا رو کرد به من، فرمود: "می‌خواهی لابد برای تو حدیثی بگویم؟"

عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد

شدم، پیغمبر فرمود: ای علی، برو در مسجد و اعلان کن: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ [تا]  
مردم جمع بشوند، و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَقَّ وَوَالِدِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ مِنْ  
مَوَالِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَتَهُ فَلَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَيْهِ!

”آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی  
بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد لعنت خدا  
بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر  
اوست!“

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ! مردم جمع شدند،  
رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

یکی از بین جمعیت برخاست و گفت: یا علی! مقصود از این جملات  
چیست؟ شرحی برای ما بکن. من هیچ نگفتم. برگشتم خدمت رسول خدا،  
عرض کردم: یا رسول الله، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم  
ولی یکی از جمعیت برخاست و از من تقاضای شرح کرد و چون از شما  
نپرسیده بودم چیزی نگفتم.

بعد امیرالمؤمنین رو می کند به اصبع می گوید: ای اصبع، دستت را بده!  
اصبع دستش را می دهد. بعد گفتند: این انگشتت را بیاور. انگشت اصبع را  
امیرالمؤمنین گرفتند و گفتند: همین طوری که من الآن انگشت تو را گرفتم  
پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

”ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را عاق کند و نافرمانی  
کند از رحمت خدا دور است! ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که  
از سنت ما بگریزد از رحمت خدا دور است! ای علی، ما اجیر این امت  
هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور  
است!“ [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد  
بی هوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه ای اثر کرده بود که  
حضرت گاهی اوقات ران راستشان را بالا می آوردند می گذاشتند زمین،  
بعضی اوقات ران چپ؛ در همان حال بی هوشی.

من نشسته بودم باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: "ای اصْبِغ، نشسته‌ای؟!"

گفتم: جانم فدایت، بلی.

گفتند: "می‌خواهی یک روایت دیگر برایت بگویم؟"

عرض کردم: بفرمایید.

امیرالمؤمنین فرمود: یک روزی من خیلی اوقاتم تلخ بود (از شدائد و مصیبات این منافقین امت و کارشکنی‌ها و اینها) غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه باغ‌های مدینه می‌رفتم، پیغمبر به من برخورد کردند، گفتند: یا علی چرا اینقدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته!

گفتم: یا رسول الله، مگر نمی‌دانی؟

پیغمبر فرمودند که: می‌خواهی حالا برایت یک حدیث بگویم از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟

عرض کردم: جُعَلْتُ فِدَاکُ بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده. منبری می‌گذارند در محشر به نام "منبر الوسیلة" و من در بالای آن منبر در پله هزارمین می‌نشینم و تو یک پله از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم. آن وقت یک پله پایین‌تر "رضوان" خازن بهشت، و یک پله پایین‌تر "مالک" خازن جهنم است، و بعد تمام خلایق من الأولین و الآخرین از سُعدا و أشقیاء و حتی از اولیاء خدا و صالحین و پیغمبران هم روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امت‌ها در صحرای محشر.

"رضوان" خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل محشر می‌گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می‌شناسید که می‌شناسید، اگر نه من خودم را معرفی می‌کنم، من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد "مالک" خازن جهنم (مالک جهنم) می‌گوید:

ای اهل محشر! هر که مرا می‌شناسد می‌شناسد، اگر

نمی‌شناسد من خودم را معرفی می‌کنم، من مالک

[خازن] جهنم هستم! خداوند علیّاً اعلیّاً مرا امر

کرده که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخرالزمان  
 بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به [ادامه در  
 صفحه بعد]

۱ من امر فرمود که بینداز در دامن علی .

یا علی! در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می شود،  
 و جهنم و بهشت بر اساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبت تو  
 قسمت می شود. هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت، و هر کس دور  
 است اهل جهنم است. و این میزانی است که خداوند علیّ اعلیٰ به تو عنایت  
 کرده [است].

آن وقت یا علی من بر می خیزم، تو هم بر می خیزی، من دست می زنم به  
 [دامن] عرش پروردگار، (به عرش رحمت) تو دست می زنی به کمر بند من،  
 اهل بیت تو دست می زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می زنند به  
 کمر بند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول الله! آن وقت همه به بهشت می روند؟!  
 سه مرتبه پیغمبر فرمود: "إی و ربّ الکعبة!" بله، آن وقت همه به بهشت  
 می روند. "تمام این جمعیت و شیعیان و محبین که دست زده اند به دامن  
 اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت  
 پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می روند به لطف خدا.

این آخرین جمل امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود. \*\*  
 باز امیرالمؤمنین بی هوش شد؛ چند لحظه ای دیگر چشمان خود را باز کرد.  
 حضرت امام حسن علیه السلام یک کاسه شیری برای امیرالمؤمنین آورده  
 بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می لرزید؛ یک جرعه خوردند بعد  
 به حضرت امام حسن فرمودند:

"این شیر را ببر برای اسیر خود، این اسیر است در دست شما، با اسیر خود  
 به رفق و مدارا رفتار کنید، بر من یک ضربه زده فقط می توانید بر او یک  
 ضربه بزنید، مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را  
 ببرید)، مبادا او را آتش بزنید. شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می فرمود: خدا  
 مثله را مکروه دارد و مبعوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده ای. \*\*\* ای  
 حسن! از آنچه می خوری به آن بخوران، و از آنچه می آشامی به او بیاشام."

## مجلس شب بیست و یکم: دعا و اقسام آن

---

حضرت امام حسن عرض می کند: پدرجان! این ملعون، اشقی الآخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه های کوفه را یتیم کرد، و بچه های یتیم و زنان بیوه را دربدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد، و تو دائماً بر او سفارش می کنی؟! حضرت فرمود:

”ای حسن جانم! مگر نمی دانی ما خاندان رحمتیم؟! ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم.“

سیدالشهداء علیه السلام که مانند ابر بهاری گریه می کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح شده بود، اشک های آن حضرت بر صورت امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم های خود را باز کرد، فرمود:

”ای حسین! به حق من بر تو گریه نکن، الآن در آسمان بودم دیدم گریه تو ملائکه را به گریه در آورده!“

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

”بزودی می بینیم که این امت کینه های دیرینه را از شما بگیرند و زیر شمشیر

ستم شما را قطعه قطعه کنند، بر شما باد به صبر و استقامت!“

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

\* بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷.

\*\* بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۴۴.

\*\*\* بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ  
الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ  
يُرْشَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

عبادت یعنی خواستن و خواندن مسبب

الأسباب

دعا بهترین اعمال است؛ زیرا که معنی دین و

حقیقت عبادات مشروعه هر دینی، دعا در آن دین

است. در دعا، داعی چشم از اسباب ظاهر پوشیده،

حاجت خود پیش مسبب الاسباب می آورد و از او

تمنا می کند.

عبادت یعنی خواستن و خواندن مسبب

الأسباب. انسان در مواقع بیچارگی دست نیاز به

---

۱ - سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۶. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۱۵:

«و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم. اجابت می کنم دعای دعاکننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند. بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا (در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آن نفس دعا کردن آنهاست) و باید به من ایمان آورند، که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.»

دامان حضرت حقّ دراز می کند:

﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾<sup>۳</sup>.

تمام اینها دلالت دارد که بشر در حین نبود سبب، نظر به مسبب الاسباب دارد، ولی چون اسباب

---

<sup>۱</sup> - سوره النحل (۱۶) آیه ۵۳. ترجمه:

«و آنچه از نعمت‌ها با شماست، از جانب خداوند است؛ آنگاه چون ضرر و آسیبی به شما رسد صدای خود را به سوی او بلند کرده و استغاثه می کنید.» (محقق)

<sup>۲</sup> - سوره الروم (۳۰) آیه ۳۳. ترجمه:

«و چون مردم را ضرر و زیانی رسد، پروردگار خود را درحالی که به سوی او انابه و رجوع می کنند، می خوانند، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایند، به ناگاه دسته‌ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند.» (محقق)

<sup>۳</sup> - سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۵. افق وحی، ص ۲۶:

«این مردم چنین اند که هرگاه بر کشتی سوار شوند (و در دل دریاها به حرکت درآیند) خدا را با تمام وجود و خالصانه می خوانند (و از او برای رسیدن به مقصد استمداد می نمایند) و آنگاه که به سلامت به خشکی رسیدند (به تمام آن خواست‌ها و حالات و توجّهات پشت پا زده) یکسره به خدا شرک می آورند (تو گوئی اصلاً خدائی و نیروی لایزالی و حقیقت غیبی وجود نداشته است).»

برای او ظاهر می‌شوند چشم خود را از مسبب می‌دوزد. ولی دین می‌گوید: شما در حین فراخی نعمت هم باید نظر خود را به مسبب‌الاسباب مصروف دارید و از او طلب کنید.

## روایاتی در تحریص و تشویق به دعا نمودن

عن الصادق علیه‌السلام أنه قال لعلاء بن کامل:

«عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ.»<sup>۱</sup>

و عنه عليه‌السلام: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ

افْتَقَرَ.»<sup>۲</sup>

از حضرت باقر علیه‌السلام مروی است:

«عن أبي جعفرٍ عليه‌السلام قال: "لا والله لا يُلحُّ

عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ.»<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۴۷۰. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که آن حضرت به علاء بن کامل فرمود: "بر تو باد به دعاء؛ زیرا که دعا شفاء هر دردی است."» (محقق)

<sup>۲</sup> - عده‌الداعی، ص ۲۹. ترجمه:

«و نیز از حضرت امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: "هر که از فضل خدای عزوجل درخواست نکند فقیر و نیازمند گردد."» (محقق)

<sup>۳</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۴۷۵. أنوار الملكوت، ج ۲، ص ۳۷۴، تعلیقه:

«[فرمود: قسم به خدا در هیچ موردی بنده در درخواست خود از خداوند اصرار نمی‌ورزد مگر اینکه خداوند درخواست او را اجابت می‌کند.]»

در نهج البلاغه وارد است:

«مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمَ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ

لَمْ يُحْرَمَ الإِجَابَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمَ القَبُولَ، وَ مَنْ

أُعْطِيَ الاستِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمَ المَغْفِرَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ

لَمْ يُحْرَمَ الزِّيَادَةَ.»<sup>۱</sup>

## دعا مانع و رادع امواج سهمگین بلا

مترجم]

<sup>۱</sup> - مثنوی معنوی، ص ۳۲۲. در نسخه نیکلسون، چاپ دهم (۱۳۸۴) نشر علم، چنین آمده است:

سایه حق بر سر بنده بود \*\*\* عاقبت جوینده

یابنده بود

گفت پیغمبر که چون کوبی دری \*\*\* عاقبت

زان در برون آید سری

چون ز چاهی می کنی هر روز خاک \*\*\* عاقبت

اندر رسی در آب پاک

بلا مانند امواجی سهمگین به انسان روی

می آورد، و دعا مانع و رادع آن است. فی نهج البلاغة:

«سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ

بِالزَّكَاةِ وَ ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَاءِ.»<sup>۱</sup>

در حدیث وارد است که:

«دعا نکنید که خداوند شما را به خلق خود

محتاج نکند زیرا این دعا مقبول نیست، دعا کنید که

خداوند شما را محتاج خلق بد نکند؛ دعا نکنید که

خداوند نعمت دیگری را به شما بدهد، دعا کنید که

پروردگار مثل آن نعمت را به شما بدهد؛ دعا نکنید

که خدایا از فتنه‌ها به تو پناهنده می شوم، دعا کنید که

از فتنه‌های گمراه کننده به تو روی می آورم.»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۴، ص ۱۷۱. ترجمه:

«ایمانتان را با صدقه دادن تدبیر و حفظ نمایید، و امواتان را با زکات دادن در حصن و پناه در آورید، و امواج بلا و گرفتاری‌های پی در پی را با دعاء دفع نمایید.» (محقق)

<sup>۲</sup> - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۲۵:

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْتُ: اَللّٰهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِيْ اِلَىْ اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ! فَقَالَ

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: "يَا عَلِيُّ لَا تَقُوْلَنَّ هَكَذَا، فَلَيْسَ مِنْ اَحَدٍ

اِلَّا وَهُوَ مُحْتَاْجٌ اِلَى النَّاسِ." قَالَ: فَقُلْتُ: كَيْفَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟! قَالَ: "قُلِ: اَللّٰهُمَّ

لَا تُخَوِّجْنِيْ اِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ!" قُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، وَ مَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؟ قَالَ:

"الَّذِيْنَ اِذَا اَعْطُوْا مَنَعُوْا وَ اِذَا مَنَعُوْا عَابُوْا."

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت است که:

«مظلومی به درگاه خدا، دفع ظالمی را از خود

خواست. خدا به او خطاب کرد: ”تو نسبت به

دیگری ظالمی؛ اگر بخواهی که من دعای تو را که

مظلومی مستجاب کنم دعای مظلومی که تو نسبت

به او ظلم می‌کنی را [هم] مستجاب خواهم

نمود. پس اوّل در دفع ظلم برآی، آن وقت دعای  
برای دفع ظالمِ خود کن.<sup>۱</sup>»

## اقسام شش گانه دعا

دعا چند قسم است:<sup>۲</sup>

اوّل: الرّغبة: و او آن است که انسان کف  
دستها را رو به آسمان می کند، و این اغلب برای  
نزول برکات و خواستن از خداست شیء وجودی  
را.

دوّم: الرّهبة: پشت دستها را روی به آسمان  
می کند، و این برای دفع بلایا است.

سوم: التّعوذ: کف دستها را رو به قبله  
نمودن.

چهارم: التضرّع: حرکت دادن سبّابه [دست]  
راست.

پنجم: الابتهاال: دو دست را باز کرده و دو

---

<sup>۱</sup> - الجواهر السنیّة، ص ۶۷۹:

«عن علي بن سالم قال: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أُجِيبُ دَعْوَةَ مَظْلُومٍ دَعَانِي فِي مَظْلَمَةٍ وَلَا أَحَدٍ عِنْدَهُ مِثْلُ تِلْكَ الْمَظْلَمَةِ."»

<sup>۲</sup> - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این بحث رجوع شود به: أنوار الملكوت، ج ۲ ص ۳۶۰ إلى ۳۶۵، ذیل «شرط پنجم استجابت دعا».



ذراع را رو به آسمان بلند می کند، و این هنگامی است که اسباب گریه در انسان ظاهر شود.

ششم: التبتُّل: حرکت دادن سبابه دست [چپ]

را به بالا و پایین، عند الانقطاع من الناس و الأسبابِ

الظاهره.<sup>۱</sup>

لسان ضعف و مسكنت أميرالمؤمنين

عليه السلام در فقراتی از دعای کمیل

دعاهای أميرالمؤمنين عليه السلام را ملاحظه

نمایید که با چه لسان ضعف و مسکتی از خدای

خود تقاضای عفو و آمرزش می کند! عرضه می دارد:

«يا سيّدي! فأسألك بِعِزَّتِكَ أَنْ لا يَحْجُبَ عَنْكَ

دُعائِي، سُوءُ عَمَلِي وَ فِعَالِي، وَ لا تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ ما

اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَ لا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَي ما

عَمِلْتُهُ فِي

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۴۷۹، بابُ الرِّغْبَةِ وَ الرِّهْبَةِ وَ التَّضَرُّعِ وَ التَّبْتُّلِ وَ الْاِبْتِهَالِ وَ الْاسْتِعَاذَةِ وَ الْمَسْأَلَةِ.

خَلَوَاتِي مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَ إِسَاءَتِي وَ دَوَامِ تَفْرِيطِي وَ

جَهَالَتِي وَ كَثْرَةَ شَهَوَاتِي وَ غَفْلَتِي.»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می فرماید:

«الهِى وَ سَيِّدِي وَ رَبِّي! أَ تُرَاكَ مُعَذِّبِي بِالنَّارِ

[بِنَارِكَ] بَعْدَ تَوْحِيدِكَ، وَ بَعْدَ مَا انطَوَى مِنِّي دَعَاءٌ ۥ قَلْبِي مِنْ

مَعْرِفَتِكَ، وَ هَجَّ بِهٖ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ، وَ اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي

مِنْ حُبِّكَ، وَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِي وَ دُعَائِي خَاضِعًا

لِرُبُوبِيَّتِكَ؟ هَيْهَاتَ! أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبِّيَّتُهُ، أَوْ

تُبَعِّدَ مَنْ أَدْنِيَّتُهُ، أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ أَوْيَّتُهُ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَى الْبَلَاءِ مَنْ

كَفَيْتُهُ وَ رَحِمْتُهُ.

وَ لَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَ إِلَهِي وَ مَوْلَايَ أُتَسَلَّطُ

النَّارَ عَلَى قَدِّ جِاسِكَ تَمْطَعِلُ تَرَّخٍ مَوْجُو، لِيْ عَ وَ يَنْ سُلَا

رِكُشِبُ وَ هَ قِدَاصِ كَلِيحِ حَوَيْبَتِ قَطَنَاكَ مَادِحَةً، وَ عَلَى

هَ قَقُّمُكَ تِيهَابَتِ قَرَعَا بِيُولُوقِ لِيْ عَ وَ يَنْ مَ تَوْحَرَتِي هَاضَ

---

۱ - المصباح، ص ۵۵۶، دعاء أمير المؤمنين ليلة نصف شعبان المسمّى بدعاء كميل . ترجمه:

«ای سید و آقای من! پس از تو مسألت می نمایم که اعمال و افعال زشت من حاجب و مانع دعایم از تو نشود، و مرا به امور پنهانی که فقط تو بر آن آگاهی از اسرار من، مفتضح و رسوا نگردانی، و در عقوبت من به جهت آنچه که در خلوت خود انجام دادم از بدی اعمال و بی ادبی ام و دوام تقصیرم و جهالتم و زیادی شهواتم و غفلتم، تعجیل و شتاب نفرمایی!» (محقق)

يَتَّحِكُ بِمِلْعَلَةِ عِشَاخٍ تَرَاوِدُ، لِيَّ عَ وَتَعَسَدَ حَرَاجِ رَاوَجِ

لِيَّ!؟ مَنَعَدُمُ كِرَاغَتِ سَابِتِ رَاشَأُ وَ مَعِنَا طَلِبُ بَعْدِ نَا طَوَا

أَلَا وَكَ بِنِّ ظَلَا الْمَكْهَامَا أَخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ عَنكَ، يَا كَرِيمُ يَا

رَبِّ!

وَأَنْتَ تَعَلَّمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ

عُقُوبَاتِهَا وَ مَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى لِيَّ عَ، يَا أَهْلَهَا نَأُ

مُتَّكِمِلُ يَدَهُ هَوْرُكُمْ وَ مَعْلَابِكِ لَذِ، هُوَ أَقْبَرُ سَيِّئِ هُوَ تَدْمُ مِيرِصَقَ.

فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَ حُلُولِ [جَلِيلِ] وَ قُوعِ

الْمَكَارِهِ فِيهَا، وَ هُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، وَ يَدُومُ مُقَامُهُ، وَ لَا

يُخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِكَ وَ انْتِقَامِكَ

وَ سَخَطِكَ، وَ هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - المصباح، ص ۵۵۷، دعاء أمير المؤمنين ليلة نصف شعبان المسمى بدعاء كميل. ترجمه:

«ای معبود من و ای سید و آقای من و ای پروردگارم! آیا تو در خود چنین می یابی که مرا به آتش دوزخ عذاب کنی، بعد از رسیدن به وحدانیت و یگانگی تو و بعد از آنکه قلبم بر نور معرفت تو گرد آمده و زبانم به ذکر تو گویا شده و خمیر و باطنم به محبت تو گره خورده و بعد از اعتراف صادقانه ام و دعای خاضعانه ام به مقام ربوبیت تو؟!»

هیئات! تو کریم تر از آنی که کسی را که خود پرورش داده ای ضایع گردانی، یا کسی را که خود نزدیکش کرده ای دور گردانی، یا کسی را که خود پناه داده ای برانی، یا کسی را که خود کفایت کرده ای و مورد رحمت خویش قرار داده ای، تسلیم بلایا و شدائد کنی.

و کاش می دانستم - ای آقا و معبود و مولایم - آیا آتش دوزخ را بر چهره هایی

## اشعاری در باب مناجات و دعا



---

که برای عظمت و ابّهت تو به سجده روی خاک افتاده و بر زبان‌هایی که از روی صدق به توحید و یگانگیت گویا شده و به شُکرت تو را مدح و ستایش نموده و بر قلب‌هایی که از روی یقین به مقام الهیت تو اعتراف کرده و ضمائر و سرائری که علم و معرفت تو آنها را فراگرفته تا به جایی که در برابرت خاشع گشته و بر اعضاء و جوارحی که از روی طوع و رغبت به مکان‌های عبادت شتافته و با حال اذعان و اعتراف به گناه جویای مغفرت تو شده، مسلّط می‌گردانی؟! هرگز چنین گمانی به تو راه ندارد و از فضل تو چنین خبری به ما نرسیده! ای کسی که متّصف به کرم هستی و ای پروردگار من! و تو ضعف و ناتوانی مرا در مقابل اندکی از بلایا و شدائد دنیا و عقوبت‌های ناچیز آن و مکاره و ناملایماتی که بر اهل آن می‌رسد، می‌دانی؛ در صورتی که این بلا و مکروهی است که مکث و درنگش کم و بقاء و دوام آن ناچیز و مدّتش کوتاه است. پس چگونه تاب تحمّل بلای آخرت و آن ناملایمات بزرگ آنجا را دارم در صورتی که آن بلا مدّتش طولانی و اقامت در آن دائمی است، و تخفیفی برای مبتلایان به آن نیست؛ زیرا آن بلا از غضب و انتقام و سخط تو سرچشمه گرفته، و آن‌هم چیزی است که آسمان‌ها و زمین تاب تحمّل آن را ندارد.» (محقّق)

ای رفقای عزیز، هیچ می دانید که صدای علی

امشب خاموش است!

روضه أمير المؤمنين عليه السلام در شب بیست

و یکم

ختم سخن با روضه مناسب و احیاء.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - دیوان بابا افضل، ص ۳.

مجلس روز بیست و یکم: خصائص و  
فضائل أمير المؤمنين عليه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

امام یعنی پیشوا و مقتدا و مأموم یعنی مقتدی

الرِّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ، وَالْعَدْلُ فِي الْقَضِيَّةِ

امام یعنی پیشوا و مقتدا، و مأموم یعنی

مقتدی. ما شیعیان خود را پیرو و مقتدی به

أمیرالمؤمنین علیه السلام می دانیم و قائلیم که باید از

---

<sup>۱</sup> - سورة النساء (۴) صدر آیه ۵۹. امام شناسی، ج ۲، ۱۷۵:

«ای کسانی که ایمان آورده اید!» از خدا و رسول خدا و اولوا الامر اطاعت

کنید.»



او پیروی کرد.

برای حصول تبعیت از اخلاق و رفتار او، در وهلهٔ اوّل لازم است که به اعمال و رفتار او عالم باشیم. بنده نمی‌توانم از بزرگواری‌های علی علیه السّلام تعریفی کنم؛ زیرا که نوابغ دنیا، سیمای خود را بر خاک آستان علی می‌سایند و دربارهٔ او انگشت حیرت به دندان می‌گزند.

**نگاهی اجمالی به خصائص و ویژگی‌های**

**أمیرالمؤمنین علیه السّلام**

أمیرالمؤمنین علیه السّلام در سن ده سالگی اسلام آورد و اوّلین کسی است که از مردان، اسلام گزیده و در تمام مدّت عمر، ملازم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم بوده؛ به طوری که پیغمبر اسلام او را به برادری خود برگزید و جانشین خود قرار داد. أمیرالمؤمنین پادشاهی بود که بر ملک و ملکوت سلطنت می‌کرد و تا به حال پادشاهی چنین نیامده. در عبادت و قضاوت و مهربانی به شیعیان و رسیدگی به ایتام و ارسال حکام به بلاد و دستورالعمل دادن به آنها و مناجات و خلوت با پروردگار خود و

شجاعت و صف‌آرایی، هوش از جمجمه هر  
ذی‌شعوری می‌زداید.

أمیرالمؤمنین برای نیل به مقصود، یک کلمه  
دروغ نمی‌گفت و یک قدم خلاف واقع نمی‌پیمود.  
ما اگر بخواهیم مثلاً بر مسلمین ریاست کنیم و زمام  
امور آنها را در دست گیریم و این امر را متوقف به  
دسائس و ستم‌هایی ببینیم، برای نیل به مقصود از  
اینها خودداری نمی‌کنیم و می‌گوییم اهمیّت مقصود  
ما را ملزم کرد که به یتیمی ظلم کرده یا کلمه‌ای دروغ  
بگوییم یا جان دو مسلمان در خطر افتد. ولیکن  
أمیرالمؤمنین چنین نبود؛ اگر می‌دید می‌تواند رقیب  
خود را در اندازد با ستم به یک

یتیم یا کشتن یک مسلمان، از آن مقصود می‌گذشت و راضی نداشت خاری به پای یتیمی رود. برای مقصود و اعلاّی کلمه توحید بی‌تاب و توان بود. شب‌ها خواب از چشمانش می‌رفت ولی تا جایی که با قانون خدا و عدالت می‌توانست جلو برود جلو می‌رفت و همین‌که می‌دید برای جلو بردن این امر از راه عدالت دیگر راه میسر نیست همانجا متوقف می‌شد.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تمام مدّت سلطنتش به احدی یک درهم رشوه نداد، و برای جلو بردن چرخ توحید از ستمکاران و خائنین کمک نطلبید. پیوسته در مجالس و محافل و روی منبر و در جنگ و کتابتی که به حکام می‌نوشت، کلماتش مشحون از پرورش روح توحید و استقامت قانون عدالت و متوجّه ساختن مردم به عالم قیامت بود.

خطب نهج البلاغه که با لسان آتشین علی از حلقوم توحید بیرون آمد، شاهد مدّعاست. در روز گذشته کتابتی که خطاب به عثمان بن حنیف نوشت را تماماً عرض کردم و دانستید علی چگونه خود را

توصیف می‌کند و با چه لسانی مردم را به راه حقّ می‌خواند.

## علل سکوت و صبر امیرالمؤمنین در فتنه‌های

### بعد رسول خدا

علی به اندازه پرکاهی به دنیا علاقه نداشت و سلطنت و خلافت خود را با زور و دسیسه به دست نیاورد. آن مردی که اگر تمام عرب همدست می‌شدند نمی‌توانستند او را از پای درآورند، بعد از رحلت پیغمبر چون می‌دید که اگر بخواهد برای خلافت خود قیام کند منجر به فتنه و آشوب و خون‌ریزی شدید خواهد شد و نام اسلام یکباره از بین می‌رود، در خانه نشست. حقّ او را غصب کردند، او را با ریسمان به مسجد بردند، دم نزد. با آنکه اگر می‌خواست می‌توانست از کوچه‌های مدینه سیلاب خون جاری کند، با این حال برای رضای خدا سکوت اختیار فرمود.

فاطمه دید علی در خانه نشسته و زانوها را در

بغل گرفته، گفت: «ای علی!

ای بطل<sup>۱</sup> عرب! چرا مانند جنین نشسته و خود را به

خود پیچیده‌ای؟!<sup>۲</sup> علی جواب نداد تا آنکه چون اذان

مؤذن به «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید، فرمود: «ای

فاطمه! می‌خواهی این اسم باقی باشد؟» عرضه

داشت: «بلی.» فرمود: «دیگر پس هیچ دم مزین.»<sup>۳</sup>

## ترجمه و شرح خطبه شقشقیّه (ت)

خطبه شقشقیّه مفصلاً با شرح آن بیان شد.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> - أقرب الموارد: «البطل: الشجاع؛ سُمِّيَ بذلك لِبُطْلانِ الحیاةِ عندِ مُلاقاةِهِ.»

<sup>۲</sup> - مناقب آل ابی طالب علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۰۸:

«وَلَمَّا انصَرَفَتْ مِنْ عِنْدِ أَبِي بَكْرٍ أَقْبَلَتْ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ

لَهُ: "يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! اشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ، نَقَضْتَ

قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ ... .»

<sup>۳</sup> - شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۱، ص ۱۱۳:

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَضَتْهُ يَوْمًا عَلَى

النُّهُوضِ وَ الْوُثُوبِ، فَسَمِعَ صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ: أَشْهَدُ أَنْ

مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ لَهَا: "أَيَسْرُكِ زَوَالُ هَذَا النِّدَاءِ

مِنَ الْأَرْضِ؟!" قَالَتْ: لَا. قَالَ: "فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ."»

<sup>۴</sup> - امام شناسی، ج ۸، ص ۱۲۶:

«در اینجا می‌بینیم که آن حضرت با وجود وصول به علم مکنون و بحر ژرف

دانش الهی، اشاره به حرص بر خلافت می‌کند که کوتاه نظران، بدون توجه

به حقیقت و واقعیت آن، او را متهم می‌دارند. و در خطبه شقشقیّه به طور

وضوح که جریان را نقل می‌کند، سوگند به خداوند - که شکافنده حبّ و

دانه، و زنده‌کننده جان و روح است - یاد می‌کند که قبول خلافت فقط و

فقط برای دفع ظلم و سرکوبی ستمگران و رسیدگی به مظلومان و فقرا و ضعفا و گرسنگان و احقاق حقوق حقه مردم بوده است. از مضامین این خطبه پیداست که آن را پس از وقایع خلفای ثلاثه و در ایام خلافت خود بیان کرده‌اند:

أما والله لقد تَقَمَّصَها ابنُ أبي قُحافة و إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَ مِنْها مَحَلُّ القُطْبِ مِنْ الرِّحَى؛ يَنْجِدُرُ عَنِّي السَّيْلُ، و لا يَرِقِي إِلى الطَّيْرِ. فَسَدَلْتُ دُونَها ثُوبًا و طَوَيْتُ عَنها كَشْحًا، و طَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدِّاءِ أَوْ أَصْبِرَ عَلى طَخِيَةِ عَمِياءِ يَهْرَمُ فِيها الكَبِيرُ، و يَشِيبُ فِيها الصَّغِيرُ، و يَكْدَحُ فِيها مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ؛ فَرايْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلى هاتا أَحجى. فَصَبَرْتُ و فِي العَيْنِ قَدِي و فِي الحَلْقِ شَجِي. أرى تُراثِي نَهْبا؛ حَتَّى مَضَى الأوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَادَلِّي بِها إِلى ابنِ الحُطَّابِ بَعْدَهُ. (ثُمَّ تَمَثَّلُ بِقَوْلِ الأَعشى): [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه در صفحه بعد] شَتَّانَ ما يَوْمِي عَلى كُورِها

\*\*\* و يَوْمُ حَيانِ أَخِي جابِرِ

فيا عَجَبًا بَينا هُوَ يَسْتَقِيلُها فِي حَياتِهِ إِذِ عَقَدَها لِأَخرِ  
بَعَدَ وِفاتِهِ - لَشَدًّا ما تَشَطَّرا ضَرعِها - فَصَيَّرَها فِي  
حَوزَةٍ خَشِئًا يَغْلُظُ كَلامُها، و يَخْشَنُ مَسُّها، و يَكْثُرُ  
العِثارُ فِيها و الاعتِذارُ مِنْها. فَصاحِبُها كَراكِبِ الصَّعْبَةِ  
إِنْ أَشْتَقَ لَها حَرَمًا، و إِنْ أَسْلَسَ لَها تَقَحَّمَ. فَمَنِ النَّاسُ  
لَعَمْرُ اللهِ بِخَبَطِ و شِماسِ و تَلَوْنِ و اعْتِراضِ.  
فَصَبَرْتُ عَلى طُولِ المُدَّةِ و شِدَّةِ المِحْنَةِ حَتَّى إِذا

مَضَى لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ. فَيَا  
لِللَّهِ وَاللَّشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ  
حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذَا  
أَسْفُؤُوا وَطِرْتُ إِذَا طَارُوا.

فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مَالَ الْأَخْرُ لِصِهْرِهِ،  
مَعَ هَنْ وَ هَنْ. إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ  
بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ، وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ  
اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ [عَلَيْهِ]  
فَتَلَّهُ، وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ، وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتَهُ.

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَى، يَنْتَالُونَ  
عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ حَتَّى لَقَدَ وَطِئَ الْحَسَنَانَ وَ شَقَّ  
عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ. فَلَمَّا نَهَضْتُ  
بِالْأَمْرِ نَكَّتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ؛  
كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ:

﴿تِلْكَ أَلْدَارُ الْأَخْرَةِ نَجَّعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي آلٍ أَرَضُوا  
وَلَا فِسَادًا وَأَلَّعِيبَةً لِلْمُتَّعِينَ﴾<sup>١</sup>.

بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ  
الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرِجُهَا. أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ  
الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ

بِوَجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا  
عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى  
غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ  
هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ!

(قَالُوا): وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ  
فَنَاوَلَهُ كِتَابًا فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : يَا  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ اطَّرَدْتَ خُطْبَتَكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ!  
فَقَالَ: هَيْهَاتَ يَا بَنَ عَبَّاسٍ! تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرْتَ ثُمَّ  
قَرَّرْتَ!

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَاللَّهِ مَا أَسِفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفِي عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَنْ لَا  
يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ.<sup>۲</sup> [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "آگاه باشید که: ابوبکر پسر ابوقحافه، جامه  
امارت را پوشید و خلعت امامت را در بر کرد، درحالی که به خوبی  
می دانست: نسبت و منزله من برای خلافت، نسبت و منزله قطب آسیاست  
برای آسیا که مدار گردش آسیا به آن محور است، و در صورت فقدان محور  
و قطب آن، آسیا جز سنگ گران و بی خاصیت چیزی نیست. علوم و معارف  
و فیض الهی به تمام امت و افراد بشر در آئین اسلام از فراز کوه و قلّه وجود  
دانش من همچون سیل سرازیر می شود و از بلندی به نشیب می ریزد، و هیچ  
مرغ و پرنده بلند پروازی نمی تواند در اوج حرکت خود به کهکشان رفیع  
من برسد و خود را هم میزان و هم افق من قلمداد کند.

چون ابوبکر را ملبس به لباس خلافت دیدم، جامه خلافت را انداختم و  
پهلوی خود را از قبول آن تهی کردم، و در اندیشه و تفکر فرو رفتم که: آیا  
آماده برای حمله و غلبه بر خصم، با دست بریده و قطع شده گردم، و مطالبه



---

حقّ خود را که حقّ جمیع امت اسلام و تمام افراد بشر است بکنم؟ و یا اینکه شکیبائی را پیشه ساخته و برظلمت ابهام و کوری ضلالت صبر کنم؟ آن تاریکی و ظلمتی که بزرگان را پیر فرسوده و فرتوت می نماید، و خردسالان را سپید موی می کند، و مؤمن را در زندگی توأم با رنج و آلم می اندازد تا عمرش را سپری کرده رخت از جهان بربندد، و به ملاقات پروردگارش برسد.

پس چون تأمل کردم به این نتیجه رسیدم که صبر و شکیبائی بر این صورت دوّم عاقلانه تر است. فلهدا صبر را پیشه ساختم، درحالی که در چشمم خار خلیده و در گلویم استخوان گیر کرده بود.

من میراث نبوّت رسول خدا را که به منصب امامت به من ارث رسیده بود تاراج شده یافتم؛ تا اینکه ابوبکر اوّلین غاصب خلافت، راه طیّ شده را به پایان رسانیده و درگذشت، و پس از خود خلافت را به عُمَر بن خطّاب به عنوان پرداخت رشوه و ادای حقّ او که در گیرودار سقیفه و به روی کار آوردن او تلاش می کرد، ادا کرد. (در اینجا امیرالمؤمنین علیه السّلام به شعر اَعشى شاعر به عنوان شاهد تمثّل جست):

چقدر فرق و تفاوت است میان حالت من در آن روزی که بر سر کوهان شتر در گرمای هوا و تابش آفتاب طیّ طریق می نمودم، و میان آن روزی که ندیم حیّان (برادر جابر) بودم، و غرق در ناز و نعمت بوده و در کمال آسایش می زیستم.

ای شگفتا که با وجود آنکه او در زمان حیات خود، فسخ بیعت خود را از مردم می خواست (و اَقِيلُونِي اَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و عَلِيٌّ فَيْكُمْ<sup>۳</sup> سر می داد) با وصیت خود، گره پیمان خلافت را بعد از مرگ خود برای عُمَر بست - سوگند که این دو نفر محکم و استوار دو پستان خلافت را بین خود قسمت کرده و هر کدام با قدرتی هر چه تمام تر آنچه توانستند شیر آن را دوشیدند - پس [ادامه در صفحه

## [بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خلافت را در زمین و محلّ سنگلاخ و ناهمواری قرار داد که سنگ قلوه‌های آن غلیظ و درشت بود، و دست زدن به آن زبر و خشن، و لغزش و خطایش بسیار، و اعتذار و عذر خواهیش فراوان. فعلی‌هذا مصاحب و هم‌برخورد با این مرد خشن و غلیظ‌القلب، همانند مرد سوار بر شتر سرکش بود که اگر زمام آن را به طرف خود می‌کشید تا متعادل کند و تند نرود، بینیش پاره می‌شد؛ و اگر او را آزاد و رها می‌کرد، چنان تند می‌رفت که یکباره خود و صاحبش را در مهلکه می‌انداخت.

سوگند به خدا که مردم در آن هنگام به اعوجاج و انحراف، و سرکشی و عدم تمکین، و تلون و دگرگونی، و حرکت و سیر در غیر راه مستقیم، مبتلا و گرفتار شدند.

آری، من با وجود طول مدّت، و شدّت محنت و سختی‌های وارده، صبر کردم تا اینکه او هم راهش را طیّ کرده و درگذشت، و خلافت را در میان جماعتی قرار داد که می‌پنداشت: من هم یکی از آنها هستم.

پس ای خداوند بیا و به فریاد ما برس از این مجالس شورائی که تشکیل می‌شود! در آن شورائی که درباره من و اوّلین آنها ابوبکر شکّ آوردند و او را برگزیدند، و اینک در این شورا مرا نظیر و شبیه این اقران و نظائر (سعد وقّاص، عبد الرّحمن بن عوف، عثمان بن عفّان، زُبیر بن عوام، طلحه بن عبید الله) دانستند. ولیکن من برای مصلحت اسلام و مسلمین در همه مراحل در بلندیها و سرازیرها با ایشان هم آهنگی کردم، و همچون طائر و پرنده‌ای همین‌که می‌خواستند خود را به زمین نزدیک کنند، نزدیک می‌شدم، و چون به هوا پرواز می‌کردند من هم پرواز می‌کردم.

تا اینکه یکی از آنها (سعد وقّاص) از روی حسد و کینه‌ای که داشت از من اعراض کرد، و دیگری (عبد الرّحمن) به جهت دامادی و خویشاوندی با عثمان به او میل کرد؛ با فلان و فلان مرد زشت صفت (طلحه و زبیر). تا اینکه بالأخره سومین از خلفای غاصب (عثمان) به خلافت برخاست، درحالی‌که از شدّت فخریّه و مباهاتِ باطل، باد در زیر بغل و شکم خود انداخته و دو پهلوی خود را از باد پر کرده بود، و همیّ و غمیّ جز اداره کردن مجرای خوراک خود از توبره تا موضع تغوّط را نداشت، و در میان سرگین و چراگاه خود می‌خزید.

و با او فرزندان پدرش همدست و همدستان شده و برای خوردن مال خدا همچون جویدن شتر با دندان‌های آسیا و کرسی خود علف بهاری را، قیام

کردند؛ تا اینکه بالتّیجه ریسمان تابیده‌اش باز شد، و کردارش باعث کشته شدنش شد، و پر خوری‌اش او را به رو درانداخت.

و هیچ از عدم پذیرفتن خلافت و امارت مرا نگران و بیمناک ننمود، مگر اینکه دیدم تمام طبقات مردم چنان اطراف من جمع شدند و به من روی آوردند همچون یال‌های کفتار که بر دوشش [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می‌ریزد، و از هر سو و جانب به من روی آورده، و دسته‌ای پس از دسته دیگر پشت سر هم می‌آمده و ازدحام می‌کردند؛ تا جائی که حسن و حسین در زیر دست و پا رفتند و دو پهلوی من آسیب دید، و مانند گله گوسفند در اطراف من جمع شدند.

و چون من بیعت آنها را پذیرفته و ولایتشان را قبول کردم و برای اصلاح امور و حکومت آنها قیام کردم، گروهی از آنها بیعت شکستند، و گروهی از دین خارج شدند، و گروهی راه ظلم و عدوان را در پیش گرفتند. گویا نشنیده بودند کلام خدا را آنجا که می‌فرماید:

ما این خانه و سرای آخرت را قرار می‌دهیم برای آن کسانی که در روی زمین راه عُلوّ و سرکشی و فساد و فتنه‌جوئی را نمی‌پیمایند، و دار عاقبت برای پرهیزگاران است.

آری سوگند به خدا که این کلام خدا را شنیده بودند و علاوه بر شنیدن حفظ نیز کرده بودند، ولیکن دنیا به زینت‌های خود، در چشمان آنها جلوه کرد، و زُخرف و زبرج دنیا ایشان را به اعجاب و شگفت درآورد.

سوگند به آن خداوندی که دانه را شکافت و گیاه و درختان سرسبز را از آن بیرون آورد، و به آن خداوندی که روح و جان را بیافریده و خلق فرمود، اگر حاضران برای بیعت حضور بهم نمی‌رسانیدند و حجّت خداوند به وجود ناصران و کمک‌کاران تمام نمی‌شد، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر پُرخوری و شکم‌پرستی ظالمان و برگرسنگی مظلومان، موافقت ننموده و آرام نگیرند، هرآینه ریسمان مرکب این ولایت و حکومت را رها کرده و به کاهل و گردنش می‌انداختم، و با جام اوّلین آن آخرش را سیراب می‌نمودم؛ آن وقت شما می‌یافتید که این دنیا: دنیای شما در نزد من از آب عطسه بینی بز ماده، پست‌تر است.

(چنین گفته‌اند که): در این لحظه که خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام بدینجا رسید، مردی از رعایای عراق برخاست و نامه‌ای را به آن حضرت داد و حضرت به خواندن آن نامه متوجّه شد و به آن نظر می‌نمود.

ابن عبّاس گفت: یا امیرالمؤمنین! ما در انتظاریم که این خطبه را تا اینجا که

# کلمات سید رضی راجع به صفات متضاده

## أمیر المؤمنین علیه السلام

کلمات سید رضی راجع به أمیر المؤمنین که

دارای صفات متضاده بوده است؛<sup>۱</sup> چون یتیم‌نوازی و

---

بیان کردی، تا به آخرش برسانی و دنباله‌اش را نیز بیان کنی! حضرت فرمود: هیئات ای پسر عباس! این سخن همانند شقیقه‌ای<sup>۴</sup> بود که به واسطه هیجان صدا داده و سپس در جای خود قرار گرفت.

ابن عباس می‌گوید: سوگند به خدا که من در تمام مدت عمرم بر قطع کلامی تأسف نخوردم همانند تأسف من بر قطع کلام أمیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت خطبه را به آنجا که می‌خواست برساند نرسانید.<sup>۱</sup>

(۱) سوره القصص (۲۸) آیه ۸۳.

(۲) نهج البلاغه، خطبه سوّم، و این خطبه را نیز استاد و شیخ سید رضی: شیخ مفید بتمامه و کماله در ارشاد، طبع سنگی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، و نیز مرحوم صدوق در معانی الأخبار، ص ۳۶۰ - ۳۶۲ ذکر کرده‌اند.

(۳) گفتار ابوبکر است که: در مشکلات و وقایع حادثه می‌گفت: "بیعت مرا بردارید، بیعت مرا بردارید! من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شما هست."

(۴) شتر در هنگام هیجان چیزی را شبیه به ریه از دهانش خارج می‌کند که آن را شقیقه نامند، و بعضی می‌پندارند که آن، زبان اوست. و در وقت خارج کردن شقیقه، شتر صدائی می‌کند که آن را هدیر نامند، و هدیر البعیر یعنی شتر در وقت بیرون کردن شقیقه صدا کرد. و در عبارت حضرت: "تلک شقیقه هدیرت" نسبت هدیرت به شقیقه داده شده است از باب نسبت به آلت مجازاً؛ و در حقیقت تلک شقیقه هدیر البعیر بها بوده است. ثمّ فرّت یعنی سپس شتر شقیقه را فرو برد و هیجانش خوابید و شقیقه در محلّ خود قرار گرفت.». - پایان متن منقول از امام شناسی.

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۲، ص ۳۸:

«جامع نهج البلاغه مرحوم سید رضی در مقدمه‌ای که بر آن نوشته است گوید:

از عجائب أمیر المؤمنین علیه السلام آن عجایبی

---

که اختصاص به خود او داشته و هیچ کس نتوانسته است با او مشارکت کند آن است که: چون شخص متأمل و متفکر در کلمات آن حضرت راجع به زهد و موعظه و یادآوری خدا و منع از توجه به دنیا و غیر خدا به دقت بنگرد و تأمل کند و از موقعیت آن حضرت با آن جلالت قدر و نفوذ قدرت و سیطره کلیه بر امت صرف نظر کند و به کلی شئون اجتماعی آن حضرت را از دل خارج کند، هیچ گونه شک و تردیدی برای او پیدا نمی شود که این مواعظ، کلام یک زاهد است که غیر از زهد بهره ای نداشته و به غیر از عبادت شغلی نداشته، همیشه سر خود را در خانه شکسته و بیغوله ای فرو برده یا در دامنه کوهی سکنی گزیده و با احدی رفت و آمد نداشته و غیر از حس خود و نفس خود چیزی را ندیده و برخورد نکرده است. و هیچ گاه نمی تواند باور کند که این مواعظ و زواجر، کلام کسی است که در دریای جنگ فرو می رفته است و پیوسته با شمشیر بران گردن های رجال روزگار و گردن کشان را می زده، شجاعان عالم

شجاعت و عبادت و سیاست مُدُن و مملکت داری.

۱...

---

را به خاک و خون می کشیده و از دم شمشیرش خون می چکیده است و در عین حال از تمام زهاد روزگار زاهدتر و از ابدال این عالم بوده است. و این حقیقت از فضائل عجیب و اختصاصات لطیف آن حضرت است که بین اضداد جمع نموده و مشتتات صفات و اخلاق را در نفس نفیس [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خود تألیف و آشتی داده است. و من در بسیاری از اوقات با برادران دینی خود این قضیه را گفته‌ام و آنها نیز در عجب فرو رفته‌اند، و واقعاً موضع عبرت و تفکر است.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید شافعی شارح معتزلی در ذیل کلام سیّد رضی گوید:

أمیرالمؤمنین علیه السّلام دارای اخلاق متضادّ بوده‌اند. یکی همان که سیّد رضی ذکر کرد و واقعاً جای شگفت است. زیرا آنچه بر مردان شجاع روزگار و اهل جرأت و اقدام در معارک و مغامر غلبه دارد همانا قلب‌های قسیّ و بی‌باکی و جبروتیّت و

---

سرکشی است، و آنچه بر مردان زاهد و تارک دنیا که دست از لذّات کشیده و به موعظهٔ مردم و یادآوری آنان از مرگ و ترسانیدن آنها از معاد مشغول شده‌اند غلبه دارد همانا رقت قلب و نرمی و نازکی خاطر و لطافت دل و فتور و ضعف طبع حیوانی است؛ و این دو صفت از حالات متضادّی هستند که در امیرالمؤمنین علیه السّلام مجتمع بوده است.

دیگر آنکه: آنچه بر افراد شجاع و خونریز غلبه دارد همانا اخلاق سبعیّت و طبع‌های سرکش و غرائز و صفات وحشی است، و نیز آنچه بر اهل زهد و صاحبان نصیحت و پند و اندرز به ترک دنیا و شهوات آن غلبه دارد همانا انقباض در اخلاق و گرفتگی چهره و رمیدن از مردم و استیحاّش از آنان است؛ و امیرالمؤمنین علیه السّلام از همه مردم شجاع‌تر و در راه خدا خونریزتر و از همه زاهدتر و از لذّات دنیا کنارتر و از همه پند و موعظه‌اش به مرگ و فنای دنیا و عبرت از گذشتگان و احوال آنها بیشتر بود و سعی و اجتهادش در عبادت از همه فزون‌تر و

---

کوشش او در ملاحظهٔ آداب نفس بیشتر بود و با این حال اخلاقش از تمام اهل عالم لطیف‌تر و چهره‌اش بشاش‌تر و صورتش نورانی‌تر و تبسم و لبخندش بیشتر بود. ابدأً در آن حضرت انقباض چهره موحش یا خلق زنده یا گرفتگی و عبوست صورت یا غلظت و تندخویی که نفس از آن متنفر گردد و دل از آن مکدر شود دیده نشد، تا به جائی که بر آن حضرت به ”دعابة: کثرت مزاح و شوخی“ خورده گرفتند و چون دستاویزی برای آنان پیدا نشد که بدان آن حضرت را طعن کنند و به عیب نسبت دهند برای دور نمودن مردم از آن حضرت به دُعابت و مزاح آن حضرت متوسّل شدند و گفتند: ”چون علی مزاح می‌کند قابل خلافت نیست“ و این از عجائب و غرائب لطیف او است.

و دیگر آنکه: آنچه بر مردمان شریف و کسانی که از اهل بیت سیادت و ریاست هستند غلبه دارد آن است که دارای تکبر و تبختر و بزرگ‌منشی و بلندپروازی هستند، خصوصاً اگر به شرافت نسبی آنها شرفی دیگر از جهات عدیده ضمیمه شود. و



أمیر المؤمنین علیه السّلام منبع و سرچشمه و معدن شرف بود، و در این معنی دوست و دشمن شکّ ندارند که بعد از رسول خدا، ابن عمّش صلوات الله علیه اشرف خلق خدا بوده و برای آن حضرت غیر از شرافت نسبی شرافت‌های دیگری از جهات عدیده حاصل بود و در عین حال از تمام مردم [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فروتنی و تواضعش

نسبت به صغیر و کبیر بیشتر بود و نرم‌تر و ملایم‌تر بود و اخلاقش خوش‌تر و لطیف‌تر و به حقّ داناتر و از کبر و خودپسندی دورتر بود. و این حال آن حضرت بود در دو زمان: زمان خلافت؛ و زمان قبل از خلافت؛ ریاست و امارت او را تغییر نداد و حکومت اخلاق او را عوض نکرد. چگونه ریاست اخلاق او را عوض کند، و همیشه او رئیس بود و چگونه امارت، سجیّه او را تغییر دهد و همیشه او امیر بود. او از خلافت شرافتی را اخذ ننمود و از آن

---

زینتی به خود نگرفت بلکه چنان که ابو عبدالله احمد بن حنبل گفته است همان طور بود.

شیخ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی در تاریخ معروف خود المنتظم گفته است:

”در محضر احمد بن حنبل از خلافت ابوبکر و علی سخن گفتند و بسیار گفتند. سپس احمد سر خود را بلند نموده گفت: زیاد سخن گفتید، إِنَّ عَلِيًّا لَمْ تَزِنَهُ الْخِلَافَةَ وَ لَكِنَّهُ زَانَهَا: خلافت علی را زینت نداد بلکه علی خلافت را زینت داد. و این کلام بمفهومه دلالت دارد بر آنکه غیر علی از خلافت زینت یافتند و نقصان خود را به خلافت تمام نمودند، و در علی علیه السلام نقص نبود تا آنکه محتاج شود به خلافت نقص خود را تتمیم کند؛ بلکه خلافت صاحب عیب و نقص بود و به ولایت علی نقص خود را تمام کرد.“

و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم گذشت و بعید العفو هستند؛ چون دارای جگرهای پر غیظ و غضب و دل های ملتهب و آتشین هستند و

قوای غضبیّه در آنها شدید است. و امّا حال  
 امیرالمؤمنین علیه السّلام را در بسیاری خونریزی و  
 در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه  
 بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یوم جَمَل  
 پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و  
 اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد. ۲.  
 و چه خوب "مهیار" راجع به آن حضرت سروده  
 است:

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ رَحَىٰ بَغِيهِمْ \*\* \* عَلِيهِمْ وَ سَبَقَ  
 السَّيْفُ الْعَدْلَ

عَاذُوا بِعَفْوِ مَا جَدِ مُعَوِّدٍ \*\* \* لِلْعَفْوِ حَمَالٍ لَهُمْ  
 عَلَى الْعِلَلِ

فَنَجَّتِ الْبُقْيَا عَلَيْهِمْ مَنْ نَجَا \*\* \* وَ أَكَلَ الْحَدِيدُ  
 مِنْهُمْ مَنْ أَكَلَ

أَطَّتْ بِهِمْ أَرْحَامُهُمْ فَلَمْ يُطِعْ \*\* \* ثَائِرَةُ الْغَيْظِ وَ  
 لَمْ يَشْفِ الْغَلَلِ

"و زمانی که گردونه ستم به ضرر خودشان به  
 گردش افتاد و مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند،

پناه آوردند به عفو بزرگ‌مردی که بخشش شیوه او بوده و آنها را به پیمودن راه حق وامی‌داشت. پس گروهی طالب نجات و رستگاری ابدی شده، و دسته‌ای دیگر طعمه شمشیر خشم قرار گرفتند. ولی با تمام این عفو و بخشش‌ها پس از پایان جنگ و بازگشت به [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خویشان خود غضبشان فرو ننشست و از کیفرشان کاسته نگردید. “ و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ‌گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل‌ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حریص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیری همیشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلی می‌زنی. و علی علیه السّلام چون خواست که جلوی تذبذیر مالی برادرزاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه‌ای کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک

ساخت و پس از آن می فرمود: ”زبیر از تذبیر عبدالله  
سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (و  
اموال او را بی دریغ از دست او به نفع خود  
می ربود).“ و این شرکت زبیر نتوانست عبدالله را از  
تذبیرها و زیاده روی ها جلوگیری کند. و طلحه  
شجاع بود ولکن بسیار حریص و بخیل بود و از انفاق  
امساک می نمود تا به حدی که از اموال پس از خود  
آن قدر باقی گذاشت که به حساب در نیاید. و  
عبدالملک شجاع بود و بسیار حریص و بخیل به  
طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و  
به او می گفتند: ”رَشْحُ الْحُجْرِ یعنی ترشحات او همه  
منع، و انفاق او بخل و امساک است.“ و امّا حال  
أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دانستی که در شجاعت  
و سخاوت تا چه سرحدی بود و چگونه چنین نباشد  
و این نیز از عجائب آن حضرت است.<sup>۳</sup>

و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفی الدّین بن عبدالعزیز بن سیراباء  
حلّی سروده است:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ \*\* فَلِهَذَا عَزَّتْ

لَكَ الْأَنْدَادُ

زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ \*\* فَا تِكُ نَاسِكٌ فَاقِرٌ

جَوَادٌ

شِيمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ \*\* وَ لَا حَازَ

مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ

خُلِقَ يُخَجِلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ \*\* وَ بَأْسٌ

يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ

ظَهَرَتْ مِنْكَ فِي الْوَرَى مَكْرُمَاتٌ \*\* فَا قَرَّتْ

بِفَضْلِكَ الْحُسَادُ

إِنْ يُكَذِّبُ بِهَا عِدَاكَ فَقَدْ \*\* كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ

قَوْمٌ لُوطٍ وَ عَادُ

جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الشُّعْرُ \*\* وَ يُحْصَى

صِفَاتِهِ ٤ النُّقَادُ

”ای علی، در تو صفات متضاد و مغایر جمع

شده، از این رو تو را نظیر و مانند نیست. در تو جمع

گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت،

عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ

بشری دیده نشده، و هیچ بنده‌ای واجد آنها نخواهد

بود.

حُسنِ خُلُقِی که نسیم از لطف او به شرمساری

افتد، و هیبتی که سنگ از سَطوَتش آب گردد. یا  
 علی، از تو آن قدر بزرگواری‌ها سرزده که حسودان  
 بر کرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی سابقه نیست،  
 که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

ای علی، بزرگ است منزلت تو که در شعر  
 بگنجد، یا که نَقّادان و سخنوران صفات نیکویت را  
 به شمار آورند.

قاضی نورالله پس از نقل این اشعار می گوید که:

استجماع أمیر المؤمنین علیه السّلام به صفات  
 متضاده بر اساس تشبّه آن حضرت به جناب حقّ  
 تعالی است در وسعت کمال و احاطه او، که منحصر  
 به طرفی از اضداد و مقید به جانبی نیست؛ بلکه  
 مقتضی تعانق اطراف و جامعیت اضداد است. زیرا  
 در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در

آن است که با ضدّ خود معانق و مشابه گردد؛  
 چنان که در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده  
 می‌رود: و ﴿هُوَ أَلْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ  
 وَالْبَاطِنُ﴾. پس به عبارات مختلفه وصف  
 خدای متعال و متشبّهان او در صفات کمال به صفات  
 متقابله توان کرد و در هیچ کدام محصور نباشد.

و چه خوب شاعر پارسی زبان گفته است:

اسیر نفس نشد یک نفس علیّ ولیّ \*\* نشد

اسیر که بر مؤمنین امیر آمد

اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا \*\* که سربلند

نشد آن که سر به زیر آمد

علی نخورد غذائی که سیر برخیزد \*\* مگر که

سیر خورد آن که نیم سیر آمد

علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد \*\* نشد

حقیر که دشمن برش حقیر آمد

علی نداد به باطل حقی ز بیت المال \*\* که بر

حساب و کتاب خدا خیر آمد

درود باد بر آن ملّتی که رهبر وی \*\* چنین

بلند مقام و چنین خطیر آمد

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶.



کلمات شافعی راجع به علی بن ابی طالب:

## داستان ناقه در سخاوت امیرالمؤمنین علیه السلام

سخاوت امیرالمؤمنین بیداد می کند:

داستان اعرابی که سه شب در کعبه برای

طواف آمد و در شب سوّم چهار هزار دینار از خدا

---

(۲) امیرالمؤمنین علیه السلام عائشه را بخشید و با وجود حقد شدیدی که از آن حضرت در دل خود داشت حضرت او را عفو نمود. قال فی نهج البلاغه: "و أمّا عائشة فقد أدركها ضعفُ رأيِ النساءِ." و نیز از مروان حکم گذشت و او را عفو نمود با آنکه خودش هنگام عفو غدر و مکر او را بیان می کند. (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۳)

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

(۴) صفاتک (ظ).

(۵) مجالس المؤمنین، ص ۴۹۳ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۳۷. شیخ صفی الدین شاعر، شاگرد محقق حلّی بوده و شیخ مجدالدین فیروزآبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است. - پایان متن منقول از امام شناسی.

(۶) سوره الحدید (۵۷) صدر آیه ۳.

درخواست کرد و أميرالمؤمنين او را به مدینه راهنمایی کرد و باغ خود را فروخت به دوازده هزار دینار و بقیه را در سکوی مسجد به فقرا داد، و گفتار فاطمه که: «ای علی! می‌خواستی ما را هم یکی از فقرا محسوب داری» و گرفتن دامان علی را، و ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمودن ایشان: «ای فاطمه! دامان علی را رها کن»، و دادن هفت درهم و اعطاء أميرالمؤمنين آنها را به مقدار و داستان خرید و فروش ناقه.<sup>۱</sup>

## داستان پرستاری أميرالمؤمنين عليه السلام از

### پیر مرد یهودی در خرابه

داستان حضرت که در خرابه به پیر مرد یهودی

که مریض بود پرستاری می‌نمود.<sup>۲</sup>

---

۱- امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۸۸. ترجمه:

«۱. اگر هرآینه مرتضی محل و جا و موقعیت خود را ظاهر می‌نمود، تحقیقاً جمیع مردم به سجده وی بر روی خاک می‌افتادند.

۲. در فضیلت مولایمان علی همین بس است که در مورد خدا بودن او شک وجود دارد.

۳. و شافعی مرد در حالی که نمی‌دانست پروردگار او علی است و یا پروردگارش الله است.» (محقق)

۲- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۴۴، خبر النّاقه. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حکایت رجوع شود به همین مجلد ص ۳۵۸.

ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس روز بیست و دوّم: میزان در  
سعادت آدمی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \*  
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ \* إِنَّ اللَّهَ  
يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ ۚ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنِينَ  
مَّرْصُوصًا﴾<sup>۱</sup>.

## آیا علم میزان در شرافت انسان است

میزان و معیار سعادت هر شخصی عمل صالح

اوست و اخلاقیات و روحیات او. و ابداً علم - فی

حدّ نفسه - نمی شود میزان شرافت باشد؛ زیرا که علم

مقدمه عمل است و مقدمه شرافتش بر حصول

ذی المقدمه است و در صورت عدم عمل، علم نیز

بی نتیجه است. مثلاً شخصی که سالها علم طبّ

---

۱ - سوره الصفّ (۶۱) آیه ۲ إلى ۴. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی را می‌گویید که بجای

نمی‌آورید؟! \* این گناه و هلاکت عظیمی است در نزد خدا که چیزی

بگویید و بجای نیاورید. \* حقّاً خداوند کسانی را که در راهش در صفی

همانند بنایی محکم و استوار (که اجزایش را با سُرَب به هم پیوند داده باشند)

می‌جنگند، دوست دارد.» (محقّق)

بخواند و در این فنّ سرآمد اقران گردد ولی دست به  
عمل نزده، مداوای خود و مردم را نکند، به هیچ  
میزانی نمی‌توان برای او شرافتی قائل شد.

## توأم بودن علم و عمل

و در حقیقت چنین علمی را نمی‌توان علم گفت؛ زیرا که کسی که با عین‌الیقین مضرت چیزی را دانست مرتکب نمی‌شود، و چون نفع شیء را درک کرد آن را بجای می‌آورد. انسان در دیدن شیر بی‌اختیار فرار می‌کند و چون تشنه گردد بی‌اختیار روی به آب می‌آورد، زیرا نفع و ضرر را بالعیان می‌بیند؛ اما کسی که عامل نباشد علم او علم نبوده بلکه قضایا و تصوّراتی است که در ذهن او چیده شده و تأثیری به جان و روح او نکرده است. پس علم و عمل توأم هستند.

## احادیثی در توأم بودن علم و عمل

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى

الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ.»<sup>۱</sup>

و فی نهج البلاغه: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ

عَلِمَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَ [أَجَابَهُ] وَ

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۱، ص ۴۴؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۶، تعلیقه. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام: علم مقرون به عمل است؛ بنابراین هر که بداند عمل کند و هر که عمل کند بداند.»



إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.»<sup>۱</sup>

از حضرت صادق مروی است که: «عالمی که

نظر بر صورت آن عبادت است، هو العالمُ الَّذی إذا

نظرتَ إلیه ذکرتَ الآخرة، و مَنْ کان خلاف ذلك فالنظرُ

إلیه فتنةٌ.»<sup>۲</sup>

باز از حضرت صادق در تفسیر قول الله

تعالی: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۴، ص ۲۲۱؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۶، تعلیقه. ترجمه:

«علم مقرون به عمل است؛ پس هر کس بداند عمل کند. و علم، عمل را با صدای بلند فرامی خواند؛ پس اگر اجابت کرد، علم بماند و الاً کوچ کند و برود.» (محقق)

<sup>۲</sup> - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۴. ترجمه:

«مقصود، آن عالمی است که هرگاه به او نگاه کنی، تو را به یاد آخرت بیندازد. و هر کس برخلاف این باشد، نگاه کردن به او موجب فتنه و فساد است.» (محقق)

**الْعَلَمَوُا** ﴿۱﴾ فرمود: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ

قَوْلُهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدَّقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ.»<sup>۲</sup>

ملازم بودن ایمان با عمل صالح در قرآن

قرآن مجید نیز میزان را همان عمل قرار داده

است و ایمان را با عمل صالح ملازم می‌داند؛ در همه

جا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ﴾<sup>۳</sup>. پس چون کسی دارای عمل صالح

نباشد إِنَّا کشف می‌کنیم که دارای ایمان نیست؛ ﴿إِنَّ

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَنَكُمْ﴾<sup>۴</sup>.

اسلام کلام یک نفر فقیر پابرهنه گرسنه که

دارای ملکه عدالت باشد را بر یک عالم جلیل متمول

ترجیح داده؛ اولی در نزد اولیاء دین شریف و دوومی

---

۱ - سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳:

«فقط از میان جمیع بندگان خدا، علما هستند که صاحب خشیت خداوندی می‌باشند.»

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۳۶. ترجمه:

«منظور و مراد از "علما" کسی است که عمل و رفتار او گفتار و سخن او را تصدیق کند، و کسی که عملش سخنش را تصدیق نکند عالم نیست.» (محقق)

۳ - سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۷۷. امام شناسی، ج ۳، ص ۵۸:

«به درستی که افرادی که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته انجام داده‌اند.»

۴ - سوره الحجرات (۴۹) قسمتی از آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«حَقًّا و حَقِيقَةً گرامی‌ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، آن کسی است که تقوای او افزون‌تر باشد.»

خسیس است.

خطبه أميرالمؤمنین علیه السلام: «الحمد لله

الواصل الحمد بالنعم و النعم بالشکر»

در اینجا خطبه حضرت أميرالمؤمنین: «الحمدُ

لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمُ بِالشُّكْرِ»<sup>۱</sup> - تا آخر با

شرح مفصل آن بیان شد.

۲...

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۱، ص ۲۲۲:

«الحمدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمُ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَيَّ [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الموعود؛ إيماناً نفی

إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ.

وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ

مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ

تُرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخِفُّ مِيزَانُهُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ

مِيزَانُهُ تُرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا  
الْمَعَادُ [المعاذ]؛ زَادٌ مُبْلَغٌ وَ مَعَادٌ [معاذ]؛ مُنْجِحٌ. دَعَا  
إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَاسْمَعِ دَاعِيَهَا وَ فَازِ  
وَاعِيَهَا.

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ  
وَ أَلْزَمَتِ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتِ لَيَالِيَهُمْ وَ  
أَظْمَأَتِ هَوَاجِرَهُمْ؛ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَ الرَّيَّ  
بِالظَّمِّ، وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا  
الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ.

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عِبَرٍ. فَمِنْ  
الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ، لَا تُخْطِئُ سِهَامُهُ وَ لَا  
تُؤْسَى جِرَاحُهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَ الصَّحِيحَ  
بِالسَّقَمِ، وَ النَّاجِيَ بِالْعَطْبِ. آكِلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا  
يَنْقَعُ.

وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا  
يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ وَ لَا بِنَاءً  
نَقَلَ.

وَ مِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ الْمَغْبُوطَ  
مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ بُؤْسًا نَزَلَ.

و مِنْ عِبْرَهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ  
حُضُورُهُ أَجَلِهِ؛ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَلَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَغْرَّ [أَعَزَّ] سُرُورَهَا وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا وَ  
أَضْحَى فَيْئَهَا. لَا جَاءَ يُرَدُّ وَ لَا ماضٍ يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ  
اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِهِ بِهِ، وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتِ  
مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِبَشَرٍ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ  
بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ  
أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ  
مِنَ سَمَاعِهِ؛ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ  
الْخَبْرُ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَادَ فِي الْآخِرَةِ  
خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زَادَ فِي الدُّنْيَا؛ فَكَمْ مِنْ  
مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ.

إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ، وَ مَا  
أَحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ؛ فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ  
وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ.

قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلْبُهُ أَوْلَى  
بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ. مَعَ أَنَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشُّكُّ وَ دَخَلَ  
الْيَقِينُ حَتَّى كَانَتْ الدُّنْيَا ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فَرَضَ [ادامه در صفحه بعد]

۱ عَلَیْكُمْ وَ كَانَ الَّذِی فُرِضَ عَلَیْكُمْ قَدْ وُضِعَ  
عَنْكُمْ.

فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى

مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ .

ما فاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجَى غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسَ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ . الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ﴿ أَتَقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسَلِّمُونَ ﴾ .

ترجمه: «تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را احصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جانینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین

دعوت کننده و بهترین کسی که می توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ کننده آن رستگار گردید.

ای بندگان خدا! تحقیقاً تقوای الهی اولیاء خدا را

از ارتکاب محارم مانع شد و قلوب آنان را ملازم

خوف و ترس از خدا نمود تا آنکه خواب شب‌های

ایشان را از چشمشان ربود و روزهای گرم آنان را به

روزه و تشنگی واداشت؛ بنابراین آسایش آخرت را

به رنج و خستگی دنیا و سیرابی آن روز را به تشنگی

در دنیا به دست آوردند، و أجل و مرگ را نزدیک

دانسته پس به انجام عمل نیکو [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مبادرت و شتاب نمودند، و آمال و آرزوها را تکذیب کرده و أجل و بسر رسیدن عمر را ملاحظه نموده و در نظر گرفتند. پس حقاً که دنیا خانه فانی شدن و مصیبت کشیدن و محل تغییر و عبرت گرفتن است.

و از فناء دنیا همین بس است که روزگار تیرش را به کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی رود و جراحات‌های آن مداوا نمی شود. تیر مرگ را به زنده، و تیر بیماری را به صحیح، و تیر هلاکت را به نجات یافته می اندازد. خورنده‌ای است که سیر نمی شود، و نوشنده‌ای است که سیراب نمی گردد.

و از مصائب و مشکلات دنیا همین بس است که انسان گرد می آورد چیزی را که نمی خورد و می سازد خانه‌هایی را که در آن نمی نشیند، و پس از آن به سوی خدا بیرون می رود در حالی که با خودش نه مالی را برده است و نه بنایی را منتقل نموده است.

و از تغییر و دگرگونی دنیا همین بس است که می بینی شخصی را که به او رحم می کردند اکنون به او غبطه می برند و دیگری را که به او غبطه می بردند

اکنون به بیچارگی اش رحم می نمایند؛ این نیست مگر به جهت نعمت‌هایی که به سرعت از بین رفته و سختی‌هایی که نازل گردیده است.

و از عبرت‌های دنیا همین بس است که انسان بر آرزوی خود نزدیک می‌شود و ناگهان حضور مرگ او را از امیدش قطع می‌کند؛ پس در آن حال نه به آرزویی دست یافته و نه آرزومند رها می‌گردد. پس سبحان الله! سرور و خوشی دنیا چه فریبنده و سیراب شدنش چه عطش‌آور و سایه آنچه گرم و سوزنده است! نه آنچه می‌آید رد می‌شود و نه گذشته بازمی‌گردد. پس سبحان الله! چه بسیار نزدیک است زنده به مرده به جهت ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده به جهت جدایی همیشگی از او!

تحقیقاً هیچ چیزی از شر و بدی بدتر نیست مگر عقاب آن، و هیچ چیزی خوب‌تر از خوبی نیست مگر ثواب آن. و هر چیزی از امور و شئون دنیا شنیدنش از دیدن آن بزرگ‌تر و هر چیزی از امور آخرت دیدنش از شنیدن آن بزرگ‌تر است؛ پس (اینک در این دنیا) باید به جای دیدن امور آخرت، شنیدن آن و به جای امور غیب و پنهان، خبر آن، شما را کفایت کند.

و بدانید که حَقّاً آنچه از دنیا کاسته شود و در آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد و در دنیا افزوده گردد؛ پس چه بسا کم شده‌ای که سودمند است و چه بسا زیاد شده‌ای که زیان‌آور است.

به تحقیق آنچه که به آن امر شده‌اید وسیع‌تر و گسترده‌تر است از آنچه که از آن نهی شده‌اید و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که بر شما حرام گردیده؛ پس آنچه اندک است را به خاطر آنچه بسیار است و آنچه تنگ و محدود است را به خاطر آنچه وسیع و گسترده است، رها کنید و انجام ندهید.

حَقّاً که خداوند روزی شما را بر عهده گرفته و شما را به عمل صالح امر فرموده؛ پس طلب روزی ضمانت شده برای شما، هرگز نباید اولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما فرض و واجب گردیده است. با این حال سوگند به خدا که شک و تردید بر شما عارض شده و یقین‌تان متزلزل گشته تا به مرتبه‌ای که گویا آنچه که برای شما ضمانت شده (روزی) واجب گردیده و آنچه که بر شما واجب بوده (عمل صالح) ساقط گشته است.

پس به انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید، و از ناگهان رسیدن أجل و مرگ بترسید؛ زیرا که به بازگشت عمر چنان‌که به بازگشت رزق امید است، امیدی وجود ندارد.

آنچه از روزی امروز فوت شود امید به فزونی آن در فردا است، و آنچه از عمر دیروز انسان گذشت و فوت گردید، امروز امیدی به بازگشت آن وجود ندارد. امیدواری با آینده (روزی فردا) است و نومیدی با گذشته (گذشتن عمر) است؛ بنابراین: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَكَمَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾\* "تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای



# میزان شرافت در اسلام فقط عمل صالح است

## نه صرف حسب و نسب

میزان شرافت را اسلام حسب و نسب تنها

قرار نداده بلکه فقط عمل صالح است.

عن زین العابدین علیه السلام: «خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ

لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، وَ خَلَقَ النَّارَ

لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا.»<sup>۱</sup>

---

اوست بجای آورید، و مبادا مرگ شما را فرا گیرد مگر آنکه شما در درجه  
اعلای اسلام و تسلیم باشید.» (محقق)

\* سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۲.

۱ - مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴۳، ص ۱۵۱؛ أنوار الملکوت، ج ۲،  
ص ۲۹۲:

«رَوَى [خَبْرُ] الْأَصْمَعِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ [الْحَرَامِ] وَ [إِلَى] زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - وَ كَانَ لَيْلَةَ مُقَمَّرَةٍ - وَ إِذَا بِصَوْتِ أَنْبِيٍّ وَ حَنِينٍ وَ بُكَاءٍ. فَتَبَعْتُ الصَّوْتَ وَ إِذَا أَنَا بِشَابِّ حَسَنِ الْوَجْهِ ظَرِيفِ الشَّمَائِلِ وَ عَلَيْهِ ذَوَائِبٌ، وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ:

”يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ غَارَتِ النُّجُومُ، وَ أَنْتَ حَيٌّ قِيَوْمًا! إِلَهِي غَلَقَتِ الْمُلُوكُ أَبْوَابَهَا وَ قَامَ عَلَيْهَا حُجَّابُهَا وَ حُرَّاسُهَا، وَ بِأَبْكَ مَفْتُوحٌ لِلْسَّائِلِينَ. فَهَا أَنَا بِبَابِكَ، أَنْظِرْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!“ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: [ادامه

در صفحه بعد]

١ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

١. یا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلْمِ \*\* و

كاشِفَ الضُّرِّ وَالبَلَوَى مَعَ السَّقَمِ

٢. قَدْ نَامَ وَفَدُكَ حَوْلَ البَيْتِ وَ انْتَبَهُوا \*\* و

أنتِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَمْ تَنَمِ

٣. أَدْعُوكَ رَبِّي حَزِينًا دَائِمًا قَلِقًا \*\* فَارْحَمَ

بُكَائِي بِحَقِّ البَيْتِ وَ الحَرَمِ

٤. إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرْفٍ \*\* فَمَنْ

يَجُودُ عَلَى العَاصِيْنَ بِالنِّعَمِ

ثُمَّ قَالَ: رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يُنَادِي:

”إِلَهِي [و سَيِّدِي]! أَطَعْتُكَ بِمَشِيَّتِكَ؛ فَلَكَ الحُجَّةُ

عَلَيَّ بِإِظْهَارِ حُجَّتِكَ إِلَّا مَا رَحِمْتَنِي وَ عَفَوْتَ عَنِّي، وَ

لَا تُخَيِّبْنِي يَا سَيِّدِي!“

ثُمَّ قَالَ:

”إِلَهِي وَ سَيِّدِي! الحَسَنَاتُ تَسْرُكُ وَ السِّيَّاتُ لَا

[مَا] تَضُرُّكَ؛ فَاعْفِرْ لِي وَ تَجَاوِزْ عَنِّي فِيمَا لَا يَضُرُّكَ!“

ثُمَّ أَنشَأَ يَقُولُ:

١. أَلَا أَيُّهَا الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ \*\* شَكْوَتُ

إِلَيْكَ الضَّرُّ فَارْحَمِ شِكَايَتِي

٢. أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي \*\* فَهَبْ

لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَاقْضِ حَاجَتِي

٣. فَزَادِي قَلِيلٌ لَا أَرَاهُ مُبْلَغِي \*\* عَلَى الزَّادِ

أَبِكِي أُمَّ عَلِيٍّ طُولِ [بُعْدِ] سَفَرَتِي

٤. أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قَبِيحٍ رَدِيَّةٍ \*\* فَمَا فِي الْوَرَى

عَبْدُ جَنِّي كَجَنَائَتِي

٥. أَتُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى \*\* فَأَيْنَ

رَجَائِي مِنْكَ أَيْنَ مَخَافَتِي

قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: وَكَانَ يُكْرَرُ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ حَتَّى سَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ؛ فَذَنُوتُ مِنْهُ

لَأَعْرِفَهُ فَإِذَا هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَأَخَذْتُ رَأْسَهُ وَوَضَعْتُهُ فِي

حِجْرِي وَبَكَيْتُ فَقَطَّرْتُ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِي عَلَى خَدِّهِ

فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ: "مَنْ هَذَا الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ

رَبِّي؟"

قُلْتُ: [يَا مَوْلَايَ] عَبْدُكَ وَعَبْدُ أَجْدَادِكَ الْأَصْمَعِيُّ؛ فَمَا هَذَا الْجَزَعُ وَالْفَزَعُ وَ

الْبُكَاءُ وَالْأَنْينُ وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ [مَعْدَنِ] الرِّسَالَةِ، وَقَوْلُهُ

تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ آلِ بَيْتِهِ

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾!؟

قال: فَاسْتَوَى قَاعِدًا و قال: "هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا أَصْمَعِي! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ و لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا و خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ و لَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾؟! [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَتَرَكَتُهُ عَلَيَّ حَالِهِ يُنَاجِي رَبَّهُ.<sup>۳</sup>

[اصمعی گوید: به قصد زیارت بیت الله حرام و رسول الله به مکه رفتم. در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدائی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد. به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود، و در حالی که به پرده کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت:

"ای آقا و مولای من! اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من! پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند در حالی که درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان!"

سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. ای کسی که درخواست مضطرب را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.  
۲. روی آوردگان در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند، و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی هرگز نخوابیدی.  
۳. ای پروردگار! تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب؛ پس به گریه من رحم نما به حق این خانه و حرم.

۴. اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد:

"ای خدای من! تو را اطاعت کردم در حالی که از حیطة اراده و اختیار تو بیرون نبودم؛ پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من، به واسطه اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل برای من. پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکننده مفرما ای آقای من."

سپس عرضه داشت:

"ای خدای من و آقای من! کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند؛ پس مرا بیامرزد و از من درگذرد در گناهی که به تو آسیبی

نمی‌رسانند.

سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و

تقاضائی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی! من از

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.

۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی! فقط تو برطرف کننده غم و اندوه من هستی؛ پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

۳. پس توشه من اندک است، آن را برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم؛ آیا بر کمی توشه بگریم یا بر طولانی بودن سفر؟!

۴. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم؛ پس بنده‌ای را در بین خلائق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

۵. آیا مرا به آتش دوزخت می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟! پس کجا رفت امید من به تو، و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟!

اصمعی گوید: همین‌طور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش به روی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم، قطرات اشک بر چهره او فرو افتاد، چشمانش را باز کرد و فرمود: "چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟"

عرض کردم: ای مولای من! بنده تو و بنده اجداد تو اصمعی هستم. این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید در حالی که شما از اهل بیت نبوت و محلّ رسالت هستید و خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ آلِ أَبِي تَبِيٍّ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟! در این وقت امام علیه السلام نشست و فرمود: "ابداً ابداً ای اصمعی!

بی فایده بودن دوستی با اهل بیت بدون عمل

صالح

فی نهج البلاغة: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَن أَطَاعَ اللَّهَ وَ

إِنْ بَعُدَتْ حُجَّتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ

---

خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشی باشد، و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد. آیا نشنیدی کلام خدا را که می فرماید: پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود؟!]

اصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد. مترجم]

(۱) سوره الأحزاب (۳۳) ذیل آیه ۳۳.

(۲) سوره المؤمنون (۲۳) صدر آیه ۱۰۱.

(۳) مصباح الانظار، للفیض القاسانی، ص ۵۴۵، و اسرار الصلوة، للحاج المیرزا جواد آقا التبریزی، ص ۱۳۵، و اورد هذه الحکایة الشیخ احمد الغزالی فی تفسیره سورة یوسف مع زیاده فی ص ۶۳، الی ص ۶۶. - پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

## مُحَمَّدٍ مَن عَصَى اللَّهَ وَ إِن قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ.»<sup>۱</sup>

دوستی ائمه بدون عمل صالح دوستی نبوده و به درد هم نمی خورد؛ زیرا با عمل زشت جراحات بر روح آنها می زنیم. در این صورت چگونه می توان او را دوستی گفت؟! و دوستی لفظی که منشأ اثر نیست.

عن الصادق علیه السلام: «... لا تَدْعُوا حُبَّ

آلِ مُحَمَّدٍ اتِّكَالًا عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ لَا الْعَمَلَ الصَّالِحِ

اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ

الْآخِرِ.»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۵۸. ترجمه:

«به دوستی که دوست محمد کسی است که خدا را اطاعت کند گرچه پیوند نسبی او با آن حضرت دور باشد، و دشمن محمد کسی است که خدا را عصیان کند گرچه قرابت او نزدیک باشد.» (محقق)

<sup>۲</sup> - فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۹، با قدری اختلاف. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: محبت محمد و آل محمد را به واسطه تکیه نمودن بر عمل صالحی که انجام می دهید رها نکنید، و همچنین انجام دادن عمل صالح را به واسطه اینکه محبت محمد و آل محمد را دارید رها نکنید؛ چون که یکی از این دو بدون دیگری مقبول واقع نمی گردد.» (محقق)

## أمیر المؤمنین علیہ السّلام، مرد عمل

أمیر المؤمنین علیہ السّلام مرد عمل بود.

جنگ‌ها، عبادت‌ها، رسیدگی به ایتام، در دست

داشتن قضاوت و ارسال حکام، و رسیدگی به

حاجات مردم، عملیات أمیر المؤمنین را واضح کرد.

أمیر المؤمنین در جنگی زخم خورد و درد

چشم بر آن حضرت عارض شد و



در بستر افتاده بود، جنگ دیگری شروع شد.  
علی علیه السلام با آن کسالت برخاست و به غزوه  
حاضر شد.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین شنید که یکی از لشکریان  
معاویه گوشوار از گوش، و خلخال و سوار از [پای]  
یهودیه‌ای بیرون آورده است، فرمود:

«فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ

بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا.»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - امالی صدوق، ص ۵۱۳:

«لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ، وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. لَا يَرْجِعُ  
حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ. فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: ادْعُوا لِي عَلِيًّا! فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ  
هُوَ رَمِدٌ. فَقَالَ: ادْعُوهُ! فَلَمَّا جَاءَ تَفَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي  
عَيْنَيْهِ وَقَالَ: اَللَّهِمَّ ادْفَعْ عَنْهُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ! ثُمَّ دَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ.»

امام شناسی، ج ۳، ص ۱۸۷:

«در روز خیبر عمر بن الخطاب را برای جنگ فرمان داد؛ او و تمام لشگریانش  
فرار کردند. حضرت رسول الله فرمودند: "هرآینه رایت جنگ را به انسانی  
خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را  
دوست داشته باشند." مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان  
آن حضرت بودند، و علی علیه السلام مبتلا به درد چشم بود. حضرت  
رسول او را طلبیدند و گفتند: "رایت را بگیر!" امیرالمؤمنین عرض کرد: یا  
رسول الله، می بینی چشمان من چگونه درد می کند. حضرت رسول اکرم با  
آب دهان خود به چشم‌های او مالیدند. علی برخاست و علم جنگ را به  
دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.»

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه (عبده) ج ۱، ص ۶۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۴۴:

«پس از این واقعه و وقوع این حادثه اگر از شدت تأسف، مرد مسلمان بمیرد  
سزاوار ملامت نیست؛ بلکه در نزد من مردن او سزاوار است.»

ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس شب بیست و سوّم: فضیلت توبه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

توبه، یکی از واجبات شریعت مقدسه اسلام

توبه کردن یکی از واجبات شریعت مقدسه

اسلام است؛ ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا﴾<sup>۲</sup>.

قلب انسان مانند چراغی است نورانی که به

وسیله معاصی پرده‌های غبار بر روی آن پوشیده، و

مقدار غبار بر حسب قلت و کثرت معاصی است؛

باید با توبه این غبارها را زدود و قلب نورانی خود را

نمایان کرد. و لذا توبه کردن قلب را پاک و معاصی

را می‌شوید؛ همان طوری که پاک کردن چراغ، چراغ

---

<sup>۱</sup> - سوره التَّحْرِيم (۶۶) صدر آیه ۸. معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۴۵:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! توبه کنید به سوی خداوند، توبه خالص و جدی. امید است که پروردگار شما از گناهان شما درگذرد.»

<sup>۲</sup> - سوره النُّور (۲۴) قسمتی از آیه ۳۱. ترجمه:

«و همگی به سوی خداوند توبه و رجوع نمایید.» (محقق)

را نورانی می نماید.

محو و نابود کردن توبه، صور گناهان را در

## عالم برزخ

[عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ

كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.»<sup>۱</sup>

تمام اعمال انسان از خوب و زشت در عالم برزخ ثبت و ضبط است؛ نه تنها صورت کتبی آنها بلکه صور خارجی آنها. مثلاً مصلی، طریق وضو گرفتن و نماز گزاردن و صدا کردن و کلمات، عیناً عکس از اعمال او برداشته شده و در عالم برزخ ثابت می ماند. بنابراین تمام دقائق عمر حتی نفس کشیدن و خوردن و خوابیدن، عکس های مرتبی از آنها در عالم برزخ است.

و یک قسم شهادت هم در روز قیامت چنین است. مثلاً در جلوی چشم زانی همان فرش که بر روی آن زنا کرده، خود را و طرف خود را در روی آن می بیند با تمام جزئیات؛ دیگر جای انکار برای او نمی ماند.

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۲۶:

«توبه کننده از گناه، توگویی مانند کسی می باشد که اصلاً گناه ننموده است.»

توبه آن عکس‌ها و آن صور را محو و نابود می‌نماید و در روز قیامت جز خدای علیّ اعلیّ، کسی را بر معصیت انسان اطلاعی نیست.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَّصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟

قَالَ: «يُنْسِي مَلَكَهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ

يُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ اِكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَ يُوحِي اللَّهُ تَعَالَى

إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ اِكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ؛

فَيَلْقَى اللَّهُ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِهَيْدَاعِ لَهَا شَيْءٌ مَرَّةً

بِوَنُذُلًا.»

---

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۳۰ با قدری اختلاف؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۷:

«شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: "چون بنده‌ای از بندگان خدا توبه جدی و واقعی بنماید، خداوند او را دوست می‌دارد و در دنیا و آخرت بر روی گناه او پوششی می‌کشد و آن گناه را در زیر آن پوشش پنهان می‌کند."

من عرض کردم: چگونه آن گناه را خداوند نسبت به او مستور و پوشیده می‌دارد؟

حضرت فرمودند: "دو فرشته‌ای را که بر نوشتن اعمال او گماشته هستند به فراموشی می‌اندازد، که آنچه را که نوشته‌اند فراموش کنند. و خداوند به



## دریای رحمت و مغفرت پروردگار عَلت

### آمرزش انسان از هر گناهی که توبه کند

انسان از هر گناهی توبه کند آمرزیده می شود؛

زیرا که خداوند بخیل نیست، و دریای رحمت و مغفرت او پایان ندارد. چون می بیند این بنده حقیر ضعیف با نهایت عجز و مسکنت از معاصی خود پوزش می خواهد او را خواهد آمرزید.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: جَاءَتِ

امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا

نَبِيَّ اللَّهِ! امْرَأَةٌ قَتَلَتْ وَلَدَهَا هَلْ لَهَا مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهَا:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّهَا قَتَلَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا

ثُمَّ تَابَتْ وَنَدِمَتْ وَيَعْرِفُ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهَا أَنَّهَا لَا تَرْجِعُ إِلَى

---

اعضاء و جوارح این گنهکار وحی می کند که: گناه او را پنهان کنید! و خداوند به محل های مختلف زمین که بر آنها گناه کرده است وحی می کند که: آنچه را بر روی شماها انجام داده است بر او پنهان کنید! و بنابراین چنین گنهکار تائبی خداوند را در مقام و موقف لقاء، ملاقات و دیدار می کند درحالی که هیچ چیزی که بر علیه او شهادت به گناهانش دهند وجود ندارد.»

الْمَعْصِيَةِ أَبَدًا، يَقْبَلُ اللَّهُ تَوْبَتَهَا وَ عَفَا عَنْهَا؛ فَإِنَّ بَابَ  
التَّوْبَةِ مَفْتُوحٌ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَإِنَّ التَّائِبَ مِنَ  
الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.»

## استغفار، یکی از دو امان خداوند در زمین

در نهج البلاغه وارد است که: «در زمین دو امان

از عذاب خدای وجود دارد؛ یکی از امان‌ها از بین رفته

و دیگری باقی است. امان اوّلی وجود پیغمبر صلی الله

علیه و آله است و دوّمی استغفار. قال الله عزّوجلّ:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ

---

۱ - جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۴، ص ۳۴۹، به نقل از جامع الأخبار، ص ۸۸.  
ترجمه:

«جابر بن عبدالله انصاری گفت: زنی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم  
آمد و عرض کرد: ای پیغمبر خدا! زنی فرزند خود را کشت، آیا برای او  
راهی به سوی توبه است و آیا توبه او قبول می‌شود؟ پس آن حضرت به او  
فرمود:

”قسم به خداوندی که جان محمد به دست اوست، که اگر او هفتاد پیغمبر  
را کشته باشد، بعد از آن توبه کند و پشیمان شود و خداوند از باطن او بداند  
که بدان گناه هرگز باز نمی‌گردد، خداوند توبه او را قبول می‌کند و از  
عقوبتش در می‌گذرد. به درستی که باب توبه مابین مشرق و مغرب باز است،  
و به درستی که توبه‌کننده از گناه، تو گویی مانند کسی می‌باشد که اصلاً  
گناهی ننموده است.“ (محقق)

## حقیقت توبه

حقیقت توبه همان ندامت بر معصیت گذشته،  
و رجوع از آن، و تصمیم و عزم بر ترک آن در آینده  
است.

خداوند علیّ اعلیّ از مادر مهربان تر است، و  
جهنّم را برای سوزاندن مردم از روی غضب ایجاد  
نکرده - بلکه ما جهنّم را با اعمال زشت خود  
آفریده‌ایم - و توبه توبه کننده را دوست دارد.

[قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم]: «التَّائِبُ حَبِيبٌ

الله»<sup>۳</sup>

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا

بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَا حِلَّتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ

فَوَجَدَهَا.»<sup>۴</sup>

۱ - سوره الأنفال (۸) آیه ۳۳. معاد شناسی، ج ۲، ص ۸:

«ای پیغمبر! تا هنگامی که تو در میان این مردم هستی خداوند آنها را البته دستخوش عذاب نمی کند، و هم چنین تا وقتی که آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کننده آنها نخواهد بود.»

۲ - نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۵۵.

۳ - جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۵؛ المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۷. ترجمه:  
«شخص توبه کننده حبيب خداست.» (محقق)

۴ - الكافي، ج ۲، ص ۴۳۵. ترجمه:

## حکایت توبه نصوح شخص نبّاش

داستان آن شخص نبّاش که معاذ بن جبل او

را به خدمت حضرت آورد - الخ، و

---

«از حضرت امام باقر علیه السّلام است که فرمود: "همانا خدای تعالی به توبه و بازگشت بنده خود فرحناک تر است از مردی که در شب تاری شتر و توشه خود را گم کرده و سپس آنها را بیابد."» (محقق)

دو آیه شریفه: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ

ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ \* أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾<sup>۱</sup>

۲...

۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می دهی به بعضی از گناهانت؟“

عرض کرد: بله یا رسول الله! من هفت سال شُغلم کفن دزدی بود. شب می آمدم در میان قبرستان قبر را می شکافتم مرده هایی را که تازه دفن کرده بودند کفن آنها را می دزدیدم. بعد از هفت سال روزی دختری از انصار فوت کرد، او را دفن کردند. من شب آمدم در میان قبرستان برای دزدیدن کفن او، قبر او را شکافتم، بدن او را بیرون آوردم، کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند. کفن را که می بردم شیطان با من وسوسه کرد، گفت: نمی بینی چه هیکلی دارد! چقدر این دختر زیبا است! آمدم با او عمل زشت انجام دادم.

حضرت فرمودند: ”برو بیرون ای فاسد! برو! برو! نَعُوذُ بِاللَّهِ! نَعُوذُ بِاللَّهِ! الآن آتش تو مرا می گیرد! برو بیرون! برو بیرون!“ با دست اشاره کردند؛ این جوان از در مسجد خارج شد.

حالا پیغمبر رحمت است! خودش می گوید: خداوند گناه را می آمرزد ولو به اندازه عرش خدا باشد، ولیکن جوان را بیرون می کند؛ یعنی چه؟ یعنی این گناه گناهی نیست که بیایی اینجا بگویی: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. تمام آثار سوء این گناه باید از کینونت وجودت خارج شود تا پاک شوی و گناهت آمرزیده شود.

برو بیرون! برو بیرون! اشاره کردند، جوان از در مسجد بیرون رفت. گفت: خدایا آمدم پیش پیغمبر رحمت آن هم که ما را بیرون کرد؛ کجا برویم؟! یک مقداری آذوقه مختصر تهیه کرد و رفت بیرون مدینه در بالای یکی از کوه ها؛ آنجا یک محلی برای خودش معین کرد و چهل شبانه روز مشغول عبادت و گریه و زاری [شد]!

در روایت داریم که بدنش شد مثل یک استخوان، چشم‌ها ورم و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آنقدر گریه می‌کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع می‌شدند و مرغ‌ها بر او رقت می‌کردند. دست‌هایش را هم با غلّ به گردن می‌بست و خود را روی خاک می‌مالید: خدایا گناه کردم از روی جهالت بوده، کار زشت بوده، حالا پشیمانم آمدم. آمدم سراغ پیغمبرت، پیغمبر رحمتت هم من را مایوس کرد، کجا بروم؟ آمدم سراغ تو ای پروردگار! گناه مرا می‌آمیزی، نمی‌آمیزی؟

بعد از چهل شبانه‌روز که دعا می‌کرد، این دعا را کرد که: پروردگار! اگر گناه من آمرزیده شده، به پیغمبرت خبر بده که به من اطلاع بدهد، و اگر آمرزیده نشده بدان که من طاقت عذاب قیامت را ندارم؛ یک آتشی بفرست همین الان مرا محترق کند و از بین ببرد!

بعد از چهل روز جبرائیل بر پیغمبر نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَكَمْ يُصِرُّوْا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ \* أُولَٰئِكَ جَزَاءُ وَّهُمْ مَعَ فِرَّةٍ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا أَلْهَانٌ أَنَّهُمْ خَلِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "آن کسانی که کار فاحشه‌ای انجام دادند (کار بسیار زشت) یا بر نفس‌های خود ستم کردند، حالا یاد خدا می‌کنند و بر گناهشان می‌گیرند و استغفار می‌کنند - و کیست غیر از خدا که گناهان را بپامرزد؟! - و آنها دست از آن اعمال زشتشان برداشته‌اند و توبه کرده‌اند، و اصرار بر عمل ندارند و فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعده بهشت داد؛ بهشت‌هایی که در زیر آن نه‌رهایی روان است. و به‌به از این عمل‌کنندگان که پای راستین در مقام عمل و توبه قرار می‌دهند و دست بر نمی‌دارند تا اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد."

پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: "از آن جوان که خبر دارد؟" معاذ بن جبل آمد خدمت حضرت و گفت: یا رسول الله، می‌گویند: در فلان کوه بین دو سنگ مشغول عبادت است؛ از آن روز رفته تا به حال! حضرت گفتند: "برویم به سراغ او."

حضرت حرکت کردند؛ معاذ بن جبل آمد و جماعتی از اصحاب. همین‌طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه و آن کوهی که معاذ نشان داد؛ حضرت با همه اصحاب بالا رفتند، جوان را دیدند، اما چه جوانی! اصلاً مشابهت با آن جوان سابق ندارد. آفتاب صورتش را سیاه کرده، چشم‌هایش از شدت گریه ورم و آماس کرده، پوست بدنش تغییر کرده، لاغر شده، دست‌های خود را به گردن بسته و می‌گوید:

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ

تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ، قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ.» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ السَّنَةَ  
لَكَثِيرَةٌ [لِكَثِيرٍ]، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ.»

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبِلَ  
اللَّهُ تَوْبَتَهُ.» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ

مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ.» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْيَوْمَ لَكَثِيرٌ، مَنْ

---

”إلهی هذا بهلول و بینَ یَدَیکَ مَغْلُولٌ؛ خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و  
نفهم است، و خود را زنجیر کرده در بین دست قدرت تو، هر کاری  
می خواهی با او بکن!“

دیدند که وحوش اطرافش جمع شده اند به حال او رقت می کنند، مرغان  
می آیند و به حال او رقت می کنند. حضرت خودشان آمدند گفتند: ”بَخَّ بَخَّ  
لَكَ يَا بُهْلُولُ!“ (ای بهلول، آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملی کردی!  
خوب تدارک کردی! و آن ریشه گناه را از قلبت پاک کردی!“

خودشان رفتند با دست شریف خود غلّ را از گردنش باز کردند، دستور  
دادند اصحاب آب آوردند صورتش را شستند، و حضرت به او محبت کردند  
و مهربانی کردند و فرمودند:

﴿لِمَثَلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلْ أَلْعَمَلُونَ﴾ ”توبه کنندگان باید این طور توبه  
کنند و این طور عمل کنند.“ و این جوانی بود که آن روز پیش من آمد سراپای  
او آتش بود و این طور تدارک کرد؛ با این گریه ها، با این مناجات ها، با این  
توبه، تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد.

آیه نازل شد: ﴿أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ ”برای او مغفرت  
خداست و بهشت هایی که برای اوست و خدای علیّ اعلیّ مُعَدَّ و مهیّا فرموده،  
و نهرهایی در زیر آن بهشت ها جاری است.“ ﴿وَنَعَمَ أَحْرَارُ الْعَمَلِينَ﴾.

# تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ. ۱»

داستان استغفار<sup>۲</sup> و دعای حضرت امیر با

روضه و سپس احیا و ختم سخن<sup>۳</sup>.

---

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۴۰. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس که یک سال پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند.» سپس فرمود: «به راستی یک سال زیاد است، هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند.» سپس فرمود: «یک ماه زیاد است، هر کس یک هفته پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند.» سپس فرمود: «یک هفته زیاد است، هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند؛ سپس فرمود: یک روز زیاد است، هر کس پیش از اینکه مرگ را بالعیان ببیند توبه کند، خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند.» (محقق)

۲- قابل ذکر است که این مطلب در همین مجلد، ص ۴۳۵ آمده است.

۳- نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۳۵:

«حالا ما همه اجمالاً کم و بیش هر کس به اندازه خود دارای گناه که هستیم؛ در این شب قدر اولاً باید توبه کنیم، گناهان پاک شود و وقتی گناه پاک شود مقدرات عوض می‌شود. اول آب لجن حوض را باید انسان کشید و بیرون ریخت تا آب تازه به جای آن آب بریزد. اگر آب تازه هم روی آن آب لجن بریزند، فایده نمی‌کند. اول باید توبه کرد، اول باید طهارت کرد.

شستشویی کن و آنگه به خرابات حرام \*\*\* تا

نگردد ز تو این دیر خراب آلوده \*

اول طهارت است و بعد دعا کردن. [ادامه در

صفحه بعد]



۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حالا شب قدر است و ما جمع شدیم در این مسجد،\*\* و نماز و ذکر خدا و لبیک و دعا؛ و این کاری بود که از دست ما آمد و دیگر بیشتر از این که نمی آید. و چیزهایی هم ما می خواهیم و اشتها داریم: مغفرت می خواهیم، بهشت می خواهیم، آمرزش گناهان می خواهیم، معرفت می خواهیم، آنچه را که خدا به پیغمبرش وعده داده می خواهیم، سعادت می خواهیم، خیر دنیا و آخرت می خواهیم، عافیت دارین می خواهیم، حسن عاقبت می خواهیم. و اینها خوب است و همه هم باید بخواهند؛ یک توبه اجمالی و بعد هم اینها را از خدا بخواهید دیگر!

شب زیارتی سیدالشهداء علیه السلام هم هست، حالا می خواهید از اینجا برویم با همدیگر کربلا یک زیارتی کنیم؟ «بعد منزل نبود در سفر روحانی!»\*\*\* آن وقت بعد از اینکه زیارت کردید در بالاسر حضرت بایستید و آنجا توبه کنید و دعا کنید.

یا می خواهید اول برویم نجف اشرف آنجا زیارت کنیم، یا برویم به کوفه خانه امیرالمؤمنین علیه السلام؟

خانه امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه تاریک است؛ ما هم برویم کنار خانه حضرت، شاید حسنین در راه روی ما باز کنند و ما هم برویم در آن اطاق امیرالمؤمنین جای خالی امیرالمؤمنین را ببینیم، و فرق شکافته آن حضرت را پیش خدا شفیع قرار بدهید که از همه گناهان ما بگذرد و دل های ما را پاک کند و صفا بدهد و به نور یقین منور کند!

آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اجازه می گیریم؛ بگوییم: ای آقازادگان محترم! ما را در اطاق امیرالمؤمنین راه می دهید یا نه؟ آنها هم که معدن خیر و معدن کرم و رحمت هستند و در دنیا آمده اند برای باز کردن راه های خیر و رحمت، چگونه می شود در راه از روی ما ببندند؟! ما در اطاق امیرالمؤمنین وارد شویم، آنجا دست های خود را به دعا بلند کنیم و بگوییم: إلهی العفو ... .»

\* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۴۳۱.

\*\*سخنرانی مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - در مسجد قائم طهران (خیابان سعدی) شب ۲۳ ماه مبارک رمضان ۱۳۹۷ هجری قمری.

\*\*\* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۵۰۴.

---

مجلس روز بیست و سوّم: حقیقت قضاء  
و قدرِ الهی و تغییر مقدرات به واسطه  
توبه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

تعیین مقدرات از اعمال صالحه، با توبه در

شب قدر

در شب گذشته بیان شد که شب قدر شبی

است که خداوند علیّیّ اعلیّیّ مقدرات سال آینده را

برای انسان معین می‌کند از روی اعمالی که انسان

بجای آورده است؛ لذا مناسب است که قبل از اذان

صبح شب قدر، بنده خدا توبه کند و نامه عمل خود

---

<sup>۱</sup> - سوره الزمر (۳۹) آیه ۵۳ و ۵۴. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۲۷:

«بگو: ای بندگان من که بر عمرها و جانهای خود اسراف کرده و به بیهودگی

و تجاوز از حدود الهیّه افراط کرده‌اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید!

چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد؛ و اوست بخشنده گناهان و مهربان.

\* و بازگشت کنید به سوی پروردگارتان، و به حال تسلیم و سلامت در برابر

او درآید پیش از آنکه عذاب شما را در بر گیرد، و در این صورت هیچ‌گونه

یاری نشوید!»

را از معصیت بشوید تا مقدرات او فقط از روی  
اعمال صالحه او تعیین شود.

ممکن است بعضی در اینجا تصور کنند که

چون شب قدر گذشت، تمام

جزئیات سرگذشت انسان در سال آتیه معین خواهد شد؛ در این صورت بعد از گذشتن شب قدر، توبه کردن و انابه به خدا معنی ندارد زیرا که مقدرات لایتبدل است. برای رفع این توهم باید معنی قضا و قدر معین گردد.

### بحثی در معنی قضا و قدر الهی

خداوند برای هر موضوعی از موضوعات، احکام کلیه تشریحیه و هم‌چنین تکوینیه جعل کرده است که اینها را قضای الهی گویند. مثلاً [در تشریحات] پروردگار برای میته حرمت قرار داده؛ این حکمی است کلی روی موضوع کلی. و در تکوینات برای محبت به والدین و صلۀ رحم طول عمر قرار داده، و برای صدقه رفع بلا وضع کرده است. اینها همه قضای الهی است.

البته مطلع شدن بر این احکام کلیه را - تکوینیه کانت او تشریحیه - قضای علمی خوانند.

اگر هیچ مانعی بنده ایجاد نکند و در عمل خود هیچ تغییراتی حاصل نکند، همان قضای الهی بر او واقع خواهد شد؛ و اگر در اعمال خود عملی کند که مانند پرده جلوی آن قضا را بگیرد، در این صورت آن حکم

قضائی بر او جاری نشده، بلکه مقدر به حدود معینی گشته است.

حکم کلیّ خدای را قضا و آنچه بر عبد جاری می‌گردد قدر خوانند. مثل این مطلب عیناً مانند آفتاب است؛ زیرا که قضای الهی بر آن جاری شده که نور دهد تمام عالم را، اگر انسان هیچ مانعی از برای تابش ایجاد نکند نور بر سر او خواهی نخواهی خواهد آمد. و اما ممکن است در اطاقی برود و دیواری برای آن بسازد، در این صورت قضای الهی را طوری مقدر کرده که در اینجا نور نتابد، و ممکن است دوباره برای این اطاق پنجره قرار دهد و قضای الهی را که جاری بود از دیوار نور به درون اطاق نرود تغییر داده و با پنجره این حکم را مقدر کند، و دوباره ممکن است در پشت پنجره پرده‌ای بیاویزد و آن قضای خدا که آن بود که از پنجره نور باید درون اطاق برود او را مقدر کند و محدود کند به صورت غیر وجود پرده.

بنابراین هر یک از این احکام کلیه را که ممکن است برای حصرش مانعی





ایجاد کرد، قضا خوانند نسبت به آن مانع، و هر مانعی را که بشر موجود می‌کند قدر خوانند نسبت به آن قضا. مثلاً آمدن نور قضاست نسبت به دیوار، و وجود دیوار قدر آن است. وجود دیوار قضای خداست نسبت به پنجره و پنجره قدر آن است، و پنجره قضای خداست نسبت به پرده و پرده قدر آن است.

بنابراین قضای خدا دست انسان نیست ولی مقدرات و محدود کردن آن قضا به حدود متفاوت، در تحت اختیار انسان است. مثلاً خدا فرموده حکم کلی راجع به فلان عمل بلائی است که بر عامل آن وارد می‌کنم؛ در این صورت عامل می‌تواند با صلهٔ رحم و برّ به والدین آن حکم را مقدر کند به صورت دیگری و بلا را دفع کند.

و علم پیدا کردن به این مقدرات را قدر علمی گویند. و واضح است که قضای علمی بر قدر علمی مقدم است.

و اندازه‌گیری آن حکم کلی الهی را که در مواقعی خود عبد معین می‌کند و مطابق آن سنجش

حکم بر او جاری خواهد شد قدر خارجی، و جریان دادن پروردگار چنین حکمی را بر عبد، قضای خارجی گویند. بنابراین قدر خارجی بر قضای خارجی مقدم است.

## تغییر حکم نگاشته شده در لوح محو و اثبات

### به واسطه توبه و دعا

حال که مطلب روشن شد می‌گوییم که:

خداوند از روی اعمال گذشته شب قدر قضائی برای بشر معین می‌کند، ولی در هر حال بشر می‌تواند با توبه و با دعا آن حکم را از خود منصرف کند. مثلاً خداوند در شب قدر در لوح محو و اثبات نگاشته که بر این بنده باید بلائی برسد؛ در این حال بنده با تصدق، آن امر را از خود دور می‌کند و با توبه آن را مقدر می‌نماید. بنابراین توبه و انابه اختصاص به شب قدر ندارد و در هر حال باید خدا را خواند.

## تغییر قضای خداوند به واسطه دعا در داستان

### حضرت یونس

در اینجا مناسب است داستان حضرت یونس

که به واسطه دعای بزرگشان خداوند قضا را از آنها

توبه یعنی: ندامت و پشیمانی مقارن با عزم بر

ترک معصیت

تمام این مطالب را به عنوان مقدمه عرضه داشتم، و می‌خواستم تتمه سخنان دیشب را راجع به توبه عرضه بدارم.

در توبه لازم نیست که انسان لفظاً استغفر الله

بگوید؛ بلکه همان ندامت و پشیمانی که مقارن با عزم بر ترک معصیت باشد، کافی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «كَفَى

بِالنَّدَمِ تَوْبَةً.»<sup>۲</sup>

و این ندامت برای او حاصل نمی‌شود مگر به

دو چیز:

اوّل آنکه: بداند این عمل مخالف رضای

خداست؛

---

<sup>۱</sup> - قابل ذکر است که این مطلب در همین مجلد ص ۸۵ گذشت.

<sup>۲</sup> - التوحید، ص ۴۰۷. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۴۲:

«رسول خدا فرموده است: همان ندامت تنها، برای تحقق توبه کافی است.»

دوّم آنکه: بدانند هر عملِ مخالفِ رضایِ خدا، ایجادِ جهنّم برای انسان می‌کند.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «التوبةُ بين

الفرضين: أحدهما العِلْمُ، والثاني العزمُ على الترك.»<sup>۱</sup>

و حضرت سجّاد علیه السلام می‌فرماید:

«إلهی إن كان الندمُ توبةً فأنا أندمُ النّادِمینَ، و إن یکنِ

الإستغفارُ من الخطیئةِ حِطَّةً لِلذّنوبِ فإنی لکَ من

المُستغفرین.»<sup>۲</sup>

### شرائط پذیرش توبه

توبه اگر در حقوق الناس [است] تا رد نکند

حقّ مردم را به صاحبش، توبه او مقبول نمی‌شود، و

اگر در حقوق الله است و از چیزهایی است که ترک

آن قضا دارد بدون قضا توبه مقبول نیست. بلی اگر

در حقوق الله باشد که قضائی بر او نباشد یا قضای او

---

<sup>۱</sup> - ترجمه: «توبه، ملازم با دو امر واجب و ضروری است: یکی از آن دو علم به عصیان و دیگری عزم بر ترک گناه است.» (محقق)

<sup>۲</sup> - الصحیفة السجّادیة الكاملة، فی دعائه بالتوبة، ص ۱۶۴، با قدری اختلاف. ترجمه:

«بار خدایا! اگر پشیمانی از گناه توبه است پس من پشیمان‌ترین پشیمان‌ها هستم، و اگر استغفار از گناه سبب ریختن گناهان است پس من به درگاه تو از استغفار کنندگان هستم.» (محقق)

را اتیان کرده باشد یا تصمیم بر اتیان داشته باشد یا

حقوق النَّاس را داده

باشد در آن صورت توبه مقبول است.

## حکایت استغفار کردن شخصی در حضور

### أمیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی که حضور حضرت امیر علیه السلام

گفت: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فقال:

«تُكَلِّتُكَ أُمَّكَ! أ تَدْرِي مَا الْاِسْتِغْفَارُ؟! إِنَّ

لِلْاِسْتِغْفَارِ دَرَجَةَ الْعَلِيِّينَ، وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ

مَعَانٍ: أَوَّلُهَا: النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي: الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ

الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَ الثَّالِثُ: أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ

حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ

تَبِعَةٌ، وَ الرَّابِعُ: أَنْ تَعِمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعَتْهَا

فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَ الْخَامِسُ: أَنْ تَعِمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ

عَلَى السُّحْتِ فَتُدْبِيهِ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ

وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَ السَّادِسُ: أَنْ تُدْبِقَ الْجِسْمَ أَلَمَ

الطَّاعَةِ كَمَا أذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة، ج ۴ (عبده) ص ۲۳۳. ترجمه:

«حضرت فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند و بگرید! آیا می دانی حقیقت استغفار چیست؟!»

و البتّه هنگامی قبول است که انسان در توبه

ناچار نگردد؛ ولی در موقعی که

---

استغفار درجه و مقام و منزلت علیین است و آن اسمی است که بر شش  
معنی (شرط) واقع شده است:

اوّل: پشیمانی از آنچه گذشته؛

دوّم: عزم و تصمیم بر ترک بازگشت به آن تا ابد؛

سوّم: آنکه حقوق بندگان خدا را بپردازی تا خدا را ملاقات کنی در حالی که  
از گناه پاک باشی و حقّی دامن گیر تو نباشد؛

چهارم: آنکه قصد کنی هر چه بر تو واجب بوده و آن را ضایع کرده‌ای، حقّ  
آن را بجا آوری؛

پنجم: آنکه همّت بگماری گوشتی را که از مال حرام روییده به غم و غصه  
و اندوه آب کنی، تا پوست به استخوان بچسبد و بین آنها گوشت تازه‌ای  
بروید؛

ششم: آنکه الم و رنج طاعت را به تن بچشانی چنان که حلاوت و شیرینی  
معصیت را به آن چشانده‌ای.

پس آنگاه که این شرائط گرد آمد می‌گوئی: «استغفر الله.» (محقّق)

راه فرار ندارد توبه مقبول نیست:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا \* وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

## حکایت آمرزیده شدن جوانی با کثرت فسق و

### فجور

بنابراین گناهان انسان هر چه زیاد شود خدا

می آمرزد. و مؤید مطلب است حکایت جوان فاسق

که کثرت فجور و فسوق او به جایی رسید که پیغمبر

وقت از طرف خدا مأمور شد او را از شهر خارج کند،

و در بیابانها حرکت می کرد تا مریض شد و به غاری

پناه آورد. در حال عجز و حدت به درگاه خدا ناله

کرد: «يا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ارْحَمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا

---

<sup>۱</sup> - سوره النساء (۴) آیه ۱۷ و ۱۸. ترجمه:

«این است و جز این نیست که قبول توبه بر خداست برای آن کسانی که از روی جهالت و نادانی کاری زشت بجا می آورند و پس از آن زود توبه و رجوع می کنند؛ پس خداوند توبه ایشان را می پذیرد و خداوند علیم و حکیم است. \* توبه کسانی که کارهای زشت می کنند تا وقتی که یکی از آنان را مرگ فرا رسد آنگاه بگویند که اکنون من توبه کردم، و نیز آنان که در حال کفر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد و ما برای ایشان عذاب دردناک تهیه و آماده ساختیم.» (محقق)



و الآخرة» و جان تسلیم کرد. به پیغمبر وحی رسید  
که دوستی از دوستان ما در فلان کوه فوت کرده،  
پیغمبر بر بالین او آمد، خدا فرمود: او را غسل داده و  
کفن کن و با احترام به خاک بسیار. پیغمبر پرسید:  
خدایا! چرا این جوان عاصی را به من چنین امر  
می کنی؟ خداوند فرمود: چون نادم و پشیمان شد.<sup>۱</sup>  
پس خدا چگونه راضی شد بدن سیدالشهداء  
را سه روز بدون غسل و کفن

---

<sup>۱</sup> - این حکایت در کتاب شجره طوبی (تألیف شیخ محمد مهدی حائری) ج  
۲، ص ۴۴۶، به نقل از مفتاح البکاء به نقل از جامع الاخبار با قدری اختلاف  
نقل شده است. (محقق)

## در بیابان خشک و سوزان گذارند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۰۱:

«در عزای سیدالشهداء ساکنین آسمانها گریستند. سه روز بدن انورش به روی زمین افتاده، بدون غسل و بدون کفن انداختند و رفتند. اگر به حضرت سجّاد علیه السّلام اجازه می دادند دفن می نمود، ولی اجازه نمی دادند. حضرت سجّاد علیه السّلام می فرماید: "به ما اجازه نمی دادند به قدر یک وجب به آن بدنها نزدیک شویم." اگر کسی نزدیک می شد، پاداشش تازیانه بود؛ وانگهی او را از روی بدن به قوه قهریه دور می کردند.

روایت است که: وحوش می آمدند و دور آن بدن حلقه می زدند، روی پا ایستاده و دستها را بلند می کردند و قطره قطره اشک می ریختند. و مرغان آسمان گرداگرد آن ابدان طیّبه به پرواز در می آمدند و بالهای خود را روی بدن مطهّر سیدالشهداء علیه السّلام پهن می کردند که آفتاب بر آن نتابد.

**\*\* چون صبا دید به صحرا بدن بی کفنش**

خاک می ریخت بجای کفنش بر بدنش

**\*\* چونکه از مرکب خود شاه به گودال افتاد**

عهد یزدان به لبش بود و شفاعت سخنش

**\*\* آخرین بار که شه جانب میدان می رفت**

خواهرش داد به او کهنه ترین پیرهنش

**\*\* تا که دشمن نکند خواهش تن پوش حسین**

کهنه پیراهن او بود بجای کفنش

**\*\* گشت آغشته به خون دل او پیکر او**

اسب سواران به بدن تاختنش

و در این باب مرحوم نیر تبریزی چه خوب سروده است:

**\*\* شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش**

تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش

زره به غارت اگر بُرد خصم خیره چه غم \*\*

که بود جوشن تن زلف‌های پر شکنش

شهی که سندس فردوس بود پوشش او \*\*

روا ندید به تن خصم جامه کهنش \*

و شافعی در این باب گفته است:

تَزَلَّتِ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ \*\* و كَادَتْ لَهُمْ صَمُّ

الْجِبَالِ تَذُوبٌ

و غَارَتْ نُجُومٌ و اقْشَعَرَّتْ كَوَاكِبٌ \*\* و هَتَّكَ

أَسْتَارٌ و شُقَّ جُيُوبٌ \*\*

\* آتشکده تیر، ص ۱۲۲.

\*\* اوّل این اشعار چنین است:

تَأَوَّهَ قَلْبِي و الْفُؤَادُ كَثِيبٌ \*\* و أَرَقَّ نَوْمِي

فَالسُّهَادُ عَجِيبٌ

فَمَنْ مَبْلَغٌ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَةٌ \*\* و إِنْ كَرِهَتْهَا

أَنْفُسٌ و قُلُوبٌ

ذَبِيحٌ بِأَجْرٍ كَأَنَّ قَمِيصَهُ \*\* صَبِغٌ بِمَاءِ

الْأَرْجَوَانِ خَضِيبٌ

فَلِلسَيْفِ أَعْوَالٌ و لِلرُّمَحِ رِنَّةٌ \*\* و لِلخَيْلِ مِنْ

بَعْدِ الصَّهِيلِ نَحِيبٌ

---

بعد می گوید: «تَزَلَّتِ الدُّنْيَا لِآلِ مُحَمَّدٍ» و پس از این دو بیت می گوید:

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ \*\* \* و يُغْزِي

بَنُوهُ إِنَّ ذَا لَعَجِيبٌ

لَئِنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ \*\* \* فَذَلِكَ ذَنْبٌ  
لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ

هُمُ شَفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي و مَوْقِفِي \*\* \* إِذَا مَا

بَدَتِ لِلنَّاطِرِينَ خُطُوبُ

این ابیات در مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ آمده است. - پایان  
متن منقول از معاد شناسی.

## مجلس روز بیست و چهارم: مذمت دنیا



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْوٌ وَّلَعِبٌ وَّانَّ الدَّارَ

الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوةُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ﴾<sup>۱</sup>

در هر پرده از پرده‌های خوشی و نعمت دنیا

صدها مرارت است

دنیا محلی است که هر کسی مقداری در آنجا

زیست می‌نماید، و دارای تحولات و تغییرات

شدیدی است.

مردمانی که در دنیا زندگی می‌کنند دارای آمال

و آرزوهای بی‌شماری هستند که آنها نمی‌توانند اینها

را به دست آورند، و به طور کلی نمی‌توان شخصی را

یافت نمود که از دست دنیا راضی باشد.

در هر پرده از پرده‌های خوشی و نعمت دنیا،

---

<sup>۱</sup> - سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۷:

«و نیست این زندگی پست و خسیس دنیا مگر شهوت و بازی، و به درستی که خانه آخرت محلّ حیات و زندگی است، اگر مردم بدانند.»

صدها پرده مرارت و تلخی است، و هر کس با یک  
دنیا عشق برای به دست آوردن دنیا قدم بردارد، محال  
است



که به مقصود خود کامیاب گردد. یکی در اوّل راه سرش شکسته، یکی پایش لنگ شده، یکی در این بیابان دنیا بی هوش شده، یکی در چاه افتاده، و یکی هم که به مقصود رسیده تمام بدن خود را مریض می بیند که قادر بر استفاده نیست.

از اینجا می توان به دست آورد که دنیا وضع برای غنودن و آسایش نیست؛ بلکه منزلی [است] که انسان باید در آن منزل، بار خود را چند صباحی فرود آورد سپس به جای دیگری کوچ کند.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

عن أمير المؤمنين [عليه السلام] أيضًا: «أهلُّ

الدُّنيا كركبٍ يُسارُ بهم و هم نيامٌ.»<sup>۱</sup>

و لذا انسان در دنیا نباید دنبال راحت ابدی و استراحت سرمدی گردد.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

---

<sup>۱</sup> - دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۳۱۵. ترجمه:

«آگاه باشید! همانا دنیا مانند منزل و استراحت گاه سواری است که شب را در آنجا اقامت می کند، در حالی که او صبحگاهان کوچ کننده است.» (محقق)

\* \* \*

و عن أمير المؤمنين [عليه السلام] أيضًا:

و عن أمير المؤمنين [عليه السلام] أيضًا: «الدَّهْرُ

يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ [يُجَدِّدُ] الْأَمَالَ، وَ يُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ وَ

يُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ. مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبَ وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ.»<sup>١</sup>

اشعار سعدی در حقیقت دنیا

از سعدی است:

۲...

---

<sup>١</sup> - کلیات سعدی، ص ۳۸.

<sup>٢</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

- 
- ایها الناس، جهان جای تن آسائی نیست \*\*
- مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست
- خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر؟ \*\*
- حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
- داروی تربیت از پیر طریقت بستان \*\* کآدمی
- را بتر از علّت نادانی نیست
- روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد \*\* نتوان
- دید در آینه که نورانی نیست
- شب مردان خدا روز جهان افروزست \*\*
- روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست
- پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن \*\* کاین
- به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست
- طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی \*\*
- صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست
- حذر از پیروی نفس که در راه خدای \*\*
- مردم افکن تر ازین غول بیابانی نیست
- عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند \*\* مرد
- اگر هست بجز عارف ربّانی نیست

- با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی \*\*
- کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست
- خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور \*\*
- برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست
- ببری مالِ مسلمان و چو مالت ببرند \*\* بانگ
- و فریاد برآری که مسلمانی نیست
- آخری نیست تمنای سر و سامان را \*\* سر و
- سامان به از بی سر و سامانی نیست
- آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد \*\*
- عارفان جمع بکردند و پریشانی نیست
- وآنکه را خیمه به صحرای فراغت زده‌اند \*\*
- گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست
- یک نصیحت ز سر صدق، جهانی ارزد \*\*
- مشنوار در سخنم فایده جانی نیست
- حاصل عمر تلف کرده و ایام به لغو \*\*
- گذرانیده، بجز حیف و پشیمانی نیست
- سعدیا، گرچه سخندان و مصالح‌گویی \*\* به
- عمل کار برآید به سخندانی نیست
- تا به خرمن برسد، کشت امیدی که تراست \*\*

مردم غافل چشم به نعیم دنیا دوخته و از

منزلگاه حقیقی خود غافلند

﴿أَعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ  
وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ  
أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ  
حُطْمًا وَفِي

---

چاره کار بجز دیده بارانی نیست

گر گدایی کنی از درگه او کن، باری \*\*\* که

گدایان درش را سر سلطانی نیست

یا رب، از نیست به هست آمده صنع توایم \*\*\*

وانچه هست از نظر علم تو پنهانی نیست

گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی \*\*\* روی

نومیدیم از حضرت سلطانی نیست

نا امید از در لطف تو کجا شاید رفت؟ \*\*\* تو

ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست

دست حسرت گزی ار یک درمت فوت شود \*\*\* هیچت از عمر تلف  
کرده پشیمانی نیست

# الْآخِرَةَ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١﴾.

مردم غافل، چشم به نعیم دنیا دوخته و از منزلگاه حقیقی خود غافلند. هر چه پیمبران فریاد برمی آورند که مُهر کوری از چشمان خود دور کنید و به عاقبت خود بیندیشید، هیچ فایده ندارد.

---

<sup>۱</sup> - سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۰. ترجمه:

«و بدانید که منحصرأ این زندگی دنیا از پنج موضوع خارج نیست؛ مرگب است از: لعب (بازی بدون خواهش نفسانی) و لهو ( کارهایی که انسان از روی تمایلات نفسانی انجام می دهد و غرض عقلایی صحیحی بر آن مترتب نیست) و زینت (روی باطل و اعتباریّات را به لباس حقیقت پوشانیدن، و امور فانیه را به صورت امور باقیه جلوه دادن) و تفاخر (خودپسندی نمودن، و بر اساس تفاخر و مباهات امور زندگی خود را بنا نهادن) و تکاثر در اموال و اولاد (پیوسته به دنبال زیاد نمودن مقدار اموال و تعداد اولاد برآمدن). این لعب و لهو و زینت و دوران تفاخر و تکثیر اموال و اولاد از بین می رود، و آن شادابی و طراوت جوانی و غرور جمال و عزّ جلال دستخوش طوفانهای شدید واقع می شود به طوری که ابدأ اثری از آنها باقی نخواهد ماند؛ عیناً به مثابه باران تند و فراوان با دانه های حیات بخش خود که از آسمان می بارد و چنان زمین را سیراب می کند که دهقانان و برزگران از نباتات روئیده و خرمی و سرسبزی گیاهان در شگفت آیند، سپس آن خرمی و طراوت با یک حرکت و جنبش تبدیل به زردی و خشکی گردد و آن لطافت تبدیل به خشونت شود. گیاه سبز و خرم، خشک و مانند علف های خشکیده خرد و ریزریز گردد و خاکستر شود. و همین زندگی ظاهری دنیا که از این پنج چیز تشکیل یافته است یک باطنی دارد که آنها به صورت عذاب شدید و یا مغفرت و رضای خدا بوده و بدین نحو جلوه خواهد نمود. و بنابراین، حیات دنیا غیر از تمتّع و بهره برداریِ غرور آفرین، و گول و خدعه چیزی نیست.» (محقق)

## جلوه‌های مختلف دنیا، برای مردم مؤمن و کافر

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ  
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ  
الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرِثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاٰبِ﴾<sup>۱</sup>.

دنیا برای مردم مؤمن و کافر، جلوه‌های

مختلف می‌کند. کافرین دنیا را به نظر استقلال نظر

می‌کنند، مؤمنین به نظر تبع [و غیر مستقل]؛ و هر دو

استفاده از دنیا می‌کنند اما این کجا و آن کجا؟!!

دنیا برای کافر سرزمینی و بیابانی [است] پر

گل و سنبل، تمام زنان خوش‌آواز و بلبلان غزل‌خوان

در اینجا به نوا مشغولند؛ ولی پس از پیمودن این راه،

دری به جهنم باز می‌شود.

و برای مؤمن سرائی است؛ پر خار و خس و

خاشاک، و در آن مارها و مورهایی است زنده؛ و در

---

<sup>۱</sup> - هفت اورنگ (نورالدین عبدالرحمن جامی) یوسف و زلیخا، ترتیب  
دلایل هستی واجب تعالی نمودن و ترغیب به تأمل در آن فرمودن.

آخر آن دری به بهشت گشوده می‌گردد.

[عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم]: «الدُّنْیَا

سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ.»<sup>۱</sup>

از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردند:

چرا مؤمنین از مرگ باکی ندارند به خلاف کفار؟

حضرت فرمود: «برای آنکه مؤمنین دنیای خود را

خراب کرده و آخرت خود را گلستان، و همه کس

آرزو دارد از گُلخَن به گلشن برود. و کافرین دنیای

خود را آباد کرده و آخرت خود را خراب، و هیچ

کسی راضی ندارد از گلشن به خرابه قدمی گذارد.»<sup>۲</sup>

---

۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. ترجمه:

«محبّت و علاقه به شهوات گوناگون از قبیل: زنان و پسران و اموال فراوان (پوست‌های گاو پر از طلا و نقره) و اسبان نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم زینت و جلوه داده شده است؛ تمام این زینت‌های گوناگون تمتّع و بهره‌یابی موقّتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی است، و حال آنکه بازگشت نیکو در نزد خدا است.» (محقق)

۲ - معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۱۱:

«در کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق روایت می‌کند از محمّد ابن ابراهیم، از احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از محمّد بن محمّد بن أشعث، از موسی بن اسماعیل، از پدرش، از جدّش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که:

حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام دوستی

داشتند که شوخ و مزاح بود و چند مدّتی بود که



---

خدمت آن حضرت نرسیده بود، روزی به محضر آن  
حضرت مشرف شد.

حضرت فرمودند: “حالت چطور است؟”

عرض کرد: یا بن رسول الله، روزگار خود را  
می گذرانم به خلاف آنچه خودم می خواهم و به  
خلاف آنچه خدا می خواهد و به خلاف آنچه شیطان  
می خواهد!

حضرت امام حسن علیه السلام خندیدند و  
فرمودند: “چگونه است این حال؟”

عرض کرد: به جهت آنکه خداوند عزوجل  
دوست دارد که اطاعتش بنمایم و ابداً معصیتش را  
بجا نیاورم و من این طور نیستم. و شیطان دوست  
دارد که معصیت خدای را بجای آورم و ابداً اطاعتش  
نکنم و من این طور نیستم. و من خودم دوست دارم  
که هرگز نمیرم و این طور نیستم.

در این حال مردی برخاست و عرض کرد: “یا بن  
رسول الله! ما بالنا نکره الموت و لا نُحِبُّه؟ چرا مرگ  
برای ما ناخوشایند است و ما آن را دوست نداریم؟”

# حکایت ضرار بن ضمیره ضبابی در توصیف

أمیر المؤمنین نزد معاویه

فی نهج البلاغة:

«وَمِنْ خَيْرِ ضَرَارِ بْنِ ضَمْرَةَ الضُّبَابِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ

عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسَأَلْتِهِ لَهُ عَنِ

---

حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند: «لِأَنَّكُمْ  
أَخْرَبْتُمْ ءَاخِرَتَكُمْ وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَكْرَهُونَ  
النَّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ؛ بِهِ عَلَّتْ أَنْكَه شَمَا  
آخِرَتِ خُودِ رَا خَرَابِ وَ دُنْيَايِ خُودِ رَا أَبَادِ كَرْدِيدِ،  
بِنَابِرَايِنِ نَاگُوَارِ دَارِيدِ كِهَ اَزِ عُمَرَانِ وَ أَبَادِيِ بِهَ خَرَابِيِ  
مَنْتَقَلِ شُوِيدِ»\*

\* معانی الاخبار، باب نوادر المعانی، ص ۳۸۹. - پایان متن منقول از معاد شناسی.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي  
بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي  
مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي  
بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ هُوَ يَقُولُ:

”يَا دُنْيَا، يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي! أَيْ تَعَرَّضْتُ أُمَّ إِلَىَّ“

تَشَوَّقَتْ؟! لَا حَانَ حِينُكَ، هَيْهَاتَ، غُرِّي غَيْرِي، لَا  
حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا، فَعَيْشُكَ  
قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ. آهٍ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ  
طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ!“<sup>۱</sup>

حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه

---

۱ - نهج البلاغة (عبده) ج ۴، ص ۱۵۲. ترجمه:

”از خبر ضرار بن ضمیره ضبابی است هنگامی که نزد معاویه آمد و معاویه  
راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید، گفت:

شهادت می‌دهم که او را در بعضی از مواقع عبادتش دیدم در حالی که شب  
پرده‌های تاریکی خود را گسترده و آن حضرت در محراب عبادت ایستاده  
و محاسن خود را در دست گرفته، همچون مارگزیده به خود می‌پیچید و  
مانند شخص داغدار گریه می‌کرد و می‌فرمود:

”ای دنیا، ای دنیا، برو و از من دور شو! آیا متعرض من شده‌ای و در مسیر  
زندگی من قرار گرفته‌ای یا به من شوق داشته و مرا خواهانی؟ زمان دسترسی  
تو به من هنوز نیامده است؛ هیهات! از پیش من برو و دیگری را بفریب که  
مرا به تو نیازی نیست، و من تو را سه طلاقه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی  
نیست. پس زندگانی تو چه کوتاه، و قدر و منزلت تو چه اندک و ناچیز، و  
آرزوی تو چه پست و بی‌ارزش است. آه از کمی توشه و طول مسافت و  
دوری سفر و عظمت محل ورود به پیشگاه خداوند!“ (محقق)

## داشت برای خدا داد

اولیای خدا دنیا را برای رضایت حضرت  
باری ترک می‌کردند و آن را زیر پای می‌گذارند.  
حضرت سیدالشهداء علیه السّلام هر چه داشت برای  
خدا داد.

مجلس روز بیست و پنجم: تفکر و تدبیر  
در زوال نعیم دنیا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ

خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

تفکر و تدبّر در زوال نعیم دنیا بهترین راه برای

بیداری انسان‌ها

در روز گذشته مطالبی چند راجع به زندگی

دنیا معروض شد؛ اینک می‌گوییم که تفکر و تدبّر در

زوال نعیم دنیا بهترین راه است برای بیداری انسان و

متوجه شدن [به] سرای آخرت.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ

فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ

إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ

قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتَتْهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا

<sup>۱</sup> - سوره الأنعام (۶) آیه ۳۲. ترجمه:

«حیات و زندگی دنیا نیست مگر لعب (بازی بدون خواهش نفسانی) و لهو (کارهایی که انسان روی تمایلات نفسانی انجام می‌دهد و غرض عقلایی صحیحی بر آن مترتب نیست)، و البته خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه می‌کنند مورد پسند و اختیار است؛ پس در این صورت تعقل و تفکر نمی‌نمایید؟!» (محقق)

كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ



كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١﴾.

دنيا حقيقتش فنا و ظاهر فريندهاي دارد

واقعاً انسان در حقيقت دنيا تدبّري کند

به دست خواهد آمد که دنيا حقيقتش فنا و ظاهر

فريندهاي دارد به خلاف آخرت، آخرت طلا است

و دنيا مطلاً. هزاران موجود از انسان و حيوان و شجر

و جماد در آتش کوران دنيا از نطفه خام به سنّ رشد

مانند جمره آتش شده، ناگاه چندي نمي گذرد که

ضعف و نيستي به او عارض گرديده مانند خاکستر

پوچ مي گردد.

قرآن مي فرمايد: ﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مِّثْلَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ

---

<sup>۱</sup> - سوره يونس (۱۰) آيه ۲۴. معاد شناسي، ج ۱، ص ۶۰:

«همانا مثل زندگاني دنيا مانند آبي است که ما آن را از آسمان به پايين مي فرستيم و گياهان زمين از اقسام نباتاتي که خوراک انسان و چارپايان است با آن آب مخلوط شده، نباتات و گياهان سر سبز و شاداب گشته، تا سرحدّي که زمين بهره کافي خود را مي برد و به انواع نبات و گياه مزين مي گردد. و صاحبان و ساکنان زمين چنين مي پندارند که ديگر يکباره تمام قدرت و مکنت آنها بر زمين متمرکز شده و ديگر عاملی نيست که بتواند اين بهره کافي و اين وفور نعمت و خرّمی و شادابی را از آنان بگيرد؛ که ناگهان امر ما در شب يا روز بدان زمين مي رسد و چنان آنها را از بين مي برد و همه را درو شده و از زمين جدا شده قرار مي دهد که گوئی اصلاً ديروز در اين زمين چيزی نروبيده بود. اين طور - اي پيامبر گرامي - ما آيات خود را مفصلاً بيان مي کنيم براي مردمي که تفکر کنند و بينديشند.»

فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا \* الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَقِيَّةُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا<sup>۱</sup>.

آری، تفکر در این جهات فنا، انسان را بیدار می‌کند و دل انسان مانند خورشید می‌درخشد.

## اشعار و احادیثی در باب تدبّر و تفکر در زوال

### نعیم دنیا

«بیا که قصر امل، سخت سست بنیاد است» -

الخ.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۵ و ۴۶. ترجمه:

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن که مانند آبی است که ما آن را از آسمان فرو فرستادیم سپس نباتات و گیاهان زمین با آن آب مخلوط شده و سرسبز و شاداب گشته، آنگاه چنان خشک و درهم شکسته گردید که بادهای آن را به هر سو پراکنده کردند. و خداست که همواره بر هر چیزی مقتدر و تواناست. \* مال و پسران، زینت زندگانی دنیا هستند، و باقیات صالحات (اعمال باقی ماندنی که صالح و شایسته‌اند) از جهت پاداش و مزد و نیز از جهت آرزو و امید، در نزد پروردگار تو اختیار شده و پسندیده شده است.» (محقق)

<sup>۲</sup> - دیوان حافظ:

بیا که قصر امل، سخت سست بنیادست \*\* بیار باده، که بنیاد عمر بر بادست

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود \*\* زهر

چه رنگِ تعلق پذیرد آزادست

چه گویمت که به میخانه دوش، مست و خراب

سئل عن الصادق عليه السلام عما يروى الناس:

---

\*\* سروشِ عالمِ غیَم، چه مژده‌ها دادست

که ای بلند نظر، شاهبازِ سدره‌نشین \*\* نشیمن  
تو، نه این کُنجِ محنتِ آبادست

\*\* تو را ز کنگرهٔ عرش، می‌زنند صغیر \*\*  
ندانمت که در این دامگه، چه افتادست

نصیحتی کنمت، یاد گیر و در عمل آر \*\* که  
این حدیث، ز پیرِ طریقتم یادست

غم جهانِ مخور و پند من مبر از یاد \*\* که  
این لطیفهٔ عشقم ز رهروی یادست

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای \*\* که  
بر من و تو، در اختیار، نگشادست

مجو درستی عهد از جهانِ سست نهاد \*\* که  
این عجوز، عروس هزار دامادست

نشان عهد و وفا، نیست در تبسم گل \*\* بنال،  
بلبلِ بی دل، که جای فریادست

\*\* حسد چه می‌بری ای سست نظم، بر حافظ \*\*  
قبول خاطر و لطف سخن، خدادادست

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ:

«قُلْتُ: كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؟ قَالَ: "يَمُرُّ بِالْحَرْبَةِ أَوْ بِالدَّارِ،

فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُوكِ؟ أَيْنَ بَانُوكِ؟ مَا بِأُكِّ لَّا

تَتَكَلَّمِينَ"؟<sup>۱</sup>

نظامی:

---

<sup>۱</sup> - الكافي، ج ۲، ص ۵۴. ترجمه:

«راوی می گوید از امام صادق علیه السلام درباره آنچه مردم روایت می کنند که: "تفکر یک ساعت بهتر است از قیام و عبادت یک شب" پرسیدم، و عرض کردم که شخص چگونه باید تفکر کند؟ فرمود: "به این صورت که انسان از خرابه یا خانه ای عبور می کند و می گوید: ساکنان تو کجا هستند؟! بناکنندگان تو کجا هستند؟! تو را چه شده است که سخن نمی گویی؟!« (محقق)

سعدی گوید:

البته این تشبیهات و استعارات برای مجسم  
کردن حقیقت فناء دنیاست.

مجد همگر:

مکتبی شیرازی:

خواجو:

عن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «كَفَى

بِالْمَوْتِ وَاعِظًا، وَبِالْعَقْلِ دَلِيلًا، وَبِالتَّقْوَى زَادًا، وَ

بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا، وَبِاللَّهِ مُوْنِسًا، وَبِالْقُرْآنِ بَيَانًا.»<sup>۱</sup>

و قال الله تعالى: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ

الْمَوْتِ﴾.<sup>۲</sup>

عن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«أَكْثَرُ مَا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ! فَقِيلَ مَا هَادِمُ اللَّذَاتِ؟

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْمَوْت.»<sup>۳</sup>

عن الصادق عليه السلام: «إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً

فَكُنْ كَأَنَّكَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ عَنْ رَبِّكَ الرَّجُوعَ

---

<sup>۱</sup> - مخزن الأسرار، گنجوی.

<sup>۲</sup> - سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۱۸۵. رساله لب اللباب، ص ۷۴،  
تعلیقه:

«هر نفسی چشنده مرگ است.»

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۳ با قدری  
اختلاف. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "منهدم کننده لذات را بسیار  
یاد کنید." پس گفته شد: منظور از منهدم کننده لذات چیست؟ رسول خدا  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "منظور مرگ است."» (محقق)

إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلَ، فَاَنْظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ!»<sup>۱</sup>

دنیا به واسطه آمال زیاد سرای فتنه و آشوب

شده است

واقعاً این دنیا که در آن هر موجودی به آسایش زندگی می‌کند، برای انسان صورت دیگری به خود گرفته و به واسطه آمال زیاد سرای فتنه و آشوب شده است، و عجیب‌تر آنکه با آنکه هزاران هزار درس عبرت از دنیا گرفته‌ایم با این حال مطلب برای ما صاف نیست.

قالَ علي عليه السلام في نهج البلاغة:

«إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَتَّضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا وَ

نَهَبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ، وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرٌّ وَ فِي كُلِّ

أَكْلَةٍ غَصَصٌ. وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَ

لَا يَسْتَقْبِلُ [لَا يَتَقَبَّلُ] يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ

أَجَلِهِ؛ فَنَحْنُ أَعْوَانُ الْمُنُونِ وَ أَنْفُسُنَا نُصَبُ الْحُتُوفِ.

فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ

<sup>۱</sup> - کلیات سعدی، ص ۷۹۲ و ۷۹۳.

شَيْءٌ أَمْ قَيْرِفْتَدُ وَ أَيْنَبَامِ مَدَهْ فِي قَرَّكَلَا أَعْسَرَأْ لَأِ أَوْشَرِءْ

لَعَجْمِ.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۴، ص ۱۸۰. ترجمه:

«آدمی در دنیا همچون هدفی است که تیرهای مرگ آن را نشانه می‌روند، و غارت شده‌ای است که مصائب و بلاها به سوی آن می‌شتابند، و با هر جرعه‌ای گلو گرفتنی است و در هر لقمه‌ای غصه‌هایی گلوگیر است. و بنده به هیچ نعمتی نمی‌رسد مگر به جدایی از نعمت دیگری، و به استقبال هیچ روزی از عمرش نمی‌رود مگر به فراق و جدایی روزی دیگر از مدت عمر خود؛ پس ما اعوان و کمک کاران مرگیم و جان‌های ما هدف و نشانه مرگ‌ها است. پس از کجا به بقاء در این دنیا امیدوار باشیم در حالی که این شب و روز به چیزی شرافت و بزرگی ندادند مگر آنکه در هدم و ویرانی آنچه ساخته و پراکندگی آنچه گرد آورده بودند، به شتاب بازگشتند.» (محقق)



مجلس روز بیست و ششم: دنیا محل  
کسب و عبور است



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ  
زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ  
وَأَبْقَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

## انسان در دنیا استعداد هر گونه عملی را دارد

انسان در دنیا استعداد هر گونه عملی را دارد.

---

<sup>۱</sup> - سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۱. ترجمه:

«ای پیغمبر ما، هرگز دو چشمان خود را به سوی آنچه که اصنافی از آنان را متمتع و بهره‌مند ساختیم، مینداز؛ اینها زینت و جلوه‌ای از زندگی پست دنیاست برای آنکه به آن امور آنها را آزمایش و امتحان نماییم و رزق و روزی پروردگار تو، مورد پسند و رضایت است و آن رزق باقی است.» (محقق)

نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۲۱۷:

«ای پیغمبر ما! چشمت را مینداز به این زر و زیور، مال و جاه و شوکت، قدرت و ریاست‌هایی که ما به افراد بشر قسمت کرده‌ایم؛ اینها میزان کمال نیست. اینها یک جلوه‌ای است از زندگی پست، از زندگی در صدر مظاهر احساس حیوانی، نه در رتبه عقل و منطق انسانی؛ این جلوه‌های این حیات است.»

ما به اینها جلوه زدیم، زینت دادیم برای امتحان، که قلب‌ها و دل‌های ضعیف را به سمت خود براباید؛ برای این جهت است. اما روزی تو که از طرف پروردگار تو می‌رسد آن خیلی عالی است، خیلی مورد پسند و رضایت است، و آن رزق باقی است. از این زر و زیورها نیست که روزی باشد و روز دیگر برود؛ آن رزق یک معنی دیگر دارد.»

مثلاً کسی که نجّاری را خوب بلد است و کسی که آهنگری را خوب یاد دارد، در اوّل وهله نه این آهنگر و نه آن نجّار بوده است بلکه فقط استعداد اکتساب هر یک از آن دو عمل در هر یک از آن دو نفر موجود بوده است؛ متّهی یکی پی نجّاری و دیگری پی آهنگری رفته و در صورتی که اگر به عکس عمل می شد آن نجّار و این آهنگر می گشت. از نقطه نظر اکتسابِ آخرت یا دنیا، مطلب نیز همین طور است. هر کسی بخواهد دنیا را دنبال می کند و در اغلب اوقات به دنیا هم می رسد ولی چنین شخصی از آخرت بی بهره است، و اگر کسی دنبال راه آخرت برود مطلب به عکس می شود.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا \* وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا \* كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾<sup>۱</sup>.

۱ - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۸ الی ۲۰. معادشناسی، ج ۸، ص ۲۰۸:

«هر کس که رویه و مرامش این باشد که طالب دنیای عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقداری را از دنیا که بخواهیم، نسبت به کسانی که بخواهیم می دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنّم را برای او قرار داده ایم که به طور مذموم و مطرود به آتش آن می رسد، و ملامت شده و دور افتاده در آن می سوزد. \*

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾  
وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ  
مِنْ نَصِيبٍ ﴿١﴾

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ  
يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا  
يَظْهَرُونَ \* وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ \*  
وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ  
عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ٢.

## زهد به معنای اتخاذ رهبانیت نیست

و کسی که آخرت را طلب کند، و کوشش کافی و وافی برای ورود به آن بجای آورد، و از روی ایمان و ایقان باشد، البته سعی و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است. \* ما به تمام این افراد مدد و امداد می دهیم و قوه و نیرو می فرستیم، چه این طائفه و چه آن طائفه را؛ هر کدام را از عطا و فیض پروردگار تو تقویت می کنیم؛ و البته عطا و فیض پروردگار تو از کسی منع نمی شود.

١ - سوره الشوری (٤٢) آیه ٢٠. ترجمه:

«کسی که رویه و مرامش این باشد که طالب حرث و کشت آخرت باشد برای وی در کشت و محصولش می افزاییم، و کسی که کشت دنیا را طلب کند نصیبی از آن به او می دهیم ولی در آخرت برای او هیچ بهره و نصیبی نیست.» (محقق)

٢ - سوره الزخرف (٤٣) آیه ٣٣ إلى ٣٥. نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٩٥:  
«و اگر سنت ما بر این نبود که جمیع مردم امت واحدی باشند، تحقیقاً ما برای آنانکه به خدای رحمان کفر ورزیده اند، برای خانه هایشان سقف هائی از نقره و پله هائی از نقره قرار می دادیم که از آن پله ها بالا روند. \* و برای خانه هایشان درهای نقره ای می ساختیم، و تخت هائی که بر آنها بنشینند و تکیه زنند. \* و برای آن خانه ها از هر گونه طلاجات و زینت های گوناگون قرار می دادیم. ولیکن تمام این زینت های گوناگون نیست مگر تمتع و بهره یابی موقتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی، و آخرت در نزد پروردگار تو از آن پرهیزگاران است.»

حیات دنیا در مقابل آن زهد از نعم دنیاست،  
و معنی زهد آن نیست که انسان رهبانیت اتخاذ کند؛  
بلکه آن است که نسبت به ماضی تأسّف نخورده و  
نسبت بما یأتی حسرت نداشته باشد.

نهج البلاغه:

«الزُّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ

سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا

ءَاتَانَكُمْ﴾<sup>۱</sup> وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ

أَخَذَ الزُّهُدَ بِطَرَفَيْهِ.»<sup>۱</sup>

### حدیثی شیوا در خواری دنیا

در بحار وارد است که: «خداوند هنگامی که

زمین را خلق کرد، زمین به خود

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۲۳۸؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۶۴:

«خداوند حقیقت زهد را بین دو کلمه در قرآن مجید بیان فرموده است؛ و آن این است که: "تأسّف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است، و خوشحال نشوید به آنچه به شما داده می‌شود." پس کسی که بر امور گذشته تأسّف نخورد و بر امور آینده که به او داده می‌شود مسرور و خوشحال نگردد، حقیقت زهد را به دو جانبش گرفته است.»

فخر کرد؛ خدا آهن را در زمین قرار داد، آهن به خود فخر کرد؛ خداوند آتش را ایجاد فرمود»<sup>۱</sup> - الخ.

---

<sup>۱</sup> - الخصال، ج ۲، ص ۴۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۹۹، به نقل از کافی با قدری اختلاف؛ کافی، ج ۸، ص ۱۴۸:

«عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه وآله قال:

”ما خلق الله جلَّ وعزَّ خلقًا إلَّا وقد أمرَ عليه آخرَ يغلبه فيه. و ذلكَ أنَّ اللهَ تباركَ و تعالى لَمَّا خلقَ البحارَ السفلى فخرتَ و زخرتَ و قالت: أيُّ شَيْءٍ يغلبني؟ فخلقَ الأرضَ فسطحها على ظهرها فذلتُ ثمَّ قال إنَّ الأرضَ فخرتَ و قالت: أيُّ شَيْءٍ يغلبني؟ فخلقَ الجبالَ فأثبتها على ظهرها أوتادًا من أن تميدَ بما عليها فذلتِ الأرضُ و استقرَّت.

ثمَّ إنَّ الجبالَ فخرتَ على الأرضِ فشمختَ و استطالتَ و قالت: أيُّ شَيْءٍ يغلبني؟ فخلقَ الحديدَ فقطعها فقرَّتِ الجبالُ و ذلت.

ثمَّ إنَّ الحديدَ فخرتَ على الجبالِ و قال: أيُّ شَيْءٍ يغلبني؟ فخلقَ النارَ فأذابتِ الحديدَ فذلَّ الحديد.

ثُمَّ إِنَّ النَّارَ زَفَرَتْ وَ شَهَقَتْ وَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ: أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي؟ فَخَلَقَ الْمَاءَ فَأَطْفَأَهَا فَذَلَّتْ.

ثُمَّ إِنَّ الْمَاءَ فَخَرَ وَ زَخَرَ وَ قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي؟ فَخَلَقَ الرِّيحَ فَحَرَّكَتْ أُمُوجَهُ وَ أَثَارَتْ مَا فِي قَعْرِهِ وَ حَبَسَتْهُ عَنِ مَجَارِيهِ فَذَلَّ الْمَاءُ.

ثُمَّ إِنَّ الرِّيحَ فَخَرَتْ وَ عَصَفَتْ وَ أُرْخَتْ أَذْيَالُهَا وَ قَالَتْ: أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ فَبَنَى وَ احْتَالَ وَ اتَّخَذَ مَا يَسْتَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّيحِ وَ غَيْرِهَا فَذَلَّتِ الرِّيحُ.

ثُمَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ طَغَى وَ قَالَ: مَنْ أَشَدُّ مِنِّي قُوَّةً فَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ الْمَوْتَ فَقَهَرَهُ فَذَلَّ الْإِنْسَانَ.

ثُمَّ إِنَّ الْمَوْتَ فَخَرَ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَا تَفْخَرْ فَإِنِّي ذَابِحُكَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ لَا أَحْيِيكَ أَبَدًا فَتُرْجَى أَوْ تُخَافَ.

وَ قَالَ أَيْضًا: "وَ الْحِلْمُ يَغْلِبُ الْغَضَبَ وَ الرَّحْمَةُ تَغْلِبُ السُّخْطَ وَ الصَّدَقَةُ تَغْلِبُ الْخَطِيئَةَ."

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا أَشْبَهَ هَذَا مِمَّا قَدْ يَغْلِبُ غَيْرَهُ." «

ترجمه: «از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از امام صادق از پدرشان امام باقر علیهما السلام، روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: [ادامه در صفحه بعد]



۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "خداوند عزّوجلّ هیچ مخلوقی را نیافرید مگر آنکه مخلوق دیگری را بر آن امیر و مسلّط گردانید تا بدین سبب بر او غلبه یابد.

و این چنان است که: وقتی خداوند تبارک و تعالی دریاها را آفرید، دریا فخر نمود و جوشید و بالا آمد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند و چیره می‌گردد؟! پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آن گسترده و آن را خوار نمود.

آنگاه زمین فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! پس خداوند کوه‌ها را آفرید و آنها را چون میخ‌هایی بر پشت زمین ثابت و محکم نمود تا اینکه از اضطراب و لرزش آنچه بر روی زمین است مانع شوند؛ پس زمین خوار شد و آرام گرفت.

آنگاه کوه‌ها بر زمین فخر کردند و تکبر و ترفع نمودند و گفتند: چه چیزی بر ما غلبه می‌کند؟! پس خداوند آهن را آفرید تا کوه‌ها را شکافت؛ پس کوه‌ها قرار گرفتند و خوار شدند.

آنگاه آهن بر کوه‌ها فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! خداوند آتش را خلق کرد تا آهن را ذوب نمود؛ پس آهن خوار گردید.

آنگاه آتش شعله‌ور شد و زبانه کشید و فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! خداوند آب را آفرید تا آتش را خاموش کرد؛ پس خوار گردید.

آنگاه آب بر خود فخر کرد و جوشید و بالا آمد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! پس خداوند باد را آفرید، و امواج آب را به حرکت و تلاطم درآورد و آنچه را که در قعر آن بود برانگیخت و از جریانش بازداشت؛ پس آب زبون شد.

آنگاه باد فخر کرد و وزید و دامن بگسترد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! پس خداوند انسان را آفرید و او بنایی ساخت و چاره کرد، و چیزی را برگرفت که او را از باد و غیره بیوشاند؛ پس باد هم خوار گردید.

آنگاه انسان طغیان کرد و گفت: چه کسی از من قوی‌تر است؟! خداوند مرگ را آفرید؛ پس بر او غلبه نمود و انسان نیز خوار و زبون شد.

آنگاه مرگ به خود فخر نمود؛ پس خداوند عزّوجلّ فرمود: فخر مکن که من تو را میان دو گروه اهل بهشت و اهل آتش، سرمی‌برم و ابداً تو را زنده

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ

قَرَارٍ؛ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ. وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ

عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ

قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ وَ لِغَيْرِهَا

خُلِقْتُمْ. إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ

الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ! فَاقْدُمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ

قَرْضًا وَ لَا تُخْلِفُوا كَلًّا فَيَكُونَ فَرَضًا عَلَيْكُمْ.»<sup>۱</sup>

---

نمی‌کنم تا زنده بودنت مایه امید نجات برای اهل آتش، یا مایه ترس از زوال نعمت برای اهل بهشت نگردد.

و هم چنین حضرت فرمود: «حلم بر غضب، و رحمت بر سخط، و صدقه بر گناه، غلبه و برتری دارد.»

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «چه بسیار اموری مانند اینها که یکی بر دیگری غلبه می‌کند و چیره می‌گردد.» (محقق)

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه (عبد) ج ۲، ص ۱۸۳. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۷۶:

«ای مردم! دنیا محل عبور است و شما در آنجا درنگ ندارید و پیوسته در حرکت هستید، اما آخرت جای سکونت و آرامش است، محل درنگ و اقامت است؛ بنابراین از این راه تجاوز و سفر، برای آن خانه اقامت و استراحت توشه‌ای بردارید و ساز و برگی ببرید که در آنجا شما را به کار آید و مناسب آنجا باشد.»

حجاب‌های عفت و پرده‌های عصمت و مصونیت خود را از دستبرد شیطان و نفس اماره محفوظ دارید و آنها را ندرید، و در پیشگاه با عظمت خدائی که بر اسرار خفیه و رازهای پنهان شما آگاه است آنها را پاره نکنید.

و دل‌های خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدن‌های شما بیرون رود. (یعنی کارهایی که می‌کنید بر اساس حق باشد نه نفس اماره؛ در این صورت آن خواست و میل، خودبه‌خود و رفته‌رفته به کلی زائل می‌شود و دل آدمی پاک و صاف می‌گردد و به جای آن حق و میل و رضای خدا می‌نشیند، و با

## اشعاری از خاقانی شروانی در مذمت دنیا

---

عالم اُبدیّت مشابَهت دارد.)

در این دنیا برای اکتساب ملکات حمیده و عقائد پاک و افعال حسنه آمده‌اید، و لذا شما را در بوته امتحان و آزمایش می‌گذارند و در هر ساعت مورد امتحان قرار می‌دهند تا تقدیم خواست باطن شما بر رضای خدا یا عکس آن مشخص گردد. ولیکن علّت آفرینش شما برای این دنیا نیست؛ بلکه برای غیر آن از عالم اُبدیّت و فعلیّت محضه و آرمیدن در حرم امن و لقای خداست.

انسان وقتی که می‌میرد مردم می‌گویند: از خود چه باقی گذارده است؟ و فرشتگان می‌گویند: چه برای خود پیش فرستاده است؟

ای مردم! شما را به پدرانتان سوگند! کمی برای سعادت خود برای آخرت پیش بفرستید که آن در نزد پروردگار منّان به عنوان قرض، ذخیره و محفوظ بوده و خداوند آن را به اضعاف مضاعفه به شما در روز نیاز ردّ خواهد نمود؛ و همه را در دنیا پشت سر خود نگذارید که سنگینی و وبال آن دامنگیر شما خواهد بود.»

بر دیده من خندی، کاینجا ز چه می‌گرید؟ گریند بر

آن دیده، کاینجا نشود گریان

نی زال مدائن کم، از پیره زن کوفه نی حجره تنگ

این، کمتر ز تنور آن

این است همان درگه کوراز شهان بودی دیلم ملک

بابل، هندو شه ترکستان

این است همان ایوان، کز نقشِ رُخِ مردم خاک در او

بودی، دیوار نگارستان

مست است زمین زیرا، خورده است به جای می در

کاسِ سر هر مز، خون دلِ نوشِ روان

کسری و تُرنجِ زر، پرویز و به زرین برباد شده

یکسر، با خاک شده یکسان

پرویز به هر بزمی، زرین تره گستردی کردی ز

بساطِ زر، زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گو زرین تره

کو برخوان؟ رو کم ترکوا برخوان

خون دل شیرین است، این می که دهد رزبن ز آب

و گل پرویز است، آن خم که نهد دهقان

این بحرِ بصیرتِ بین، بی شربت از و مگذر کز شطّ

چنین بحری، لب تشنه شدن نتوان<sup>۱</sup>

دیدگاه اولیاء خدا نسبت به دنیا در کلام

أمیرالمؤمنین علیه السّلام

فی نهج البلاغه:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا

نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَ

---

<sup>۱</sup> - دیوان خاقانی شروانی، ص ۳۵۸.

اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا؛ فَأَمَاتُوا  
مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَ تَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ  
سَيَتْرُكُهُمْ. وَ رَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَ  
دَرَكَهُمْ لَهَا فَوَاتًا.

أَعْدَاءٌ لَهَا سَالِمَ النَّاسِ، وَ سَلَمٌ لِمَنْ عَادَى النَّاسِ.

بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ وَ بِهِ عُلْمُوا، وَ بِهِمْ قَامَ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى  
وَ بِهِ قَامُوا. لَا يَرُونَ مَرْجُوءًا فَوْقَ مَا يَرَجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا  
فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۷. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۱۲:

«اولیاء خدا آن کسانی می باشند که نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند در وقتی که مردم نظر به ظاهر و امور اعتباریّه و همیّه دنیا می کنند، و به امور اخروی و اصیل دنیا می پردازند در وقتی مردم به امور زودرس و فوری و لذّات موهومّه زودگذر مشغول می شوند؛ بنابراین (در تمام جهات کارشان در جهت متضادّ با مردم دنیاست) آنها در دنیا از دنیا می میرانند آنچه را که از آن می ترسند که آنها را بمیراند، و رها می کنند و وا می گذارند از دنیا آنچه را که می دانند به زودی آنها را رها می کند و وا می گذارد. و می بینند زیاده روی و کثرت طلبی غیرشان را در امور دنیا: کمی و نقصان، و نیز رسیدن غیرشان را به امور دنیوی و أخذ و بطش و نیل و وصولشان را، فوت از امور معنوی و از دست دادن و هدّر رفتن سرمایه های خدادادی و نابود شدن کانون سعادت در حیطة وجودی.

اولیاء خدا دشمن می باشند با چیزهائی که مردم با آن آشتی و مسالمت نموده اند، و دوست و سلم و سلامت می باشند با چیزهائی که مردم با آن دشمنی می ورزند. به واسطه آنهاست که کتاب الهی دانسته می شود و به واسطه کتاب الهی است که آنها دانسته می شوند و شناخته می گردند، و به واسطه آنهاست که کتاب خدا برپا می شود و راست و استوار می گردد و به واسطه کتاب خداست که آنها برپا می شوند و راست و استوار می گردند.

وصیت رسول خدا، امیرالمؤمنین را به صبر و

تحمل در برابر آزار قریش (ت)

روضه حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها

(ت)

ختم کلام با روضه حضرت صدیقه کبری

سلام الله علیها.<sup>۱</sup>

۲...

---

ایشان بالاتر از آمد امید و در ازای رجاء خود، چیز امیدوار کننده‌ای را نمی‌بینند، و بالاتر از آنچه از آن می‌ترسند، چیز ترسناک و مخوفی را ادراک نمی‌کنند.»

<sup>۱</sup> - امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۷:

«شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از ابن ولید، از ابن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی روایت می‌کند که او گفت:

شنیدم از سلمان فارسی که می‌گفت: من در آن

مرضی که رسول خدا در آن رحلت کردند در [ادامه

در صفحه بعد]

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نزد رسول خدا

نشسته بودم؛ در این حال فاطمه علیها السلام وارد

شد و چون ضعف وارد بر پدرش را دید گریه کرد تا اشک‌هایش بر روی چهره‌اش جاری شد.

رسول خدا فرمود: "سبب گریه تو چیست؟"

فاطمه عرض کرد می‌ترسم بعد از رحلت تو، خودم و فرزندانم محروم شوند.

در این حال اشک در چشمان رسول خدا حلقه زد و فرمود: "ای فاطمه، مگر نمی‌دانی که ما اهل بیتی می‌باشیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا پسندیده و برگزیده است، و خداوند بر جمیع مخلوقاتش فنا و نیستی را حتم نموده است؟! "

آنگاه پیغمبر مفصلاً طریق خلقت اهل بیت و مقامات و درجات آنها را بیان می‌فرمایند و مقامات و درجات حضرت فاطمه و مزایایی را که خداوند بدان حضرت اختصاص داده است، و از جمله وجود یازده امام از نسل آن حضرت را که آخرین آنها مهدی امت است، بیان می‌کند.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "يَا أُخِي! إِنَّكَ سَتَبْقَى بَعْدِي وَ سَتَلْقَى مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ وَ ظُلْمِهِمْ لَكَ؛ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا



---

فَجَاهِدْهُمْ وَ قَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَافَقَكَ، وَ إِنْ لَمْ  
تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَ كُفَّ يَدَكَ وَ لَا تُلْقِ بِهَا إِلَى  
التَّهْلُكَةِ! فَإِنَّكَ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ لَكَ  
بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذَا اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَ كَادُوا  
يَقْتُلُونَهُ.

فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ؛  
فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ، وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ  
مَنْ تَبِعَهُ. — تا آخر حدیث.

”سپس پیامبر روی خود را به علی کرد و گفت:

ای برادر من! تو بعد از من زندگی می کنی و به زودی  
از ناحیه قریش، شدت و گرفتگی خواهی دید؛ از  
اینکه ایشان برای شکستن تو، و درهم کوبیدن تو، و  
ستم نمودن بر تو، پشت به پشت یکدیگر  
می دهند. پس اگر تو یارانی بر علیه ایشان یافتی که تو  
را نصرت کنند، با قریش جهاد کن و با دستگیری  
موافقین خود، مخالفین را برانداز و با آنها کارزار کن!  
و اگر معاون و یاری نیافتی پس صبر پیشه کن و  
دست از جنگ بدار، و با دست خود، خود را در

هلاکت میفکن! چون نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسی، و هارون برای تو الگو و ماده تأسی خوبی است؛ چون قوم او او را ضعیف شمردند و نزدیک بود وی را بکشند.

تو ای علی بر ستم قریش شکبیا باش، و بر مظاهره و پشتیبانی آنها از یکدیگر بر علیه تو از جا در نرو؛ زیرا مثال تو به منزله هارون است و پیروان او، و قریش به منزله گوساله است و پیروان گوساله.<sup>۱</sup> از این قرائن قطعی به دست می آید که: مخالفین علی و شتاب کنندگان به سقیفه بنی ساعده که یکسره پیامبر و رحلتش و تجهیز و تکفینش را به خاک نسیان سپردند و برای ریاست به سوی سقیفه شتاب نمودند، برای مرام خود از هیچ جنایتی و خیانتی دریغ نداشتند؛ گرچه منجر به قتل [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و ریختن خون قسمت عظیمی از مسلمانان شود، گرچه اسلام از بین برود و قرآن از بین برود و اسم و اثری از خدا و رسول خدا بجای نماند.

فلهذا می بینیم که برای بیعت گرفتن از علی بن ابی طالب و همراهانش که در

---

خانه فاطمه زهرا به عنوان تحصّن متحصّن شده بودند، یورش بردند و با سیلی بر چهره بی بی و با تازیانه بر بازویش، او را در میان در و دیوار فشردند تا استخوان سینه اش شکست و جنینش سقط شد و به روی زمین افتاد و پس از مدّت کوتاهی رخت از جهان بر بست؛ زیرا بی بی مانع شد از بردن علی را برای بیعت به مسجد.

و چه نیکو فخر الفلاسفة و الحكماء المتألّهين و شيخ الفقهاء و العلماء المعاصرين، مرحوم حاج شيخ محمد حسين اصفهانی معروف به کمپانی - طاب ثراه - سروده است:

۱. وَلِلسَّيِّاطِ رَنَّةٌ صَدَاها \*\* فِي مَسْمَعِ الدَّهْرِ

فَمَا أَشْجَاهَا

۲. وَ الْأَثْرُ الْبَاقِي كَمِثْلِ الدَّمْلَجِ \*\* فِي عَضْدِ

الزَّهْرَاءِ أَقْوَى الْحُجْبِ

۳. وَ مِنْ سَوَادِ مَتْنِهَا اسْوَدَّ الْفِضَا \*\* يَا سَاعِدَ

اللّهِ الْإِمَامِ الْمُرْتَضَى

۴. وَ لَسْتُ أُدْرِى خَبَرَ الْمَسْمَارِ \*\* سَلَّ صَدْرَهَا

خِزَانَةَ الْأَسْرَارِ

۵. وَ فِي جَنِينِ الْمَجْدِ مَا يَدْمِي الْحَشَا \*\* وَ

هَلْ لَهُمْ إِخْفَاءُ أَمْرٍ قَدْ فَشَا

۶. وَ الْبَابُ وَ الْجِدَارُ وَ الدَّمَاءُ \*\* شُهُودُ صِدْقِ

مَا بِهِ خِيفَاءُ

۷. لَقَدْ جَنَى الْجَانِي عَلَى جَنِينِهَا \*\* فَا نَدَكَّتْ

الْجِبَالَ مِنْ حَنِينِهَا

۸. وَ رَضَّ تِلْكَ الْأَضْلُعَ الزَّكِيَّةَ \*\* رِزِيَّةً مَا مِثْلُهَا

رِزِيَّةً

۹. وَ مِنْ نُبُوعِ الدَّمِ مِنْ ثَدْيَيْهَا \*\* يُعْرِفُ عَظْمُ

مَا جَرَى عَلَيْهَا

۱۰. وَ جَاوَزَ الْحَدَّ بِلَطْمِ الْخَدِّ \*\* شَلَّتْ يَدُ

الطُّغْيَانِ وَ التَّعْدِي

۱۱. فَاحْمَرَّتِ الْعَيْنُ وَ عَيْنُ الْمَعْرِفَةِ \*\* تَذْرِفُ

بِالدَّمْعِ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ

۱۲. وَ لَا يُزِيلُ حُمْرَةَ الْعَيْنِ سِوَى \*\* بِيضِ

السُّيُوفِ يَوْمَ يَنْشُرُ اللَّوَى

۱۳. فَإِنَّ كَسْرَ الضَّلْعِ لَيْسَ يَنْجِبُ \*\* إِلَّا

بِصَمَامٍ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ

۱۴. أَهَكَذَا يَصْنَعُ بَابِنَةَ النَّبِيِّ \*\* حِرْصًا عَلَى

الْمُلْكِ فَيَا لِلْعَجَبِ<sup>۱</sup>

۱. آن تازیانه که بر زهرا خورد، ناله و صدائی کرد که طنین آن در گوش روزگار پیچیده است؛ پس چقدر غصه و حزن آور بوده است؟

۲. و آن اثری که در بازوی زهرا همانند دُمَلِ باقی ماند، بهترین و قوی ترین دلیل برای ضرب تازیانه است. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

۳. و از سیاهی آنچه که از بازوی او ظاهر شده بود، عالم تیره و تار گشت؛ خداوندا، امام مرتضی را در این مصیبت مدد کن و یاری فرما!

۴. و من آن کسی نیستم که خبر میخ را بدانم و بفهمم؛ تو از سینه زهراء که خزینه اسرار است این مطلب را پرس!
۵. و درباره داستان سقط جنین: محسنی که صاحب هرگونه فضیلت و شرف است، مطالبی است که دل انسان را خون می‌کند. و آیا برای این جنایت‌پیشگان ممکن است پنهان دارند خبری را که روزگار آن را فاش ساخته و از چهره آن نقاب برداشته است؟!
۶. آری اینک در و دیوار و خون‌هایی که از صدیقه آمده است، گواهان راستینی هستند که در آن خطائی نیست.
۷. حَقّاً و تحقیقاً آن شخص جنایت‌پیشه، بر جنین زهراء چنان جنایتی کرد که از ناله و آه زهرا کوه‌ها پاره‌پاره و خرد و گسسته شد.
۸. و آن استخوان‌های سینه پاک و طاهر و مُطهر را چنان درهم کوفت که مصیبتی در جهان همانند آن مصیبت نیست.
۹. و از جوشیدن و جاری شدن خون از دو پستان زهراء، اندازه جنایاتی که بر او وارد شده است فهمیده می‌شود.
۱۰. و با سیلی‌ای که بر صورت زهرا نواخت، دیگر جنایت را از حدّ به در بُرد؛ شلّ و بدون حرکت باد، دست طغیان و تعدّی.
۱۱. چشمان زهرا از آن سیلی قرمز شد، و چشم عرفان روزگار پیوسته برای این حالت زهرا اشکبار است.
۱۲. و آن قرمزی دیدگان زهرا را چیزی نمی‌تواند برطرف گرداند مگر شمشیرهای آبدار و بُرنده، در روزی که پرچم‌ها را بر علیه دشمنان باز کنند و کتیبه‌ها را حرکت دهند.
۱۳. زیرا که شکسته شدن پهلو و ضلع سینه را چیزی منجر نمی‌کند، و آن زخم را مرهم نمی‌نهد مگر شمشیر برنده استوار و با قدرت.
۱۴. آیا این‌گونه با دختر پیغمبر رفتار می‌کنند، برای حرصی که به حکومت و ولایت دارند؟! این بسیار عجیب است!
- و هم‌چنین آیه الله اصفهانی کمپانی در مصیبت حضرت صدیقه سلام الله علیها، مرثیه‌ای بسیار جالب و حاوی حقایق، در دیوان شعر پارسی خود آورده است؛ و ما در اینجا به ذکر دو بند اوّل آن اکتفا می‌کنیم: [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

تا در بیت‌الحرام از آتش بیگانه سوخت \*\*

کعبه ویران شد، حریم از سوز صاحبخانه سوخت  
شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه \*\* شد  
چنان، کز دودِ آهش سینه کاشانه سوخت  
آتشی در بیت معمورِ ولایت شعله زد \*\* تا  
ابد زان شعله، هر معمور و هر ویرانه سوخت  
آه از آن پیمان شکن کز کینه خمّ غدیر \*\*  
آتشی افروخت تا هم خمّ و هم پیمانۀ ۳ سوخت  
لیلی حسنِ قِدم، چون سوخت از سر تا قدم \*\*  
همچو مجنون، عقلِ رهبر را دل دیوانه سوخت  
گلشن فرّخ فر توحید، آن دم شد تباه \*\* کز  
سُمومِ شرک، آن شاخ گل فرزانه سوخت  
گنج علم و معرفت شد طعمه اُفعی صفت \*\*  
تا که از بیداد دونان گوهر یکدانه سوخت  
حاصل باغ نبوّت، رفت بر باد فنا \*\* خرمنی  
در آرزوی خامِ آب و دانه سوخت  
کرکسِ دون، پنجه زد بر روی طاووس ازل \*\*  
عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت  
آتشی آتش پرستی در جهان افروخته \*\*  
خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته

\*\*\*

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود \*\*\* کی  
سزاوار فشار آن در و دیوار بود؟

طور سینه‌ای تجلی، مشعلی از نور شد \*\*\* سینه  
سینه‌ای وحدت، مشتعل از نار بود

نالہ بانو زد اندر خرمن هستی شرر \*\*\* گوئی  
اندر طور غم، چون نخل آتشبار بود

آنکه کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی \*\*\* از  
کجا پهلوی او را تاب آن آزار بود

[ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

گردش گردون دون بین، کز جفای سامری \*\*\*  
نقطه پرگار وحدت، مرکز مسمار بود

صورتش نیلی شد از سیلی، که چون سیل سیاه  
\*\*\* روی گیتی<sup>۴</sup> زین مصیبت، تا قیامت تار بود

شهریاری شد به بند بنده‌ای از بندگان \*\*\* آنکه  
جبریل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه، بانو با نوای جانگداز \*\*\* تا  
توانائی به تن، تا قوت رفتار بود

---

گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد

\*\*\* لیک پای همّتش بر گنبد دوّار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد \*\*\*

لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شده

در مروج الذهب آورده است که:

و لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ جَزَعُ عَلَيْهَا عَلِيُّ بْنُ جَزَعًا

شَدِيدًا وَ اِشْتَدَّ بِكَأْوِهِ وَ ظَهَرَ اُنَيْنُهُ وَ حَيْنُهُ وَ قَالَ فِي

ذَلِكَ:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٍ \*\*\* وَ كُلُّ اَلَّذِي

دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ

وَ اِنَّ اَفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ اَحْمَدٍ \*\*\* دَكِيلٌ عَلَيَّ

اَنْ لَا يَدُوْمُ خَلِيْلٌ

”چون فاطمه سلام الله عليها رحلت کرد، برای او

شوهرش علی جزع شدیدی کرد و گریه‌اش شدت

یافت و آه و ناله‌اش ظهور کرد، و در این مصیبت این

دو بیت را انشاء فرمود:

در عاقبت برای هر اجتماعی که بین دو محبوب

صورت گیرد فراق و جدائی است، و تمام مصیبت‌ها

در برابر مرگ، ناچیز و کم‌مقدار است. آری، از دست



# مجلس روز بیست و هفتم: تزکیه و مراقبه، شرط فلاح و رستگاری

---

دادن من فاطمه را بعد از احمد، دلیل بر آن است که هیچ محبوب و یار مهربانی دوام ندارد و باقی نمی ماند.»

(۱) کمال الدین (صدوق) در فصل: «نصّ النبی علی القائم علیه السّلام» از طبع مؤسسه النشر الإسلامی ج ۱، ص ۲۶۲ تا ص ۲۶۴؛ و کتاب سلیم بن قیس، از ص ۶۹ تا ص ۷۹ با مختصر اختلافی در لفظ.

(۲) کتاب وفاة الصّدیقة الزّهرا علیهما السّلام (تألیف سیّد عبدالرزاق موسوی مقررّم) ص ۳۶ و ص ۳۷. و این ابیات را به جهت وفات حضرت صدیقه علیهما السّلام در این موضع انتخاب کرده است؛ ولیکن تمام قصیده را که مُصدّر به بیت: «جوهره القدس من الكنز الخفی، بدّت فأبدت عالیات الأحرف» می باشد و شامل ۱۰۹ بیت است، در همین کتاب از ص ۱۲۶ تا ص ۱۳۱ آورده است.

(۳) در نسخه بدل، خمخانه آمده است.

(۴) در نسخه بدل، گردون آمده است.

(۵) دیوان کمپانی، ص ۴۲ و ص ۴۳.

(۶) مروج الذهب (طبع مطبعة سعادت مصر، ۱۳۶۷ هجری قمری) ج ۲، ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸. - پایان متن منقول از امام شناسی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ

بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

انسان نباید به حالت فعلی خود اکتفا کند، بلکه

باید با تزکیه دارای مقام شامخ گردد

همان طوری که در چند روز گذشته معروض

شد، دنیا محلّ اقامت ابدی نبوده بلکه انسان باید به

سوی خانه همیشگی خود که آخرت باشد حرکت

کند و در آنجا برای آسایش، اخلاق پاک و مکارم

شیم لازم است. بنابراین انسان نباید به حالت فعلی

خود اکتفا کرده، خود را از ترقیّات محروم دارد؛ بلکه

با تزکیه دارای مقام شامخ گردد.

فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس

---

<sup>۱</sup> - سوره الشعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵:

«روزی می رسد که در آن روز نه مال برای انسان فائده ای دارد و نه فرزندان.

\* مگر آن افرادی که در پیشگاه خدا با دل پاک و قلب سالم وارد می شوند.»

## خود را رشد و نموّ دهد

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا \*  
وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا \* وَالسَّمَاءِ وَمَا  
بَنَاهَا \* وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا \* وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \*  
فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾<sup>۱</sup>.

## بیان مراتب عقل نظری

بیان چهار مرتبه عقل نظری از: تخلیه، تجلیه،

تحلیه، فناء.<sup>۲</sup>

۱ - سوره الشمس (۹۱) آیات ۱ تا ۱۰. ترجمه:

«سوگند به خورشید و گسترش نور آن \* و سوگند به ماه زمانی که در پی آن درآید و تابان شود \* و سوگند به روز زمانی که آن را نشان دهد \* و سوگند به شب زمانی که سیاهی اش آن را فرا گیرد \* و سوگند به آسمان و آن که آن را بنا نهاد \* و سوگند به زمین و آن که آن را بگسترده \* و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست \* و سپس راه فجور و فسق و تعدی، و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد \* حَقًّا فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس خود را رشد و نمو دهد، و خبیث و پشیمانی از آن کسی است که با نفس خود دسیسه و خدعه بازی کند.» (محقق)

۲ - تفسیر آیه نور، ص ۱۱۳:

«شستشویی کن و آنگه به خرابات حرام \*\* تا

نگردد ز تو این دیر خراب آلوده\*»

خدا پاک است، آدم نجس نمی تواند برود. آدم آلوده را به حرم راه نمی دهند، به دربار پادشاه راه نمی دهند؛ باید تزکیه و تطهیر کند.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي آلِ أُمِّيِّينَ رَسُولًا

مِّنْهُمْ يَتْلُوَ عَلَيَّهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾\*\*

پیغمبر برای این آمده که تطهیر کند، تزکیه کند، مردم با آن عالم مسانحه پیدا کنند، شباهت پیدا کنند.

درجه اول شباهت تخلیه است. تخلیه یعنی: انسان از تمام صفات زشت و نقص و توجه به کثرات که انسان را از عالم نور و عالم اطلاق دور می کند، خودش را خالی کند؛ اول ترک معصیت کند، ترک مخالفت رضای محبوب

کند.

او می‌خواهد برود در خانه معشوق را بزند؛ وقتی با او دارد دشمنی می‌کند و مخالف رضای او را انجام می‌دهد، این در زدن فایده ندارد. راه اول تخلیه است، و لذا در همه روایات داریم که با وجود معصیت انسان نمی‌تواند راه طیّ کند؛ اول باید ترک معصیت کند و خود را از ناپسندیده‌ها خالی کند.

درجه بعد تحلیه است؛ یعنی متحلی شدن به

صفات کمال. عبادت انسان خوب باشد، مستحبات

انجام بدهد، انفاق کند، صله رحم کند، حجّ کند، هر

کار خوبی از دستش می‌آید بکند. حالا که [ادامه در

صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خودش را از بدی‌ها خارج کرد، خودش را به این خوبی‌ها متّصف کند. این درجه بالاتر [است].

درجه سوّم تجلیه است. تجلیه یعنی متجلی شدن به صفات پروردگار. در آنجا دیگر تجلیات شروع می‌شود، خدا خودش را نشان می‌دهد: یک وقت به صفت القادر، یک وقت به صفت العالم، یک وقت به صفت الرّحمان، یک وقت به صفت الرّحیم. این [اسماء و صفات] در تمام مظاهر وجود جلوه می‌کند، تجلیات شروع می‌شود.

مرتبه چهارم مرتبه فناء است. این تجلیات اسمائی و صفاتی که به نهایت رسید، آخرین مرتبه ملاقات، مرتبه فناء است.

در آنجا شخصی که راه را طیّ می‌کند، به یک مرتبه‌ای می‌رسد که هر چه هست به خدا می‌سپارد و اعتراف می‌کند: خدایا، نه من وجود دارم، نه علم دارم، نه قدرت دارم، نه حیات دارم؛ هیچ، هیچی! همه اینها مال توست و تو به ما دادی. اعتراف می‌کند و علاوه بر اعتراف با لسان دل هم تصریح می‌کند و تفویض می‌کند؛ اینجا به مقام فناء می‌رسد.

در مقام فناء آشنائی و آشتی کامل با خداست؛ چون خدا غیور است و غیرت او اجازه نمی‌دهد که غیر، وارد حرم او بشود. بنابراین کسی که می‌خواهد

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ \* وَعَاثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ  
الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ \* وَأَمَّا مَنْ خَافَ

---

خدا را بشناسد تا هنگامی که کس هست و اسمی از عناوین دوئیّت بر اوست  
[و] حاجب بین او و بین مقام وصول است، این [شخص] نمی تواند بالا  
برود؛ خدا هم که از مقام عزّ خودش پایین نمی آید، خدا عزیز است:  
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ آلُ فَقْرَاءٍ ؕ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ آلُ غَنِيٍّ  
آلُ حَمِيدٍ﴾.\*\*\* از اوّلی که بوده تا هنگامی که هست، از آن زمانی که  
موجودات را خلق کرد، یک لحظه خدا از مقام عزّ خودش تنازل نمی کند.  
خداست، خدا که پایین نمی آید!

پس باید چه کار کرد؟ پس ما باید اعتراف کنیم که: خدایا در مقابل تو هیچ  
هستیم! نیستیم! این اعتراف اگر به مرحله تحقّق برسد، مرحله فناست؛ و در  
مرحله فناء، جز خدا هیچ نیست.»

\* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۴۳۱.

\*\*سوره الجمعة (۶۲) آیه ۲.

\*\*\*سوره فاطر (۳۵) صدر آیه ۱۵. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸:

«ای مردم، تمام شما به تمام شراشر وجود هستی، نیازمندانی به خدا هستید  
و فقط خداست که بی نیاز است.»

# مَقَامَ رَبِّهِ، وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿١﴾.

«تن آدمی شریف است به جان آدمیت»<sup>۲</sup> - الخ.

۱ - سوره النازعات (۷۹) آیات ۳۷ تا ۴۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۶۷:  
«و بنابراین هر کس طغیان و سرکشی و تمرّد و تجاوز کرده باشد \* و حیات دنیا و زندگی حیوانی و وهمی و شهوی را (بر حیات آخرت و زندگی عقلانی و معنوی و روحی) ترجیح داده و آن را انتخاب نموده باشد \* مأوی و منزل او دوزخ است. \* و هر کس از مقام و منزلت و ربوبیت پروردگارش، در خوف و هراس بوده و نفس خود را از هوی و میل به شهوات بازداشته است \* مأوی و منزل او بهشت است.»

۲ - کلیات سعدی (طبع فروغی) قسمت مواعظ، ص ۱۲۲:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت \*\* نه

همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

\*\* چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت، شَغَب است و

جهل و ظلمت \*\* حیوان خبر ندارد ز جهان

آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد \*\* که

همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیرِ دیو ماندی \*\* که

فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

اگر این درنده خوئی ز طبیعت بمیرد \*\* همه



مقداری رنج بردن برای آخرت که پایدار است

نزد عقلای عالم مورد پسند است

بنابراین انسان نباید آخرت را حقیر شمرد؛

زیرا برای آسایش آنی راضی است ساعت‌ها بلکه

سال‌هایی در رنج باشد، پس برای آخرت که پایدار

است مقدار کمی رنج بردن نزد عقلای عالم مورد

پسند است.

میزان سرور و حزن انسان در نامهٔ امیرالمؤمنین

علیه‌السلام به ابن عباس

---

عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند \*\*

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی، تو ز پایبند شهوت \*\* بدر

آی تا بینی طیران آدمیت

نه بیان فضل کردم، که نصیحت تو گفتم \*\*

هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

هذا ما كتَبَ أميرُ المؤمنين عليه السَّلام إلى

ابنِ عَبَّاسٍ:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ يَسُرُّ الْمَرْءَ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَ

يَحْزُنُهُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ أَبَدًا وَإِنْ جَهَدَ؛ فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ

بِمَا قَدَّمْتَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ أَوْ حُكْمٍ أَوْ قَوْلٍ، وَ لِيَكُنْ

أَسْفُكَ فِيهَا فَرَطْتَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ. وَ دَعِ مَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا

فَلَا تُكْثِرْ عَلَيْهِ حَزْنَآ، وَ مَا أَصَابَكَ مِنْهَا فَلَا تَتَّعَمِ بِهِ

سُرُورًا؛ وَلِيَكُنْ هَمُّكَ فِيهَا بَعْدَ الْمَوْتِ. وَ السَّلَامُ.»<sup>۱</sup>

---

۱ - الكافي، ج ۸، ص ۲۴۰. این نامه در نهج البلاغه (عبده) ج ۳، ص ۲۰ با اختلاف در عبارت چنین آمده است:

«و من كتاب له عليه السَّلام إلى عبدالله بن العباس و كان ابن عباس يقول: ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله صَلَّى الله عليه و آله كانتفاعى بهذا الكلام:

”أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرَكٌ مَا لَمْ يَكُنْ

لِيَفُوتَهُ، وَ يَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ؛ فَلْيَكُنْ

سُرُورُكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا

فَاتَكَ مِنْهَا. وَ مَا نَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرِ بِهِ فَرَحًا، وَ

مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا؛ وَ لِيَكُنْ هَمُّكَ فِيهَا

بَعْدَ الْمَوْتِ.“»

ترجمه: «از نامه‌های آن حضرت است به عبدالله بن عباس، که می‌گفته: بعد از سخنان رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلّم از هیچ سخنی مانند این سخن بهره نبردم:

”اما بعد، مرد را رسیدن به آنچه که مقدر نبوده از دست بدهد، مسرور

اشعار مولانا در لزوم تزکیه و مراقبه

- الخ.

نصیحت امیرالمؤمنین به شخصی که تمنای

موعظه نمود

نصیحت امیرالمؤمنین به شخصی که از حضرت

تمنای موعظه نموده بود: «لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ

الْعَمَلِ» - الخ.

---

می‌نماید و نرسیدن به آنچه که مقدر نبوده دریابد، محزون می‌سازد؛ در این صورت باید سرور و خوشحالی تو بر آنچه از آخرت به دست آوردی، و آسف و حسرت تو بر آنچه از آخرت از دست دادی، بوده باشد. و به آنچه از امور دنیایت بدان نائل گشتی زیاد شادی مکن، و بر آنچه از آن از دست دادی تأسف مخور و جزع منما؛ و باید همت تو منحصر در امور بعد از مرگ باشد.» (محقق)

<sup>۱</sup> - دیوان شمس تبریزی:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد \*\*\* نشاط و

عیش، به باغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی \*\*\* همه

كدورت دل را، صفا توانی کرد

ز منزل هوسات ار دو گام پیش نهی \*\*\* نزول

در حرم کبریا، توانی کرد

---

درون بحرِ معانی لا، نه آن گه‌ری \*\*\* که قدر و  
قیمت خود را، بها توانی کرد

به همت، ار نشوی در مقامِ خاکِ مقیم \*\*\* مقامِ  
خویش، بر اوجِ علا توانی کرد

اگر به جیبِ تفکر، فرو بری سر خویش \*\*\*  
گذشته‌های قضا را، ادا توانی کرد

ولیکن این صفتِ رهروان چالاکست \*\*\* تو  
نازنینِ جهانی، کجا توانی کرد

نه دست و پای اجل را، فرو توانی بست \*\*\* نه  
رنگ و بویِ جهان را، رها توانی کرد

تو رستمِ دل و جانی و سرورِ مردان \*\*\* اگر به  
نفسِ لئیمت، غزا توانی کرد

مگر که دردِ غمِ عشق، سرزند در تو \*\*\* به درد  
او، غمِ دل را روا توانی کرد

اگر تو جنسِ همایی و جنسِ زاغِ نه‌ای \*\*\* ز  
جان تو، میل به سوی هما توانی کرد

ز خارِ چون و چرا، این زمانِ چو درگذری \*\*\*  
به باغِ جنتِ وصلش، چرا توانی کرد

همایِ سایهٔ دولت، چو شمسِ تبریزست \*\*\*

نگر که در دل آن شاه، جا توانی کرد

١ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و إن نالهُ رِخاءٌ  
اعترضَ [أعرضَ] مُغْتَرًّا. تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى ما تَظُنُّ و لا  
يَغْلِبُها عَلَى ما يَسْتَيِقِنُ. يَخافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ  
ذَنبِهِ و يَرَجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِهِ. إنِ اسْتَغْنَى بِطِرٍ و  
فُتْنٍ، و إنِ افْتَقَرَ قَنَطَ و وَهَنَ. يُقَصِّرُ إِذا عَمِلَ و يُبَالِغُ  
إِذا سَأَلَ. إنِ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ المَعْصِيَةَ و  
سَوَّفَ التَّوْبَةَ، و إنِ عَرَّتَهُ مِحْنَةٌ انْفَرَجَ عَنِ شَرائِطِ المِللَةِ.  
يَصِفُ العِبرَةَ و لا يَعتَبِرُ، و يُبَالِغُ فِي المَوْعِظَةِ و لا  
يَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالقَوْلِ مُدِلٌّ و مِنَ العَمَلِ مُقِلٌّ. يُنَافِسُ فِيما  
يَفْنَى و يُسامِحُ فِيما يَبْقَى. يَرى الغنمَ مَغرَمًا و الغرَمَ  
مَغنَمًا. يَخشى المَوْتَ و لا يُبادِرُ الفَوْتَ. يَسْتَعِظُمُ مِنْ  
مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ ما يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنَ نَفْسِهِ، و يَسْتَكْثِرُ  
مِنْ طاعَتِهِ ما يَحْقِرُهُ مِنْ طاعَةِ غَيْرِهِ؛ فَهُوَ عَلَى النَّاسِ  
طاعِنٌ و لِنَفْسِهِ مُداهِنٌ. اللُّغومُ مَعَ الأَغْنِياءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ  
الذِّكْرِ مَعَ الفُقَرَاءِ. يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ و لا يَحْكُمُ

عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، وَ يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَ يُغْوِي نَفْسَهُ؛ فَهُوَ يُطَاعُ وَ  
 يَعْصَى . وَ يَسْتَوْفِي وَ لَا يُوفِي . وَ يَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ  
 رَبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.“

[قال الرّضی رَحْمَهُ اللهُ تَعَالَى]: “وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ  
 لَكَفَى بِهِ مَوْعِظَةً نَاجِعَةً وَ حِكْمَةً بَالِغَةً وَ بَصِيرَةً لِمُبْصِرٍ وَ عِبْرَةً لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ.“  
 ترجمه: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مردی که از آن حضرت تمنای موعظه  
 نمود چنین فرمود:

”از آنان مباش که بدون عمل، به آخرت امیدوار است و به آرزوی دراز، توبه  
 را به تأخیر می‌اندازد. گفتارش دربارهٔ دنیا گفتار زاهدان و عملش عمل  
 راغبان به دنیا است. اگر از متاع دنیا به او داده شود سیر نگردد و اگر از آن  
 منع شود قناعت نکند. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است و زیادتى را  
 در آنچه باقى مانده و به او داده نشده طلب می‌کند. دیگران را از کار ناپسند  
 نهی کرده و خود از آنچه نهی می‌کند دست برنمی‌دارد، و نیز دیگران را به  
 آنچه خود بجا نمی‌آورد فرمان می‌دهد. صالحان را دوست دارد و عمل آنان  
 را انجام نمی‌دهد، و گناه‌کاران را دشمن می‌دارد و حال آنکه خود یکی از  
 آنهاست. از مرگ به جهت کثرت گناهانش کراهت داشته و بر آنچه  
 (گناهانی) که سبب کراهت از مرگ شده ایستادگی می‌کند. اگر بیمار شود  
 نادم و پشیمان گردد و چون صحّت یابد احساس امنیت کرده و به لهو  
 می‌پردازد. هنگامی که به او عافیت داده شود دچار عُجب و خودپسندی شده  
 و هنگامی که مبتلا و گرفتار شود نومید گردد. اگر بلا و محنت به او برسد  
 در حال اضطرار و بی‌چارگی دعا کند و چون راحتی و خوشی به او دست  
 دهد از روی غرور اعتراض کرده و روی گرداند. نفس او بر اساس آنچه  
 گمان و خیال می‌کند بر او غالب و مسلّط گشته و حال آنکه او بر اساس  
 آنچه یقین دارد بر نفس خویش غالب نمی‌گردد (و به یقین خود عمل  
 نمی‌کند). بر دیگران به گناهی کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویش  
 بیش از آنچه عمل کرده توقّع دارد. اگر مستغنی و بی‌نیاز شود مدهوش و  
 سرمست شده، در فتنه و گمراهی افتد و چون فقیر گردد نومید شده، سست  
 و ضعیف‌الاعتقاد گردد. اگر عملی انجام دهد تقصیر و کوتاهی کرده و  
 هنگامی که سؤال و درخواست کند در آن مبالغه نماید. اگر شهوتی بر او  
 عارض شود معصیت را مقدّم داشته و توبه را به تأخیر اندازد و اگر محنت  
 و بلایی به او برسد از حدود شریعت و دین دوری گزیند. عبرت گرفتن از  
 دیگران را توصیف و بیان می‌کند و خود عبرت نمی‌گیرد، و در موعظه کردن

## ختم سخن با روضه مناسب.

---

می کوشد و خود موعظه نمی پذیرد؛ پس او به سبب گفتارِ خود بر دیگران توفیق و بلندمنشی نموده و از نظر عمل فقیر و بی بهره است. در مورد آنچه فانی و هلاک شدنی است تنافس و سبقت کرده و در اموری که باقی و جاودان است مسامحه و مساهله می کند. غنیمت و سود را غرامت و زیان، و غرامت را غنیمت می بیند. از مرگ می ترسد و پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد به سوی اعمال صالحه نمی شتابد. معصیت و گناه دیگری را بزرگ می شمارد در حالی که بزرگ تر از آن را در مورد خود کوچک به حساب می آورد، و نیز طاعتی را که از دیگری کوچک می شمرد نسبت به خودش بسیار می داند؛ بنابراین او نسبت به مردم طعن می زند و ایراد می گیرد و نسبت به خود سهل انگار است. به لغو گذراندن با اغنیا نزد او از ذکر خدا با فقرا محبوب تر است. به نفع خود علیه دیگری حکم می کند و هرگز علیه خود به نفع دیگری حکم نمی کند. دیگری را ارشاد و راهنمایی می کند و نفس خود را گمراه می سازد؛ پس دیگران از او پیروی می کنند و خود معصیت می نماید. حق خود را تمام و کمال می ستاند و حق دیگری را تمام نمی دهد. از خلق خدا می ترسد در غیر امر پروردگارش (از ترس آنان کاری انجام می دهد که مورد پسند خداوند نیست) و در امرِ خلق او از پروردگار خود نمی ترسد.

سید رضی - علیه الرّحمة - می فرماید: "اگر در کتاب نهج البلاغه جز این کلام نبود، همان برای موعظه نافع و حکمت بالغه و بصیرتِ شخصِ بصیر و عبرتِ شخصِ تفکر کننده، کافی بود." (محقق)

مجلس روز بیست و هشتم: هوای نفس،  
سرچشمه تمام معاصی





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللّٰهُ عَلٰی  
عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ ۚ وَقَلْبِهِ ۚ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ ۚ  
غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

## متابعت هوای نفس، موجب نقصان روح

متابعت هوای نفس، موجب نقصان روح و در

نتیجه گرفتاری در عذاب الیم الهی است:

﴿يٰۤاٰوَدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم  
بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِیْلِ  
اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ  
بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ﴾<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴:

«آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مَهْر کرده و بر روی چشم او پرده‌ای کشیده؟! در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده، چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکر نمی‌گردید؟!»

<sup>۲</sup> - سوره ص (۳۸) آیه ۲۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:

«ای داوود! ما تو را در روی زمین، خلیفه خود قرار دادیم؛ بنابراین در میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی منما، چون تو را از راه خدا گمراه می‌کند. حَقّاً کسانی که از راه خدا گمراه شدند عذاب شدیدی را دارند؛ به علّت آنکه روز حساب را فراموش کردند.»

# تقوا یگانه داروی علاج و تقویت بال‌های روح

## انسان در آخرت

پس از مرگ روح انسان مانند مرغی که از قفس رها شده، باید در گلستان آخرت پرواز کند. اگر انسان متابعت هوی کند بال و پر روح شکسته می‌گردد و قادر بر پرواز نیست و در اولین وهله از قفس به زمین می‌افتد و گرفتار گرگ‌ها و سگ‌ها می‌گردد؛ ولی تقوا و پرهیزکاری، یگانه داروی علاج و تقویت بال‌های این طائر است:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾<sup>۱</sup>.

## اشعار مولانا در پرواز روح انسان پس از مرگ

---

<sup>۱</sup> - سوره الکهف (۱۸) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۲: «و پیوسته جان و اراده خود را با آنان که پروردگار خود را در صبحگاهان و شامگاهان می‌خوانند و او را می‌جویند، نگاهدار و با صبر و شکیبائی با آنان هماهنگ باش! و مبادا به جهت درخواست و اراده زینت‌های زندگانی دنیا از آنان چشم‌پوشی و نگاه براندازی! و هیچ‌گاه اطاعت مکن از کسی که ما دل او را از یاد خود غافل نموده‌ایم، و در نتیجه پیوسته از هوای نفس خود پیروی می‌کند و اموراتش تباه و فاسد و خراب می‌شود.»

## دو روایت در ضرورت مخالفت با هوای نفس

در وافی وارد است، عن أبي عبد الله عليه السلام

يَقُولُ:

«احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم؛ فليس

شئاً أَعَدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَ حَصَائِدِ

السِّتِّهِمْ.»<sup>۱</sup>

و عن أميرالمؤمنين عليه السلام:

«إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ

طُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ

الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ.»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - مثنوی معنوی، طبع میرخانگی، پایان دفتر چهارم، ص ۴۲۰.

<sup>۲</sup> - الوافی، ج ۵، ص ۹۰۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۵. ترجمه:

«حضرت صادق علیه السلام می فرمود: از هواهای نفسانی خود چنانچه از دشمنانتان حذر می کنید، برحذر باشید و بترسید؛ زیرا برای مردان چیزی

بزرگان تمام همّ و غمّ خود را مخالفت با هوای

نفس قرار داده‌اند

بزرگان تمام همّ و غمّ خود را مخالفت با هوای

نفس قرار داده‌اند. و انصافاً کار مشکلی است و جهاد

اکبر است؛ زیرا پیغمبر بعد از مراجعت از غزوه

فرمودند: «قَدَرَفَعَ عَنَّا الْجِهَادُ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْنَا الْجِهَادُ

الْأَكْبَرُ»<sup>۱</sup> و از هوای نفس به خدا پناه می‌بردند.

امیرالمؤمنین در دعای کمیل از دست هوای

نفس می‌نالند:

«إِلَهِي وَ مَوْلَايَ! اجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ

هَوِي نَفْسِي وَ لَمْ اخْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي؛ فَغَرَّنِي بِمَا

أَهْوَى وَ أَسْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ الْقَضَاءُ، فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى

عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ [مِنْ نَقْضِ] حُدُودِكَ وَ خَالَفْتُ

---

دشمن‌تر از پیروی هواهای خودشان و دروشده‌های زبان‌هایشان (کلام  
بیهوده‌ای که زبان آن را درو می‌کند) نیست. (محقق)

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۹۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۸۵:

«تحقیقاً آن چیزی که از همه چیز بیشتر مرا نگران می‌کند، پیروی از هوای  
نفس و آرزوی طولانی است. اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق باز  
می‌دارد، و اما آرزوی طولانی انسان را از آخرت به فراموشی می‌اندازد.»

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را - الخ.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - المصباح للكفعمی، ص ۵۵۵، قسمتی از دعای کمیل. ترجمه:

«ای خدای من و ای مولای من! تو حکم و دستوری را بر من مقرر فرمودی که من در انجام آن از هوای نفس خود تبعیت کرده و خود را از تزیین و آراستن دشمن خویش (نفس) حفظ و حراست نمودم؛ بنابراین او هم به آنچه می‌خواست مرا فریب داد و علاوه بر این، قضا و مقدرات نیز او را مساعدت و یاری نمود، تا اینکه در اثر آنچه که بر من گذشت از بعضی حدود و احکام تو تجاوز کرده و نسبت به برخی از اوامرت مخالفت ورزیدم.» (محقق)

<sup>۲</sup> - دیوان ناصر خسرو، ص ۱۴۲، گزیده‌ای از قصیده ۶۴:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را \*\* برون کن

ز سر باد و خیره‌سری را

بری دان از افعال، چرخ برین را \*\* نشاید ز

دانا نکوهش بری را

همی تا کند پیشه، عادت همی کن \*\* جهان

مر جفا را، تو مر صابری را

هم امروز از پشت، بارت بیفکن \*\* میفکن به

فردا مر این داوری را

چو تو خود کنی اختر خویش را بد \*\* مدار

از فلک، چشم نیک اختری را

به چهره شدن چون پری، کی توانی؟ \*\* به

افعال، مانده شو مر پری را

متابعت نفس، پرستیدن نفس اماره و شرک به

خدا است

در حقیقت می‌توان گفت که متابعت نفس،

پرستیدن نفس اماره است و شرک به خدا؛ بلکه

بزرگترین شرک‌ها این است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ

عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ ۖ وَقَلْبِهِ ۖ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ ۖ

---

\* \* \*

تو با هوش و رأی از نکو محضران، چون \*\*

همی بر نگیری نکو محضری را؟

\* \* \*

اگر تو از آموختن، سر بتابی \*\* نجوید سر

تو، همی سروری را

بسوزند چوب درختان بی بر \*\* سزا خود

همین است، مَر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد \*\* به زیر آوری

چرخ نیلوفری را

غِشْوَةٌ فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

تمام معاصی از هوای نفس سرچشمه می گیرد

تمام معاصی از هوای نفس سرچشمه

می گیرد. ای آقایان محترم! امروز روز عمل و تصفیه

اخلاق است؛ فردا فائده‌ای ندارد. در آخرت پدر و

مادر نمی‌توانند انسان را از عذاب خدا خلاص کنند،

مال به درد نمی‌خورد، رشوه به درد نمی‌خورد؛

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢﴾

انسان باید در هنگام بهارِ عمر، فکر زمستان

مرگ خود باشد

انسان باید در هنگام بهارِ عمر، فکر زمستان

مرگ خود باشد. اگر مانند بلبل در این سرای طبیعت

---

۱- سوره الجاثیة (۴۵) صدر آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴:

«آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده، و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مُهر کرده و بر روی چشم او پرده‌ای کشیده؟! در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکر نمی‌گردید؟!»

۲- سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۷۵:

«پس کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار خیری کرده باشد، آن را می‌بیند\* و کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار شرّی کرده باشد آن را می‌بیند.»



مست شد، در زمستان گرسنگی خواهد خورد و اگر  
مانند مورچه در تابستان عاقبت اندیشی نمود، در  
بستر استراحت در زمستان با کمال آسایش خواهد  
غنود.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنَّ سَعْيَهُ  
سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى \* وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ  
الْمُنْتَهَى﴾<sup>۱</sup>.

نگوید الآن محیط ما، اجازه نمی‌دهد موافق  
رضای پروردگار رفتار کنیم! خداوند در روز قیامت  
از برای هر عمل زشتی که مردم مرتکب می‌شوند،  
نمونه صالحی می‌آورد که با آنکه می‌توانسته‌اند  
مرتکب شوند مرتکب نگشته‌اند؛ در میان زیبارویان  
یوسف را می‌آورد، در میان زنان موحد آسیه زن

---

<sup>۱</sup> - کلیات سعدی (محمد علی فروغی) گلستان، ص ۱۱۶:

شب پراکنده خسب آنکه بدید \*\*\* نبود وجه  
بامدادانش

مور گرد آورد به تابستان \*\*\* تا فراغت بود  
زمستانش

فرعون، در مقام صبر ایوب را می آورد تا حجت بر مردم تمام گردد.<sup>۱</sup>

شما در هر نقطه از دنیا باشید مکلفید و باید دین خود را حفظ کنید؛ پس قهقرائیت محیط نباید شما را با خود ببرد. شما باید در مقابل محیط، ایستادگی کنید.

ای جوانان! شما از علی اکبر بالاتر نیستید؛ دارای شجاعت بنی هاشم بود و سخاوت بنی امیه<sup>۲</sup> و

---

<sup>۱</sup> - سوره النجم (۵۳) آیات ۳۹ تا ۴۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۹: «و آنکه برای انسان نیست مگر آنچه را که سعی می کند. \* و تحقیقاً به زودی سعی خود را خواهد دید \* و سپس به وافی ترین جزاء، مورد جزا قرار خواهد گرفت. \* و تحقیقاً غایت و پایان امر او به سوی پروردگار تو خواهد بود!»

<sup>۲</sup> - امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۳۱: «معاویه از ندیمان پرسید: شایسته ترین مردم برای خلافت کیست؟ گفتند: تو! گفت: نه، علی بن الحسین بن علی به این امر اولی است که جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است، و در اوست شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و ناز و زیبایی ثقیف ...»

معاویه - علیه الهاویة - برادر مادر لیلی، و دائی لیلی، و دائی مادر حضرت علی اکبر علیه السّلام است، و یزید - علیه اللّعة بما لا مزید - دائی زاده لیلی و دائی زاده مادر حضرت علی اکبر علیه السّلام است. و روی همین اعتبار است که: معاویه چون حضرت علی اکبر را از سه شاخه نسب، منتسب می بیند، او را سزاوار خلافت می داند.

اما سخاوت بنی امیه را که او از فضایل آنان شمرده است کذب محض است. سخاوت در بست متعلّق به بنی هاشم بوده است و پول های بی اندازه ای را که معاویه از بیت المال مسلمین صرف حکومت و امارت شیطانیه خود می نموده است، نباید به حساب سخاوت به شمار آورد.»

سیمای بنی‌ثقیف، ولی چون می‌بیند که پدرش از خواب بیدار شده و در خواب دیده که منادی ندا می‌کند: «الْقَوْمُ يَسْرِعُونَ وَ الْمَنَايَا يَسْرِعُ بِهِمْ» می‌گوید: پدرجان! مگر ما بر حقّ نیستیم؟! پدرش فرمود: در میان شرق و غرب عالم، از ما کسی بر حقّ‌تر نیست. می‌گوید: ما چه باک از مرگ داریم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - اللهوف، ص ۷۰ با اختلاف؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۳۴: «محدث قمی از ارشاد شیخ مفید نقل فرموده است که:

در مسیر کربلا، شبی در آخر شب حضرت امام حسین علیه السّلام امر فرمود تا آبگیری کنند و مشک‌ها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود و از قصر بنی‌مقاتل خارج شد. عَقَبَةَ بن سَمْعَانَ می‌گوید: ساعتی با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت پینگی و حالت چرتی بر همان کیفیت که بر روی اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد در حالی که می‌گفت:

”إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ تحقیقاً ما ملک طلق خداییم و ما به سوی او رجعت‌کنندگانیم، و حمد و سپاس اختصاص به

خدا پروردگار عالمیان دارد.

این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود.

در این حال فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام

که سوار بر اسبی بود به سوی وی آمد و گفت: "بِمَ

حَمِدْتَ اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعْتَ؟" عِلَّتْ حَمْدُ وَ اسْتَرْجَاعُ

شما چه بود؟!"

حضرت فرمود: "يَا بُنَيَّ! إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ

(أَي ظَهَرَ) لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ

يَسِيرُونَ وَ الْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ. فَعَلِمْتُ: أَنَّهَا أَنْفُسُنَا

نُعِيَتْ إِلَيْنَا؛ أَي نَورِ دِيدِهِ پَسْرَكِ مِنْ! مَنْ كَهْ دَرِ رَاهِ

مِي آمَدَم، چَرْتِ مَخْتَصِرِي مَرَا گَرَفْتِ وَ بَرَايِ مِنْ

اَسْبِ سَوَارِي كَهْ بَرِ رَوِي اَسْبِي بُوَدِ ظَاهِرِ شَد، وَ اَو

مِي گَفْتِ: اَيْنِ قَوْمِ مِي رَوْنَدِ وَ مَرگِ هَا هَمِ بَهْ سَوِي

ايشان مِي رُوَد؛ بِنَابَرَايِنِ دَانَسْتَمِ كَه: خَبَرِ مَرگِ مَا بَهْ مَا

دَادَه مِي شُوَد!"

فرزندش عرض کرد: "يَا أَبَه! لَا أَرَاكَ اللَّهَ سُوءًا!

أَلْسَنَا عَلَى الْحَقِّ؛" أَي پَدَرِ جَان! خَدَاوَنَدِ بَرَايِ تَو رُوَزِ

بَدِي رَا پِيشِ نِيَاوَرَد! أَيَا مَا بَرِ حَقِّ نِيَسْتِيمِ؟!"

حضرت فرمود: "بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ؛

## روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

ختم سخن با روضه مناسب.<sup>۱</sup>

”بلی، و سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان به

سوی اوست، ما بر حق هستیم!“

علی عرض کرد: ”فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ

مُحِقِّينَ؛“ پس در این صورت تحقیقاً ما باکی از مرگ

نداریم با وجود آنکه مُحَقِّقٌ می باشیم!“

حضرت فرمود: ”جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَكْدٍ خَيْرَ مَا جَزَى

وَكَدًّا عَنِ وَالِدِهِ؛\*“ خداوند تو را جزا بدهد جزای

فرزندش، به بهترین جزای پسری که از پدرش داده

است!“

\* نفس المهموم، ص ۱۲۲. - پایان متن منقول از امام شناسی.

۱ - امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۸:

«و اما شهادت علی اکبر: روح و جان سیدالشهداء علیهما السلام:

آنچه مسلم است بزرگترین فرزندان حضرت بوده است و بیست و پنج

سال از عمرش می گذشته است و دارای زن و فرزند بوده است ۱ و در شکل

و شمایل، و در اخلاق و رفتار، و در گفتار و کلام، شبیهترین مردم به جدش

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

در ارشاد مفید است:

مادرش لیلی دختر ابومرّة بن عروّة بن مسعود

ثقفی از طائفه بنی ثقیف است. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] جدش عروۀ بن مسعود یکی از چهار مرد بزرگوار در اسلام و یکی از دو مرد عظیم می باشد که در گفتار خداوند حکایت از کفار قریش شده است: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا آلَ قُرَيْشٍ عَلٰی رَجُلٍ مِّنْ آلِ قُرَيْشٍ لَّا نَبْرَهُمْ﴾؛ ۲ "و مشرکین مکه گفتند: چرا این قرآن بر یکی از دو مرد عظیم از دو قریه مکه و طائف نازل نگردید؟!"

و اوست که کفار قریش وی را به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز حُدَیبِیَّه فرستادند و در حالی که کافر بود با پیامبر عقد صلح را بست. و سپس در سنه نهم از هجرت پس از مراجعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از طائف، اسلام گزید، و از آن حضرت اجازه خواست تا به میان اهل و اقوامش برگردد. و برگشت و قومش را به اسلام دعوت کرد. یکی از ایشان وی را به تیری نشانه گرفت در حالی که مشغول اذان نماز بود، و کشته شد. و چون این خبر به رسول الله رسید فرمود: "مَثَلُ عُرْوَةَ مَثَلُ صَاحِبِ يَسْ" است که قوم خود را به خدا فرا خواند و آنان او را کشتند.

این طور در شرح شمائل محمدیه وارد است در شرح گفتار رسول الله: "و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام را، و دیدم نزدیک ترین کسی را که به او شباهت داشت عروۀ بن مسعود ثقفی بود." جزری در اسد الغابه از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

"أَرْبَعَةٌ سَادَةٌ فِي الْإِسْلَامِ: بَشْرُ بْنُ هِلَالٍ الْعَبْدِيُّ، وَ

عَدِيُّ بْنُ حَاتِمِ الطَّائِيِّ، وَ سُرَّاقَةُ بْنُ مَالِكِ الْمُدَلِّجِيِّ، وَ

عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ." این چهار بزرگواران در

اسلام هستند.

و در ملهوف گوید:

مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا، فَاسْتَأْذَنَ

أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأُذِنَ لَهُ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ مِنْهُ وَ

أَرْحَى عَلَيْهِ السَّلَامَ عَيْنَهُ وَبَكَى .

”او (علی اکبر علیه السلام) از نیکو صورت‌ترین و زیبا خلقت‌ترین و از پسندیده اخلاق‌ترین مردم بود. وی از پدرش اجازه جنگ خواست و پدر به او اجازه داد؛ آنگاه با حالت ناامیدی به وی نگریست و چشم خود را به زیر انداخت و گریه کرد.“

و محمد بن ابی طالب در مقتل خود روایت کرده است که:

إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَفَعَ شَيْبَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ وَ قَالَ:  
 اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَوِّاۗءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهَ  
 النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُوْلِكَ. كُنَّا اِذَا اشْتَقْنَا  
 اِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا اِلَى وَجْهِهِ .

اَللّٰهُمَّ اَمْنَعُهُم بَرَكَاتِ الْاَرْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَ  
 مَزِّقْهُمْ تَمَزِيْقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدًا، وَ لَا تُرْضِ  
 الْوَلَاةَ عَنْهُمْ اَبَدًا! فَاِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِیَنْصُرُوْنَا ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا  
 یُقَاتِلُوْنَا. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”آن حضرت

علیه السّلام محاسن خود را به سوی آسمان بلند کرد  
 و عرضه داشت: بار خداوندا! گواه باش بر این قوم  
 که تحقیقاً جوانی به جهت مبارزت با ایشان بیرون  
 رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق و از  
 جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست؛ به  
 طوری که ما هر گاه مشتاق دیدار پیغمبرت می‌شدیم  
 به صورت او نظر می‌کردیم.

بار خداوندا! برکات زمین را از آنان بازدار، و آنها  
 را به شدت پراکنده ساز، و میان ایشان شکاف و  
 پارگی سخت را حکم فرما کن، و والیان امور را  
 هرگز از ایشان راضی مگردان؛ زیرا ایشان جداً ما را  
 به سوی خود دعوت نمودند تا ما را یاری نمایند و  
 اینک بر ما تاختند و به کارزار پرداخته‌اند!“

و پس از آن علی روانه شد و حضرت به عمر بن سعد صیحه زد:

مَا لَكَ؟! قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ، وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي  
 أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ  
 كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ تَلَا: ﴿إِنَّ  
 اللَّهَ أَصْ طَفَىٰ ۖ ءَادَمَ وَ نُوحًا ۖ وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ



---

وَأَلِ عِمْرَانَ عَلَى آلِ الْعَلَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا  
مِنْ بَعْضٍ ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ<sup>۳</sup>.

”چه کار می کنی؟! خداوند رَحِم تو را قطع کند،<sup>۴</sup>  
و در امورت هیچ گاه امری را بر تو مبارک نگرداند،  
و بر تو بگمارد پس از من کسی را که تو را در  
رخت خوابت سر ببرد، همان طور که رحم مرا قطع  
کردی و پاس قرابت مرا با رسول خدا رعایت  
نمودی!

پس از آن صدایش را بلند کرد، و این آیه را  
تلاوت نمود: حَقًّا خداوند برگزیده است آدم و نوح  
و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیه‌ای  
هستند که بعضی از بعض دگرند (همگی از یک  
جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است.<sup>۵</sup>“

از أمالی صدوق و روضة الواعظین ابن فثال مستفاد می گردد که:

علی اکبر پس از عبدالله بن مسلم بن عقیل به  
مبارزت بیرون رفت؛ پس حسین علیه السّلام  
بگریست و گفت:

”اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَأَشْبَهُ النَّاسِ  
وَجْهًا وَ سَمْتًا بِهِ.“ ”خداوندا! تو شهید و شاهد باش بر این قوم، که  
الآن به مبارزت آنان رفته است پسر پیامبرت، و شبیه ترین مردم به او

از جهت چهره و سیما، و از جهت روش و منهاج و خوی و اخلاق!“  
و محمد بن ابی طالب گوید: ”آن حضرت سبّابه سوی آسمان بلند کرد، و در  
نسخه‌ای: محاسن روی دست گرفت.“  
چنان‌که شاعر گوید: [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

شه عشاق، خلاقِ محاسن \*\* به کف بگرفت  
آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت: ای داور من \*\* سوی میدان  
کین شد اکبر من

به خَلق و خُلُق آن رفتار و کردار \*\* بُد این نو  
رسته همچون شاه مختار<sup>۶</sup>

علی اکبر علیه السّلام شروع کرد به رَجَز خواندن و می گفت:

۱. اَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ \*\* نَحْنُ وَ  
بَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

۲. مِنْ شَبَثٍ وَ شَمِرٍ ۷ ذَاكَ الدَّنِيِّ \*\* أَضْرِبُكُمْ  
بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَتَنَّىٰ

۳. ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ \*\* وَ لَا أزالُ  
الْيَوْمَ أَحْمِيَّ عَنْ أَبِي

۴. تَاللهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ

”۱. من علی بن الحسین بن علی می باشم. قسم به خانه خدا، ما به پیغمبر

سزاوارتریم!

۲. از شَبَث و شمر آن مرد پست. من آن قدر بر شما شمشیر می‌زنم تا شمشیر  
بپیچد و بتابد؛

۳. شمشیر زدن جوان هاشمی از اولاد علی. و پیوسته و به طور مداوم امروز  
من از پدرم حمایت می‌کنم.

۴. سوگند به خدا که نباید در میان ما ابن‌زیاد زنازاده حکم کند!

و چندین بار بر سپاه دشمن بتاخت - و در روضة الصفا گوید: دوازده بار -  
تا جمع بسیاری را از آنان بکشت تا به جایی که مردم از کثرت کشتگان به  
فغان و خروش درآمدند. و روایت شده است که: علی اکبر علیه السلام با آن  
شدت تشنگی، یک صد و بیست تن از آنان را کشت. و در مناقب آمده است  
که:

”از آن لشکر هفتاد مرد مبارز را کشت، و درحالی که جراحات فراوانی بر او  
وارد آمده بود“ به نزد پدر بازگشت و گفت:

”یا اَبه! العَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي؛ فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءِ سَبِيلٍ  
أَتَقَوَّى بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؛ ای پدر جان! تشنگی مرا کشت، و سنگینی آهن تاب  
از من ببرد؛ آیا شربت آبی هست تا با نوشیدن آن بر دشمنان قوت یابم؟!“<sup>۸</sup>

فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ:

”واغوثاه! یا بُنِيَّ، قَاتِلٌ قَلِيلًا! فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛“ حسین  
علیه السلام بگریست و گفت: واغوثاه! ای نور دیده، پسرک من، اندکی  
جنگ کن! به زودی جد خویش را دیدار می‌کنی و جدت محمد صلی [ادامه  
در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الله علیه و آله و سلم با جام پر و سرشار خود تو  
را سیراب خواهد کرد، و چنان سیراب می‌گرددی که پس از آن ابداً تشنه  
نخواهی شد!<sup>۹</sup>

علی به سوی میدان بازگشت و می‌گفت:

۱. الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ \*\* وَ ظَهَرَتْ

مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ

۲. وَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا نْفَارِقُ \*\* جُمُوعَكُمْ

## أَوْ تَغْمَدَ الْبَوَارِقُ

”۱. جنگ است که گوهر مردان را آشکار می کند، و راستی و درستی دعاوی پس از پایان آن روشن می گردد.

۲. و سوگند به خدا پروردگار عرش، که از این دسته های سپاه جدا نمی شویم مگر اینکه شمشیرها در نیام برود!“

و پیوسته کارزار می کرد تا مجموع کشتگان وی به دویست تن رسید، و اهل کوفه از کشتن او پرهیز می کردند.

پس مرّة بن مُنَقِد بن نُعمان عبّدی لَیثی او را بدید و گفت: ”گناه همه عرب بر گردن من اگر این جوان بر من گذرد و همین کار را بکند و من پدرش را به داغ او نشانم!“ پس بر او بگذشت و با شمشیر می تاخت. در ارشاد و طبری آمده است:

مُرّة راه را بر او بگرفت، و بر او نیزه زد و او را

ببنداخت. مردم گرد او را گرفتند ”فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ

إِرْبًا إِرْبًا؛ علی اکبر را با شمشیرهایشان پاره پاره نمودند.“

و أبوالفرج گوید:

پی درپی حمله می کرد تا تیری افکندند، و در

گلوی او آمد و بشکافت و علی در خون خود بغلطید

و فریاد زد:

”یا أَبَتاه! عَلَیْكَ السَّلَامُ؛ ای پدر خداحافظ! این

جدّ من رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلّم

تو را سلام می رساند و می گوید: بشتاب نزد ما بیا.“

و شَهَقَ شَهَقَةً فَارَقَ الدُّنْیَا؛ ”نعره ای کشید و از دنیا

رفت.“

و در بعضی از مقاتل آمده است:

مُنْقِذُ بِنِ مِرَّةَ عَبْدِي - لَعْنَةُ اللَّهِ - بِرَفْرِقِ سِرِّهِ وَ ضَرْبِهِ وَ يَوْرَهُ كَذِيٍّ  
 مَارِ وَ نَاشِيَاهِيرِ شَمَشِ أَبِ مِ دَرْمِ وَ دَاتْفِيْدِيْنَ مَزْدَنْدِزِ. نَآ زَا سِ  
 نَائِمِ رِدَارِ وَ ابِ سَا وَ تِ خَلْدِنَا دُو خَبِ سَا نِ دَرِ گَهَبِتِ سِدِّ بَرِ كَالِي عِ  
 نَانِمَشْدِ رِكْشَلِي مِ دَرِبِ، أَبْرَأِ أَبْرَأِ مِ هُوَيْسِبِ مَوْعَطَفَ. حُورُ لَاتِ غَلْبِ مَلْدَفِ  
 يَ قَاتَرَلَا، لَمَاقَ [لَعْبُهُ حَفْصِ رِدْمَادَا]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رَافِعًا صَوْتَهُ:

يَا أَبْتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ  
 وَ سَلَّمَ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِيهِ الْأَوْفَى شَرِبْتَهُ لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا  
 أَبَدًا وَ هُوَ يَقُولُ: الْعَجَلُ! الْعَجَلُ! فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا  
 مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرِبَهَا السَّاعَةَ!

”چون روح به ترقوه علی رسید با صدای بلند  
 گفت: ای پدر جان! اینک جدّم رسول الله است ... و  
 می گوید: بشتاب! بشتاب! زیرا برای تو هم کاسه  
 شرابی ذخیره شده است تا در این ساعت آن را  
 بیاشامی.“

سوی لشکرگه دشمن شدی تفت \*\* ندانم که  
 که را برد و کجا رفت  
 همی دانم که جسم جان جانان \*\* مُقَطَّع

---

گشت چون آیات قرآن

چو رفت از دست شاه عشق دل‌بند \*\* دوان

شد از پی گم‌گشته فرزند

صف دشمن دریدی از چپ و راست \*\* نوای

الحذر از نینوا خاست

عقابی دید ناگه پر شکسته \*\* علی افتاده زین

از هم گسسته

سری بی افسر و فرقی دریده \*\* به جانان

بسته جان، از خود بریده

فرود آمد ز زین آن با جلالت \*\* چو پیغمبر

ز معراج رسالت

بگفت با آن چکیده جان عشقش \*\* پس از

تو خاک بر دنیا و عیشش

حمید بن مسلم گوید:

گوش‌های من در آن روز با حسین علیه السلام

بود که می‌گفت: "قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ! مَا

أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَانِ وَ عَلَىٰ أَنْتِهَآكِ حُرْمَةَ الرَّسُولِ."

وَ انْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالدَّمُوعِ ثُمَّ قَالَ: "عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ

العَفَا!"<sup>۱۰</sup>

”بکشد خداوند گروهی را که تو را کشتند! ای نور دیده، پسرک من! چقدر جرأتشان بر خداوند رحمان و بر پاره کردن پرده‌های حرمت رسول او شدید است؟!“ در این حال دو چشمان حضرت از سرشک سرازیر شد، و پس از آن گفت: ”بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا!“

(۱) نفس المهموم، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳؛ و دمع السّجوم، ص ۱۶۴ و ص ۱۶۵.

و از جمله ادله‌ای که دلالت دارد بر آنکه حضرت علی اکبر علیه السّلام را زن و فرزند بوده است، روایت شیخ کلینی است از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی رضی الله عنه، از حضرت رضا علیه السّلام که گفت:

از او پرسیدم راجع به مسأله‌ای که: مردی زنی را به عقد خود درآورده است و امّ و ولد پدر آن دختر را نیز عقد نموده است، [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت فرمودند: ”باکی نیست.“

گفتم: به ما حدیثی رسیده است از پدرت علیه السّلام که: علی بن الحسین علیهما السّلام (یعنی امام زین العابدین) دختر امام حسن بن علی علیهما السّلام را عقد کرد با ام و ولد حسن علیه السّلام با هم، و مردی از اصحاب از من خواست از تو بپرسم.

آن حضرت فرمود: ”چنین نیست. امام زین العابدین دختر امام حسن علیه السّلام را عقد کرد با امّ و ولد علی بن الحسین مقتول که قبر او نزدیک شماست!“

و حمیری به اسناد صحیح مانند این روایت کرده است. و در زیارت طولانی که از ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است در زیارت علی بن الحسین مقتول در طفّ گفته است: ”صلّی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابنائک!“

(۲) سوره الزّخرف (۴۳) آیه ۳۱.

۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳ و ۳۴.

۴) آیه الله شعرانی در تعلیقه ۲ از ص ۱۶۰ از دمع السجوم گوید:

عمر بن سعد بن ابی وقاص از قریش بود از

بنی زهرة بن کلاب، و امام علیه السّلام از اولاد

عبدمناف بن قصی بن کلاب بود؛ پس عمر سعد

خویش بود با امام علیه السّلام اما پاس قرابت نداشت

و قطع رحم کرد.

۵) گفتار ما در اینجا از ارشاد مفید تا مطلب اخیر از نفس المهموم، ص ۱۸۸

و ص ۱۸۹ و دمع السّجوم، ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ می باشد.

۶) نفس المهموم، ص ۱۸۹ و دمع السّجوم، ص ۱۶۰.

۷) بر وزن کتف به جهت ضرورت شعر.

۸) آیه الله شعرانی در تعلیقه اوّل از ص ۱۶۱ دمع السجوم گوید:

مؤلف (یعنی محدث قمی در نفس المهموم در

تعلیقه ص ۱۸۹) حدیثی از مدینه المعاجز سیّد

بحرانی نقل کرده است از ابوجعفر طبری، از عبیدالله

بن حرّ گفت: حسین بن علی علیهما السّلام را دیدم

که: فرزندش علی اکبر در غیر موسم از او انگور

خواست. حسین علیه السّلام دست بر ستون مسجد

زد و انگور و موز بیرون آورد و گفت: ”آنچه نزد

خداست برای دوستانش بیش از این است.“ و گفتار

محدث قمی برای دفع استعجاب از آب خواستن

علی اکبر بود با آنکه می دانست آب در آنجا موجود



نیست. - انتهی.

أقول: این قضیه به روشنی شاهد کلام ما می باشد که برای رضای خداوند با وجود هرگونه امکان کرامت و معجزه، صبر و تحمل شدائد و تشنگی را اولیاء خدا از روی اختیار می پسندند، و این سبب علو مقام ایشان می گردد. (۹) و محمد بن ابی طالب در مقتل خود گوید:

و قيل: إنَّه عليه السَّلام قال: "يا بُنَيَّ، هاتِ لسانَكَ!" فأخذ بلسانه فَمَصَّه و دفع إليه خاتمَه و قال: "أمسكُه في فيك و ارجعِ إلى قتالِ عدوِّك؛ فإنِّي أرجو أنَّك لا تُمسي حتَّى يسقيك جدُّك بكأسه الأوفى شربةً لا تظمُّ بعدها أبداً.

"و آورده اند که حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام گفت: ای نور دیده، پسرک من! زبانت را به من بده! حضرت زبان او را گرفت و مکید و انگشتی خود را به او داد و گفت: آن را در دهانت نگهدار و به جنگ با دشمن برگرد؛ زیرا من امید دارم که تا شب نشده است جدّت با کاسه پر و سرشار تو را سیراب کند که دیگر پس از آن هیچ وقت تشنه نگردی!"

(نفس المهموم، ص ۱۸۹؛ و دمع السّجوم، ص ۱۶۱)

(۱۰) نفس المهموم، ص ۱۸۹ تا ص ۱۹۱ و دمع السّجوم، ص ۱۶۱ تا ص ۱۶۳. - پایان متن منقول از امام شناسی.

مجلس روز بیست و نهم: تقوا، میزان در  
شرافت و برتری انسان‌ها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup>.

اهل دنیا شرافت خود را در دنیا جستجو  
می کند

هر کس در دنیا به طرف هدفی قدم برمی دارد  
و آن هدف را بزرگ و گرامی می شمرد و پیوسته  
رفقای خود و مردم را به آنجا دعوت می کند. مردم  
دنیا به سوی دنیا قدم برمی دارند و شرافت خود را در

---

<sup>۱</sup> - سورة الحجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۶، تعلیقه:  
«ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم و شما را در ملت‌ها و  
قبیله‌های گوناگون جای دادیم تا با هم طرح آشنایی و الفت افکنید. همانا  
هر کس پارسا تر است نزد خدا عزیزتر است و خداوند به اسرار شما دانا و  
آگاه است.»

این آیه همان طور که می بینیم از جهت مقام و ارزش معنوی و طریق پیمودن  
راه تقوا و قرب حضرت ربّ العزّه، میان مرد و زن فرق نمی گذارد هم چنان که  
میان آقا و خانم با غلام و کنیز فرق نمی گذارد؛ نه آنکه از جهت احکام و  
تکالیف و قوانین فرق نمی گذارد.»

دنیا می‌دانند و تجملات هر کدام بیشتر باشد به آن  
فخر می‌کنند و موطن و مسکن خود را مقدّس  
می‌شمرند؛ ولی اهل آخرت و

مردان بیدار به این تشریفات لبخند می‌زنند و آنها را فانی و بی‌ارزش می‌دانند، یگانه راه مباحات را تقوا و پرهیزگاری از معاصی می‌دانند. دین اسلام که بشر را به راه آخرت سوق می‌دهد، ابداً برای شهوات و مادیات ارزش قائل نیست.

میزان شرافت و برتری فرزندان آدم و حوا، در

اشعار امیرالمؤمنین علیه السلام

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

میهن پرستی جز موهوم پرستی، چیز دیگر

نیست

زندگی کردن در محلی که او را به نام میهن می‌گویند چه ارزشی دارد، و جز موهوم پرستی چیز دیگر نیست.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

«إِنْ كَانَ خَلْقِي مِنْ تَرَابٍ فَكُلُّهَا بِلَادِي وَ كُلُّ

اسلام می گوید: یک مرد مسلمان که از کشور تو دور افتاده، برادر تو است و باید به او کمک بنمایی؛ درحالتی که مردی که همسایه تو است ولی از اسلام بهره‌ای ندارد، دارای آن حقوق اخوت نیست.

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۲</sup>.

### تعریف حسب و نسب در کلام رسول خدا

در تفسیر برهان صفحه ۱۰۳۱ مجلد دوّم،

جلد سوّم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ سَلْمَانُ

جَالِسًا مَعَ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَقْبَلُوا يَنْتَسِبُونَ وَ

يَرْفَعُونَ فِي أَنْسَابِهِمْ حَتَّى بَلَغُوا سَلْمَانَ؛ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ

---

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام للذهبی، ج ۳۶، ص ۱۶۴؛ وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۲۴۴، با قدری اختلاف. ترجمه:

«اگر اصل خلقت من از خاک است بنابراین تمام سرزمین‌ها بلاد و شهرهای من، و همه افراد عالم اقارب و خویشان من هستند.» (محقق)

<sup>۲</sup> - سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۹۷. ترجمه:  
«و برای خود زاد و توشه بگیرید که تحقیقاً بهترین توشه‌ها تقوا است.» (محقق)

الخطاب: أخبرني من أنت و من أبوك و ما أصلك؟

فقال: أنا سلمان بن عبد الله، كنت ضالاً فهداني

الله عز وجل بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم، و كنت

عائلاً فأغناني الله بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم، و

كنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمد صلى الله عليه و آله و

سلم؛ هذا نسبي و هذا حسبي.

قال: فخرج رسول الله صلى الله عليه و آله و

سلم، و سلمان رضي الله عنه- يكلمهم؛ فقال له سلمان:

يا رسول الله، ما لقيت من هؤلاء! جلست معهم

فأخذوا ينتسبون و يرفعون في أنسابهم حتى إذا بلغوا إليّ،

قال عمر بن الخطاب: من أنت و ما أصلك و ما

حسبك؟

فقال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: "فما قلت

له يا سلمان؟!"

قال: قلت له: أنا سلمان بن عبد الله كنت ضالاً

فهداني الله جل ذكره بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم،

و كنت عائلاً فأغناني الله عز ذكره بمحمد صلى الله عليه

و آله و سلم، و كنت مملوكاً فأعتقني الله عز ذكره

بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛



هَذَا نَسَبِي وَ هَذَا حَسَبِي .

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: " يَا مَعْشَرَ

قُرَيْشٍ! إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ، وَ مَرْوَةٌ خُلُقُهُ، وَ أَصْلُهُ

عَقْلُهُ؛ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ

وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup> .

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: " يَا

سَلْمَانُ! لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ فَضْلٌ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ

عَزَّ وَ جَلَّ، وَ إِنْ كَانَ التَّقْوَى لَكَ عَلَيْهِمْ فَأَنْتَ أَفْضَلُ."<sup>۲</sup>

---

۱ - سوره الحجرات (۴۹) آیه ۱۳ .

۲ - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۸۱ .  
ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سلمان با چند تن از قریش در مسجد مدینه نشسته بود. آنان سخن را پیرامون نسب خود آغاز کردند و هر یک نسب خویش را بالا می برد تا اینکه به سلمان رسیدند. عمر بن خطاب به او گفت: بگو تو کیستی و پدرت کیست و اصل و ریشه ات چیست؟

سلمان گفت: من سلمان فرزند عبدالله هستم؛ گمراه بودم و خدای عزوجل به سبب وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نمود، و عائله مند و فقیر بودم و خداوند به کمک محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا غنی و بی نیاز ساخت، و برده ای بودم که خداوند به برکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آزادم کرد؛ این نسب و حسب من است!

امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همین حال که سلمان مشغول صحبت با آنها بود به نزدشان آمد؛ سپس سلمان عرض کرد: یا رسول الله، من از دست این افراد چه کشیدم! با آنها نشسته بودم که شروع کردند به بیان نسب های خود و هر کس نسب خود را

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ

إِلَى قُلُوبِكُمْ...»<sup>۱</sup>

عزّت شخص متقی در دنیا علاوه بر درجات

اخروی

شخص متقی علاوه بر درجات اخروی، در

دنیا عزیز است و خداوند به واسطه تقوا رعبی در دل

---

بالا می برد و چون به من رسیدند، عمر بن خطاب به من گفت: تو کیستی،

و اصل و ریشه ات چیست، و حسب و نسبت کدام است؟

پیامبر صَلَّى الله عليه و آله و سلم و سلم فرمود: «تو در پاسخ چه گفتی؟»

سلمان عرض کرد: گفتم: من سلمان بن عبدالله هستم؛ گمراه بودم و خدای

عزوجلّ به سبب وجود محمد صَلَّى الله عليه و آله و سلم هدایتم نمود، و

عائله مند و فقیر بودم و خداوند به کمک محمد صَلَّى الله عليه و آله و سلم

مرا غنی و بی نیاز ساخت، و برده ای بودم که خداوند به برکت محمد صَلَّى

الله عليه و آله و سلم آزادم کرد؛ و این حسب و نسب من است!

پیغمبر اکرم صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود: «ای گروه قریش! تحقیقاً

حسب مرد دین اوست، و مروّت و مردانگی او اخلاق اوست، و اصل و

ریشه اش عقل اوست؛ و خداوند عزوجلّ می فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ

ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ

عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ ۗ﴾»<sup>۱</sup>.

سپس حضرت به سلمان فرمود: «هیچ یک از این افراد بر تو فضیلت و

برتری ندارند مگر به تقوای خداوند عزوجلّ، و اگر تقوای تو بیش از آنها

باشد تو از آنها افضل و برتر هستی.» (محقق)

۱ - جامع الأخبار، ص ۱۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۸، با قدری اختلاف.

ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: «خداوند به صورت های شما و

اعمال شما نگاه نمی کند؛ بلکه فقط به قلوب شما نظر می کند.» (محقق)

مردم از او قرار می دهد.

عن الصادق عليه السلام:

## آثار تقوا در دنیا و آخرت

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بُلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾<sup>۱</sup>.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُ

قَالَ:

«خَصْلَةٌ مَنْ لَزِمَهَا أَطَاعَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَرَبِحَ

الْفَوْزَ فِي الْجَنَّةِ!» قِيلَ: وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ:

«التَّقْوَى؛ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ

عَزَّوَجَلَّ.» ثُمَّ تَلَا: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \*

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۴۰. ترجمه:

«بنده به غیر از تقوا و پرهیزکاری چیزی فراهم نسازد چرا که تمام مراتب عزت در دنیا و آخرت، مختص شخص متقی و پرهیزکار است.» (محقق)

<sup>۲</sup> - کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: "خصلتی است که هر کس آن را ملازمت و مواظبت کند، دنیا و آخرت او را اطاعت کند و

## شعر حافظ علیه الرّحمة در مسأله تقوا

تقوا یعنی پرهیز از محرّمات و اتیان واجبات

معنی تقوا عبارت از: پرهیز نمودن از

محرّمات خداوند و ارتکاب واجبات است.

فی نهج البلاغه:

«إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لِحْمَتُهُ، وَ

إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ.»<sup>۱</sup>

کیفیت ورود کافران به جهنّم و کیفیت ورود

مؤمنان با تقوا به بهشت

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا

---

فائز شدن به دخول در بهشت را سود برد. گفتند: یا رسول الله، آن چیست؟! فرمود: "تقوا و پرهیزکاری؛ پس هر که می خواهد عزیزترین مردم باشد، تقوای خداوند عزوجل را پیشه کند." سپس این آیه را تلاوت فرمود: "﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ و هر کس که تقوای خدا پیش گیرد، خداوند برای او راه بیرون شدن (از مصائب و معاصی) را می گشاید \* و خداوند روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می کند." (محقق)

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۱۵۷. ترجمه:

«مُحِبٌّ وَ دُوسْتَدَار مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَسَى اسْتِ كِه اَطَاعْتِ خَدَا كَنْدِ گَرْچِه قَرَابَتَش بَا آن حَضْرَتِ دُور بَاشَد، وَ دَشْمَنْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَسَى اسْتِ كِه عَصِيَانِ خَدَا كَنْدِ گَرْچِه قَرَابَتَش بَا آن حَضْرَتِ نَزْدِيكَ بَاشَد.» (محقق)

جَاءُوهَا فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ  
 مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ  
 هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ  
 \* قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى  
 الْمُتَكَبِّرِينَ \* وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا  
 حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمٌ  
 عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ \* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ  
 الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ  
 حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١﴾

## حکایت غلامی سیاه که رسول خدا خود

۱ - سوره الزمر (۳۹) آیات ۷۱ الی ۷۴. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۲۹ و ص ۷۱:

«و آنان را که کافر شده‌اند، دسته‌دسته به سوی جهنم سوق می‌دهند و همین‌که بدانجا رسیدند، درهای جهنم باز می‌شود و خازنان آن به آنها می‌گویند: مگر پیغمبران خدا که از خود شما بودند به نزد شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما تلاوت کنند و از دیدار و لقاء چنین روزی شما را برحذر دارند و بترسانند؟! در پاسخ می‌گویند: آری، و لیکن کلمه عذاب بر کافران ثابت و استوار شد! \* به آنها گفته می‌شود: اینک از درهای جهنم داخل شوید و در آنجا به طور جاودان بمانید؛ پس بسیار بد است محل و منزلگاه متکبران. \* و مردم پرهیزکار و با تقوا را که در مصونیت خدا درآمده‌اند، دسته‌دسته به سوی بهشت برند، تا هنگامی که بدانجا رسند و درهای بهشت را به رویشان بگشایند، و پاسداران و نگهبانان بهشتی به آنها سلام کنند، بدین گونه که: سلام باد بر شما! پاک و پاکیزه و طیب هستید! اینک در بهشت وارد شوید و به طور جاودان زیست کنید! \* مؤمنان با تقوا گویند: سپاس و ستایش از آن خداوند است که وعده خود را با ما بر اساس صدق و راستی استوار ساخت و ما را وارث زمین گردانید، تا هر کجای از بهشت را که بخواهیم منزل بگیریم؛ پس چقدر مزد و پاداش عاملین به امر خدا خوب و عالی است.»

## متکفل غسل و تکفین و دفن او گردید

در تفسیر ابوالفتوح، جلد پنجم، صفحه ۱۲۶

وارد است:

«یزید بن سمره گفت: رسول الله صلی الله

علیه و آله در بازار مدینه می گذشت. غلامی سیاه را

در بازار می فروختند و او می گفت: هر کس مرا بخرد

باید مرا در اوقات نماز مانع نشود، که من پنج نماز

در قفای رسول به جماعت می گذارم. مردی با این

شرط او را خریداری نمود و او در پنج وقت با پیغمبر

نماز جماعت می خواند، و رسول صلی الله علیه و آله

و سلم در همه وقت غلام را ملاقات می کرد.

روزی چند برآمد که غلام را ندید؛ از

خواجگاهش حال او را پرسش نمود، خواججه گفت:

یا رسول الله، غلام تب کرده است. حضرت فرمود:

بیا برویم و از او احوال پرسسی و عیادت کنیم.

روزی چند که نیز برآمد، حضرت از خواججه

احوال غلام را سؤال کردند؛ خواججه گفت: غلام در

حال احتضار است. خود حضرت برخواست و به

بالین غلام رفت، و ساعتی بعد غلام جان داد. رسول

اکرم صلی الله علیه و آله، خود تولای غسل و تکفین

او و دفن او را نمودند.

مهاجر و انصار از این داستان بسیار غمگین

شدند، که ما خانمان خود را برای کمک پیغمبر صلی

الله علیه و آله رها کرده‌ایم و پیغمبر با هیچ یک از ما

چنین عمل نکرد که با غلام سیاه کرد! انصار گفتند

که: ما به جان و مال مواسات کردیم، چرا غلام

حبشی بر ما مزیت پیدا کرد؟! آیه آمد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ  
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ  
أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

۱ - سوره الحجرات (۴۹) آیه ۱۳. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۷۴۱:

«ای مردم! ما همه شما را از یکی خلق کردیم: ﴿مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾؛ از یک مرد و از یک زن، و همه شما به او می‌رسید. در آباء و اجداد و اختلاف نژادهایی که دارید، اختلاف نژادها موجب اختلاف نسل نیست؛ این اختلاف نژادها به نسل واحد منتهی می‌شود و همه به آدم و حوا می‌رسند. اختلاف نژاد یکی را حیوان نمی‌کند، یا یکی را فلان نمی‌کند. همه انسانند؛ یکی اینجا زندگی کرده یکی آنجا، یکی سیاه شده، یکی قرمز.

﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا﴾ ما شما را به دسته‌جات مختلف و گروه‌های مختلف قرار دادیم، برای اینکه شناخته بشوید: ﴿لِتَعَارَفُوا﴾؛ برای اینکه با همدیگر بتوانید زندگی کنید، بتوانید با همدیگر معاشرت بکنید. ایرانی‌ها با همدیگر معاشرت می‌کنند، عرب‌ها با هم معاشرت می‌کنند و همدیگر را می‌شناسند.

و الا از این جهات گذشته: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ هر کسی که تقوایش بیشتر است، پاک‌اش بیشتر است، آن در پیش خدا گرامی‌تر است؛ حال می‌خواهد غلام حبشی باشد، مثل بلال که بر افضل از مردمان عرب و قرشی فضیلتش بیشتر است.»

۲ - الروض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۸، ص ۴۱؛ مجموعه آثار کنگره شیخ ابوالفتوح، ج ۱، ص ۱۷۸.



ختم سخن با روضه مناسب.

## مجلس روز سی ام: فضیلت نمازگزاران



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۱</sup>

مثل نماز مانند جاده‌ای است که قوام شریعت

به آن است

هر جمعیتی که به راهی سیر می‌کند و هر جماعتی که هدف معینی را در نظر دارند، اگر فی‌الجمله از طریق منحرف شوند نمی‌توان گفت که آنها از این جماعت نیستند؛ بلکه باید گفت که در به‌دست آوردن همین مقصود کوشش می‌کنند، منتهی از راه کج دیرتر به مقصود می‌رسند. ولی اگر اصلاً در جهت حرکت جماعت حرکت نکردند، می‌توان گفت که اینها از آن جماعت نیستند.

عیناً در شریعت اسلام، صلاة مثلش مانند جاده‌ای است که قوام شریعت به آن است و مردم در

---

<sup>۱</sup> - سوره الروم (۳۰) ذیل آیه ۳۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۲:

«و نماز را بر پا دارید و از مشرکین نباشید!»

هر عمل زشتی بسر برند، هنگامی که نماز بخوانند از اسلام خارج نشده‌اند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ

وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

در روایت است [قال رسول الله صلى الله عليه

و آله و سلم]: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ.»<sup>۱</sup>

و نیز در روایت است: «هر کسی که در

خلوت نماز خود را بخواند و غسل جنابت بنماید،

منافق نیست.»

## روح ایمان و دینداری به نماز گزاردن است

و در حقیقت می توان روح ایمان و دینداری

ملت اسلام را به نماز گزاردن افراد آن دانست.

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ

الْفُسْطَاطِ؛ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ نَفَعَتِ الْأُتُنَابُ وَالْأُوتَادُ وَ

الْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ طُنْبٌ وَلَا وَتْدٌ وَلَا

غِشَاءٌ.»<sup>۲</sup>

در روایت است: «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ.»<sup>۳</sup> و لذا

---

<sup>۱</sup> - عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۲۴. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۵۰، تعلیقه:

«کسی که نماز را عمدتاً ترک کند کافر است. مترجم.»

<sup>۲</sup> - الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵:

«امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند: «نماز مانند عمود خیمه است؛ وقتی عمود پابرجاست ریسمانها

و میخها و پرده خیمه، مفید واقع می شوند و وقتی که عمود شکسته شود،

دیگر نه ریسمانها و نه میخها و نه پرده فائده ای نخواهند داشت.» مترجم]

<sup>۳</sup> - المحاسن، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

در اسلام ترغیب به نماز از همه چیز بیشتر است که

در اذان می‌گویید: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»<sup>۱</sup>

تشویقی که راجع به نماز و نماز جماعت و

نماز جمعه شده در هیچ چیز

---

«نماز ستون و پایه دین است.» (محقق)

<sup>۱</sup> - نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۱۳۶:

«ای مردم بشتابید شما بر بهترین کارها.»

نشده است، و چون شخصی نماز نخواند، هیچ بوی ایمان از او استشمام نمی‌شود و حساب او یکسره است.

در روایت است که:

«الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ؛ إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سِوَاهَا وَ

إِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا.»<sup>۱</sup>

و نیز در روایت است که:

«... فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ فَإِذَا جَاءَ بِهَا

تَامَّةً وَإِلَّا زُجَّ فِي النَّارِ.»<sup>۲</sup>

ای انسان! فکر کن در هنگام نماز که روی به خدا

می‌ایستی و فریاد الله اکبر بلند می‌کنی، تمام دنیا را پشت

---

<sup>۱</sup> - المقنع، ص ۷۳ با قدری اختلاف؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۴۴۰. ترجمه: «نماز ستون و پایه دین است؛ اگر نماز مقبول شد بقیه اعمال مقبول می‌شود و اگر پذیرفته نشد اعمال دیگر نیز پذیرفته نمی‌گردد.»

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۰۷؛ عیون أخبار الرضا ج ۲، ص ۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۹. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۷۸:

«فی عیون الأخبار باسناده إلى الرضا عن أبيه عليهما السلام، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِالْعَبْدِ، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ؛ فَإِذَا جَاءَ بِهَا تَامَّةً وَالْأَزْحَ [زُجَّ] فِي النَّارِ." [در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا، از موسی بن جعفر علیم السلام روایت است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "در روز قیامت بنده را می‌خوانند، اوّل چیزی که از او سؤال می‌شود راجع به نماز او است؛ اگر نمازهایش صحیح و تمام بود اهل نجات خواهد شد و اگر در نماز سستی کرده باشد در آتش خواهد افتاد." [مترجم]



خود قرار داده و خداوند را به اسم بزرگی او می خوانی  
و از عالم طبیعت و انغمار در شهوات، در این حال  
سفری به سوی آخرت می نهایی و معراج می کنی:

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ؛<sup>۱</sup> الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ

تَقِيٍّ.»<sup>۲</sup> و آن وقت به اسم رحمانیت و رحیمیت،

خدای خود را می خوانی و در امور، تمام چیزها را

---

۱ - أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۲:

«این جمله روایت نیست و در هیچ یک از کتب شیعه و سنت به عنوان روایت دیده نشده، و فقط آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی در باب صحیح و اعمّ از کفایة الاصول در ردیف آیه قرآن: ﴿الصَّلَاةُ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ و روایت: «عمودُ الدین» و «الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ» ذکر می کند و ظاهرش عنوان روایت است و البته اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدرالمتألهین در تفسیر سوره جمعه، ص ۲۲۵ از طبع حروفی، این روایت را به رسول الله صلی الله علیه و آله اِسناد داده است، و نیز در تفسیر سوره اعلی ص ۳۵۷ بدون اِسناد به رسول الله ذکر کرده است.»

نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانیهای علامه طهرانی، ص ۱۷۷:

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ؛ صَلَاةُ مِعْرَاجِ مُؤْمِنٍ است» این روایت نیست و لو اینکه صَلَاةٌ واقعاً معراج مؤمن است. مؤمن در حال نماز معراج می کند و متصل می شود به مبادی عالم روحانیت و استفاده می کند از فیوضات عالم ملکوت، ولی این عبارت روایت نیست؛ نه شیعه و نه سنی روایت نکرده اند. مرحوم آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی در بحث صحیح و اعمّ از کفایه که چندین روایت را برای شاهد مطلب می شمرد، الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ را هم ذکر می کند و ظاهرش این است که می خواهد بگوید روایت است؛ ولی اشتباه کرده و این فقره، فقره روایتی نیست، ولی اصل مطلبش صحیح است.»

۲ - الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۱، تعلیقه:

«[نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است. مترجم]»

فراموش کرده، عبادت خدا می‌کنی و از او استعانت می‌جویی و در این امر و صراط مستقیم، استقامت را از او طلب می‌کنی و برای اظهار خضوع، خم می‌شوی و «سبحان ربّ العظیم و بحمده» می‌گویی، سر به خاک گذارده «سبحان ربّ الأعلی» می‌گویی؛ چندین مرتبه این عمل را تکرار می‌کنی که ای خدا! وجود من از تو است و خواهش من جز از تو برآورده نیست. ولی بیچاره تارک الصلّاة، این منعم مشفق حقیقی را فراموش کرده و در شهوات غوطه‌ور است.

قال الله تعالى : ﴿ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا

اللّه مَخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴾<sup>۱</sup>.

دو روایت در آثار محافظت و تهاون نسبت به

نمازهای پنج‌گانه

<sup>۱</sup> - سوره البینة (۹۸) آیه ۵. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۷۷:

«و این مردم امر نشده‌اند مگر آنکه عبادت کنند خدا را، و دین و مرام را فقط برای او قرار داده و از هر رویه‌ای اعراض کنند و فقط اعمال و رفتار خود را در منهج و راه او قرار دهند، و اقامه نماز کنند و ایتاء زکات نمایند؛ و این دین دین استوار و محکمی خواهد بود.»

عن أبي جعفر عليه السلام قال:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا

بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا تَرَكَ الصَّلَاةَ الْفَرِيضَةَ

مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنَ بِهَا فَلَا يُصَلِّيُهَا.»<sup>۱</sup>

در لئالی الاخبار، صفحه ۳۲۴:

«قال النبي صَلَّى الله عليه و آله: «مَنْ حَفِظَ خَمْسَ

صَلَوَاتٍ فِي أَوْقَاتِهَا وَآتَمَّ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا، أَكْرَمَهُ اللَّهُ

تَعَالَى بِخَمْسَ عَشْرَ خِصْلَةً: ثَلَاثَةٌ فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثَةٌ عِنْدَ

الْمَوْتِ وَثَلَاثَةٌ فِي الْقَبْرِ وَثَلَاثَةٌ فِي الْحَشْرِ وَثَلَاثَةٌ عِنْدَ

الصَّرَاطِ.

أَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الدُّنْيَا: فَزَادَ عُمُرُهُ وَ مَالُهُ وَ

أَهْلُهُ.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي عِنْدَ الْمَوْتِ: فَبِرَاءَةٌ [بِالْأَمْنِ]

مِنَ الْخَوْفِ وَ الْفَزَعِ وَ دُخُولُ الْجَنَّةِ؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ  
الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۸۰. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۶۴:

«بین مسلمان و بین اینکه کافر شود، هیچ فاصله ای نیست کوتاه تر و نزدیک تر از اینکه نماز واجب خود را عمداً ترک نماید و یا درباره آن سستی و تکاهل ورزد و بجای نیاورد.»

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١﴾.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الْقَبْرِ: فَيَسْهَلُ عَلَيْهِ سُؤَالُ

مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ، وَيُوسَعُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ، وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ

الْجَنَّةِ.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الْحَشْرِ: فَيُخْرَجُ مِنْ قَبْرِهِ

[الْقَبْرِ] وَ [هُوَ] يَتَلَأَلُ وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ كَمَا قَالَ

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾<sup>٢</sup>، وَ

يُعْطَى

كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ، وَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ: فَرَضَى اللَّهُ تَعَالَى

عَنْهُ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ، وَ النَّظْرُ إِلَيْهِ؛ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿سَلِّمْ

قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾<sup>٣</sup> وَ ﴿وَجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ \* إِلَىٰ

رَبِّهَا نَازِرَةٌ﴾<sup>٤</sup>.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: [وَ] مَن يُهَاجِرُنُ

١ - سورة فصلت (٤١) آية ٣٠.

٢ - سورة الحديد (٥٧) قسمتي از آية ١٢.

٣ - سورة يس (٣٦) آية ٥٨.

٤ - سورة القيامة (٧٥) آية ٢٢ و ٢٣.

[تَهَاوَنَ] الصَّلَوَاتِ [الصَّلَاةِ] الْخَمْسِ عَاقِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى

عَلَى خَمْسَةِ عَشَرَ خَصَلَةً:

ثَلَاثَةٌ فِي الدُّنْيَا: فَيُرْفَعُ الْبَرَكَاتُ مِنْ رِزْقِهِ وَمِنْ عُمرِهِ

وَسِيئَةُ الصَّالِحِينَ مِنْ وَجْهِهِ.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي عِنْدَ الْمَوْتِ: فَيَمُوتُ جَائِعًا وَ

عَاطِشًا وَذَلِيلًا.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الْقَبْرِ: فَيَضِيقُ قَبْرُهُ حَتَّى

يَدْخُلُ أَضْلَاعُهُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَ يُسَلِّطُ عَلَيْهِ الْحَيَّاتُ

وَالْعَقَّارِبُ، وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الْحَشْرِ: فَيُخْرِجُ مِنْ قَبْرِهِ

مُسَوِّدَ الْوَجْهِ، [و] مَكْتُوبٌ فِي جَبْهَتِهِ هَذَا آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ

اللَّهِ [تَعَالَى]، وَيُعْطَى الْكِتَابَ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى: فَلَا يُكَلِّمُهُ

اللَّهُ، وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَا يُزَكِّيهِ وَ لَهُ عَذَابٌ

أَلِيمٌ؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ

أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ

۱ - سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹.

۲ - لئالی الأخبار، ج ۴، ص ۵ و ۴۷. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۸۳، تعلیقه: «پیامبر فرمودند: کسی که پنج نوبت نماز را در اوّل وقت خود بجای آورد و رکوع و سجودش را نیکو انجام دهد، خداوند او را به پانزده موهبت گرامی می‌دارد که سه تای آن در دنیا و سه عدد آن هنگام مرگ و سه تای دیگر در قبر و سه مورد در صحرای محشر و سه عدد باقیمانده در هنگام عبور از صراط می‌باشد. [ادامه در صفحه بعد]

۳ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اما آن سه مورد در دنیا: زیادی عمر و مال و فرزندان می‌باشد.

و آن سه مورد هنگام مرگ: آسودگی او از ترس،

و وحشت قبر، و وارد شدن به بهشت است؛ خداوند

می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾

و اما آن سه چیزی که در قبر خداوند برای او مقرر فرموده است اینکه: سؤال نکیر و منکر را آسان می‌کند، و قبر را برای او توسعه می‌دهد، و دری از بهشت به روی او می‌گشاید.

و اما آن سه موردی که در روز محشر است: از قبر خارج می‌شود در حالی که صورتش چون قرص ماه می‌درخشد چنانچه خدا می‌فرماید:

”نور آنها در روبه‌رو و اطراف در تَلَأُوْا است“<sup>۲</sup>، و کتاب اعمال را به دست راست او می‌دهند، و حساب او را آسان رسیدگی می‌نمایند.

و اما آن سه چیزی که هنگام ملاقات پروردگار و عبور از صراط به او عطاء می‌شود: خدا از او راضی و خشنود است، و درود خدا شامل حال او خواهد شد، و خدای متعال به دیده لطف و مرحمت بر او نظر می‌اندازد؛ چنانچه می‌فرماید: ”درود پروردگار بخشنده بر او نازل خواهد شد“ و ”در آن روز چهره‌هائی بشّاش و با طراوت است که به سوی پروردگارشان نظر می‌کنند.“ سپس پیامبر فرمودند: و اما کسی که نمازهای پنج‌گانه را سست بشمارد خداوند او را به پانزده مسأله گرفتار خواهد نمود:

---

سه مورد آن در دنیا است: برکت را از رزق او و عمر او برمی‌دارد و سوّم آنکه نور صلاح از چهره او برداشته می‌شود.

و امّا سه موردی که هنگام مرگ برای او حاصل می‌شود: می‌میرد در حالی که گرسنه و تشنه و ذلیل است.

و امّا سه موردی که در قبر برای او خواهد بود: چنان قبر را بر او تنگ می‌گرداند که دنده‌های او در هم فرو خواهند رفت، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط خواهند شد، و دری از جهنّم بروی او گشوده می‌گردد.

و امّا سه موردی که در محشر برای او خواهد بود: با صورت سیاه از قبر خارج می‌شود، و بر پیشانی او نوشته شده است: این شخص از رحمت خداوند بهره‌ای ندارد، و نامه اعمالش از پشت به او داده خواهد شد.

و امّا سه موردی که هنگام ملاقات خدا برای او پیش خواهد آمد: خداوند با او سخن نخواهد گفت، و به او توجّهی نخواهد کرد، و او را پاک و بدون آلودگی نخواهد نمود و عذابی دردناک برای او خواهد بود؛ چنانچه فرمود: "سپس بعضی از افراد از پی آنان آمدند در حالی که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات حرکت نمودند؛ زود است به مقصدی که برای آنان در نظر گرفته شده است برسند." [مترجم] - پایان متن منقول از تعلیقه أنوار الملکوت.

(۱) الله شناسی، ج ۳، ص ۱۳۸:

کسانی که می‌گویند: «پروردگاران الله است و سپس بر این امر پایداری می‌کنند، فرشتگان بر ایشان فرود می‌آیند که هراسی و غصّه‌ای نداشته باشید، و ما شما را بشارت می‌دهیم به بهشتی که در دنیا به شما وعده داده شده بود.»

(۲) معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۶:

«روزی می‌رسد که ای رسول ما تو می‌بینی که نور مردان مؤمن و زنان مؤمنه، در مقابل و روبه‌روی آنها و از طرف راست آنها در حرکت و شتاب است.»

البته این نور خود آنهاست که قبل از اینکه هر جا بروند در جلوی آنان نورشان در حرکت است، و به واسطه این نور تاریکی‌ها و عقبات راه‌های قیامت را در جلوی پای خود روشن می‌بینند. همان‌طور که مؤمنین در دنیا اعمالی انجام می‌دهند و آنها را جلو می‌فرستند، و پس از آن خود به آخرت می‌روند، این نور در قیامت که تجلّی گاه اعمال است نیز جلوی آنها در حرکت است.»

اتمام كلام با روضه مناسب.



# مجلس روز عید فطر: فضیلت علماء ربّانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

مطلب با دو خطبه استفتاح یافت:

### خطبه اول نماز عيد فطر

خطبه اول: كلام مولا أميرالمؤمنين عليه

الصلاة والسلام:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ

بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَ

نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى

مَا نُهِيتَ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ

كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ

إِيمَانٌ مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفَى

إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ.

و نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ

مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ

الْعَمَلَ، لَا يَخِفُّ مِيزَانٌ تُوَضَّعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ

تُرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا

الْمَعَادُ [المعاذ]؛ زَادٌ مُبْلَغٌ وَ مَعَادٌ [معاذ]؛ مُنْجِحٌ. دَعَا

إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازَ

وَاعِيَهَا.

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مُحَارِمَهُ وَ

أَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَ أَظْمَأَتْ

هُوَاجِرَهُمْ؛ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَ الرَّيَّ بِالظَّمِّ، وَ

اسْتَقْرَبُوا

الْأَجَلَ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظُّوا

الْأَجَلَ.

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ غَيْرٍ. فَمِنْ

الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ، لَا تُخْطِئُ سِهَامُهُ وَ لَا تُؤْسَى

جِرَاحُهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَ الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَ

النَّاجِيَ بِالْعَطَبِ. أَكَلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا يَنْقَعُ.

وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا

لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلٌ وَ لَا بِنَاءً

نَقَلَ.

وَ مِنَ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ

الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيًّا زَلَّ وَ بُؤْسًا نَزَلَ.

وَ مِنَ غَيْرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ

حُضُورُ أَجَلِهِ؛ فَلَا أَمَلَ يُدْرِكُ وَ لَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَغْرَّ [أَعَزَّ] سُورِهَا وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا

وَ أَضْحَى فَيْئَهَا. لَا جَاءٍ يُرَدُّ وَ لَا ماضٍ يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ

اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِقِ بِهِ، وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتِ

مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِبَشَرٍ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَ لَيْسَ

شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا  
سَاعَةٌ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ  
أَعْظَمُ مِنْ سَاعِهِ؛ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ  
الْغَيْبِ الْخَبْرُ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَادَ فِي الْآخِرَةِ  
خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زَادَ فِي الدُّنْيَا؛ فَكَمْ مِنْ  
مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ.

إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهَيْتُمْ عَنْهُ، وَ مَا  
أَجَلَ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ؛ فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِيَا كَثُرَ وَ مَا  
ضَاقَ لِيَا اتَّسَعَ.

قَدْ تَكْفَلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا  
يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ  
عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ. مَعَ أَنَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشَّكُّ وَ دَخَلَ  
الْيَقِينُ حَتَّى كَانَ

الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ وَ كَأَنَّ الَّذِي  
فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ.

فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ؛ فَإِنَّهُ لَا  
يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرَّزْقِ.

مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرَّزْقِ رُجِيَ غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا  
فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ

الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، وَلَا  
تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

خطبه دوّم نماز عيد فطر

خطبه ثانی: ستایش پروردگار و درود بر  
پیغمبر اکرم و صلوات بر فرستاده او محمد بن عبدالله  
صلی الله علیه و آله و سلّم، سپس شروع به گفتار  
شد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ  
الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا  
كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة (عبده) ج ۱، ص ۲۲۲. ترجمه این خطبه شریف در مجلس  
روز بیست و دوّم، ص ۴۰۹ آمده است.

<sup>۲</sup> - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹:  
«این قرآن به سوی آئینی که از هر آئین دیگری استوارتر و اساسی تر است،  
جامعه بشریّت را هدایت می نماید و به مؤمنینی که اعمال صالحه را انجام

قرآن، کلام حضرت باری تعالی بر قلب رسول

خدا

قرآن کتاب آسمانی است و کلام حضرت باری که بر قلب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، و شما می‌توانید تمام اعمال حسنه و مکارم اخلاق و حفظ مُدن و به طور کلی انتظام دنیا و اصلاح آخرت را از قرآن به دست بیاورید.

عدم امکان فهم معانی قرآن بدون پیغمبر اکرم

و أئمة اطهار

و اما فهمیدن معانی قرآن به خودی خود، به طوری که انسان به ظاهر و باطن آن برسد و ظاهر و معول آن را بفهمد، برای بشر غیر معصوم و امام ممکن نیست؛



لذا همان طوری که هر کتابی برای تعلیم و تربیت آن معلّمی لازم دارد، معلّم قرآن پیغمبر اکرم و ائمه اطهار هستند.

**تعلیم ائمه، ظاهر و معولّ قرآن را به مردم**

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي فَإِنَّهُمَا

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.»<sup>۱</sup>

یگانه فرقه سعادت مند که گوی سبقت را ربوده، فرقه شیعه امامیه است. مطابق حدیث فوق، ائمه ظاهر و معولّ قرآن را به مردم می آموختند و احکام را به مردم تعلیم می کردند، تا نوبت به حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری عجل الله فرجه رسید، که در سنه ۲۵۶ هجری متولد شدند ولی پنج سال بیشتر ظاهر نبودند و تا هفتاد سال غیبت صغری نمودند و به وسیله چهار نایب خاص

---

۱ - بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۳۳ با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند و این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

یکی پس از دیگری احکام را به مردم می‌رسانیدند.

**وظیفه مردم، تقلید از بزرگان دین و مجتهدین**

**عظام**

پس از ایشان مطابق توقیع حضرت عسگری

علیه السّلام: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ،

حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ،

فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»<sup>۱</sup> مردم موظّفند که تقلید از بزرگان

دین و مجتهدین عظام بنمایند.

**زحمات علمای اسلام در اعتلای کلمه حقّه**

آنها راه هدایت را به مردم نشان دادند. هزاران

هزار نفر محدّث، با خون دل‌هایی در زمان امویّه و

---

<sup>۱</sup> - تفسیر الإمام العسکری علیه السّلام ص ۳۰۰ با قدری اختلاف؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، به نقل از الاحتجاج؛ بحار الأنوار، ج ۲ ص ۸۸، به نقل از الاحتجاج؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۲:

«هر کدام از فقهاء که نفس خود را در مصونیت نگه‌داشته، حافظ دین خویش، مخالف هوای نفسش، و مطیع امر مولای خود باشد، بر همه عوام لازم است که از او تقلید کنند.»

جهت اطلاع بیشتر راجع به این حدیث شریف به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۶۱، درس شانزدهم، تحت عنوان: «بحث پیرامون حدیث: فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» مراجعه کنید.

عبّاسیّه، اخبار و احادیث اهل بیت را ضبط می کردند و از ترس به بیابانها فرار می کردند. در مجالس مخفیانه احادیث را به شیعیان می رسانیدند. علمای اسلام برای اعتلای کلمه حقّه، آنی راحت نشستند؛ کتب فقه و کلام نوشتند. در مبارزه با بی دینان و جواب آنها و تعلیم شاگردان حوزه مقدّسه جعفری، خواب را بر چشم خود حرام کردند. در به در شدند، شهید شدند، محبوس شدند، منزل آنها را غارت کردند.

مرحوم علامه حلّی دو هزار جلد کتاب نوشته است در فقه و کلام و تفسیر؛ در یک کتاب دو هزار دلیل نقلی و عقلی بر اثبات ولایت امیرالمؤمنین آورده است که به نام الفین معروف است.

امروز فقهای اسلام و طلاب حوزههای مقدّسه برای اجتهاد و استنباط احکام دینی، احتیاج به کتب علامه حلّی، شیخ طوسی، شیخ مفید، شهیدان، محققان و سیّدان و غیرهم دارند.

مرحوم شهید ثانی، صد جلد کتاب نوشت. دشمنان در منزلش ریختند و خانه او را و کتابهای

او را سوزاندند، و خود او را شهید کردند و جز چند کتاب بقیه کتاب‌ها آتش گرفت.

شهید اوّل را سال‌ها حبس کردند و آن مرحوم در محبس، کتاب فقه می‌نوشت؛ مخصوصاً لمعه را در یک هفته با نداشتن کتب در دسترس نگاشته است. عاقبت او را به دار زدند و او را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند.

اینها تمام برای اصلاح ما و هدایت ما، رنج به خود هموار نمودند. حتی در

زمان اخیر، مرحوم شیخ جواد بلاغی چه مبارزه‌هایی برای دفع یهود و نصاری کرد و یک‌یک تهمت‌هایی را که به قرآن زده‌اند جواب گفت و بطلان کلام آنها را هویدا ساخت و از تورات و انجیل ادله و شواهدی برای اثبات پیغمبر اسلام آورد که یهود و نصاری دنیا را به وحشت انداخت، و امروز کتبی که آن مرحوم نوشته در دنیا مانند کوکب می‌درخشد. این مرد از شدت فقر بر روی حصیر می‌نشست و به زندگی ساده قناعت کرد و برای انتشار کتاب‌هایش و از بین بردن دشمنان، خانه مسکونی خود را فروخت و با قیمت آن کتاب‌های خود را چاپ کرد.

علامه وحید سید محسن جبل عاملی چه کتاب‌های گران‌بهایی نوشته. علامه سید شرف‌الدین جبل عاملی، امروز سدّ محکمی در مقابل دشمنان دین است. کتابی به نام المراجعات نوشته که تا چندی طبع آن در بغداد قدغن بود؛ بعد به چاپ رسید و امروز ترجمه آن را که مناظرات است می‌توانید مطالعه کنید. در آخر آن می‌نویسد: «چهل

سال زحمت کشیدم و کتابی نوشتم؛ در منزل من ریختند آن را آتش زدند و مرا بدون قبا و عمامه از منزل بیرون کشیدند. چون به منزل بازگشتم دیدم که آن کتاب را سوزانیده و زحمت چهل ساله مرا هدر داده‌اند. راضی داشتم که اولاد من بمیرند و آن کتاب سوخته نگردد.»<sup>۱</sup>

مگر در زمان اخیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، آن مرد بزرگ، برای قرآن به دار نرفت؟!

---

<sup>۱</sup> - قابل ذکر است که مرحوم سیّد محمد صادق صدر در ص ۳۲ از مقدمه‌ای که بر کتاب النص و الاجتهاد سیّد شرف الدین نوشته در احوالات ایشان نقل می‌کند که:

و کان سیّد - رضوان الله علیه - يتأوّه كلّما ذكر مُصَابَهَ بِمُؤَلَّفَاتِهِ و يقول إنّ الحزن على فقد الولد قد يزول ولكن الحزن على فقد نبات الفكر يستمرُّ و يطول و يبقى مدى العمر.

ولكن جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: موسوعه سیّد شرف‌الدین، ج ۷، کتاب بقیة الراغبین، ص ۵۹۴ إلى ۵۹۷؛ ج ۵، کتاب الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام، ص ۷۸.

## علماء یگانه کمک کار شما

پس متوجّه باشید که یگانه کمک کار شما و یار شما و پشتیبانی شما و کهف و پناه شما، علمای شما هستند؛ ولی برای آنکه دشمنان استفاده کنند و مردم را از دور آنها بپراکنند و خودشان از شیر و پستان آنها بکنند، آنها را مفت خور جامعه می دانند. و امصیبتا بر این غفلت! امروز درحوزه های مقدّسه، نمی دانید چه زحماتی این مردان بزرگ بر عهده دارند! آنها در منازل ساده با زندگی ساده زندگی می کنند. طلاب علوم دینیّه که لشگریان امام زمانند، با نهایت شدّت درس فقه و اصول و تفسیر و کلام می خوانند و برای خدا از هیچ مشقّتی دریغ ندارند.

قدردانی کنید! مبادا شما را گول زنند و از کتاب خدا منصرف کنند! ولی امروز جامعه خراب است، به قرآن عمل نمی شود و کلمات علما جریانی ندارد؛ چه از این بدبختی بالاتر؟! شما دین خود را در این جامعه نگاه دارید.

البته شما در این ماه رمضان اجر بزرگی دارید،

برای خدا در این روزهای گرم روزه‌های طاقت‌فرسا گرفتید، خداوند شما را اجر جزیل بدهد - الخ؛ ولی سعی کنید که این روح پاک خود را نگاه دارید. امروز آخرالزمان است؛ شما باید در این جامعه دین خود را حفظ کنید.

## کلام پیامبر اکرم به ابن مسعود درباره آخرالزمان

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابن مسعود می‌فرماید:

«يا ابنَ مَسْعُودٍ! سَيَأْتِي مِن بَعْدِي أَقْوَامٌ يَأْكُلُونَ طَيِّبَاتِ الطَّعَامِ وَ أَلْوَانَهَا، وَ يَرَكِبُونَ الدَّوَابَّ، وَ يَتَزَيَّنُونَ بِزِينَةِ الْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا، وَ يَتَبَرَّجُونَ تَبَرُّجَ النِّسَاءِ، وَ زِيَّهِمْ مِثْلُ زِيِّ الْمُلُوكِ الْجَبَابِرَةِ، وَ هُمْ مُنَافِقُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ. شَارِبُوا الْقَهَوَاتِ، لَاعِبُونَ بِالْكَعَابِ، رَاكِبُونَ الشَّهَوَاتِ، تَارِكُونَ الْجَمَاعَاتِ، رَاقِدُونَ عَنِ الْعَتَمَاتِ [العثمات]، مُفَرِّطُونَ فِي الْغُدُواتِ [العدوات]؛ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ



وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿١﴾

يا ابن مسعود! مثلهم مثل الدفلى زهرتها حسنة و  
طعمها مر، كلامهم الحكمة و أعمالهم داء لا يقبل الدواء،  
﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ أَلْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالهَا﴾<sup>١</sup>.

يا ابن مسعود! ما يَنفَعُ [يُغْنِي] ايندلا في مُعْتَتَيْنِ م [ ]  
؟ راندلا في ليدخا اذا! ﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ﴾<sup>٢</sup>.

يَبْنُونَ الدُّورَ وَ يُسَيِّدُونَ القُصُورَ وَ يُزَخِرُونَ  
المَسَاجِدَ، لَيْسَتْ هِمَّتُهُمْ إِلَّا الدُّنْيَا، عَاكِفُونَ عَلَيْهَا،  
مُعْتَمِدُونَ اهيف ، لِيَاعَتَ لُلهَا لَاقَ بِمُ هُوطُ بِمُهْتَلَا:  
﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ \* وَإِذَا بَطَشْتُمْ  
بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ \* فَانْقُورُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾<sup>٣</sup>. قَالَ اللَّهُ  
تَعَالَى: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ  
عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ﴾<sup>٤</sup> - إِلَى قَوْلِهِ: ﴿أَفَلَا

١ - سورة مريم (١٩) آيه ٥٩.

٢ - سورة محمد (٤٧) آيه ٢٤.

٣ - سورة الروم (٣٠) آيه ٧.

٤ - سورة الشعراء (٢٦) آيات ١٢٩ إلى ١٣١.

تَذَكَّرُونَ؟<sup>١</sup> و ما هو إِلَّا مُنَافِقٌ جَعَلَ دِينَهُ هَوَاهُ و إِلَهَهُ

بَطْنَهُ، كُلَّمَا اشْتَهَى مِنَ الْحَلَالِ و الْحَرَامِ لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْهُ؛ قَالَ

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ﴾.<sup>٢</sup>

يا ابنَ مَسْعُودٍ! مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، و شَرَفُهُمْ

الدَّرَاهِمُ و الدَّنَانِيرُ، و هِمَّتُهُمْ بَطُونُهُمْ؛ أَوْلَيْكَ هُمْ شَرُّ

الأَشْرَارِ، الفِتْنَةُ مِنْهُمْ و إِلَيْهِمْ تَعُودُ.

يا ابنَ مَسْعُودٍ! إِقْرَأْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ

مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ \* ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ \* مَا أَغْنَىٰ

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴾.<sup>٣</sup>

يا ابنَ مَسْعُودٍ! أَجْسَادُهُمْ لَا تَشْبَعُ، و قُلُوبُهُمْ لَا

تُخْشَعُ.

يا ابنَ مَسْعُودٍ! الإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا و سَيَعُودُ غَرِيبًا

كَمَا بَدَأَ؛ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ!

فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ [مِمَّنْ يَظْهَرُ] مِنْ أَعْقَابِكُمْ،

<sup>١</sup> - سورة الجاثية (٤٥) آية ٢٣.

<sup>٢</sup> - سورة الرعد (١٣) ذيل آية ٢٦.

<sup>٣</sup> - سورة الشعراء (٢٦) آيات ٢٠٥ الى ٢٠٧.

فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ فِي نَادِيهِمْ وَلَا يُشِيعُ جَنَائِزَهُمْ وَلَا يَعُودُ  
 مَرْضَاهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ يَسْتَوْنَ بِسُتَيْتِكُمْ وَيُظْهِرُونَ بِدَعْوَاكُمْ وَ  
 يُخَالِفُونَ أفعالَكُمْ فَيَمُوتُونَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِكُمْ. أَوْلَيْكَ لَيْسُوا  
 مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ.»

۱ - مکارم الأخلاق، طبع سنگی ص ۴۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۹۷. أنوار  
 الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۴:

«ای فرزند مسعود! پس از من افرادی خواهند آمد که از انواع طعام‌ها بهره  
 می‌گیرند و بر چهارپایان سوار می‌شوند و مانند زنان که خود را برای  
 شوهران زینت می‌کنند، خود را می‌آرایند و مانند زنان در ملاء عام به  
 خودنمایی می‌پردازند، شخصیت و شئون پادشاهان ستم‌پیشه را برای خود  
 می‌پسندند؛ آنان منافقین امت من در آخرالزمان می‌باشند. شراب می‌نوشند  
 و با نرد سرگرم می‌شوند، به دنبال شهوات مرکب می‌رانند و از جماعت  
 مسلمین روی می‌گردانند، دل شب را به خواب هوس و غفلت به روز  
 می‌آورند و برای عبادت و مناجات بر نمی‌خیزند، صبح‌ها دیر از خواب  
 برمی‌خیزند؛ خداوند می‌فرماید: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِ دِهِمْ خَلْفٌ...﴾.<sup>۱</sup>  
 ای فرزند مسعود! آنان همانند گل خرزهره می‌مانند که ظاهری زیبا و طعمی  
 بسیار تلخ دارد، سخن آنان وزین و اعمال و رفتارشان چون درد بی‌درمان  
 آنان را رها نخواهد ساخت. ”آیا در قرآن تدبیر و اندیشه نمی‌کنند یا اینکه بر  
 دل‌های ایشان قفل نهاده‌اند.“

ای فرزند مسعود! برای کسی که در آتش دوزخ بسر می‌برد لذت بودن در  
 دنیا چه نفعی دارد؟! ”اینان فقط ظاهری از زندگی دنیا می‌فهمند و از عالم  
 آخرت و حیات آن به کلی غافل‌اند.“

خانه‌ها می‌سازند و قصرها بنا می‌کنند، مساجد را به زینت‌ها آراسته  
 می‌سازند، هدفی جز دنیا و عالم کثرات ندارند و تمام هم و غم خود را بر  
 آن معطوف می‌سازند، خدایان اینان شکم آنان است؛ خداوند می‌فرماید:  
 ﴿تَتَّخِذُونَ﴾ - تا آخر آیه.<sup>۲</sup>

مصدق این آیات منافقی است که دین خود را هواهای نفسانی و خدای  
 خود را شکم خود قرار داده است و به هر چه از حلال و حرام میل می‌نماید  
 و هیچ چیزی مانع او نخواهد بود؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَفَرِحُوا  
 بِأَلْحَيَوَةِ﴾.<sup>۳</sup> [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ای فرزند مسعود! قبله گاه اینان زن هایشان می باشد و افتخار آنان به زیادی درهم و دینار می باشد و مقصد و هدفشان شکمشان می باشد؛ اینان بدترین ناپاکان و زشت کرداران می باشند، هر فتنه و فساد از آنان سرچشمه می گیرد و به آنها بازگشت می نماید.

ای فرزند مسعود! کلام خدای تعالی را بخوان: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ﴾<sup>۴</sup>.

ای فرزند مسعود! بدن های اینان هیچ گاه سیری نمی پذیرد و دل هایشان خاشع نخواهد شد.

ای فرزند مسعود! اسلام با غربت پدید آمده و باز با غربت ظهور خواهد نمود، و خوشا به حال غریبان!

پس کسی که از آیندگان شما این زمان را درک کند، در اجتماعات بر آنان سلام نکند و برخورد ننماید و در تشییعشان شرکت ننماید و بیمارانشان را عیادت نکند. اینان به سیره شما تظاهر کنند و مطالب شما را بازگو می کنند، ولی اعمال و رفتارشان با شما متفاوت است؛ پس اگر بمیرند بر آئین شما نمرده اند. اینان از من نیستند و من از ایشان نخواهم بود. مترجم]» - پایان متن منقول از انوار ملکوت.

(۱) انوار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸۴، تعلیقه:

«[سپس بعضی از افراد از پی آنان آمدند در حالی که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات حرکت نمودند؛ زود است به مقصدی که برای آنان در نظر گرفته شده است برسند. مترجم]»

(۲) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی های علامه طهرانی، ص ۲۷۰:  
 «ای مردم! شما قصرهای مشید می سازید چون احتمال می دهید و رجا دارید که در دنیا دائماً زیست کنید؛ غلط است! \* و زمانی که چیزی را از مردم می گیرید، مانند مردمان جبّار و متکبّرانه أخذ می کنید. \* از خدا بپرهیزید و اطاعت کنید!» خداوند عزّوجلّ می فرماید (امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴):  
 «آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مَهْر کرده و بر روی چشم او پرده ای کشیده؟! در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده چه کسی می تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکّر نمی گردید؟!»

(۳) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی های علامه طهرانی، ص ۲۷۰:  
 «اینها خرسند و خوشحالند به همین زندگی شهوانی حیات دنیا؛ در حالی

## مشکل نگاه داشتن دین در آخرالزمان

نگاه داشتن دین در این زمان مشکل است؛ سعی کنید که دین شما را نبرند. در اوّل اسلام پیغمبر و مسلمین سرگردان بودند؛ امروز امام زمان ما سرگردان و برای نجات امت دعا می‌کند. امروز دعای ندبه خواندن مستحب است؛ شما همگی بخوانید و به امام زمان استغاثه کنید. در آن دعا دست به دعا بردارید:

### فقراتی از دعای ندبه

«أَيْنَ الْمُؤْمَلِ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ! أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ! أَيْنَ هَادِمِ أْبْنِيَّةِ الشُّرْكِ وَ النِّفَاقِ! أَيْنَ قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكِذْبِ وَ الْإِفْتِرَاءِ! أَيْنَ مُعْزِ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُدْذِلِ الْأَعْدَاءِ! أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى! أَيْنَ الطَّالِبِ

---

که این حیات دنیا نسبت به حیات آخرت یک تمتّع و بهره‌برداری فی الجملة‌ای بیش نیست.»

(۴) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۲۷۱: «به این مردم بگو اگر ما به آنها سالیان دراز عمر بدهیم و از همین متاع‌های موقت و شهوات، آنها را برخوردار کنیم \* بعد آنها پیش ما خواهند آمد و به جزای اعمال زشت خود برسند، \* این تمتّع و بهره‌برداری‌های دنیا برای آنها چه فایده‌ای دارد؟!»

بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ! أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ

بِكَرْبَلَاءِ!»<sup>۱</sup>

تو ای امام زمان! بر جدّ غریبت گریه می کنی،

ما هم گریه می کنیم.

روضه حضرت حجّت راجع به اسبِ سواری

حضرت.

و الحمد لله على الإبتداء و الإنتهاء و هو خير

حسبنا.

---

۱- المزار الكبير، ص ۵۷۹؛ الاقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷. ترجمه:

«کجاست آنکه برای احياء و زنده کردن کتاب آسمانی قرآن و حدود آن مورد امید و آرزو است! کجاست زنده کننده حقایق و مبانی دین و اهل آن! کجاست ویران کننده بناهای شرک و نفاق! کجاست قطع کننده ریسمان های دروغ و افترا! کجاست عزیز کننده اولیای خدا و ذلیل کننده دشمنان خدا! کجاست آنکه (بساط اختلاف را برچیند و مردم را) بر وحدت کلمه تقوا مجتمع سازد! کجاست طلب کننده ستمها و کینه هایی که بر انبیاء و فرزندان انبیاء روا داشتند! کجاست طلب کننده خون شهید کربلا!» (محقق)

